

ویژه‌نامه روزنامه جوان
سیاسی-تحلیلی
نوروز ۱۳۹۴
۸۰ صفحه - ۳۰۰۰ تومان



اندیشه امام
و گفتمان اصلاح طلبان
در ویژه‌نامه روزنامه جوان

خط خمینی (۵)



خانواده دکا

اقتصادی ترین خانواده ارتباطات هوشمند
(ویژه مشترکین اعتباری)



خانواده دکا

اقتصادی ترین خانواده ارتباطی کشور

رایتل در راستای بر آورده ساختن نیازهای متنوع ارتباطی مشترکین خود، موفق گردید بسته دکا را به عنوان اولین بسته تماس صوتی و پیامک درون شبکه نامحدود در کشور، با قیمت استثنایی پنج هزار تومان برای مدت ۳۰ روز ارائه نماید. رایتل هم اکنون جهت بر آورده ساختن نیازهای بخش‌هایی دیگر از مشترکین خود اقدام به گسترش دامنه این محصول نموده است. به این ترتیب تمامی مشترکین سیم‌کارت‌های اعتباری رایتل علاوه بر خدمات درون شبکه رایتل، می‌توانند در صورت تمایل از تماس برون شبکه و همچنین اینترنت پرسرعت همراه استفاده نمایند. مشترکین سیم‌کارت‌های اعتباری می‌توانند متناسب با نیاز خود از بسته‌های **دکاکپ**، **دکاتک** و **دکابی نهایت** استفاده نمایند و لذت بهره‌مندی از خدمات نسل سوم تلفن همراه را با قیمت‌های مقرون به صرفه تجربه نمایند.

نام طرح	تماس صوتی درون شبکه (تلفیه)	تماس صوتی برون شبکه (تلفیه)	پیامک درون شبکه (عدد)	پیامک برون شبکه (عدد)	پیام چند رساله‌ای (عدد)	اینترنت مادی (کیگابایت)	اینترنت در ساعات اوقات مصرف (کیگابایت)	قیمت قابل پرداخت (ریال)
دکا	۱۰۰۰۰۰	۰	۱۰۰۰۰۰	۰	۰	۰	۰	۵۰۰۰۰۰
دکاکپ	۱۰۰۰۰۰	۱۳۰	۱۰۰۰۰۰	۱۳۰	۱۳۰	۰	۰	۱۵۰۰۰۰۰
دکاتک	۱۰۰۰۰۰	۱۳۰	۱۰۰۰۰۰	۱۳۰	۱۳۰	۲	۳	۳۰۰۰۰۰۰
دکابی نهایت	۱۰۰۰۰۰	۲۵۰	۱۰۰۰۰۰	۲۵۰	۲۵۰	۵	۱	۵۰۰۰۰۰۰

اطلاعات بیشتر در www.rightel.ir



رایتل، اپراتور پیشگام



مدیر مسئول

سرمقاله

داستان غم انگیز اصلاح طلبی

بدون تردید اصلاح طلبی در ایران در پر تو شکست از روسیه به وجود آمد. در آن روز ایران از غرب جدید شکست نظامی خورد و تکنولوژی بر تر دشمن موجب پیروزی او، تجزیه کشور و حقارت ایرانیان شد.

روشنفکرانی که بعد از آن دو جنگ پدیدار شدند، با دو مسئله مهم و اساسی درگیر بودند؛ اول اینکه هم غرب را عامل شکست و تجزیه ایران می دانستند و هم راهی برای توسعه جز متوسل شدن به خود غرب نمی دیدند. بنابراین بین دو رویه غرب که عبارت بود از توسعه و تکنولوژی و پیشرفت از یکسو و سلطه طلبی از سوی دیگر گرفتار آمده بودند. مشکل دوم این بود که علل توسعه نیافتگی ایران را دین معرفی کردند و از زمان تأسیس دارالفنون مبارزه روشنفکران با مذهب در ایران شروع شد و در زمان پهلوی اول به اوج رسید. لذا اصلاح طلبی در طول ۱۵۰ سال گذشته ایران از یک مسیر مشخص و خطی گذشته است و آن هم پیوستگی با غرب برای توسعه و پیشرفت بوده است و از آنجا که سلطه طلبی جزو معرفت و پیش نیازهای غرب برای کمک به جوامع غیر غربی است، لاجرم شرایط ارتباطی را نیز غرب مشخص می کرد. اکنون که استانداردهای «زیست سیاسی»، «زیست فرهنگی» و... جهان را غرب مشخص و آنان را جهانشمول معرفی می کند، اصلاح طلبیان در ایران نیز راهی جز این مسیر برای توسعه سیاسی-اقتصادی نمی یابند اما تفاوت اصلاح طلبان امروز ایران با اصلاح طلبان قرن گذشته این است که متأخرین از یک انقلاب دینی بزرگ هویت یافته اند. بنابراین در پیمودن مسیر رشد و تعالی جامعه نمی توانند مسیر امثال میرزا آقاخان کرمانی، میرزا ملکم خان و میرزا فتحعلی آخوندزاده را طی نمایند.

اما اشتراک عینی موجود بین اصلاح طلبان امروز و دیروز هم قابل توجه است. اول اینکه روحانیت صرفاً به روش دموکراتیک می توانند در قدرت حضور یابند و دوم اینکه دین امری خصوصی است و اصرار بر اجتماعی دانستن آن خطاست و مردم را نمی توان به زور به بهشت برد.

اما تفاوت اصلاح طلبان امروز و دیروز این است که مردمان امروز دارای شاخص های سنجشی هستند که این شاخص ها را از دوران پسا انقلابی و از امام به ذهن سپرده اند. این شاخص ها امروز تنظیم کننده روابط جریانات سیاسی و نظام جمهوری اسلامی ایران است. روزی که حضرت امام در فروردین ۱۳۶۷ با تکوین جناح چپ موافقت کرد، باور نمی کرد که با مسئله ای فراتر از اختلاف سلیقه بین نیروهای دیروز انقلاب مواجه شود. به همین دلیل می فرمود اختلاف خوب است اما اگر زیربنایی شد موجب سستی نظام می شود. امام در پاسخ به نامه محمد علی انصاری درباره رفتار دو جناح با صراحت می گویند دو جریان باید بدانند که امر یکی جهانخوار دشمن آنان است. امام در آن نامه و نامه موافقت با تشکیل مجمع روحانیون هیچ صحبتی از «جمهوریت» ندارند. هر دو جریان را به دشمنان اسلام و انقلاب راجع و به اصل نه شرقی، نه غربی رهنمون می شوند و حدود و تلورانس را اختلاف سلیقه می دانند اما اکنون مواجهه جریان موسوم به اصلاحات با نظام، مرزهای «معرفت» را نیز در نور دیده است. اگر چه جریان اصلاحات دارای طیف بندی است و نمی توان همه را با یک چوب راند اما در هر نحله ای که واگرایی جوهری تر است، داعیه اصلاح طلبی پر رنگ تر است. بدون تردید دستگاه شناخت شناسی یا معرفت شناسی امام مبتنی بر معرفت ذاتی است. امام به نسبی گرایی در عرصه اخلاق و حق و باطل قائل نبودند و با طرح مطلقه بودن ولایت فقیه نسبت را از وظایف آن زدودند. وقتی امام می فرمایند: «اگر ولی فقیه حکم رئیس جمهور را تنفیذ نکنند، حکومت آن رئیس جمهور حکومت طاغوت است»، از مسئله ای خبر می دهند که نسبی گرایی حتی در رابطه با دین و سیاست کمرنگ می شود. بنابراین اگر

اصلاح طلبان این عدم تنفیذ را به عنوان غیر شرعی بودن حکومت رئیس جمهور می دانستند، هرگز «حاکمیت دوگانه» را طرح نمی کردند. آسیب اصلی از اینجا شروع شد که اصلاح طلبان برای مطالعه اسلام و نقد چیستی و چگونگی جمهوری اسلامی بر نظریه های پست مدرن همچون نظرات پسا ساختار گرایانه و گفتمانی تکیه کردند و اینچنین معرفت دینی آنان از معرفت ذاتی به معرفت سیال، شالوده شکن و جوهر ستیز تقلیل یافت و باورهای همراهان دیروز امام را به هم ریخت.

بنابر این امروز اصلاح طلبان در ابعاد معرفتی و گفتمانی یاد مقابل امام هستند یا به صورت کار یکتاوری بخشی از اندیشه امام را برجسته و بخش دیگر آن را به کلی نادیده می گیرند. بوی سکولاریسم و لیبرالیسم از جبهه اصلاحات به مشام می رسد و به همین دلیل غرب از آنان حمایت رسانه ای می کند و بریدگان آنان را در امریکا سکنی می دهد و رسانه در اختیارشان قرار می دهد. قربات غرب و اصلاح طلبان بدون تردید معرفتی است و مبنی بر رهیافت جدایی دین از سیاست. به همین دلیل اصلاح طلبان در مقابل سیاست های کلی نظام که در حیطه رهبری است یا ساکت هستند یا پر خاشک گرانه از آنان عدول می نمایند. امروز در خوشبینانه ترین حالت، اصلاح طلبان به تجدید نظر طلبی رسیده اند و بین انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی دست به انتخاب زده اند و انقلاب اسلامی را نه یک پر و سه که یک پر و سه تمام شده می دانند که در هیبت جمهوری اسلامی در آمده و تمام شده است. بنابراین باید ها و نبایدهای یک جریان انقلابی را به تاریخ سپرده اند و مرز بندی با پوز یسیون و مخالفان نظام را از میان برداشته اند. بین اسلامیت و جمهوریت گرفتار آمده اند و بین روشنفکری و سیاست ورزی سرگردان هستند. مخالفت با احکام اجتماعی اسلام را علنی کرده اند و بر اجزای شریعت اصراری ندارند. استانداردهای اندازه گیری مشروعیت و کارآمدی نظام جمهوری اسلامی را از رهیافت های غرب دریافت می کنند و پس از سنجش، عدم انطباق آن را به مشکلات بومی ارجاع می دهند. اسلام را فاقد مدل سیاسی-اقتصادی برای اداره جامعه و اندیشه امام را صرفاً مفید برای فضای انقلاب می دانند. در تلاش هستند تا نهاد دین و سیاست را جدا ببینند، در حالی که می دانند امام از اقسام رابطه های دین و سیاست به «وحدت دین و سیاست» باور داشت و تفکیک، سازگاری، هستی سالاری و غلبه دین یا غلبه سیاست در اندیشه امام جایی نداشت و اصلاح طلبان به این موضوع کاملاً واقف هستند. باور به پلورالیسم در عرصه دین، آنان را به گم کردن غیریت رساند و اکنون در ده ها تعارض فکری و رفتاری گرفتار آمده اند.

آن دسته ای که میل به قدرت خواهی دارند با نفاق مستتر در انتهای صف نیروهای انقلاب ایستاده اند. آنان که میل به جمهوری خواهی سکولار داشته اند، میهمان غرب هستند و آنان که علقه عاطفی به نظام دارند، از درون به عنوان «اصلاح طلبان بدلی» معرفی می شوند و این داستان غم انگیز هنوز ادامه دارد.

به همین دلیل در طیف مقابل نیز دفاع از انقلاب و اسلام سیاسی ارزشی مضاعف یافته است و جریان اصلاحات رانه یک رقیب و خرده گفتمان در درون نظام که یک جریان مشکوک که از ماهیت حقیقی دیگری سیراب می شود، می دانند. این منازعه اکنون به مرز بندی هویتی رسیده است و از محصور بودن در اختلاف سلیقه که مد نظر امام بوده گذشته است.

در این ویژه نامه تلاش شده است با رعایت انصاف، بر بخشی از تعارضات و تضادهای فکری این جریان با اندیشه و سیره امام، نور تابانی شود و سیر تطور آن ملموس گردد. □

مدیر فنی: حسن فردی
دبیر اجرایی: جعفر حسن خانی
طراح: حسین کشتکار
چاپ: چاپخانه جوان

ویژه نامه نوروزی روزنامه جوان
صاحب امتیاز: شرکت پیام آوران نشر روز
مدیر مسئول: عبدالله گنجی
سر دبیر: غلامرضا صادقیان





دیدگاه

حماسه‌ای که «نه به نظام» تفسیر شد

دوم خرداد چگونه از مشارکت حداکثری به فرصت‌سازی برای براندازی تبدیل شد؟!

نامیدند. ایشان در این پیام یادآور شدند: «صحنه زیبا و پرشوری که در روز جمعه دوم خرداد و در پای صندوق‌های رأی آفریدید، حقیقتاً یک حماسه تاریخی بود. آگاهی و هوشیاری سیاسی شما یک بار دیگر به کمک خداوند، درست در لحظه مقتضی، کار خود را کرد و از ایران اسلامی چهره‌ای با نشاط، مصمم، و سرشار از ایمان و آگاهی به دنیا نشان داد و بحمدالله کشور را در برابر توطئه دشمنان و وسوسه بدخواهان تا مدت‌ها بیمه کرد. شرکت شما در یک مسابقه سالم و مسئولانه برای انتخاب رئیس‌جمهور، با امنیت و انضباط تمام و با رعایت بیشتر ملاحظاتی که در چنین حرکت عظیمی با ابعاد یک ملت بزرگ، در دنیا کمیاب و کم‌نظیر است، برای دوست و دشمن ثابت کرد که ملت ما به برکت عمل به اسلام ناب محمدی (صلی‌الله‌علیه‌وآله) در صحنه جهاد سیاسی نیز مانند صحنه جهاد نظامی، از انسجام و ابتکار و نظم و قاعده درست برخوردار است و نفس زهرآگین دشمنان که از ماه‌ها پیش به قصد دلسرد کردن مردم، صوری بودن و جدی نبودن انتخابات را با زبان‌های مختلف در همه تبلیغات فرا مرزی خود تکرار می‌کردند، در او کمترین تأثیر را ندارند. اکنون با حضور بسیار گسترده

در انتخابات هفتم - از نظر معنایی و مفهومی هویت خاصی نداشت بلکه روز پیروزی نامزد مورد نظر و شکست رقیب اصلی در انتخابات بود، اما این جمع برای حفظ اتحاد میان گروه‌های پیروز در انتخابات به دنبال انتخاب واژه‌های هویت بخش بودند تا اینکه «اصلاح‌طلبی» پس از مدت‌ها واکاوی برای آن انتخاب شد. متعاقب آن، جریان به قدرت رسیده یا همان دوم خرداد باید ساز و کارهایی را برای اشاعه، تثبیت و نهادینه کردن گفتمان اصلاح‌طلبی دنبال می‌کرد که منشأ تحولات جدیدی در کشور باشد اما «تبیین ماهیت رأی مردم در دوم خرداد سال ۷۶» سؤال عمده‌ای است که هنوز در اذهان وجود دارد؛ آیا این رأی «نه به یک جناح سیاسی» بود یا «نه به جمهوری اسلامی» یا اینکه «یک حماسه بزرگ» بود؟!



حماسه بود به این دلیل

رهبر معظم انقلاب روز سوم خرداد ماه سال ۷۶ و با اعلام نتایج آرا از سوی وزارت کشور، در پیامی به ملت ایران انتخابات دوم خرداد را «حماسه‌ای تاریخی»

هفتمین انتخابات ریاست جمهوری در دوم خرداد ماه ۱۳۷۶ اگر چه متأثر از روندهای سیاسی کشور در سال‌های پس از انقلاب و به ویژه هشت سال قبل از آن، یعنی سال‌های ۱۳۶۸ تا ۱۳۷۶ بود، اما خود این پدیده منشأ تحولات جدیدی در کشور شد که به رغم گذشت ۱۷ سال از آن زمان هنوز فضای سیاسی و فرهنگی کشور متأثر از آن است.

این تحول ناشی از ائتلاف گسترده‌ای از حلقه‌های فکری، تشکل‌های سیاسی، فعالان و کوشندگان عرصه سیاست، همچون حلقه کیان، حلقه سلام، حلقه آیین، حزب کارگزاران سازندگی، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، جریان ملی - مذهبی با سرکردگی نهضت آزادی، مجمع روحانیون مبارز و بیش از ۱۵ تشکل سیاسی با گرایش‌های مختلف از سکولار تا لیبرال و از اپوزیسیون تا جریانات درون نظام بود که به رغم تنوع و تضاد فکری و سیاسی برای پیروزی نامزد مورد نظر خود در پوشش یک تاکتیک مشترک متحد شدند. عبارت «دوم خرداد» - سالروز پیروزی محمد خاتمی

عباس
حاجی نجاری

تلقی «حماسه» برای دوم خرداد، با توجه به حضور حداکثری مردم ذیل شعارهای کلی انتخابات، تنها واژه‌سازی نبود، چراکه حرکت عمومی مردم و شعارها و مطالبات آنها خارج از اصول و مبانی نظام نبود و در شعارها و مواضع علنی نامزدها نیز بر آن تأکید می‌شد



توسعه است و راز و رمز اعتلای کشور و میهن و زندگی مردم و تقویت انقلاب توسعه موزون است، ولی ما می‌گفتیم در کنار آن باید عنصر عدالت را نیز مورد اهتمام قرار داد و مبادا که عدالت اجتماعی و اقتصادی در روند توسعه قربانی شود و مردم احساس کردند تضاد و دوگانگی عدالت و توسعه با تلفیق این دو از میان بر خواهد خاست. آقای خاتمی سپس نتیجه می‌گیرد که روح دوم خرداد تحول خواهی آگاهانه مردم بود با دواصل «قبول نظام» و «اصلاح امور با موازین مورد نظر انقلاب و طبق قانون اساسی». اما خاتمی در ادامه سخنانش، حوادث پس از انتخابات دوم خرداد در عرصه سیاسی کشور را که متأثر از هنجار شکنی‌ها و ارزش ستیزی‌های همراهان و متحدان و مدعیان این جریان بود، به بد اخلاقی تعبیر می‌کند و می‌گوید: «در این دوره نیز بعضی بد اخلاقی‌ها و مطالبی که شاید خود گویندگان آن هم اصراری نداشتند اصلاح طلب نامیده شوند، به نام اصلاحات بیان شد». خاتمی آنگاه طبق معمول عامل حوادث تلخ بعد از دوم خرداد را که منجر به فتنه تیر ۷۸ شد، جریان افراطی رقیب معرفی می‌کند و می‌گوید: «یک جریان افراطی و تندرو و یک بعدی نگر که حیاتش در ایجاد چالش‌های سیاسی و دروغ‌پردازی و جنگ روانی است و فقط به حذف می‌اندیشد، با هیاهو و مغالطه فراوان این مطالب را به حساب اصلاحات می‌گذارد و همه اصلاح طلبان را نیز دارای چنین بینش و گرایشی به حساب می‌آورد و حتی بعد از انتخابات اخیر ریاست جمهوری (انتخابات دهم که منجر به فتنه سال ۸۸ شد) مردم را که واقعاً رفتار مدنی و بی‌خشونت و با رعایت ادب و موازین مردم‌سالاری داشتند، به علت رفتار نادرست عده‌ای ساختارشکن که نسبتی هم با مردم معترض نداشتند، متهم کردند که ساختارشکن‌اند، ضد امام حسین و ضد امام خمینی و آلت دست اجانب هستند.»

شما ملت عزیز در این آزمایش الهی و با اختصاص اکثریت قاطع آرا به رئیس‌جمهور منتخب مردم، ایران اسلامی از آزمایشی دیگر، موفق و سرافراز بیرون آمده و دوران تازه‌ای در تاریخ درخشان جمهوری اسلامی آغاز شده است. ملت عزیز ما باید در دل از خداوند متعال شاکر باشد که او را به این حرکت افتخار آمیز هدایت کرد و دشمنان او را ناکام ساخت.»

مقام معظم رهبری در این پیام بر نقش مردم و حضور همه سلاقی سیاسی در تحقق این حماسه تأکید می‌کنند و یادآور می‌شوند: «بی‌شک بدون حضور افکار و سلیقه‌ها و منش‌های متنوع در صحنه نامزدی ریاست جمهوری، این موج عظیم حضور ملی پدیدار نمی‌گشت و این افتخار برای ملت ایران به ثبت نمی‌رسید.»

تلقی «حماسه» برای دوم خرداد، با توجه به حضور حداکثری مردم ذیل شعارهای کلی انتخابات، تنها واژه‌سازی نبود، چراکه حرکت عمومی مردم و شعارها و مطالبات آنها خارج از اصول و مبانی نظام نبود و در شعارها و مواضع علنی نامزدها نیز بر آن تأکید می‌شد. شاهد مثال این مدعا شعار اصلی حامیان آقای خاتمی - درود بر سه سید حسینی، خمینی، خامنه‌ای، خاتمی - بود که برای توده‌های اجتماعی که سیادت آقای خاتمی برایشان اهمیت داشت، این اطمینان را ایجاد می‌کرد که در دوران آینده ادامه حرکت در راستای نهضت امام حسین (ع) خواهد بود.



دوم خرداد از منظر پیروز آن

سید محمد خاتمی روز یکشنبه ۳۱ اردیبهشت ۱۳۹۱ پس از گذشت ۱۵ سال از انتخابات دوم خرداد ۷۶ تلاش می‌کند تصویری متفاوت از آنچه که بعد از انتخابات اتفاق افتاده دهد. او در دیدار جمعی از جوانان، فعالان سیاسی، هنرمندان و روزنامه‌نگاران، انتخابات دوم خرداد را اینگونه تفسیر می‌کند: «من اعتقاد دارم که مردم آگاهانه رأی دادند، با این ملاحظات: اول، مردم به هیچ وجه خواستار برهم زدن اوضاع و دگرگونی اساسی نبودند. به هیچ وجه در اکثریت نشانی از رویگردانی از اصل انقلاب و حاصل آن جمهوری اسلامی نبود. به نظام و کشور خود دل بسته بودند. البته مسلماً عده‌ای بوده و هستند که این وضع و انقلاب را قبول نداشته و ندارند ولی تردید نکنیم که این عده در اقلیت بوده و هستند. به علاوه من معتقدم که غالب این افراد هم خواستار انقلاب دیگر و تغییرات اساسی نبودند، ولی به هر حال اکثریت قاطع مردم دلبستگان به اصل نظام جمهوری اسلامی بودند و مگر نه اینکه بخش مهم کسانی که در دوم خرداد بر رویکرد موفق رأی دادند از مؤمنان و شهیددگان و فداکاران و کسانی بودند که در پایبندیشان به دین، نظام و انقلاب تردید نمی‌توان کرد؟»

دوم اینکه، مردم خواستار تغییر بودند و تغییر مورد نظر اصلاح سیاست‌ها و روش‌ها در درون نظام بود، به خصوص که از شعارهای عمده، قانون‌گرایی و به خصوص استقرار کامل و درست قانون اساسی بود و مردم هم احساس می‌کردند که به رغم تلقی از قانون اساسی و القاناعات نادرست و نادیده انگاشتن آن در بسیاری از موارد، همین قانون اساسی ظرفیت‌های معنوی و نادیده انگاشته شده یا به هر حال معطل مانده‌ای دارد که اگر به آنها اهتمام شود، وضع کشور و جامعه بهبود اساسی خواهد یافت، به خصوص بخش مهم حقوق ملت. البته شعار عدالت هم جذاب بود، یعنی اینکه جامعه نیازمند



ریشه‌یابی پدیده دوم خرداد

با پایان یافتن جنگ تحمیلی، ورود کشور به دوران پس از جنگ و آغاز سازندگی، تغییر سیاست‌های دوران جنگ را ایجاد می‌کرد. از تحال حضرت امام (ره)، انتخاب مقام معظم رهبری و انتخاب آقای هاشمی رفسنجانی به ریاست جمهوری نیز هر یک منشأ تحولات جدیدی در عرصه سیاسی و اجتماعی کشور شد اما اتفاق مهم این دوران، تحول گفتمانی در بخشی از مدیران و نخبگان انقلابی دهه اول بود که از پیدایی حلقه‌های فکری و سیاسی و عملکرد دولت‌های پنجم و ششم و دیگر مؤلفه‌های مؤثر در فرهنگ و سیاست کشور متأثر شد که باید به آن توجه کرد. منشأ تحول دوم خرداد را می‌توان در چند مؤلفه یافت، از جمله «تأثیر عملکرد دولت‌های پنجم و ششم»، «تأثیر حلقه‌های فکری و سیاسی در تحول فکری برخی فعالان سیاسی و انقلابی کشور» و «راهبردهای دشمنان».



آنچه اهمیت پدیده دوم خرداد را سبب شده است تنها تحولات سیاسی و اجتماعی کشور در آستانه انتخابات نبود، بلکه مهمترین نکته تحولات بعد از آن است که اقلیت حاکم با سو، استفاده از آرای مردم کوشیدند به جای اصلاح در مسیر حرکت انقلاب (آنگونه که خاتمی اعتراف کرده است) زمینه ساز تغییر بنیادین در نظام بود

کشور به لحاظ سازندگی کشور شدند، اما اشکال اصلی در روند عملکرد این دولت، فاصله گیری تدریجی از اصول و آرمان های انقلاب و عدالت اجتماعی بود، به گونه ای که بازتاب آن در رأی دوره دوم ریاست جمهوری آقای هاشمی ظاهر شد. در انتخابات پنجم رأی آقای هاشمی بالغ بر ۱۶ میلیون بود، اما در انتخابات ششم در سال ۷۲ به رغم افزایش آمار رأی دهندگان، رأی آقای هاشمی به ۱۰ میلیون کاهش یافت. نکته جالب این بود که در این دوره از انتخابات رقیب وی آقای احمد توکلی به رغم اینکه حضورش در انتخابات جدی نبود به دلیل طرح شعارهای عدالت اجتماعی، بیش از ۶ میلیون از رأی مردم را به خود اختصاص داد.

بی توجهی به عدالت اجتماعی، میدان یابی عناصر تکنوکرات با گرایش های لیبرالیستی، رشد تجمل گرایی و فرهنگ مصرفی، فاصله گیری از شعارهای اسلامی و ارزشی، رویکرد تساهل و تسامح در عرصه فرهنگی و اجرای احکام دینی، ایجاد شکاف طبقاتی و روند فزاینده نرخ تورم که در سال های ۷۴ و ۷۵ به بیش از ۴۴ درصد رسیده بود، باعث واگرایی عمومی نسبت به تداوم این روند شده بود، به گونه ای که در آستانه انتخابات دوم خرداد، همین که تبلیغ می شد که آقای ناطق نوری ادامه دهنده راه آقای هاشمی خواهد بود، برای کاهش رأی او و افزایش رأی رقیب کفایت می کرد. فاصله گیری مردم از راه و روش آقای هاشمی در انتخابات ششم مجلس نیز آشکارتر شد و آقای هاشمی در این انتخابات، به رغم هشت سال ریاست جمهوری و خدمات دوران جنگ، نفر سی ام در انتخابات تهران شد که ترجیح داد در مجلس حضور نیابد.



تأثیر راهبرد بیگانگان

عامل مؤثر دیگر در پدیده دوم خرداد، تأثیر راهبردهای نظام سلطه بر فضای سیاسی کشور بود. ناکامی آنان در براندازی نظام اسلامی در دهه اول عمر انقلاب از طریق براندازی نظام اسلامی با روش هایی نظیر کودتا، تروریسم و هشت سال جنگ، دشمنان را متوجه ظرفیت های اصلی انقلاب در حوزه های فرهنگی دینی کرد. در این راهبرد جدید سرپل ها دیگر نه نیروهای بیگانه و یا ضد انقلاب نشاندار، بلکه باید از کسانی باشند که سابقه انقلابی و حضور در مبارزات دارند ولی فاصله گیری از اصول و ارزش های انقلاب و نقد آن، وجه بارز آنها در دور جدید باشد.

لازمه تحقق این سناریو، مهره گزینی از میان نخبگان، منفعل سازی و ناکارآمدسازی است. تا آنجایی که یکی از مقامات امریکایی اعلام نمود: «ما برای براندازی انقلاب اسلامی از درون دنبال انقلابیونی می گردیم که در عین ستودن خمینی، بشود آنان را به خدمت گرفت.»

راهبردها و برنامه های دشمن در این دوره برای مقابله با انقلاب اسلامی بر حوزه های زیر متمرکز شد:

- تمرکز بر حوزه فرهنگی و اجتماعی از طریق تهاجم فرهنگی.
- تشکیل هسته های مطالعاتی و اندیشه ای برای شناخت روند تحولات ایران و اثر گذاری بر نخبگان و فعالان سیاسی ایران.
- تبدیل گروهک های ضد انقلاب مسلح به گروه های سیاسی غیر معارض و تلاش برای پیوند گروه های ضد انقلاب با گروه های داخلی.
- جذب و آموزش نیروهای داخلی برای اثر گذاری بر فرآیندها.



تأثیر حلقه های فکری و سیاسی

دومین عامل شکل گیری پدیده دوم خرداد به ویژه در حوزه نخبگی را باید شکل گیری حلقه های فکری و سیاسی و فعال شدن مجدد گروه های مخالف نظام دانست که نقش عمده ای در تغییر گفتمان جنبش دانشجویی کشور و بخشی از مدیران و نخبگان کشور داشتند.

تشکیل حلقه کیان با محوریت عبدالکریم سروش، حلقه سلام با محوریت موسوی خوئینی ها و حلقه آیین با محوریت دکتر بشیریه که مرکز پژوهش های ریاست جمهوری با مسئولیت موسوی خوئینی ها پاتوق اصلی آنها بود، در این تحول نقشی اساسی داشت.

پیوند خوردن این حلقه ها با نهضت آزادی و شورای فعالان ملی مذهبی که در ذیل سیاست تساهل و تسامح دولت های پنجم و ششم میدان بازی برای فعالیت یافته بودند، از یک سو و گروه هایی نظیر مجمع روحانیون و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی (منحله) از سوی دیگر، ائتلاف آستانه دوم خرداد را شکل داد.

تأثیر این روند در بخش عمده ای از فعالان طیف چپ سیاسی کشور به گونه ای بود که مدافعان ولایت مطلقه فقیه در دهه اول انقلاب به جایی رسیدند که حتی اصل نظام جمهوری اسلامی را منکر شدند!



تأثیر عملکرد دولت های پنجم و ششم

یکی از اهداف راهبردی دشمنان در تحمیل توطئه های متعدد علیه نظام اسلامی نظیر غائله های تجزیه قومی، کودتاها، تروریسم و تحمیل هشت سال جنگ، جلوگیری از شکل گیری نظام اسلامی و اثبات قابلیت ها و کارآمدی آن بود. محصول طبیعی این توطئه ها، تخریب زیرساخت های موجود کشور و دشواری اصلاح و تکمیل آنها متناسب با پیشرفت های آرمان های انقلاب بود. به همین دلیل بعد از پایان جنگ تحمیلی و روی کار آمدن دولت آقای هاشمی رفسنجانی در مقطع سال های ۶۸ تا ۷۶ دولت های پنجم و ششم منشأ خدمات ارزشمندی در

- تحریم اقتصادی به منظور تضعیف مبانی اقتدار ایران.

ادوارد شرلی، از مسئولان سابق سازمان جاسوسی سیا در میزگرد فصلنامه آمریکایی خاورمیانه در زمینه راهبرد غرب در مقابله با انقلاب اسلامی می گوید: «سیاست فرسوده سازی ایران از لحاظ عقیدتی باید برای ما جذابیت خاصی پیدا کند. اگر نظام ولایت فقیه در ایران از هم بپاشد، آن وقت می توان پذیرفت که جمهوری اسلامی، تغییر ماهیت داده است.»

او همچنین در زمینه شیوه مقابله با انقلاب اسلامی می گوید: «کلید اصلی برای یک تغییر بنیادین در سیاست های ایران، از بین بردن خصوصیات انقلابی رژیم ایران است و این فقط با تحریم اقتصادی به دست نمی آید، بلکه باید نفوذ روحانیون از بین برود و عقاید انقلابی از درون تهی شود.» (۱۳۷۴/۴/۳۰)

مجموعه این تحولات در حوزه توده های اجتماعی و نخبگی، زمینه ساز نتیجه انتخابات دوم خرداد شد. پدیده ای که از منظر مردم به معنی خروج از نظام نبود، بلکه استفاده از ساز و کار قانونی در نظام مردم سالاری دینی بود.

آنچه اهمیت پدیده دوم خرداد را سبب شده است تنها تحولات سیاسی و اجتماعی کشور در آستانه انتخابات نبود، بلکه مهمترین نکته تحولات بعد از آن است که اقلیت حاکم با سوء استفاده از آرای مردم کوشیدند به جای اصلاح در مسیر حرکت انقلاب (آنگونه که خاتمی اعتراف کرده است) زمینه ساز تغییر بنیادین در نظام بود.

گام های آغازین در این راه، گفتمان سازی برای این جریان جدید تحت عنوان اصلاحات بود که جایگزین جریان چپ دوران اول می شد. این وظیفه بر عهده کارگاه های توسعه سیاسی وزارت کشور گذاشته شد که اعضای آن همان اعضای حلقه های فکری و سیاسی بودند که به آنها اشاره شد.

مروری بر برخی از اصول توسعه سیاسی که در این کارگاه ها به تصویب رسیده و محور اصلی دیدگاه ها و مواضع نشریات و تشکل های دانشجویی و مهمتر از آن تصمیم سازی در مراکز حساس کشور بود، عمق فاجعه پیش روی نظام را به تصویر می کشد؛ اصولی که مغایر بندهای قانون اساسی بود که خاتمی برای اجرای آن سوگند خورده بود.

اصالت برابری: عدم برتری افراد نسبت به یکدیگر به لحاظ حق حکومت بر دیگران!

اصالت رضایت: مشروعیت قدرت به رضایت مردم در پیروی از آن بستگی دارد!

اصالت قانون: انسان ها از قوانینی که خود وضع کرده اند تبعیت می کنند و لاغیر!

اصالت حاکمیت مردم: تنها منبع مشروعیت، قدرت اراده مردم است که می توانند رضایت یا عدم رضایت خود را اعلام کنند!

در عرصه اقدام و عمل نیز تشکیل حزب دولت ساخته مشارکت، تولید ادبیات سیاسی از جمله جامعه مدنی، طراحی راهبردها و استراتژی هایی چون فشار از پایین چانه زنی از بالا، ارائه تصویری دیوسیرت و جنگ طلب از نیروهای درون نظام که رقیب جریان دوم خرداد بودند و نمایشی از پری رویی و صلح طلبی از خود را باید از مهم ترین این سازوکارها برشمرد. اما آنچه

فصل مشترک گفتمان و غایت جریان دوم خرداد بود، اهتمام برای حاکمیت سکولاریسم به جای حاکمیت دینی بود. دلیل آن هم کاملاً واضح بود. جریان پیروز دوم خرداد، ماهیت، هویت و ایدئولوژی آشکار و مشخص نداشت و گروه های شکل دهنده آن به لحاظ تفکر التقاطی و از نظر رفتار رادیکال بودند. تعداد معدودی از معتقدان به مبانی نظام اسلامی هم درون این جریان جای داشتند که البته نظر و رأی آنها معتبر شناخته نمی شد و فریاد آنان هم اثری نداشت و به مرور هم از آنها فاصله گرفتند.

بر همین اساس بود که در دوران حاکمیت هشت ساله دوم خرداد، فضای کشور که می توانست صرف سازندگی، آبادانی، پیشرفت و اعتلای اسلام باشد، مملو از تنش، درگیری، تقابل، ناآرامی و ساختار شکنی شد. نمونه بارز آن ۱۸ تیر ۷۸ بود که تلاشی ناکام برای سرنگونی و براندازی نظام جمهوری اسلامی رخ داد.

اگر آزادی مطبوعات و توسعه احزاب سیاسی و تکثیر سازمان های مردم نهاد در این دوره مطرح شد، به جای نیل به اهداف متعالی، فصل مشترک آنها تضعیف باورها، عقاید و ارزش های دینی - اسلامی بود و کار به جایی رسید که رئیس وقت مجلس ششم که از جریان دوم خرداد بود، رسماً گفت: «اصلاح طلبان آبروی ما را برده اند» یا محمد خاتمی در همان زمان ریاست جمهوری اش به صراحت اعلام کرد: «از اردوگاه اصلاح طلبان بوی براندازی می آید» و این چنین شد که مردم برای پایان عمر جریانی که از خود آنها رأی گرفته بود تا برای دین و دنیایشان تلاش کند، لحظه شماری می کردند. اگر چه در انتخابات ریاست جمهوری نهم در سال ۸۴ مردم با رأی قاطع خود به جریان رقیب، اعتراض و نارضایتی خود را از هشت سال حاکمیت دوم خرداد با صدای بلند اعلام کردند، اما جریان دوم خرداد به جای عبرت آموزی و آسیب شناسی از کارنامه گذشته، تلاش خود را بر ناکامی و شکست جریان رقیب که حالا پیروز شده است، معطوف کرد.

اگر ناطق نوری رقیب اصلی خاتمی در دوم خرداد ۷۶ اولین نفر بود که به رئیس جمهور برگزیده تبریک گفت و برای همکاری اعلام آمادگی کرد، اما درست برعکس این رفتار، جریان مغلوب و شکست خورده دوم خرداد در انتخابات ۸۴ به جای تبریک به رئیس جمهور برگزیده، با سرمداری نامزدهای شکست خورده یعنی هاشمی رفسنجانی، معین و کروبی از تقلب در انتخابات سخن گفتند و این در حالی بود که مجری انتخابات همفکران خود این جریان بودند! و بدین سان تلاش کردند پایه های اعتماد مردم به نظام را سست کنند. رفتار پس از انتخابات این جریان در سال ۸۴ درست همانند کاری بود که پس از انتخابات ۲۲ خرداد ۸۸ انجام دادند. این بار هاشمی رفسنجانی کمی در سایه، اما با سرمداری موسوی، کروبی، خاتمی و مجموعه جریان دوم خرداد اتهام بزرگ تقلب در انتخابات را بر نظام جمهوری اسلامی بستند و فراز و فرودهای پس از انتخابات را موجب شدند و این همه، ادامه آبروریزی های دوم خرداد بود. □

جریان پیروز دوم خرداد، ماهیت، هویت و ایدئولوژی آشکار و مشخص نداشت و گروه های شکل دهنده آن به لحاظ تفکر التقاطی و از نظر رفتار رادیکال بودند. تعداد معدودی از معتقدان به مبانی نظام اسلامی هم درون این جریان جای داشتند که البته نظر و رأی آنها معتبر شناخته نمی شد و فریاد آنان هم اثری نداشت و به مرور هم از آنها فاصله گرفتند



وحشت از جهان خواران و اعتقاد به «وکالت فقیه» کجایش خط امام است؟!

بررسی تطبیقی گفتمان امام خمینی (ره) با گفتمان اصلاحات در گفت و گو با دکتر یدالله جوانی



آقای دکتر! در بحث گفتمانی، معمولاً گروه‌ها اتصال خود را به یک رهبر بزرگ ضروری می‌دانند. شما نسبت به گفتمان اصلاح‌طلبان با گفتمان حضرت امام (ره) را چگونه می‌بینید، زیرا اصلاح‌طلبان مدعی اتصال گفتمانی با امام هستند؟

این سؤال یک سؤال اساسی و کلیدی برای شناخت درست جریان‌های سیاسی فعال در کشور به حساب می‌آید. جریان‌شناسی سیاسی از منظر گفتمانی، کمک می‌کند تا بتوان با بررسی تطبیقی گفتمان هر جریانی با گفتمان انقلاب و امام، میزان همراهی آن جریان با ملت و آرمان‌هایش را مورد سنجش قرار داد. اصلاح‌طلبان خود مدعی هستند که طرفداران اصلی و پیروان واقعی انقلاب اسلامی و خط امام (ره) هستند، لکن جریان مقابل اصلاحات، علت مخالفت خود با اصلاح‌طلبان را دور شدن آنها از خط امام و گفتمان انقلاب اسلامی می‌دانند و معتقدند که این جریان به دنبال ایجاد انحراف در مسیر انقلاب است و برای اینکه با مخالفت‌های گسترده مردم انقلابی مواجه نشوند، به دروغ از امام (ره) و خط امام دم می‌زنند.

در اینجا این پرسش مطرح می‌شود که چگونه یک جریان مخالف خط امام (ره)، می‌تواند مدعی خط امام باشد؟

این ادعا یک پیشینه تاریخی دارد. در زمان حیات حضرت امام (ره)، بعد از حذف لیبرال‌ها، ملی‌گراها و روشنفکرهای غرب‌گرا از صحنه سیاست با فرار بنی‌صدر از کشور، نیروهای متعلق به اردوگاه انقلاب و جریان اسلامی و دینی، بر امور کلیدی در اداره جامع مسلط شدند. به تدریج میان نیروهای مذهبی و پیرو امام (ره) که در قالب تشکل‌ها، احزاب و گروه‌هایی چون حزب جمهوری اسلامی، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، دفتر تحکیم وحدت و جامعه روحانیت مبارز سامان یافته بودند، اختلاف سلیقه‌ها پدید آمد. این اختلاف دیدگاه‌ها که عمدتاً در مرحله اول در حوزه

انقلاب اسلامی مانند همه انقلاب‌های بزرگ، دارای سه رکن رهبری، مردم و ایدئولوژی است و آرمان‌های این انقلاب را بر اساس آرا و اندیشه‌های رهبر کبیر انقلاب اسلامی، حضرت امام خمینی (ره) می‌توان مورد مطالعه قرار داد. مردم ایران با تمام وجود به دعوت امام برای قیام علیه طاغوت لبیک گفته و اسلام واقعی و ناب را در او دیدند و خط امام و آرمان‌هایش را تنها راه رسیدن به سعادت، استقلال، عزت و پیشرفت مادی و معنوی یافتند. بررسی شعارهای مردم در انقلاب اسلامی نشان می‌دهد گفتمان انقلاب اسلامی با گفتمان رهبری انقلاب انطباق کامل دارد و اکنون حضرت امام خامنه‌ای (مدظله‌العالی) پرچمدار این گفتمان در جامعه انقلابی ایران هستند. در دوره موسوم به اصلاحات، گفتمان اصلاح‌طلبی در کشور پدید آمد و اصلاح‌طلبان با طرح مجموعه‌ای از مسائل در حوزه‌های گوناگون، صفت‌بندی جدیدی را در ایران به وجود آوردند و از آن زمان تا به امروز، انقلاب، نظام و کشور با چالش‌های گفتمانی جدی مواجه شده است. در حالی که اصلاح‌طلبان مدعی حرکت بر اساس خط امام (ره) هستند، نیروهای ارزشی و اصولگرا بر این اعتقادند که گفتمان اصلاحات و آرمان اصلاح‌طلبان با گفتمان و آرمان انقلاب و امام خمینی (ره) در تعارض است و اصول و مبانی متفاوتی دارد. دکتر یدالله جوانی در گفت‌وگویی تفصیلی به پرسش‌های ما در این باره پاسخ داده است. ■

شیوه‌ها و روش‌ها در چگونگی اداره کشور بود، کم‌کم عمق پیدا کرد و در نهایت با انشعاب مجمع روحانیون مبارز از جامعه روحانیت مبارز به شکل‌گیری دو جناح چپ و راست در جریان اسلامی ختم شد. پیدایی دو جناح چپ و راست، عملاً نیروهای فعال در صحنه انقلاب را به دو گروه تقسیم کرد و برای یک دوره‌ای رقابت‌ها بر همین اساس، رقابت بین جناح چپ و جناح راست بود. در حالی که حضرت امام (ره)، هر دو جناح را تأیید می‌کردند و آنان را نیروهای جبهه انقلاب معرفی می‌کردند، اما برخی از چهره‌های جناح چپ یا هواداران آنان، اسلام جناح راست را اسلام آمریکایی می‌دانستند و جناح خود را جناح خط امام معرفی می‌کردند. در واقع کسانی که بعدها جبهه دوم خرداد را به وجود آوردند، در زمان حضرت امام مدعی خط امام بودند و رقیب خود را به مخالفت با خط امام متهم می‌ساختند و با استناد به برخی از دیدگاه‌ها و مواضع رقیب خصوصاً در حوزه مسائل اقتصادی، آنها را طرفدار اسلام سرمایه‌داری و اسلام آمریکایی معرفی می‌کردند. اتفاقاً این نوع تبلیغات جناح چپ علیه جناح راست در زمان خود حضرت امام (ره) به ویژه در زمان انتخابات مجلس سوم، مؤثر واقع شد و جناح چپ با این ادعا که پرچمدار واقعی خط امام است و رقیبش یعنی جناح راست از خط امام فاصله گرفته، توانست اکثریت مجلس سوم را از آن خود کند و آقای کروبی از اعضای جناح چپ به عنوان رئیس مجلس سوم انتخاب شد. فضای انتخابات مجلس سوم با این نوع تبلیغات علیه چهره‌های منتسب به جناح راست، آنچنان سنگین بود که فردی چون آیت‌الله یزدی از حوزه انتخابیه تهران به دلیل متهم شدن به طرفداری از اسلام سرمایه‌داری و اسلام آمریکایی رأی نیاورد اما در این میان نکته قابل توجهی وجود دارد و آن اینکه، اساساً حضرت امام این دسته‌بندی را با این ادبیات قبول نداشتند و شخصیت‌های برجسته جناح راست، به شدت مورد حمایت و علاقه ایشان بودند تا جایی که بلافاصله پس از انتخابات، آیت‌الله محمد یزدی از سوی امام به عنوان عضو فقهای شورای نگهبان منصوب می‌شوند. این انتصاب در آن دوران، نشان می‌دهد ادعای جناح چپ مبنی بر اینکه آنها طرفدار واقعی حضرت امام هستند و جناح راست مخالف خط امام، واقعیت نداشته و عمدتاً یک حرکت سیاسی با زیر پا گذاشتن اخلاق اسلامی و با هدف حذف رقیب از صحنه بوده است. جناح چپ مدعی خط امام (ره)، پس از رحلت حضرت امام (ره) از مسیر ولایت و رهبری زاویه گرفت و با این ادعا که دوران امام‌زادایی در کشور آغاز شده، مخالفت با برخی از سیاست‌های نظام در حوزه‌های گوناگون را در پیش گرفت، البته در این مقطع برخی از شخصیت‌های این جناح رابطه خود را با محوریت نظام حفظ کردند و برخی هم فاصله گرفته و به موضع‌گیری‌های تند و افراطی روی آوردند. این نوع موضع‌گیری‌ها سبب شد تا زمینه‌های همگرایی میان جناح مدعی خط امام (ره) با مطرودین امام فراهم شود. دوره دوم خرداد و تشکیل جبهه دوم خرداد، نقطه اوج‌گیری و آشکار شدن جناح چپ با جریان‌های لیبرال، ملی‌گرا و روشنفکران غرب‌گرا بود. بنابراین، ادعای خط امامی دارای یک چنین پیشینه‌ای است و از آنجا که حضرت امام (ره) در میان



پیدایی دو جناح چپ و راست، عملاً نیروهای فعال در صحنه انقلاب را به دو گروه تقسیم کرد و برای یک دوره‌ای رقابت‌ها بر همین اساس، رقابت بین جناح چپ و جناح راست بود. در حالی که حضرت امام (ره)، هر دو جناح را تأیید می‌کردند و آنان را نیروهای جبهه انقلاب معرفی می‌کردند، اما برخی از چهره‌های جناح چپ یا هواداران آنان، اسلام جناح راست را اسلام آمریکایی می‌دانستند و جناح خود را جناح خط امام معرفی می‌کردند. در واقع کسانی که بعدها جبهه دوم خرداد را به وجود آوردند، در زمان حضرت امام مدعی خط امام بودند و رقیب خود را به مخالفت با خط امام متهم می‌ساختند و با استناد به برخی از دیدگاه‌ها و مواضع رقیب خصوصاً در حوزه مسائل اقتصادی، آنها را طرفدار اسلام سرمایه‌داری و اسلام آمریکایی معرفی می‌کردند. اتفاقاً این نوع تبلیغات جناح چپ علیه جناح راست در زمان خود حضرت امام (ره) به ویژه در زمان انتخابات مجلس سوم، مؤثر واقع شد و جناح چپ با این ادعا که پرچمدار واقعی خط امام است و رقیبش یعنی جناح راست از خط امام فاصله گرفته، توانست اکثریت مجلس سوم را از آن خود کند و آقای کروبی از اعضای جناح چپ به عنوان رئیس مجلس سوم انتخاب شد. فضای انتخابات مجلس سوم با این نوع تبلیغات علیه چهره‌های منتسب به جناح راست، آنچنان سنگین بود که فردی چون آیت‌الله یزدی از حوزه انتخابیه تهران به دلیل متهم شدن به طرفداری از اسلام سرمایه‌داری و اسلام آمریکایی رأی نیاورد اما در این میان نکته قابل توجهی وجود دارد و آن اینکه، اساساً حضرت امام این دسته‌بندی را با این ادبیات قبول نداشتند و شخصیت‌های برجسته جناح راست، به شدت مورد حمایت و علاقه ایشان بودند تا جایی که بلافاصله پس از انتخابات، آیت‌الله محمد یزدی از سوی امام به عنوان عضو فقهای شورای نگهبان منصوب می‌شوند. این انتصاب در آن دوران، نشان می‌دهد ادعای جناح چپ مبنی بر اینکه آنها طرفدار واقعی حضرت امام هستند و جناح راست مخالف خط امام، واقعیت نداشته و عمدتاً یک حرکت سیاسی با زیر پا گذاشتن اخلاق اسلامی و با هدف حذف رقیب از صحنه بوده است. جناح چپ مدعی خط امام (ره)، پس از رحلت حضرت امام (ره) از مسیر ولایت و رهبری زاویه گرفت و با این ادعا که دوران امام‌زادایی در کشور آغاز شده، مخالفت با برخی از سیاست‌های نظام در حوزه‌های گوناگون را در پیش گرفت، البته در این مقطع برخی از شخصیت‌های این جناح رابطه خود را با محوریت نظام حفظ کردند و برخی هم فاصله گرفته و به موضع‌گیری‌های تند و افراطی روی آوردند. این نوع موضع‌گیری‌ها سبب شد تا زمینه‌های همگرایی میان جناح مدعی خط امام (ره) با مطرودین امام فراهم شود. دوره دوم خرداد و تشکیل جبهه دوم خرداد، نقطه اوج‌گیری و آشکار شدن جناح چپ با جریان‌های لیبرال، ملی‌گرا و روشنفکران غرب‌گرا بود. بنابراین، ادعای خط امامی دارای یک چنین پیشینه‌ای است و از آنجا که حضرت امام (ره) در میان

مردم از جایگاه ویژه و نهادینه‌شده‌ای برخوردارند، هیچ جریان و جناحی، جرئت مخالفت صریح و آشکار با امام و آرمان‌هایش را ندارد. از همین رو کسانی که در گذر زمان و تحت تأثیر مجموعه‌ای از تحولات سیاسی، دچار دگرگونی در مواضع شده و استحاله شدند، برای حفظ موقعیت خود در بین ملت، همچنان از امام و انقلاب دم زده و بعضاً خود را پرچمدار واقعی گفتمان امام (ره) معرفی می‌کنند. جالب است که اصلاح‌طلبان حضرت امام را یک اصلاح‌طلب معرفی می‌کنند و می‌گویند اگر حضرت امام زنده بود، از مواضع آنان حمایت و پشتیبانی می‌کرد.

شما از چه طریق و با استناد به چه دلایلی به خروج اصلاح‌طلبان از خط امام و مسیر انقلاب اسلامی تأکید دارید؟

خود اصلاح‌طلبان از اصلاحات با عنوان یک گفتمان یاد می‌کنند. اگر گزاره‌های اصلی یا کلیدواژه‌های اصلی اصلاحات را مورد توجه قرار دهیم و بایدها و نبایدهای گفتمانی اصلاح‌طلبان را با گفتمان انقلاب اسلامی و با گفتمان حضرت امام (ره) که همان گفتمان انقلاب است مقایسه کنیم، آنگاه درمی‌یابیم اصلاح‌طلبان با حضرت امام (ره)، نه تطابقی گفتمانی و آرمانی، بلکه تقابلی گفتمانی و آرمانی دارند.

برای به دست آوردن شاخص‌ها و ویژگی‌های گفتمان انقلاب و حضرت امام (ره)، اسناد بالادستی و منابع معتبر و دست اول در اختیار تمامی مردم قرار دارد. شعارهای انقلاب و سخنرانی‌ها و بیانیه‌های حضرت امام (ره)، وصیتنامه سیاسی الهی آن عزیز سفر کرده و قانون اساسی جمهوری اسلامی از یک طرف و عملکرد و مواضع و سیاست‌های اتخاذی حضرت امام (ره) در طول حیات خویش به ویژه دوران پس از انقلاب در موضوعات گوناگون از طرف دیگر، منابعی هستند که بر اساس آنها، می‌توان گزاره‌های اصلی گفتمان انقلاب و امام را به دست آورد.

با استناد به این منابع می‌توان گفت، کلیدواژه‌هایی چون جامعیت اسلام و یگانگی دین و سیاست در اسلام ناب محمدی (ص)، ولایت مطلقه فقیه، مردم‌سالاری دینی با منشأ درون دینی، عدالت، عقلانیت، معنویت، پیشرفت مادی و معنوی، استکبارستیزی، حمایت از مستضعفان جهان، صدور اسلامی و الهام‌بخش بودن برای دیگران، اقتدار دفاعی، وحدت امت اسلامی و تمدن‌سازی اسلامی کلیدواژه‌هایی هستند که می‌توانند گزاره‌های اصلی و بایدها و نبایدهای خط امام (ره) یا گفتمان انقلاب و امام را توضیح دهند. گزاره‌های گفتمان اصلاحات را هم می‌توان با بررسی دیدگاه‌ها و مواضع چهره‌های اصلی و نظریه‌پرداز در این جبهه، جهت‌گیری‌های کلان در دوران اصلاحات و تحلیل محتوایی روزنامه‌ها و نشریات متعلق به اردوگاه اصلاح‌طلبان در این سال‌ها به دست آورد، بنابراین با داشتن گزاره‌های گفتمان انقلاب اسلامی به عنوان گفتمان اصلی و مبنای به‌راحتی می‌توان پی برد که آیا گفتمان اصلاحات، یک زیرگفتمان از گفتمان انقلاب اسلامی به شمار می‌آید یا اینکه گفتمانی با مبانی متفاوت از گفتمان انقلاب اسلامی است. بررسی‌ها نشان می‌دهد که گفتمان اصلاحات، از گفتمان امام سرچشمه نمی‌گیرد و ریشه در گفتمان سکولاریسم و لیبرالیسم دارد.

برای مثال بفرمایید که اساسی‌ترین تفاوت گفتمانی اصلاح‌طلبان با حضرت امام (ره) به کدام گزاره برمی‌گردد؟

در هر گفتمانی یک دال مرکزی وجود دارد که دیگر گزاره‌ها و بایدها و نبایدها به نوعی از آن نشئت گرفته و در اطراف آن پدید می‌آیند. جامعیت دین اسلام را می‌توان به عنوان گزاره اصلی یا دال مرکزی در گفتمان حضرت امام (ره) و گفتمان انقلاب اسلامی مورد توجه قرار داد. براساس این گزاره، اسلام به عنوان آخرین دین، یک دین کامل و جامع و پاسخگو به تمامی نیازهای بشر است. اسلام صاحب فلسفه سیاسی، نظام سیاسی و دیگر نظامات حقوقی، اجتماعی، اخلاقی، اقتصادی و غیره است. براساس این گزاره، دین وظیفه هدایت کلی جامعه و فرد را بر عهده دارد و سیاست و آیین مملکت‌داری و اداره جامعه، بخش اصلی دین را تشکیل می‌دهد. حضرت امام (ره) چنین نگاهی را به دین اسلام دارند و ایشان هر نوع قرائت متفاوت از این دیدگاه اسلام را در دایره اسلام آمریکایی می‌دانند. این جملات از حضرت امام (ره) تبیین‌کننده این گزاره اصلی و مبنایی گفتمان انقلاب اسلامی است:

-والله اسلام تمامش سیاست است. اسلام را بد معرفی کرده‌اند. سیاست مدن از اسلام سرچشمه گرفته است. (صحیفه نور - ج ۱ - ص ۲۵)

-دیانت اسلام یک دیانت عبادی تنها نیست و فقط وظیفه بین عبد و خدای تبارک و تعالی، و وظیفه روحانی تنها نیست و همین‌طور یک مذهب و دیانت سیاسی تنها نیست. عبادی است و سیاسی. سیاستش در عبادتش مدغم است و عبادتش در سیاستش مدغم است. یعنی همان جنبه عبادی، یک جنبه سیاسی دارد. (صحیفه

این دو عبارت از حضرت امام (ره) تبیین کننده دیدگاه ایشان نسبت به رابطه دین و سیاست است. از منظر حضرت امام رابطه دین و سیاست، رابطه تلازم و عینیت است و سیاست و حکومت را از دین اسلام نمی توان جدا کرد و اگر چنین شود، آن اسلام دیگر اسلام ناب محمدی (ص) نخواهد بود، بلکه اسلام امریکایی است.

حضرت امام نظریه جدایی از سیاست را، یک نظریه استعماری می دانند و به شکل های مختلف در این خصوص هشدار داده اند که مردم انقلابی مواظب بازگشت این دیدگاه به کشور باشند. مخالفت شدید حضرت امام (ره) با لیبرال ها و عناصر نهضت آزادی و ملی گراها، به همین دلیل بود که آنان اگر از اسلام هم دم می زدند، اسلامشان، اسلام امریکایی بود و معتقد بوده و هستند که دین کاری به امور سیاسی و حکومت ندارد! فلذا حضرت امام با قاطعیت می گویند، من تا زنده هستم، نخواهم گذاشت انقلاب به دست لیبرال ها بیفتد و در جای دیگری می فرمایند، من در بین شما باشم یا نباشم، نگذارید انقلاب به دست ناهلان بیفتد. با جمع این دو جمله می توان فهمید لیبرال ها از مصادیق ناهلان انقلاب اسلامی هستند، زیرا گفتمان انقلاب اسلامی و مبانی و اصول و آرمان های این انقلاب را قبول ندارند.

اصلاح طلبان در مورد اسلام و جامعیت آن دیدگاهی متفاوت از حضرت امام (ره) دارند و بر همین اساس یکی از اهداف راهبردی آنان تحت عنوان اصلاحات، جدا کردن حوزه دین از سیاست و حاکم کردن تفکر سکولاریسم در کشور است.

آیا اسناد معتبر و دلایل روشنی در خصوص این دیدگاه اصلاح طلبان وجود دارد یا اینکه به صورت تحلیلی چنین نسبتی به اصطلاح طلبان داده می شود؟

اسناد و مدارک در این خصوص بسیار است. در منابعی که اشاره شد، مطالب فراوانی یافت می شود که نشان می دهد اصلاح طلبان در این سال ها، مروج اسلام لیبرالی و یک نوع سکولاریسم اسلامی بوده اند و به همین دلیل نیروهای ارزشی و اصولگرا در جامعه با آنان به مخالفت برخاستند.

اگر ممکن است به نمونه هایی از اسناد اشاره کنید.

جریان اصلاحات از دوم خرداد سال ۱۳۷۶، فضایی را در کشور شکل داد و در این فضا شرایط را برای ترویج افکار و اندیشه های افراد خاصی فراهم ساخت، افرادی که برخی از آنان در ردیف نظریه پردازان جبهه اصلاحات به شمار می آیند. عبدالکریم سروش، حسین بشیریه، محمد مجتهد شبستری، محمد تقی فاضل میبیدی، سعید حجازیان، سیدهاشم آغاچری، حمیدرضا جلالی پور، محسن کدیور، حاتم قادری، مصطفی ملکیان، عزت الله سحابی، رامین جهانگیرلو و فیاض زاهد، نمونه هایی از این افراد هستند. برخی از این افراد، از چهره های شاخص تشکل های سیاسی جبهه دوم خرداد مانند سازمان مجاهدین یا جبهه مشارکت به حساب می آیند. از قدیم گفته اند، مشت نمونه خروار است. من نمونه هایی از دیدگاه ها و مواضع برخی از این افراد را برای شما انتخاب کرده ام.

مثلاً در روزنامه شرق ۲۸ اردیبهشت ۱۳۸۴ در صفحه ۶، مطلبی به قلم محسن کدیور درج شده که در قسمتی از آن آمده است: «سیاست در فقه ترسیم می شود، اما فقه امری حقوقی نیست که بتوان به وسیله آن سیاست و کشور را اداره کرد. فقیه در حوزه سیاسی حق ویژه ای ندارد، اما مغالطه بسیار جدی در این حوزه اتفاق افتاده است.»

و یا محمد مجتهد شبستری در متنی که روزنامه اعتماد ملی در ۲۵ شهریور ۱۳۸۶ منتشر می کند، این چنین می نویسد: «حکومت کردن عبارت از مباشرت امور معینی روی زمین و در جامعه های انسانی است و این کار فقط به انسان ها می تواند مربوط شود. خدا که روی زمین نیست و در جوامع انسانی زندگی نمی کند تا بتواند حکومت کند. حق حکومت کردن می تواند از آن کسی باشد که عملاً می تواند حکومت کند. گزاره حق حکومت کردن از آن خداوند است، معنای درست و قابل دفاع ندارد.»

همچنین روزنامه دولتی ایران در زمان اصلاحات در تاریخ ۲۱ اسفند ۱۳۷۸ مطلبی را از اکبر گنجی منتشر می کند که در بخشی از آن آمده است: «در یک جامعه مدرن جدایی دین از سیاست یک امر بدیهی است. وقتی شما جامعه را مدرنیزه می کنید، این جدایی پیش خواهد آمد.»

و یا ماهنامه آفتاب در شماره ۳۴، فروردین و اردیبهشت ۱۳۸۳ در صفحه ۱۲۲ مطلبی را به قلم فردی به نام جلال رستمی منتشر می کند. در این مطلب تنها راه توسعه و پیشرفت کشور جدایی دین از سیاست معرفی می شود. در بخشی از این مطلب آمده است: «هیچ جامعه مدرنی بدون جدایی دین از حکومت نتوانسته است به طور واقعی شکل بگیرد. خواست جامعه ما برای مدرن شدن با سد یک حکومت مذهبی روبه رو شد. سال هاست که پروسه جدایی دین و زهای از قیمومیت های ایدئولوژیک شروع شده و باید خود را از قید تعصبات نجات داد.»

سعید حجازیان از نظریه پردازان جبهه اصلاحات، عضو جبهه مشارکت و مشاور سیدمحمد خاتمی در دوران ریاست جمهوری است. او طی مطلبی که در روزنامه شرق به تاریخ ۲۷ اسفند ۱۳۸۲ منتشر شد، اینگونه تر جدایی دین از سیاست را دنبال می کند: «مسلمان سکولار اعتقاد دارد ادغام دو نهاد دین و دولت، همان ابزار شدن دین در دست حکومت مداران است، در نتیجه دین از بین می رود و برای حفظ دین باید آن را از دولت جدا کرد.»

پس اصلاح طلبان به رغم در دست داشتن پرچم خط امام بر خلاف گفتمان حضرت امام که برای تشکیل حکومت دینی تلاش کردند به دنبال جدایی دین از سیاست و یک حکومت عرفی و سکولار بودند و آیا خود به این تضاد در پرچم و عمل و پشت کردن به امام معترف هستند؟

گردانندگان اصلی جبهه اصلاحات ایده حکومت سکولار را دنبال می کردند و اکنون هم به دنبال فرصتی برای پیاده سازی ایده خود هستند. در سال ۱۳۷۹ وقتی عده ای به عنوان نمایندگان جریان اصلاحات در کنفرانس برلین آلمان شرکت کردند، غربی ها بسیار خوشحال شدند و از آن به بعد بود که ارتباطات و پیوندهای بیشتری برقرار شد بین غربی ها و افراد و گروه هایی که در درون جبهه اصلاحات تعریف می شدند. مشکل اصلی غرب با ملت ایران، همین حکومت دینی یا نظام سیاسی مبتنی بر دین است. غربی ها وقتی متوجه شدند که اصلاح طلبان به دنبال عرفی کردن حکومت در ایران هستند نه تنها خوشحال شدند بلکه با تمام توان در کنار آنها قرار گرفتند تا اصلاح طلبان را در رسیدن به اهدافشان کمک کنند. اکبر گنجی در حاشیه کنفرانس برلین در مصاحبه با مجله تاکس اشپیگل آلمان در تعریف و اهداف اصلاحات با صراحت گفت اصلاحات در ایران به جدایی دین از سیاست منتهی خواهد شد و اصلاحات خمینی را به موزه تاریخ می سپارد. جالب است پس از انتشار این مصاحبه، هیچ یک از چهره های اصلاح طلب و مدعیان خط امام (ره) در جناح چپ سابق و جبهه اصلاحات کنونی، اظهارات گنجی را محکوم نکردند. البته در برخی از نشریات داخل کشور هم افرادی جرئت به خرج داده و در آن فضای دوران دوم خرداد از اهداف واقعی اصلاح طلبان رونمایی می کردند، به عنوان مثال، روزنامه شرق در تاریخ ۱۹ فروردین ۱۳۸۳ در صفحه ۱۳ مطلبی را به قلم نرگس ابراهیمی منتشر ساخت که در آن بر هدف اصلاح طلبان مبنی بر جداسازی دین از سیاست و حکومت تصریح دارد. در بخشی از این مطلب آمده است: «اکنون پس از ۲۵ سال اصلاح طلبان راه خروج از مشکلات را در خروج دین از صحنه حکومت و سیاست یافته اند زیرا دخالت های دین در امر حکومت عملاً موجب انزوای دین در جامعه و هدایت آن به سمت سکولاریسم است که دموکراسی می تواند در آن پروراند شود.»



مخالفت شدید حضرت امام (ره) با لیبرال ها و عناصر نهضت آزادی و ملی گراها، به این دلیل بود که آنان اگر از اسلام هم دم می زدند، اسلامشان، اسلام امریکایی بود و معتقد بوده و هستند که دین کاری به امور سیاسی و حکومت ندارد! فلذا حضرت امام با قاطعیت می گویند، من تا زنده هستم، نخواهم گذاشت انقلاب به دست لیبرال ها بیفتد

آیا این نوع جهت‌گیری در میان احزاب جبهه اصلاحات فراگیر است یا به احزاب خاصی محدود می‌شود؟

طرح این نوع مباحث و موضوعات در میان تمام احزاب و گروه‌های جبهه اصلاحات به یک اندازه نیست، لکن وقتی برخی از چهره‌های شاخص یا روزنامه‌های مطرح و ارگان یک حزب مطرح در جبهه اصلاحات، مباحثی از این دست را مطرح می‌کنند و بقیه سکوت می‌کنند، این سکوت را نمی‌توان توجیه کرد. متأسفانه در جبهه اصلاحات، هیچ یک از افراد یا احزاب و گروه‌های این جبهه، در مقابل ساختار شکنی‌ها و انحرافات درون این جبهه دست به مخالفت نزد. به عنوان مثال حسین مرعشی به عنوان سخنگوی حزب کارگزاران که اکنون این حزب در دولت اعتدال آقای روحانی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است، بارها با صراحت اعلام کرده است که «مالیبرال دموکرات مسلمانیم!».

در دوران جدید افرادی مانند محمد قوچانی به عضویت شورای مرکزی حزب کارگزاران درآمده‌اند که افکار و اندیشه‌های آنان را در نشریاتی مانند صدا، مهرنامه و آسمان می‌توان مطالعه کرد. این نشریات، مروج تفکر لیبرالیسم هستند و باید بدانیم لیبرالیسم با اسلام قابل جمع نیست. اسلامی با لیبرالیسم یا سوسیالیسم قابل جمع است که اسلام امریکایی باشد.

دیدگاه حضرت امام (ره) در مورد ولایت مطلقه فقیه روشن است. آیا در میان اصلاح‌طلبان به همین روشنی نسبت به ولایت فقیه ارائه دیدگاه شده است؟

حضرت امام (ره) در ولایت فقیه، مباحث عمیق و فراوانی را هم قبل از انقلاب و در درس‌های خارج خود مطرح کرده‌اند و هم پس از انقلاب در این خصوص به مناسبت‌های مختلف سخن گفته‌اند. از نظر حضرت امام (ره)، ولایت و حاکمیت از شئون الهی است که جز با ابلاغ مستقیم یا غیرمستقیم خداوند، قابل ایجاد و انشا نبوده و هر نوع حاکمیت و حکومتی غیر از حاکمیت خداوند، حاکمیت طاغوت است. حضرت امام (ره)، منشأ مشروعیت ولی فقیه را از ناحیه خداوند می‌داند و می‌فرماید: «قضیه ولایت فقیه چیزی نیست که مجلس خبرگان ایجاد کرده باشد، ولایت فقیه چیزی است که خدای تبارک و تعالی درست کرده است. همان ولایت رسول الله (ص) است و اینها از ولایت رسول الله (ص) می‌ترسند.» (صحیفه نور ج ۱۰ - ص ۲۷)

اما اصلاح‌طلبان به دلیل این صراحت امام با اصل ولایت فقیه نمی‌توانند با صراحت مخالفت کنند پس به تحریف آن روی آورده‌اند و در بسیاری از نوشته‌ها و اظهارات خود، از «ولایت فقیه» با عنوان «وکالت فقیه» یاد می‌کنند، مشروعیتش را از ناحیه مردم می‌دانند و از این طریق به دنبال محدودسازی اختیارات ولی فقیه هستند. در واقع اصلاح‌طلبان برای عرفی کردن حکومت و پیاده‌سازی سکولاریسم، به دنبال آن هستند تا نظریه ولایت فقیه را بر اساس نظریه قرارداد اجتماعی تفسیر و منشأ اختیارات ولی فقیه را توافق اجتماعی معرفی کنند. بدیهی است که این نگاه به ولایت فقیه با نگاه حضرت امام کاملاً متفاوت است.

حضرت امام در کتاب ولایت فقیه یا حکومت اسلامی

در خصوص منشأ اختیارات ولی فقیه می‌فرماید: «علمای اسلامی از طرف امام (ع) به مقام حکومت و قضاوت منصوبند و این منصب برای او تا وقتی که شرایط حاصل است، محفوظ است.»

اظهار نظرها و نوشته‌ها از سوی افراد منتسب به جبهه اصلاحات در راستای تحریف و یا تضعیف و زیر سؤال بردن نظریه ولایت فقیه بسیار زیاد است. به عنوان نمونه هفته‌نامه «عصر ما» ارگان سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی ایران در شماره ۷ مهر سال ۱۳۷۸، مطلبی از محسن کدیور در نقد نظریه ولایت فقیه منتشر کرد که در بخشی از آن آمده است: «ولایت فقیه در هیچ آیه و روایتی به کار نرفته است. مضمون ولایت فقیه در حوزه امور عمومی نیز در کتاب و سنت به چشم نمی‌خورد. ولایت فقیه در هیچ یک از آثار کلامی و عرفی به کار نرفته است.»

یا عبدالکریم سروش در ماهنامه کیان شماره ۴۵ در بهمن ۱۳۷۷ این چنین درباره ولایت فقیه نظر می‌دهد: «ولایت منحصر در شخص نبی اکرم است و با رفتن او نیز ولایت خاتمه می‌یابد و او خاتم نبوت و خاتم ولایت بود.»

در نمونه‌ای دیگر روزنامه اعتماد ملی در مطلبی به قلم اکرم آذر محمد به تاریخ ۲۹ شهریور ۱۳۸۶ می‌نویسد: «با استناد به آیات قرآن می‌توان نتیجه گرفت که محوریت دین اسلام با پیامبر (ص) آغاز می‌شود و با شخص ایشان به پایان می‌رسد. هیچ کس حق ندارد که ادعای جایگاه و مقام محوریت در دین و پیامبر (ص) را بنماید.»

همچنین در روزنامه صبح امروز در تاریخ ۱۴ دی ۱۳۷۷ مطلبی از محسن کدیور منتشر می‌شود که در بخشی از آن آمده است: «فقیه به انتخاب مردم مشروعیت حکومت پیدا می‌کند و پس از انتخاب هم وکیل مردم است نه ولی مردم.»

اظهار نظرهای این چنینی از سوی عناصر جبهه اصلاحات بسیار است که همگی نشان می‌دهد آنان به ولایت فقیه با آن مبانی نظری که از سوی حضرت امام (ره) مطرح گردید اعتقادی ندارند و اینکه همه‌جا خود را خط امام معرفی می‌کنند و با پرچم امام ظاهر می‌شوند، یک شوخی تاریخی است.

برخی اصلاح‌طلبان و مخالفان نظریه ولایت فقیه، می‌گویند اساساً ولایت فقیه در فقه و در میان فقهای گذشته دارای سابقه نیست و حضرت امام تنها فقیه‌ی هستند که آن را مطرح کردند. در این خصوص نظر تان چیست؟

یکی از شیطنت‌های روشنفکران غرب‌گرا، لیبرال‌ها و مسلمانان سکولار که مخالف نظریه ولایت فقیه هستند، همین مطلبی است که شما اشاره کردید. آنها می‌گویند این نظریه را حضرت امام آورده و سابقه‌ای در تاریخ فقه و میان فقها ندارد. این حرف غلطی است و اتفاقاً خود حضرت امام (ره) در مباحث خودشان در موضوع ولایت فقیه، به این نکته اشاره کرده و پاسخ آن را می‌دهند. ایشان در کتاب ولایت فقیه در صفحه ۱۷۴ آورده‌اند: «موضوع ولایت فقیه چیز تازه‌ای نیست که ما آورده باشیم، بلکه این مسئله از اول مورد بحث بوده است. حکم میرزای شیرازی در حرمت تنباکو چون حکم حکومتی بود، همه علما تبعیت کردند. مرحوم کاشف الغطاء بسیاری از این مطالب را فرموده است. مرحوم نراقی همه شئون رسول الله (ص) را برای فقها ثابت می‌دانند. آقای نائینی نیز می‌فرمایند این مسئله از مقوله عمر بن حنظله استفاده می‌شود. این چیز تازه‌ای نیست.»

نکته مهم این است که در دوره‌های گذشته شرایط برای نهضت و انقلابی به عظمت انقلاب اسلامی در تشکیل حکومت اسلامی مهیا نبود و به همین دلیل فقهای کمتر به این موضوع پرداخته‌اند یا آن را تبیین و تصریح کرده‌اند. اما مبارزات ملت ایران که از اواخر دوره قاجار شروع شد و به مرور به مرحله کمال رسید، شرایط را برای تشکیل حکومت اسلامی فراهم ساخت و در چنین فضایی است که حضرت امام (ره)، بیش از دیگران به تبیین موضوع ولایت فقیه به اقتضای نیاز زمان می‌پردازند.

مقام معظم رهبری حضرت امام خامنه‌ای (مدظله العالی) درباره ریشه و اساس ولایت فقیه در کتاب «اجوبه الاستفتائات» می‌فرماید: «ولایت فقیه و رهبری جامعه و اداره کردن شئون اجتماعی در هر عصر و زمان از ارکان مذهب حقه اثنی عشری است و ریشه در اصل امامت دارد.»

آقای دکتر از میان گزاره‌های گفتمانی که اشاره کردید، بعد از مباحث مربوط به جامعیت دین، تلازم و غیبت دین و سیاست و نظریه ولایت فقیه، چه گزاره‌ای بیش از دیگر گزاره‌ها، تقابل گفتمانی میان گفتمان انقلاب اسلامی و حضرت امام (ره) را با گفتمان اصلاح‌طلبان نشان می‌دهد؟

برخی از گزاره‌ها و بایدها و نیایدهای گفتمانی در اندیشه امام و آرمان‌های انقلاب، مربوط به حوزه سیاست خارجی است. در این حوزه و قلمرو نیز، میان گفتمان



در دوره‌های
گذشته شرایط
برای نهضت و
انقلابی به عظمت
انقلاب اسلامی در
تشکیل حکومت
اسلامی مهیا نبود و
به همین دلیل فقها
کمتر به موضوع
ولایت فقیه
پرداخته‌اند یا آن
را تبیین و تصریح
کرده‌اند. اما
مبارزات ملت ایران
که از اواخر دوره
قاجار شروع شد و
به مرور به مرحله
کمال رسید، شرایط
را برای تشکیل
حکومت اسلامی
فراهم ساخت



پس لازم است به برخی از این تفاوت‌ها و تناقض‌ها نیز اشاره کنید.

اکثر آقایانی که در دفتر تحکیم وحدت، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و مجمع روحانیون مبارز بودند، مواضع ضد استکباری روشنی در زمان حضرت امام (ره) و حتی تا سالیانی پس از رحلت حضرت امام (ره) دارند. اما به مرور زمان با همگراشدنشان با لیبرال‌ها و ملی-مذهبی‌ها و زاویه گرفتنشان از نظام و ولایت، مواضع آنان در قبال استکبار تغییر می‌کند. به عنوان نمونه بهزاد نبوی یکی از افرادی است که مواضع آشکار و صریحی را در مقاطع مختلف بر ضد امریکا اتخاذ کرده است. بهزاد نبوی و همفکرانش در سازمان مجاهدین در دوره‌ای امریکارا دشمن شماره یک ملت ایران معرفی می‌کردند و بر این اساس حتی فکر کردن به مسئله رابطه با این کشور را هم مردود می‌شمردند و می‌گفتند: «خوشبختانه به‌رغم تمام این کارهایی که ما کردیم و کمک به آزادی‌گروگان‌های امریکایی در لبنان از طریق حزب‌الله نمودیم، می‌بینیم که امروز موضع امریکا به مراتب نسبت به جمهوری اسلامی خصمانه‌تر شده، سیاست امریکا علیه ما برای همه مشخص است، چیزی تغییر نکرده است. به اعتقاد من این تحولات باید سبب شود که همه ما همفکر بشویم که امریکادشمن اصلی ماست و به چیزی به جز نابودی ما رضایت نمی‌دهد. باید این فکر را از سرمان بیرون کنیم که با امریکا می‌خواهیم مسائل خودمان را حل کنیم.» این حرف‌ها را در هفته‌نامه مبین در شهریور ۷۵ می‌توانید ملاحظه کنید. پیش از این موضع صریح، بهزاد نبوی در روزنامه سلام در ۱۴ اسفند ۷۴، مذاکره و رابطه با امریکارا مساوی از دست رفتن حقیقت انقلاب می‌داند و می‌گوید: «انقلاب ما که مورد پذیرش امریکانیست. فروپاشی شوروی تجربه خوبی در این مورد است. آنها که پس از فروپاشی، کشورشان را در اختیار امریکا گذاشتند چه کردند؟ و چه به دست آوردند؟ ما اگر با امریکا رابطه برقرار کنیم حقیقت انقلاب از دست می‌رود. آنها برای عوض کردن رفتار و عقاید ما می‌آیند.»

بنا نمونه دیگر مواضع بسیار صریح و تند سید محمد موسوی خوئینی‌ها عضو برجسته مجمع روحانیون مبارز در قبال امریکا است. وی در جریان ماجرای مک‌فارلین اینچنین موضع می‌گیرد: «از آغاز انقلاب، به دلیل مبارزه با امریکا، اگر درگیری ایران با امریکارا کنار بگذاریم، اصلاً انقلابی نیست. جوهره این انقلاب ضدیت با امریکاست. پیداست که امریکا هیچ وقت نمی‌آید به ملت ایران پیشنهاد بدهد که شما بیایید در این نظام حکومتی‌تان، ولایت فقیه، حکومت اسلامی و رهبری را

حضرت امام (ره) با گفتمان اصلاح طلبان، تفاوت‌های اساسی و نوع تقابل وجود دارد. حضرت امام در حوزه سیاست خارجی در بحث استکبارستیزی و مبارزه با نظام سلطه و به ویژه مبارزه با امریکا به عنوان شیطان بزرگ از یک طرف، و دفاع از محرومان و مستضعفان و کمک به نهضت‌های رهایی بخش به ویژه مظلومان فلسطین از طرف دیگر، دارای دیدگاه‌ها و مواضع روشن و صریحی هستند. اساساً حضرت امام (ره) پایه‌گذار مکتب مبارزه با امریکا هستند و مبتنی بر عقلانیت و آموزه‌های وحیانی، بر این اعتقاد بودند که تاریخه ظلم و ستم کهنه نشود، جهان روی آرامش و صلح و عدالت واقعی را خواهد دید. حضرت امام (ره) امریکارا شر مطلق دانسته و نابودی آن را برای نجات انسان‌ها یک ضرورت می‌دانستند. اتفاقاً حوادث سال‌های اخیر از قبیل لشکرکشی امریکا به افغانستان و عراق با ادعای مبارزه با تروریسم و نقش امریکایی‌ها در شکل دهی به گروهک‌های تکفیری و تروریستی مانند داعش، نشان داد که شناخت حضرت امام از امریکا به عنوان شیطان بزرگ، شناخت درست و دقیقی بوده است. عبارتهای «رابطه با امریکا، رابطه گرگ با میش است»، «ما امریکارا زیر پا له می‌کنیم» و «امریکا هیچ غلطی نمی‌تواند بکند» «ما را اگر صد بار بکشند و زنده شویم دست از مبارزه با امریکا بر نمی‌داریم.» نشان می‌دهد که از منظر حضرت امام (ره) دشمنی امریکا با ملت ایران یک دشمنی دائمی است و مبارزه با این دشمن همیشگی خواهد بود، مگر اینکه خلق و خوی استکباری امریکا عوض شود. متأسفانه پس از شکل‌گیری جبهه اصلاحات، اصلاح طلبان در حالی که خلق و خوی استکباری و دشمنی‌های امریکا با ملت ایران بیشتر هم شده بود، با طرح سیاست تنش زدایی در عرصه سیاست خارجی، راه نزدیک شدن به امریکا، پایین کشیدن فتیله مبارزه با امریکا و زیر سؤال بردن حمایت‌ها و کمک‌های نظام اسلامی به ملت‌های مظلوم و جنبش‌های آزادی بخش را در پیش گرفتند.

در واقع استکبارستیزی و دفاع از مستضعفان که در گفتمان حضرت امام و انقلاب اسلامی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است، در گفتمان اصلاحات جایی ندارد. اصلاح طلبان به بهانه منافع ملی، به دنبال آشتی با امریکا، فاصله گرفتن از نهضت‌های اسلامی و در واقع همراه شدن با نظام سلطه جهانی هستند. اصلاح طلبان راه دفع و خنثی‌سازی تهدیدات خارجی و از جمله رفع تهدیدات نظامی امریکا و رژیم صهیونیستی را، انجام اصلاحات در ایران معرفی می‌کنند و منظورشان از اصلاحات هم، فاصله گرفتن از حکومت دینی و سکولاریزه کردن کشور در عرصه سیاست داخلی و تنش زدایی و همراه شدن با غرب در عرصه سیاست خارجی است.

جالب است این نوع مواضع از سوی اصلاح طلبان در حالی از دوره اصلاحات به بعد مطرح گردید که پیش از آن تندترین مواضع علیه امریکارا برخی از همین آقایان داشتند.

این تغییر مواضع نشان می‌دهد که چگونه برخی از این آقایان یا گروه‌ها دچار دگردیسی و استحاله شدند.



استکبارستیزی و دفاع از مستضعفان که در گفتمان حضرت امام و انقلاب اسلامی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است، در گفتمان اصلاحات جایی ندارد. اصلاح طلبان به بهانه منافع ملی، به دنبال آشتی با امریکا، فاصله گرفتن از نهضت‌های اسلامی و در واقع همراه شدن با نظام سلطه جهانی هستند



با آمریکا می دانست. به عنوان مثال ایشان به عنوان دبیر کل سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی ایران، مطلبی را با همین هدف در هفته نامه عصر ما به تاریخ ۲۰ مرداد ۱۳۸۰ منتشر و از سیاست تنش زدایی دولت اصلاحات اینگونه دفاع می کند: «امروز آمریکا صدبار اعلام آمادگی می کند برای مذاکره با ما و این ما هستیم که پیش شرط می گذاریم. این پیروزی محصول سیاست تنش زدایی در عرصه بین المللی است. صرفاً با فحش دادن به این و آن که مشکل ما حل نمی شود. نتیجه سیاست تنش زدایی را اکنون پس از چهار سال در نوع رابطه اروپا با ایران ببینید. ما باید این سیاست را ادامه بدهیم و بدانیم که ما وقتی به دولت ها احترام نگذاریم آنها هم به ما احترام نمی گذارند.»

یک سال بعد او با عنوان نایب رئیس مجلس بر خلاف آن مواضع انقلابی پیشین، اینگونه منفعلانه و مرعوبانه در برابر آمریکا موضع می گیرد و تلاش می کند فضای کشور را تحت عنوان تنش زدایی، به سمت کوتاه آمدن در برابر شیطان بزرگ سوق دهد:

«... اینجانب از آمریکایی تا بن دندان مسلح می ترسم. چرا که من شخصی عمل نمی کنم. به خاطر مصالح و منافع، از آمریکای تا بن دندان مسلح و تنها ابر قدرت دنیا می ترسم. قطع رابطه با آمریکا جزو اصول انقلاب ما نبود. اگر موقعیتی پیش بیاید، به آمریکا می روم و با نمایندگان آمریکا دست می دهم و مذاکره می کنم و نیازی هم نمی بینم از کسی اجازه بگیرم.» این مطلب را در روزنامه یاس نو در ۲۶ شهریور ۱۳۸۱ می توانید ببینید.

در راستای گفتمان سازی برای کوتاه آمدن و سازش با آمریکا، در همین مقطع زمانی محسن آرمین عضو سازمان مجاهدین و نماینده مجلس اصلاحات می گوید: «ما قدرت گذشته را نداریم و در مقابل، آمریکا قوی تر و گستاخ تر شده و اگر جایی را نشان کرده، به هر بهانه ای حتماً به آنجا حمله می کند. بله ما روزی قصد رویارویی با آمریکا را داشتیم، اما امروز باید با او مذاکره کنیم، زیرا شعار دادن، منافع ما را تأمین نمی کند.»

جالب است در راستای حذف شعار مرگ بر آمریکا از سوی جبهه اصلاحات به بهانه تأمین منافع ملی، محمد خاتمی هم به عنوان رئیس جمهور در واکنش به شعارهای مرگ بر آمریکای دانشجویان می گوید: «شعار مرگ ندهید از زندگی بگویید!» یکی از نکات قابل توجه در دوره اصلاحات، این است که مرعوبان و طرفداران مذاکره با آمریکا، منتقدان و مخالفان خود را افراطی و اوباش و فاقد شعور معرفی می کردند. الان هم در دولت اعتدال، برخی از همین نوع ادبیات علیه نیروهای انقلاب استفاده می کنند. عباس عبدی که خود از شرکت کنندگان در تسخیر لانه جاسوسی است و در گذشته دارای مواضع تند و انقلابی علیه آمریکا بوده است، در دوره اصلاحات در مطلبی که روزنامه فردا ۲۰ فروردین ۱۳۷۷ آن را منتشر کرد، می نویسد: «رابطه با آمریکا در شرایطی که منافع ملی را تأمین کند، اشکال ندارد و دفاع از انقلاب، امروز با شعار دادن، محکوم کردن و مرگ بر گفتن ها معنا ندارد. آنها که شعار مرگ بر آمریکا می دهند بدانند این شعار با اتکا به تعدادی اوباش محقق نمی شود.»

رویکرد وزارت خارجه در دولت اصلاح طلبان، زمینه سازی برای حذف شعار مرگ بر آمریکا و کوتاه آمدن در برابر آمریکا بود. روزنامه نشاط از روزنامه های زنجیره ای دوران اصلاحات در تاریخ ۳۱ مرداد ۱۳۷۸، نظرات محسن امین زاده معاون وزیر خارجه وقت دولت اصلاحات را اینگونه منتشر می سازد: «شعار مرگ بر آمریکا، کاربردش را از دست داده است حتماً باید باب بررسی رابطه با آمریکا را باز کنیم.»

یکی از اسناد انفعال اصلاح طلبان در برابر آمریکا نامه سرگشاده ۱۲۷ نماینده مجلس ششم به مقام معظم رهبری است. در بخشی از این نامه که روزنامه زنجیره ای «صبح امروز» آن را منتشر ساخت، آمده است: «اگر جام زهری باید نوشید، قبل از آنکه کیان نظام و مهم تر، استقلال و تمامیت ارضی کشور در مخاطره قرار بگیرد، باید نوشیده شود. امام در قبول قطعنامه یک جام زهر نوشید و سعادت ملت را تضمین کرد. مذاکره با آمریکا نیز احتیاج به یک نوشیدن جام زهر دیگر دارد. این اقدام نشانه تدبیر، دوراندیشی، مصلحت جویی و توفیق الهی است.»

همین رویکردها و مواضع اصلاح طلبان بود که از یک طرف نیروهای ارزشی و انقلابی جامعه را در برابر آنان قرار داد و از طرف دیگر، زمینه های همگرایی میان اصلاح طلبان با اپوزیسیون و ضدانقلابیون و همچنین بیگانگان را فراهم ساخت. فتنه سال ۸۸ زاینده تفکر اصلاحات آمریکایی در ایران است و به همین دلیل صهیونیست ها از جنبش سبز به عنوان یک سرمایه در ایران یاد می کنند. □



عباس عبدی در مطلبی که روزنامه فردا ۲۰ فروردین ۱۳۷۷ آن را منتشر کرد، می نویسد: رابطه با آمریکای شرایطی که منافع ملی را تأمین کند، اشکال ندارد و دفاع از انقلاب، امروز با شعار دادن، محکوم کردن و مرگ بر گفتن ها معنا ندارد. آنها که شعار مرگ بر آمریکا می دهند بدانند این شعار با اتکا به تعدادی اوباش محقق نمی شود

رها کنید، بلکه از یک نقطه کور وارد می شود. برای او مهم است که اراده انقلاب را بشکند، مهم این است یک ملتی که پرچمدار مبارزه با آمریکاست ولو یک آن، این پرچم را به زمین بگذارد. همین برای او کافی است. ای همه آنهایی که می خواهید آدم و انسان مستقلی باشید و زیر بار ذلت نروید، بدانید که این پیمان را انقلاب اسلامی بسته است که هرگز تسلیم آمریکا نشویم، هرگز فریب آمریکا را نخوریم، هرگز آمریکا را دوست خود ندانیم. به هر نیرویی که در شعاع و سوسه های آمریکا قرار می گیرد، اجازه ندهیم که نقطه کور ورود آمریکا باشد...»

از این نوع مواضع انقلابی و ضد آمریکایی از سوی چهره های شاخص جبهه اصلاحات در دوران قبل از دوم خرداد ۱۳۷۶، بسیار سراغ داریم. حال سؤال این است که چگونه پس از دوم خرداد و طرح شعارهایی چون جامعه مدنی، توسعه سیاسی و نهایتاً شعار اصلاحات، دیدگاه این آقایان چرخش ۱۸۰ درجه ای پیدا می کند؟ این افراد اگر مدعی خط امامی بودند و در جامعه هم عده ای آنها را به عنوان خط امامی می شناختند، به خاطر همین مواضع همسوی آنان با مواضع انقلابی و دینی حضرت امام (ره) بود.

مردم و خصوصاً جوانان باید روی این چرخش مواضع و استحاله شدن افراد توجه خاص داشته باشند. بهزاد نبوی با آن مواضع پیش گفته، پس از دوره دوم خرداد و زمانی که ایشان نایب رئیس مجلس اصلاحات شد، از جمله افرادی است که برای مذاکره و رابطه با آمریکا شروع به گفتمان سازی می کرد. وی و همفکرانش در سازمان مجاهدین و دیگر تشکل ها و گروه های دوم خردادی، حل مسائل کشور را در گرو مذاکرات و رابطه



بررسی تفصیلی نسبت مبانی نظری برنامه چهارم توسعه
با اندیشه امام (ره) در گفت‌وگو با حجت الاسلام علی کشوری
دبیر شورای راهبردی الگوی پیشرفت اسلامی - ایرانی



برنامه چهارم به دنبال توسعه مدرنیته و تعمیق نظام سلطه در ایران بود

پایه هر چه زودتر جلوی تدوین برنامه ششم
پایه نگاه نهاده گرایبی گرفته شود

حجت الاسلام علی کشوری دبیر شورای راهبردی الگوی پیشرفت اسلامی - ایرانی از جمله کسانی است که در سال‌های اخیر به صورت تخصصی درباره مباحث مربوط به الگوی اسلامی - ایرانی پیشرفت و برنامه‌های توسعه و مباحث مربوط به آن، ارائه نظر و فعالیت کرده است. از وی مقالات و یادداشت‌های متعددی در فضای رسانه‌ای کشور پیرامون ضرورت توجه به مباحث بنیادی نظیر مبانی نظری برنامه‌های توسعه و ضرورت نقد تفصیلی راه طی شده منتشر شده است. این گفت‌وگو درباره بررسی مبانی نظری برنامه چهارم توسعه که در دوره اصلاحات نگاشته شده و در جست‌وجوی الگویی برای اداره کشور است انجام شده است. ایشان به صورت تفصیلی درباره مقدمات و الزامات چنین کاری توضیح دادند. یکی از دغدغه‌های حجت الاسلام کشوری در مباحث برنامه‌های توسعه، کم‌کاری و رسانه‌پردازی ناقص جریان انقلابی درباره موضوعات مهم فکری است. همچنین در این گفت‌وگو به یکی از الزامات مهم ورود به نقد برنامه‌های توسعه اشاره و تذکر داده می‌شود که نباید هدف از برنامه‌ای نظیر برنامه چهارم توسعه را در لایه سیاسی آن بحث کرد بلکه باید به مبانی فکری غلطی اشاره کرد که چنین خروجی‌هایی را در برداشته است و آن همانا ناآشنایی برنامه‌نویسان با مبانی تفکر اسلامی و همچنین تلاش جریان سکولار برای توسعه مدرنیته و تعریف ایران ذیل گفتمان سلطه جهانی بوده است. ■

مستحضر هستید که تدوین برنامه‌های توسعه در قالب برنامه‌های زمانمند در کشور انجام می‌شود. ارزیابی محتوایی و کاربردی شما از برنامه‌هایی که تاکنون تدوین شده‌اند چیست؟ به نظر شما این برنامه‌ها چه نتایجی برای کشور داشته است؟

قبل از ارزیابی برنامه‌های توسعه کشور بهتر است به چگونگی روش ارزیابی آنها بپردازیم؛ یعنی ابتدا مشخص کنیم که هدف از ارزیابی برنامه‌های توسعه کشور چه چیزی است. بعد براساس پایه‌ای که تعریف می‌شود مطلب را ادامه دهیم.

منظور از ارزیابی برنامه‌های توسعه، در جبهه پیشرفت اسلامی و جبهه نیروهای انقلاب اسلامی، این است که بدانیم آیا این نوع برنامه‌ریزی برای کشور، اهداف تعریف شده انقلاب را محقق می‌سازد یا خیر؟ به نظر بنده، این هدف اصلی است که باید در نقدها و ارزیابی‌ها مورد توجه قرار گیرد.

جریان توسعه‌گرا در کشور، مدل برنامه‌ریزی‌های توسعه را مورد نقد درونی قرار داده است. به نظر این جریان، دوره تقسیم‌بندی برنامه‌ریزی‌ها به کوتاه‌مدت، میان‌مدت و بلندمدت در کشور گذشته است و باید از دیدگاهی دیگر برنامه‌ریزی‌ها صورت بگیرند. با توجه به نقدهای این جریان به برنامه‌ریزی‌های توسعه، باید با دقت و بسیار شفاف صحبت کنیم تا تفاوت‌های ما از نقدهای آن مشخص باشد.

فکر می‌کنم اولین تفاوتی که باید روی آن تأکید کرد، هدف از نقد برنامه‌های توسعه است. این هدف در واقع سنجش میزان کمک برنامه‌های توسعه به انقلاب برای دستیابی به آرمان‌های متعالی خویش است. بیانات مهم مقام معظم رهبری در سال ۱۳۹۰ در شهر کرمانشاه در خصوص مفهوم مهمی به نام ثبات نظام بوده است. خلاصه فرمایشات ایشان در سخنرانی این بود که آرمان‌های ثابتی در جهان وجود دارند. دلیل ثبات این آرمان‌ها نیز متناسب بودن آنها با فطرت بشر است. ایشان در این سخنرانی به وجود سازوکارهای اجتماعی نیز اشاره فرمودند که این سازوکارها و ساختارهای اجتماعی و برنامه‌ریزی‌های برآمده از این ساختارها در همه کشورها از جمله در ایران در جریان هستند.

پرسیده شد اگر سازوکارها و ساختارهای اداری جامعه نتوانند آرمان‌های تعریف شده انقلاب را محقق کنند، چه باید کرد؟ شرح و توضیح آنچه مقام معظم رهبری فرمودند این بود که اگر سازوکارهای اجتماعی توان تحقق آرمان‌های انقلاب را نداشته باشند، برای مثال اگر نتوانند عدالت را محقق کنند، سازوکارها، ساختارها و برنامه‌ریزی‌های اجتماعی باید تغییر کنند. بنابراین، هر جا تعارضی بین آرمان‌ها و سازوکارهای اجرای آرمان‌ها به وجود آمد، طبیعتاً باید به فکر تغییر دادن و بهینه کردن سازوکارها باشیم. با پیمودن چنین مسیری، ضمن تحرک و پویایی، ثبات نظام نیز حفظ می‌شود.

به نظر بنده، فلسفه و دلیل اصلی بازخوانی برنامه توسعه، در اولین نقشه راه تولید الگوی پیشرفت اسلامی، ثبات نظام است. در واقع هدف این است که

بدانیم سازوکارها و برنامه‌ریزی‌های انجام شده از اول انقلاب تاکنون، چقدر در ثبات نظام و دستیابی به آرمان‌های انقلاب مؤثر بوده‌اند.

نکته دیگر این است که باید در بازخوانی کارآمدی برنامه‌های توسعه، متنوع عمل شود. یعنی بررسی و ارزیابی برنامه‌های توسعه کشور باید به شکل‌های مختلف در دستور کار قرار بگیرد. فرض بفرمایید برای مثال می‌توان میزان احکام ناظر به بخش اقتصاد را در این پنج برنامه توسعه از نظر کمی مورد بررسی قرار داد.

بهتر است برنامه‌ها از نظر اقتصادی، سیاسی و فرهنگی بررسی شوند، مثلاً تأثیر این برنامه‌ها در یک دوره خاص بر زندگی مردم مورد بررسی قرار بگیرد. بررسی شود چه چیزی باعث ایجاد حادثه اسلامشهر در دوران سازندگی شد؟ یا علت حوادثی که در قزوین، مشهد یا بعضی شهرهای دیگر افتاد چه چیزی بود. روش دیگر، بررسی مبانی نظری حاکم بر برنامه‌های توسعه است. به عنوان مثال، در برنامه چهارم کشور، جریان نیروهای انقلاب، مبانی برنامه چهارم را مورد انتقادی جدی قرار دادند. قابل دفاع بودن نظام مفاهیم یک برنامه بسیار مهم است، زیرا گویای میزان هماهنگی آن با فضای مفهومی انقلاب اسلامی است.

برنامه‌های توسعه در کشور را حتی می‌توان از حیث اجرا شدن و نشدن آنها نیز مورد بررسی قرار داد. همان‌طور که می‌دانید یک سری احکام از برنامه اول توسعه به برنامه دوم و همین‌طور به برنامه سوم و چهارم انتقال پیدا کرده است. حتی در برنامه پنجم نیز ردپایی از آنها به چشم می‌خورد.

یکی از مدل‌های نقد می‌تواند بازخوانی تاریخ توسعه در دنیا باشد. حتی می‌توان پارافراتر از برنامه پنج‌ساله بعد از انقلاب گذاشت و به بررسی تاریخ برنامه‌نویسی در ایران از اول پیدایش تا امروز پرداخت.

به هر حال، بهتر است ملاک نقد برنامه‌ها از حالت کلی خارج شود، زیرا در حال حاضر عده‌ای از نبود تنوع نقد در کشور استفاده می‌کنند و ناکارآمدی برنامه توسعه را به پای انقلاب می‌نویسند. بنده در مقام احصای روش‌های نقد نیستیم، اما لازم می‌دانم اشاره کنم که در نقد برنامه‌های توسعه، دو روش وجود دارد. روش اول، نقد کلی و اجمالی غیرمتنوع است. روش دوم، تنوع در بررسی است. در اولین نقشه راه تولید الگوی پیشرفت اسلامی، شش نوع نقد برای برنامه‌های توسعه تعریف شده است. باید اشاره کنم که البته بیش از این تعداد نیز امکان پذیر است. بنده اصراری ندارم که حتماً این مدل‌های نقد مورد پذیرش قطعی واقع بشوند، فقط عرض بنده این است که نقد کلی نشود.

هر چقدر نقد برنامه توسعه مسئله‌محورتر مطرح شود، قدرت هدایت نظامات ذهنی مباحث نقدی بیشتر می‌شود. فلسفه الگوی پیشرفت اسلامی نیز هدایت نظام ذهنی و تغییر نگرش هاست. نتیجه‌ای که می‌توان گرفت این است که جبهه بزرگ طرفداران انقلاب اسلامی باید پرونده‌ای دائمی را برای نقد برنامه‌های توسعه باز کنند. همان‌طور که می‌دانید ثبات نظام جمهوری اسلامی موضوع بسیار مهمی است که نمی‌توان آن را با دیگر مسائل برابر دانست. اساساً همه فعالیت‌های الگوی پیشرفت اسلامی در راستای ایجاد ثبات بیشتر انقلاب اسلامی است. بنابراین اگر هدف، حصول اطمینان از حرکت کردن در مسیر ثبات جمهوری اسلامی است، وجود پرونده‌ای دائمی و متنوع نیاز است. این نکته را عرض کردم که تلقی بسته شدن بحث ایجاد نشود. زیرا به فضل پروردگار وقتی اندکی در دوران پرورش الگوی پیشرفت اسلامی ارتقا حاصل شود، پرونده مسائل توسعه دائماً بازخوانی خواهد شد.

حال به سؤال شما برمی‌گردیم و می‌خواهیم به نقد برنامه‌های توسعه بپردازیم. در اولین نقشه راه الگوی پیشرفت انقلاب اسلامی برای ارزیابی منصفانه از برنامه‌های کشور و عملکرد دولت‌هایی که این برنامه‌ها را نوشته‌اند، در گام اول، به صورت تفصیلی تر از وضعیت فعلی، خواسته‌ها و آرمان‌های مردم ایران تعریف شده است. دلیل آن نیز این است که در فضای ارزیابی، انقلاب معیار و محک قرار بگیرد.

طبیعی است که اگر معیار و محک نقد برنامه‌های توسعه حالت اجمالی داشته باشد، نقد تفصیلی آن شکل نمی‌گیرد. بنابراین برای نقد منصفانه برنامه‌های توسعه، اقدام اولین نقشه راه الگوی پیشرفت اسلامی این بوده است که انقلاب اسلامی به صورت تفصیلی ذیل اصطلاح «جهت حرکت انقلاب اسلامی» معنا شود. در نتیجه واضح بودن اصطلاح جهت حرکت انقلاب اسلامی، در فضای نقد دستمان بازتر خواهد بود. بنده بحث‌های اصطلاح جهت حرکت انقلاب اسلامی را به طور خلاصه عرض می‌کنم. بعد از آن به فضای نقد می‌پردازم.

در قالب اصطلاح جهت حرکت انقلاب اسلامی به سه سؤال پاسخ داده شده است. در واقع پاسخ دادن به این سه سؤال باعث می‌شود درک بهتری از انقلاب اسلامی



**بهتر است
برنامه‌ها از نظر
اقتصادی، سیاسی
و فرهنگی بررسی
شوند، مثلاً تأثیر
این برنامه‌ها در
یک دوره خاص بر
زندگی مردم مورد
بررسی قرار بگیرد،
بررسی شود چه
چیزی باعث ایجاد
حادثه اسلامشهر
در دوران سازندگی
شد یا علت حوادثی
که در قزوین، مشهد
یا بعضی شهرهای
دیگر اتفاق افتاد چه
چیزی بود؟**



در ذهن‌ها ایجاد شود.

سؤال اول این است که جامعه ایران بعد از انقلاب براساس چه مبنای فکری اداره خواهد شد؟

در شرح چرایی مطرح شدن این سؤال باید عرض کنم، مشخص است که ایران بعد از انقلاب به دنبال تحقق شاخص‌های هویت اسلامی است. بخشی از این شاخص‌ها همان‌طور که همه می‌دانند عدالت، احیای نهاد خانواده، حفظ استقلال کشور و نفی سیبیل است. بنابراین، آرمان، تحقق شاخص‌های انقلاب اسلامی است. انقلاب اسلامی با چه فکری می‌تواند به این آرمان دست پیدا کند؟ آیا با هر برنامه‌ریزی و تفکری می‌توان به این آرمان دست پیدا کرد؟ آیا انقلاب اسلامی برای تحقق آرمان‌های خود فکر خاصی دارد؟

برای درک سؤال اول، بعد از موشکافی آن در پاسخ به این سؤال، سه احتمال بررسی شده است که بنده از شرح آنها خودداری و به اشاره‌ای بسنده می‌کنم.

جواب اول، جواب روشنفکری است. جریان روشنفکری، اداره جامعه ایران بعد از انقلاب را در اصلاح قرائت دینی می‌داند. در واقع پایه فکری جریان روشنفکری برای اداره جامعه، اصلاح قرائت دینی است. این جریان، برای اسلام با قرائت کنونی، قابلیت اجرایی قائل نیست. مبنای این تغییر قرائت را نیز بر این می‌داند که هر گاه بین مفاهیم اسلامی و مفاهیم مدرن تعارضی ایجاد شد، درک اسلامی به نفع درک مدرن اصلاح شود. مشهورترین موقعیت اجرایی این بحث در حدود و تعزیرات است. دلیل آن نیز منافات اجرای حدود و تعزیرات با فرهنگ حقوق بشر امروز است.

از این بحث با پرسیدن سؤالی از جریان روشنفکری می‌گذرم. جریان روشنفکری معتقد به اصلاح قرائت دینی است و بسیاری از افراد آن نیز ادعای دین‌داری می‌کنند. با توجه به اینکه همه می‌دانیم، درون روایات دست بردن، کم و زیاد کردن در دین، انقباض و انبساط در دین و شریعت، مصداق بدعت شمرده شده است و شخصی که این کار را می‌کند به شدت حقیر و خوار شمرده می‌شود، این جریان اگر واقعاً در دین‌داری خود صداقت دارند، پاسخ دهند که با مجموعه روایات در باب بدعت چه کنیم؟

برای مثال، در نهج البلاغه، در روایتی امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: «إِنَّمَا بَدَعُ وَقُوعُ الْفِتَنِ أَهْوَاءُ تُتَّبَعُ وَأَحْكَامٌ...» احکامی که بدعت گذاشته می‌شود در کنار اهوائی که تبعیت می‌شود، دو عامل ایجاد فتنه در جامعه هستند. بنابراین امیرالمؤمنین (ع) ریشه ایجاد فتنه را بدعت می‌دانند.

در روایت دیگری از پیامبر اکرم (ص) نقل شده است، «مَنْ أَهَانَ صَاحِبَ بَدْعِهِ أَمَّنَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامِ الْأَكْبَرِ» به این معنی که هر کس به بدعت‌گذاری اهانت کند، خدا روز وحشت بزرگ او را ایمن دارد. بنابراین، پاسخ جریان روشنفکری به این سؤال، بسیاری از مسائل پیش‌آمده را برطرف می‌کند.

جریان دیگر، فهم سنتی از اسلام است. جریان فهم سنتی از اسلام برای تحقق شاخص‌های هویت اسلامی از ما می‌خواهد تبلیغ اسلامی را با افزایش کمیت و کیفیت آن در دستور کار قرار دهیم. واضح

است که خواسته این جریان کاملاً مخالف خواسته جریان روشنفکری است، زیرا این جریان برای فهم فعلی از اسلام، قابلیت اجرایی شدن قائل شده است، اما راه اجرای آن را تبلیغ هویت اسلامی می‌داند.

ضمن احترامی که برای جریان فهم سنتی از اسلام، به دلیل اعتقاد آنها به کارآمدی اسلام در عصر حاضر، قائل هستم، سؤالی نیز از این جریان می‌پرسم؛ اگر فقط به تبلیغ هویت اسلامی اکتفا شود، چگونه با مردمی که زندگی، وقت، ذهن و دوران تربیت آنها اشغال شده است و به تعبیر قرآن «وَضَعَّ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ...» غل و زنجیر به پایشان است یا در واقع گرفتاری و مشغله دارند، می‌توان ارتباط تبلیغی برقرار کرد؟

شاید جریان فهم سنتی از اسلام برای تبلیغ اسلام آماده باشد، اما در دوره شکل‌گیری شخصیت که مهم‌ترین دوران حیات انسان است، افراد گرفتار مدرسه رفتن هستند. بنابراین، سن تربیت اشغال شده است. فرد مجبور است دروسی را بخواند که شاید در آینده، با استفاده از آن‌ها، بتواند نقشی در جامعه اجتماعی ایفا کند. بنابراین، فرصتی ندارد که به امور مهم دینی و مطالعاتی درباره افق زندگی خود بپردازد. بعد از فارغ‌التحصیلی نیز دچار پدیده زشت مصرف‌گرایی می‌شود. توجه داشته باشید که مصرف‌گرایی ذائقه را تغییر می‌دهد. با تغییر ذائقه، تأمل و تفکر انسان به سمت دنیا متمایل می‌شود و فقط به روش‌های کسب درآمد و مسائلی از این قبیل می‌اندیشد. این از عوارض مصرف‌گرایی است. عرض بنده این است که تبلیغ کردن روش بدی نیست، اما صرفاً به تبلیغ اکتفا کردن، کار صحیحی نیست.

جریان دیگری نیز در کشور وجود دارد که با نام جریان اسلام ناب شناخته می‌شود. نقطه اشتراک بسیار مهمی بین جریان اسلام ناب و جریان فهم سنتی



به هر حال، در

مبانی نظری

برنامه چهارم،

سه استراتژی

برای برنامه نظام

پیشنهاد شده بود.

در هر سه، یک اصل

مشترک وجود

داشت و آن این

بود که ایران برای

توسعه و پیشرفت

باید تقسیم‌کار

جهانی را بپذیرد



اسلامی بیشتر شود. با تغییر ساز و کارها می توان سرفصل های جدیدی مثل معاد، آخرت و خانواده را به متون درسی آموزشی اضافه کرد و تحولی بنیادین را در نظام آموزش و پرورش ایجاد نمود. با اضافه شدن هر کدام از این سرفصل ها افق زندگی افراد تغییر خواهد کرد.

بنابراین شرایط باید به گونه ای باشد که وقت فرد با برنامه ریزی های نظامات مدرن اشغال نشود. به مجموعه کارهای تبلیغی و غیر تبلیغی که شرایط را آماده می کند تا در درون فرد حالت انصاف و استماع نسبت به تبلیغ ارتقا پیدا کند، نظام سازی اسلامی گفته می شود. مفهوم نظام سازی اسلامی به صورت تفصیلی در نظریه پردازش موضوعات جهت ساز شرح داده شده است.

با این توضیحات مشخص شد که اساساً جمهوری اسلامی ایران بعد از انقلاب با انتخاب یکی از این سه احتمال اداره خواهد شد. به نظر بنده، دلیل اصلی مطرح کردن صریح و تفصیلی دیدگاه های جریان های دیگر این است که با مقایسه پیشنهاد های جریان های مختلف با یکدیگر، برتری تفکر انقلاب نسبت به سایر تفکرها کاملاً آشکار می شود. پیشنهاد نقشه راه الگوی پیشرفت انقلاب اسلامی برای اداره جامعه، «بسط تفکر نظام سازی اسلامی است» که اجمالاً درباره آن توضیح داده شد.

با توضیحاتی که عرض شد، فضا برای نقد نظری برنامه های توسعه آماده است. اگر به این باور رسیدیم که باید به دنبال نظام سازی اسلامی باشیم، باید مشخص کنیم که مجموعه مواد برنامه های توسعه، چقدر در راستای نظام سازی انقلاب اسلامی هستند.

اجازه دهید واضح تر بیان کنم. به اسم کوچک سازی و چابک سازی دولت، در دوران اصلاحات، نهاد جهاد سازندگی قربانی شد. وظیفه این نهاد رسیدگی ویژه به امور مستضعفین و فقرا بود. می دانید که یکی از مهم ترین شاخصه های هویت اسلامی جامعه، رسیدگی ویژه به امور مستضعفین و تلاش برای فقر زدایی از جامعه است. در واقع جهاد سازندگی بخشی از نظام سازی حضرت امام (ره) بوده است که با هدف بررسی ویژه به امور مستضعفین ایجاد شده بود.

در مراحل پنجگانه ای که برای تحقق آرمان های انقلاب تعریف شده است، مثل مرحله انقلاب اسلامی، نظام اسلامی، دولت اسلامی، جامعه اسلامی و امت اسلامی، مرحله دولت اسلامی مرحله ای است که می خواهیم در خانه های خالی نظام اجتماعی و سیاسی مورد تعریف حضرت امام (ره)، نظام سازی اسلامی انجام دهیم. ذکر این نکته لازم است که حضرت امام (ره) حدود ۱۰ مورد نظام سازی اسلامی انجام داده اند که ما در مرحله دولت اسلامی، نظام سازی اسلامی را بسط دهیم. متأسفانه برنامه های توسعه ای ما نه تنها نظام سازی اسلامی را بسط نداده اند، بلکه حتی با اجرایی شدن برخی از احکام خطرناکی که در آنها وجود دارد، ممکن است نظام سازی اسلامی حضرت امام (ره) نیز به چالش کشیده شود.

مطلع هستید که تفاوت بین مرحله دوم و سوم انقلاب یعنی مرحله نظام اسلامی و دولت اسلامی در اجمال و تفصیل آنهاست. از آنجا که مبنای تفکر اداره جامعه، نظام سازی اسلامی دانسته می شود، در مرحله نظام اسلامی، در چند بخش، نظام سازی انجام شده است. در مرحله دولت اسلامی، خانه های خالی، نظام سازی اسلامی می شوند، مثل خانه اقتصاد، آموزش و پرورش و دستگاه آمارگیری کشور. به نظر بنده، دستگاه آمارگیری جزو خانه هایی است که باید در آن نظام سازی اسلامی صورت بگیرد. در واقع مدل آمارگیری کشور باید فرهنگ محور شود و فضای دیگری باید در آن اصل قرار گیرد. برنامه های توسعه کشور باید نظام سازی اسلامی را به صورت تفصیلی تئوریزه کنند که اساساً شاهد چنین چیزی در برنامه های توسعه نیستیم. نویسندگان توسعه گرا و تدوین کنندگان برنامه های توسعه اصلاً در کی از نظام سازی اسلامی ندارند و صرفاً تعمیم دهنده نظامات مدرن در کشور هستند. در حوزه نظری، مهم ترین نقد همین است که عرض کردم. برنامه های توسعه کشور اصلاً با مبنای نظام سازی اسلامی انقلاب هم سویی ندارند. بنده برای نمونه نیز جهاد سازندگی را مثال زدم، البته نمونه های دیگری نیز وجود دارند.

فرمودید هدف از نقد برنامه های توسعه، بررسی نسبتی است که با آرمان های انقلاب دارند. باز می گردم به بخشی از همان سؤال اولم. با بررسی و جوه فرهنگی و اجتماعی برنامه چهارم توسعه و مبنای نظری آن بفرمایید که این برنامه و مبنای نظری آن چه نسبتی با آرمان های انقلاب و اندیشه های امام خمینی (ره) برقرار کرده است؟



به اسم

کوچک سازی و

چابک سازی دولت،

در دوران اصلاحات،

نهاد جهاد سازندگی

قربانی شد. جهاد

سازندگی بخشی از

نظام سازی حضرت

امام (ره) بوده

است که با هدف

بررسی ویژه به امور

مستضعفین ایجاد

شده بود

از اسلام وجود دارد. هر دو جریان معتقد هستند که برطرف شدن مشکلات مردم در گرو تحقق شاخصه هویت اسلامی است. با این حال، جریان اسلام ناب، در روش تحقق اسلام، با جریان فهم سنتی از اسلام اختلاف نظر دارد.

دلیل اختلاف نظر نیز بر سر سؤالی است که برای جریان فهم سنتی از اسلام مطرح شد. در دوران مدرن، برنامه ریزی جامعه و نظامات اجتماعی، سن تربیت و بقیه سنین دوران زندگی افراد را اشغال کرده است. به همین دلیل باید فعالیت هایی در زمینه آزادسازی ظرفیت های افراد در دستور کار قرار بگیرد تا این گونه، ابتدا کشش و علاقه فرد نسبت به مسائل دینی ارتقا پیدا کند، بعد از آن، تبلیغ در این ظرفیت آماده شده ضرب شود. بنابراین، جریان اسلام ناب معتقد است به دلیل اینکه نظامات اجتماعی کاملاً اسلامی نشده اند و تقریباً نظامات مدرن غالب هستند، بخشی از جامعه ایران در حال حاضر زیر نظر برنامه ریزی مدرن اداره می شود که در واقع این نظامات مدرن به مثابه غل و زنجیری به پای مسلمانان هستند.

جریان اسلام ناب خواستار تغییر ساز و کارهای اجتماعی به گونه ای است که وقت برای تبلیغ هویت

می‌توان گفت که در برنامه چهارم، نظام‌سازی اسلامی تعمیم پیدا نکرده است. برنامه چهارم دو بخش دارد؛ بخش قوانین و بخش مبانی نظری. بحث مبانی نظری برنامه چهارم سروصدای زیادی ایجاد کرد. ناگفته نماند که بین مبانی نظری برنامه چهارم و قانون برنامه چهارم نیز شکافی تئوریک وجود دارد. به هر حال، در مبانی نظری برنامه چهارم، سه استراتژی برای برنامه نظام پیشنهاد شده بود. در هر سه، یک اصل مشترک وجود داشت و آن این بود که ایران برای توسعه و پیشرفت باید تقسیم کار جهانی را بپذیرد. از این تقسیم کار نیز سه نوع تحلیل شده بود.

آنچه در این بحث حائز اهمیت است این است که فضای بخش مبانی نظری، نظامی را حاکم بر دنیا می‌داند که معتقد به توسعه و مدرنیته است و در مجموع نظامات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی آن نیز نظمی را در دنیا ایجاد کرده است.

پذیرفتن تقسیم کار جهانی یعنی دست شستن از آرمان‌ها و مبنای فکری کشور که همان نظام‌سازی اسلامی است. برای مثال، ساختار نظامات حاکم بر دنیا بر اساس نظامات اقتصادی شکل گرفته است. در ضمن عملکرد فرهنگ‌ها، رسانه‌ها، مدیران و حکمرانان نیز در راستای پشتیبانی از بخش اقتصاد است. ساختارهای بین‌المللی عموماً لجستیک بخش اقتصاد و تولید جامعه خود هستند. بنابراین نظامات مدرن نظمی را در دنیا ایجاد کرده‌اند. فرض کنید در ساختار سیاسی، حق و تو وجود دارد. در ساختار اقتصادی، سامانه سوئیفت وجود دارد که اگر تدبیر نکنید و ارزش خود را روی دلار تثبیت کنید، این سامانه خدماتی به شما ارائه نمی‌دهد. این باعث می‌شود که در تبادلات مالی به بن‌بست برسید. تحریم‌های فعلی کشور نیز نتیجه چنین چیزی است. این نظم حاکم، در بخش فرهنگ نیز امپراتوری رسانه‌ای و شبکه‌های اجتماعی را در دست دارد. اینترنت و مجموعه متغیرها در فضای مجازی برای ایجاد انحراف و به دست گرفتن کنترل ذهن بشر است. اساساً طراحی فضای سایبری برای کنترل بخش فرهنگ و کنترل فضای ذهن بشر بوده است. وقتی روزانه یکی از خبرگزاری‌های امریکایی حجم بسیاری خبر تولید می‌کند و به طرق مختلف جلوی چشم مخاطبان خود قرار می‌دهد، در واقع با این کار قدرت تفکر را از مخاطب خود می‌گیرد. این معادله‌ای منطقی است که هر چه حجم داده‌ها به ذهن بیشتر باشد، قدرت پردازش و تأمل روی آن داده‌ها کمتر می‌شود. آنچه گفته شد مظهر سلطه نظامات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی است. بنابراین پذیرفتن تقسیم کار جهانی در واقع پذیرفتن نداشتن استقلال در نظامات ذکر شده است.

خلاصه اینکه چون ماهیت نظامات موجود دنیا ایجاد سلطه است، پیشنهاد پذیرفتن تقسیم کار جهانی در برنامه چهارم به معنی تعمیم نظام سلطه در ایران بوده است، البته به فضل الهی این برنامه اجرایی نشد. بنابراین می‌توان گفت که تدوین کنندگان برنامه چهارم علاوه بر اینکه نظام‌سازی اسلامی را درک نکرده بودند، ماهیت نظامات مدرن را نیز که

ایجاد نظام سلطه بوده است، درک نکرده بودند. در نتیجه، این مهم‌ترین ایرادی است که به مبانی نظری برنامه چهارم و خود برنامه چهارم وارد بوده است. باید اشاره کنم که این ایراد به هر سه استراتژی برنامه چهارم وارد است.

چرا این مبانی نظری مورد توجه قرار گرفت؟ به عبارت دیگر، دلیل تدوین این برنامه که تا این حد از آرمان‌های انقلاب اسلامی فاصله داشته است، چه بود؟

به نظر بنده، مقصر نیروهای انقلاب هستند. وقتی راجع به انقلاب اسلامی، مبنای انقلاب اسلامی، مفهوم نظام‌سازی اسلامی و بحث الگوی پیشرفت اسلامی کار گفتمانی گسترده‌ای انجام نمی‌شود، امکان تعمیم این موضوع ایجاد می‌شود. مقام معظم رهبری قبلاً فرموده بودند که آنقدر به قوت مبانی انقلاب اسلامی اعتقاد دارند که حتی حاضر هستند جلسات نقد مبانی مسلم انقلاب را نیز بپذیرند. به نظر ایشان می‌توان در جلساتی که مبانی مسلم انقلاب به درستی نقد علمی می‌شوند، ورود پیدا کرد. شاید در آن زمان، این صحبت‌ها نوعی شعار تلقی می‌شد، اما امروز، در دوران نرمش قهرمانانه، شاهد هستیم که ایشان با صداقت این صحبت‌ها را بیان فرموده‌اند.

یکی از مسلم‌ترین مبانی انقلاب، مبارزه با استکبار است. در حالی که رهبر انقلاب در دولت یازدهم به ایده سیاست خارجی توسعه‌گرا اجازه عملیاتی شدن داده‌اند. از روز اول نیز با اطمینان فرمودند که به این مذاکرات بدبین هستند و این مذاکرات به نتیجه نمی‌رسد. در واقع رهبر انقلاب در مرحله عمل اجازه دادند سیاست خارجی جمهوری اسلامی نقد شود. توجه داشته باشید که این بهترین نوع نقد است. یعنی ایشان پذیرفتند که در صورت محقق شدن آن ایده، تفکر حضرت امام (ره) و انقلاب باید اصلاح شود. بعد از ۱۸ ماه مذاکره، اثبات شد که بدبینی ایشان به جا بوده است و امریکا قابل اعتماد نیست.

اخلاق مقام معظم رهبری این گونه است. ایشان حتی برای مسلمات انقلاب نیز اجازه مقایسه می‌دهند. این مقایسه می‌تواند مقایسه‌ای عملی مثل همین تدبیر حکیمانه و نرمش قهرمانانه باشد. این روش باعث شده است که امروز در سطح دنیا نیز این تفکر ایجاد شود که امریکا قابل اعتماد نیست. این همان روحیه‌ای است که جبهه نیروهای انقلاب به آن نیاز دارد.

بنابراین، وقتی در نقشه راه نظام، روی مفاهیم اثباتی و تحلیلی انقلاب، بین فکر انقلاب و فکری که ادعای کارآمدی می‌کند، مقایسه‌ای جدی انجام نمی‌شود، باید این انتظار را داشت که این توهم برای جریان توسعه‌گرا ایجاد شود که کارآمد است. باید دوستان انقلابی را برای این توهم ایجاد شده مقصر دانست که چرا بین تفکرات انقلابی و تفکرات توسعه‌گرا، نظام مقایسه ایجاد نمی‌کنند؟ با کلی‌گویی درباره انقلاب، شکل‌گیری برنامه‌هایی مثل برنامه‌های توسعه غیرقابل اجتناب است.

تصور نکنید که امثال برنامه چهارم تکرار نمی‌شود. به نظر بنده، برنامه ششم با دیدگاه نهادگرایی به اندازه برنامه چهارم یا حتی بیشتر از آن، از تفکرات انقلاب فاصله دارد. در واقع با اجرای برنامه ششم به آرمان عدالت، احیای نهاد خانواده و استقلال کشور نزدیک‌تر خواهیم شد. باینکه دوستان انقلابی یک بار شاهد غلط نوشته شدن برنامه‌ها بوده‌اند، اما هنوز عزم جزم نکرده‌اند تا همان گونه که توافق‌نامه ژنو را نقد می‌کنند، دیدگاه نهادگرایی حاکم بر تدوین برنامه ششم را نیز نقد کنند.

مطلبی که می‌فرمایید یعنی کم‌کاری صورت گرفته از طرف نیروهای انقلاب درست است. اما می‌خواهیم بدانیم به نظر تان اهداف ایجادجایی جریان توسعه‌گرا از نوشتن این برنامه‌ها چه بوده است؟ به دنبال چه بوده‌اند که مبانی آنها با مبانی انقلاب فاصله گرفته است؟

جریان توسعه‌گرا، از اول انقلاب تاکنون، آرمان خود را در کشورهای توسعه‌یافته جست‌وجو کرده است. کشورهای گروه هشت را کشورهای کارآمدی می‌داند. طبیعی است که وقتی در ذهن جریان توسعه‌گرا تعریف خاصی از کارآمدی وجود دارد، سعی می‌کنند کشور را نیز به همان سمت سوق بدهند. به هر حال، این نیز یکی از آفات بی‌برنامه بودن نیروهای انقلاب برای مقابله با ترجمه‌گرایی در کشور است. وقتی در کشور همان مفاهیم توسعه تدریس می‌شود، نوع خاصی از کارآمدی به معنای مصرفی کردن جامعه و بقیه شاخصه‌ها در ذهن‌ها شکل می‌گیرد. با صراحت عرض می‌کنم، مشکل امروز کشور بیش از آنکه سیاسی باشد فکری است. بنده چندان موافق نیستیم که برای تحلیل برنامه‌ای در



تصور نکنید که
امثال برنامه چهارم
تکرار نمی‌شود. به
نظر بنده، برنامه
ششم با دیدگاه
نهادگرایی به اندازه
برنامه چهارم یا
حتی بیشتر از آن،
از تفکرات انقلاب
فاصله دارد. در واقع
با اجرای برنامه
ششم به آرمان
عدالت، احیای نهاد
خانواده و استقلال
کشور نزدیک‌تر
نخواهیم شد

فضای کشور به دنبال خوانش انگیزه‌های سیاسی آن بگردیم، زیرا واقعاً مشکل فکری وجود دارد. بسیاری از کارشناسان توسعه‌گرای کشور هنوز مفهوم نظام‌سازی اسلامی را درک نکرده‌اند. دلیل آن نیز این است که راجع به نظام‌سازی اسلامی کار تفصیلی انجام نشده است.

پیشنهاد بنده این است که از حوادث سیاسی خوانشی فکری و تحلیلی داشته باشیم، نه اینکه از بر نامه‌های توسعه‌ای و کارهایی که فکری بوده‌اند، خوانشی سیاسی داشته باشیم. به نظر می‌رسد با این روش دستیابی به آرمان‌های انقلاب راحت‌تر شود.

نظرات و انتقادات شما درباره مصادیق اجرایی و کارکردی تر مبنای نظری برنامه چهارم و خود برنامه چهارم مخصوصاً در حوزه فرهنگی و اجتماعی چیست؟

غیر از بحث مبنای نظری، سنگ بنایی تحت عنوان بهبود مستمر فضای کسب و کار در برنامه چهارم گذاشته شد که البته موضوع جدیدی نبود، اما در برنامه چهارم بسیار جدی مطرح شد. همین موضوع در برنامه پنجم به ۱۰۸ حکم اقتصادی تبدیل شد. در حال حاضر نیز با مطرح شدن بحث اقتصاد مقاومتی باز نظریه بهبود مستمر فضای کسب و کار، نظریه غالب است.

نظریه بهبود مستمر فضای کسب و کار دو دسته عامل را بر بنگاه‌های تولیدی مؤثر می‌داند. دسته اول، عواملی هستند که در اختیار صاحب بنگاه است. دسته دوم، عواملی هستند که بر تولید تأثیر گذار هستند، اما در اختیار صاحب بنگاه نیستند. بنابراین برای اینکه بنگاه‌های تولیدی و بخش‌های اقتصادی در کشور رانندگی شوند باید عوامل بیرونی مؤثر بر بنگاه‌های تولیدی را بهبود بخشید. برای مثال گفته می‌شود ایجاد یک بنگاه تولیدی با توجه به قوانین کشور زمانبر است. گاهی اوقات شش ماه زمان لازم است تا یک بنگاه تولیدی راه‌اندازی شود یا حتی مجوز بگیرد. بنابراین خواستار اصلاح قوانین هستیم، زیرا حتی اگر سرمایه‌گذار نیز بخواهد بنگاهی ایجاد کند، قانون کشور را که نمی‌تواند تغییر دهد. بنابراین حکومت وظیفه دارد عوامل بیرونی مؤثر بر کسب و کار را بهبود بخشد.

تعارض از اینجا مشخص می‌شود که فضای کسب و کاری که به آن اشاره می‌شود در واقع شامل همه مسائل جامعه می‌شود. برای مثال قوانین جامعه، حمایت قضایی، تحول در نظام آموزشی برای کارآفرین بار آوردن کودکان و سیاست خارجی برای جذب سرمایه‌گذار و بازار مصرف بیشتر، همه بخشی از فضای کسب و کار محسوب می‌شوند.

معنای این نظریه این است که باید همه چیز در خدمت بخش اقتصاد قرار گیرد. برای بهبود تولید باید فضای حاکم بر کسب و کار بهبود یابد و بهبود فضای کسب و کار همه مسائل جامعه را در بر می‌گیرد. مشخص است که اقتصاد هدف قرار گرفته است و همه بخش‌های جامعه در خدمت بخش اقتصاد هستند. این خلاف قانون اساسی است، زیرا اقتصاد در قانون اساسی وسیله است نه هدف.

شاید مسائل اقتصادی بر طرف شدنی نباشند، اما وقتی درباره اقتصاد مقاومتی بحث نمی‌شود، در

نتیجه در نهادهای نظام، نظریه بهبود فضای کسب و کار با عنوان نظریه اقتصاد مقاومتی پیشنهاد می‌شود.

بررسی نظریه سیاست خارجی توسعه‌گرا که امروز مبنای دیپلماسی کشور است، بیان‌کننده این مطلب است که محیط بین‌الملل آثار فراوانی بر توسعه یک کشور دارد. بنابراین کشور بدون کنترل محیط بین‌الملل توسعه پیدا نمی‌کند.

بخش اقتصاد جامعه، باعث به چالش کشیده شدن شعار تفکر استکبارستیزی و تفکر مرگ بر امریکا می‌شود. درست است که نمی‌توانیم به بهانه بهبود فضای کسب و کار همه بخش‌های جامعه را در خدمت بخش اقتصاد قرار دهیم، اما چگونه باید مشکلات اقتصادی را برطرف کنیم؟

در اولین نقشه راه تولید الگوی پیشرفت اسلامی، مطرح شده است که در طول یک یا دو برنامه میان‌مدت، بخش عمده‌ای از سبد نیازهای خانوارها را می‌توان با سرمایه بخش وقف تأمین کرد. این موضوع در نظریه بنگاه‌های وقف‌محور شرح داده شده است. بنابراین یکی از اتفاقات برنامه چهارم، همین بحث استفاده و تعمیم نظریه بهبود مستمر فضای حاکم بر کسب و کار است. در برنامه پنجم، ذیل نظریه بهبود مستمر فضای حاکم بر کسب و کار، ۱۰۸ ماده اقتصادی آمده است. این در حالی است که کل برنامه پنجم، ۲۳۵ ماده است. در واقع این نظریه نیمی از تخصیص‌های برنامه پنجم را به خود اختصاص داده است.

پس از نظر شما یکی از ایرادات وارد بر برنامه چهارم این است که اقتصاد به عنوان مبنای قرار گرفته و فرهنگ و مسائل زیربنایی تر دیگر ذیل اقتصاد است؟

بله، همین طور است. یعنی عملاً باینکه قانون اساسی اقتصاد را وسیله معرفی کرده است، با مطرح شده این نظریه حالتی ایجاد شده است که شاهد آن هستیم.

سیاست‌گذاری و آینده‌ترسیم حضرت امام (ره) برای کشور چه بوده است و با آینده‌ای که بر نامه چهارم توسعه و مبنای نظری آن به تصویر کشیده‌اند چه تفاوتی دارد؟

همان طور که در ابتدا عرض کردم حضرت امام (ره) خواستار تحقق شاخص‌های هویت اسلامی بودند. بنابراین هدف ایشان از هدف جریان توسعه‌گرا متفاوت بوده است. فکر اصلی حضرت امام (ره) برای تحقق شاخصه‌های هویت اسلامی، دیدگاه نظام‌سازی اسلامی بوده است. راه ایشان نیز از راه جریان فهم سنتی از اسلام متفاوت بوده است.

به نظر بنده، راه اصلاح برنامه‌ریزی کشور، براساس گفت‌مان حضرت امام (ره) و انقلاب، تبیین تفصیلی مفهوم نظام‌سازی اسلامی و ترجمه این مفهوم برای بخش‌های مختلف است. برای مثال، در حال حاضر، نظام‌سازی در بخش اقتصاد با تفکر بهبود مستمر فضای حاکم بر کسب و کار صورت می‌گیرد. بنگاه‌های وقف‌محور نیز ترجمه‌ای از مفهوم نظام‌سازی اسلامی حضرت امام (ره) برای بخش اقتصاد هستند.

در اولین نقشه راه الگوی پیشرفت اسلامی ۸۱ لازمه این نظام‌سازی اسلامی شرح داده شده است. این امر نشان‌دهنده این است که حداقل یک قدم در راه تفصیلی شدن مفهوم نظام‌سازی اسلامی برداشته شده است.

چه نسبتی بین مبنای نظری نوشته‌شده برای برنامه چهارم با ضروریاتی که فرمودید برقرار می‌شود؟

مبنای نظری در برنامه چهارم خواستار توسعه مدرنیته در ایران بوده است. در حالی که مطالبه اولین نقشه راه الگوی پیشرفت اسلامی، فرایند اسلامی شدن برنامه‌ها در ایران است. این دو مسیر کاملاً متفاوت هستند. علت این اختلاف فکری به وجود آمده نیز غفلت دوستان انقلابی بوده است. بنده بسیار نگران هستم، زیرا با اینکه حدود ۹ سال از سفارش به بحث الگوی پیشرفت اسلامی مقام معظم رهبری می‌گذرد، هنوز دوستان انقلابی از اقدام در این زمینه غفلت می‌کنند.

به نظر بنده، وقتی گفت‌مان الگوی پیشرفت اسلامی جدی گرفته نشود، بحث نظام‌سازی اسلامی در اجمال است. بنده دوباره تأکید می‌کنم که غفلت‌ماز الگوی پیشرفت اسلامی باعث می‌شود تا مبنای نظری برنامه چهارم و امثال آن شکل بگیرند. اکنون نیز باید روی برنامه ششم تمرکز شود. همان طور که می‌دانید دولت محترم به صراحت اعلام کرده است که می‌خواهد برنامه ششم را با دیدگاه نهاد‌گرایی ببندد. دیدگاه نهاد‌گرایی، یکی از مکاتب مشهور و شناخته‌شده توسعه است. بنابراین، بررسی این موضوع باید سریعاً در دستور کار قرار بگیرد. به نظر بنده، هر چه زودتر باید جلوی تدوین برنامه ششم با دیدگاه نهاد‌گرایی گرفته شود. □



یکی از ایرادات وارد بر برنامه چهارم این است که اقتصاد به عنوان مبنای تعریف شده است و فرهنگ و مسائل زیربنایی تر دیگر ذیل اقتصاد است، این در حالی است که قانون اساسی اقتصاد را وسیله معرفی کرده است نه هدف

مهدی فضائلی به صورت مستمر در فضای فرهنگی-سیاسی کشور فعال بوده است. در کارنامه او مدیر عاملی خبرگزاری فارس نیز به چشم می خورد و برای یک دوره هم دبیر کل انجمن روزنامه نگاران مسلمان بوده است. فضائلی هم اکنون مدیر عامل انتشارات سروش است. با او گفت و گویی داشتیم درباره اهمیت و جایگاه فرهنگ و مسائل اجتماعی در اندیشه حضرت امام خمینی (ره) و نسبت سنجی اندیشه های امام با عملکرد اصلاح طلبان در حوزه های گوناگون. فضائلی در این گفت و گو از الزامات بررسی اندیشه های امام و چگونگی این بررسی سخن گفت و در ابتدای بحث به نکاتی کلیدی و مهم اشاره کرد. از نظر او اندیشه امام را باید ذیل عنوان ولایت بررسی کرد و در این صورت زعامت آیت الله خامنه ای ادامه همان خط فکری امام است ■



نسبت سنجی اندیشه های فرهنگی امام با عملکرد اصلاح طلبان در گفت و گو با مهدی فضائلی

اصلاح طلبان «بت تراشی از غرب» را جایگزین «تهاجم فرهنگی» امام کردند



در آغاز ما بایم بدانیم جایگاه و اهمیت فرهنگ در اندیشه امام خمینی (ره) تا چه حد و چگونه بوده و آن حضرت در این فصل از اندیشه بر چه مبانی و اصولی تأکید داشته‌اند؟ و اگر مقدمه‌ای برای این بحث در دید بفرمایید.

برای مقدمه باید چند نکته را عرض کنم؛ اول اینکه وقتی درباره فردی صحبت می‌کنیم و دیدگاهش را در ارتباط با موضوعات مختلف بیان می‌کنیم، طبیعی است که شناختن ابعاد و جودی و فکری او و بستری که در آن رشد کرده است، اهمیت بسیاری دارد. پس وقتی می‌خواهیم در مورد اندیشه‌های حضرت امام (ره) در حوزه فرهنگ و نگاه ایشان به این مقوله صحبت کنیم، باید در نظر داشته باشیم که امام فقیهی جامع‌الشرایط در عالی‌ترین تراز یعنی مرجعیت عامه بودند.

ایشان فیلسوف، عارف و حکیم بودند و در کنار همه اینها فردی انقلابی و بسیار تحول‌گرا شناخته می‌شود. مجموعه این ویژگی‌ها ایشان را نه تنها در مقطعی که زندگی می‌کردند، بلکه در تاریخ، منحصر به فرد کرد. اگر تاریخ فقه و فقه‌های شیعه را در نظر بگیریم، در دوران غیبت، شخصیتی با این ابعاد که چنین نقش و تحولی را ایجاد کند، سراغ نداریم.

نکته دیگر اینکه نباید خط و لایه از مقطع پیروزی انقلاب یا حتی از دوران شکل‌گیری انقلاب در سال ۴۲ تا رحلت امام در نظر گرفت، زیرا پس از رحلت ایشان، با آغاز زعامت مقام معظم رهبری، این تفکر ادامه پیدا کرد و دقیقاً در همان مسیر حرکت کرد. به عبارت دیگر، این طور نیست که با رحلت ایشان شاهد تغییر و دگرگونی این مسیر باشیم و رهبر امروز انقلاب مسیر دیگری را طی کند.

چنین اتفاقی نیتاد و سعی می‌کنم مثال‌هایی بیاورم که متوجه شوید برخی از تعبیرات دو رهبر به قدری به هم نزدیک است که نمی‌توانید هیچ دوگانگی بین آنها حس کنید. بنابراین، وقتی در مورد اندیشه‌های امام صحبت می‌کنید، نگاه ایشان قابل‌تعمیم به بعد از ایشان است و اگر امروز رهبری در مورد فرهنگ صحبت می‌کند، این نگاه قابل‌تعمیم به قبل از ایشان است. همانند آیه شریفه «کلهم نور واحد» هستند، چون از یک منبع و منشأ برخاسته‌اند. رهبر امروز انقلاب هم فقیهی عارف است که بسیاری از ابعاد وجود ایشان هنوز شناخته نشده است. پس این انطباق تا حد زیادی وجود دارد و قابل توجه است.

نکته سوم مقدمه این است که در تبیین اندیشه‌های حضرت امام (ره) باید به این نکته توجه کنیم که ارتباطات نسبی و سببی نمی‌تواند تبیین‌کننده اندیشه‌های حضرت امام (ره) باشد. به عبارت دیگر، نباید تصور کنیم کسانی که ارتباطات نسبی یا سببی با حضرت امام (ره) دارند، تبیین‌کننده اندیشه‌های ایشان هستند. شاید این افراد بتوانند به خوبی اندیشه‌های حضرت امام (ره) را تبیین کنند اما علت این امر الزاماً ارتباط نسبی و سببی نیست. کسی می‌تواند مبین اندیشه‌های حضرت امام (ره) در حوزه‌های مختلف باشد که با مبانی آن کاملاً آشنا باشد، آنها را قبول کند، به آنها پایبند باشد و در سیره عملی خود این پایبندی را نشان دهد. این سه مقدمه



اگر بخشی از اصلاح‌طلبان اسمی از اسلام و دین و قرآن می‌آوردند، به دلیل ریشه‌های دینی خانوادگی بود و جرئت نمی‌کردند مثل بعضی دیگر بی‌پروا نظرات غیردینی ابراز کنند. بعضی دیگر هم احساس می‌کردند که ظرفیت پذیرش جامعه محدود است. به طور کلی، می‌توان گفت که اندیشه‌های اسلامی واقعاً در بین آنها نبود. بعضی از آنها کاملاً مخالف تفکر دینی شده‌اند که از کشور خارج شدند یا در داخل هستند. عده دیگر محتاط‌تر و محافظه‌کارتر شدند یا ریشه دینی و خانوادگی عمیق تری داشتند که هنوز مواردی را رعایت می‌کنند و سعی می‌کنند مثل بقیه جسارت و گستاخی نداشته باشند.

برای شروع بحث بود.

در مورد نگاه حضرت امام (ره) به فرهنگ و اهمیت آن چند جمله را می‌خوانم که گویاست و مشابه همین‌ها در اندیشه‌های رهبری امروز هم وجود دارد. حضرت امام (ره) می‌فرمایند: «اساساً فرهنگ هر جامعه هویت و موجودیت آن جامعه را تشکیل می‌دهد و با انحراف فرهنگ، هر چند جامعه در بعدهای اقتصادی، سیاسی، صنعتی و نظامی قدرتمند و قوی باشد، ولی پوچ، پوک و میان تهی است.» پس حضرت امام (ره) فرهنگ را مهم‌ترین عنصر در شکل‌دهی و موجودیت یک جامعه می‌دانند.

حضرت امام (ره) در جای دیگری می‌فرمایند: «اگر فرهنگ در دست بشود، یک مملکت اصلاح می‌شود.» «فرهنگ مبدأ همه خوشبختی‌ها و بدبختی‌های یک ملت است.» «آن چیزی که ملت‌ها را می‌سازد، فرهنگ صحیح است.» در جای دیگر در ۲۲ بهمن سال ۶۱ می‌فرمایند: «درباره فرهنگ هر چه گفته شود، کم است. می‌دانیم و می‌دانید اگر انحرافی در فرهنگ یک رژیم پیدا شود و همه ارگان‌ها و مقام‌های آن رژیم در صراط مستقیم انسانی و الهی پایبند باشند و بر استقلال و آزادی ملت از قیود شیطان عقیده داشته باشند و آن را تعقیب کنند و ملت نیز به تبعیت از اسلام و خواسته‌های ارزنده آن پایبند باشند، دیری نخواهد کشید که انحراف فرهنگی بر همه غلبه کند و همه را خواهی نخواهی به انحراف بکشاند.»

این جمله بسیار مهم است. یعنی همه چیز در یک نظام و حکومت در جای خودش هست و مقامات بر صراط مستقیم الهی و انسانی تأکید می‌کنند و ملت نیز تبعیت می‌کنند، اما اگر فرهنگ اصلاح نشود، در کوتاه‌مدت یا میان‌مدت باعث از بین رفتن آنها می‌شود. در واقع، انحراف فرهنگی به تدریج ارزش‌ها و نکات مثبت را از مسیر خارج خواهد کرد و به انحراف می‌کشاند. پس در اندیشه حضرت امام (ره) فرهنگ جایگاه بسیار ویژه و والایی دارد و زیربنای همه تحولات جامعه است.

ضمن اینکه با توجه به اندیشه‌های حضرت امام (ره) متوجه می‌شویم که ایشان به نوعی به دنبال تمدن‌سازی هم بودند، چون احیای تمدن اسلامی رقم از مسیر فرهنگ نمی‌تواند در جای دیگری رقم بخورد. از این منظر هم حضرت امام (ره) به فرهنگ نگاه ویژه‌ای داشت.

در مباحث فرهنگی رویکردهای مختلفی وجود دارد و هر کدام ارزش‌های فرهنگی خاص خود را مطرح می‌کنند. ارزش‌های فرهنگی در اندیشه‌های حضرت امام (ره) دارای چه مؤلفه‌هایی هستند؟ به عبارت دیگر، امام چه چیز را به منزله ارزش فرهنگی محسوب می‌کنند؟

با دقت در مجموعه فرمایشات، دیدگاه‌ها، نظرات و مواضع ایشان که در قالب سخنرانی‌ها، نامه‌ها، پیام‌ها و کنش‌ها و واکنش‌های حضرت امام (ره) نسبت به موضوعات مختلف در آمده است، حساسیت‌ها و ویژگی‌های فرهنگی ایشان را می‌توانیم در چند سرفصل بیان کنیم.

وجه اول پایبندی حضرت امام (ره) به اسلام ناب است. مبنا و محور اصلی و عمود خیمه اندیشه حضرت امام (ره) در همه حوزه‌ها، به ویژه حوزه فرهنگ، این است که به اسلام ناب با تمام وجود ایمان و اعتقاد داشت. ایشان به دنبال این بود که در همه عرصه‌ها آن را معرفی کند؛ به طوری که مجموعه تحولات کشور متأثر از این اندیشه باشد. البته این نگاه مختص سال‌های پس از پیروزی انقلاب نیست، بلکه در آثار امام در سال ۱۳۲۲ (دوران جوانی) در کتاب‌های اولیه مانند کشف‌الاسرار و سرالصلوٰه نیز جهت‌گیری‌های اصلی آن مشاهده می‌شود.

یکی از نقاط تعارض جدی اندیشه حضرت امام (ره) مبتنی بر اسلام ناب، با اندیشه‌های وارداتی اعم از شرقی و غربی است. حضرت امام (ره) در بسیاری از فرمایشات خود نسبت به اندیشه‌های وارداتی موضعی به شدت جدی و محکم دارد. نمونه این تفکرات در قبل از انقلاب، تفکرات مارکسیستی بود که اوایل پیروزی انقلاب تا قبل از فروپاشی شوروی سابق وجود داشت. امام پیوسته به مناسبت‌های مختلف این قضیه را تذکر می‌داد و نهیب می‌زد و می‌فرمود که باید جلوی این جریان‌ها گرفته شود.

ایشان در سال ۱۳۶۳ در جایی می‌فرمایند: «ببینید فرهنگ وارداتی با ما چه کرد و ما در مقابلش چه باید بکنیم. خروج از فرهنگ بدآموز غربی و نفوذ و جایگزین شدن فرهنگ آموزنده اسلام ملی و انقلاب فرهنگی در تمام زمینه‌ها در سطح کشور آنچنان محتاج تلاش و کوشش است که برای تحقق آن سالیان دراز باید زحمت کشید و با نفوذ عمیق ریشه‌دار غرب مبارزه کرد.»

همچنین در صحیفه نور، جلد ۱۰، صفحه ۵۶ می‌فرمایند: «ما الآن در همه چیز به گمان یک نحو وابستگی داریم که بالاتر از همه، وابستگی افکار است. افکار



در تبیین اندیشه‌های حضرت امام (ره) باید به این نکته توجه کنیم که ارتباطات نسبی و سببی نمی‌تواند تبیین‌کننده اندیشه‌های حضرت امام (ره) باشد. به عبارت دیگر، نباید تصور کنیم کسانی که ارتباطات نسبی یا سببی با حضرت امام (ره) دارند، تبیین‌کننده اندیشه‌های ایشان هستند

که هنوز به طور کامل منزه نشده است و گاهی اندیشه‌هایی وجود دارد که شباهت‌ها و قرابت‌هایی با کلیساهای مسیحی دارد، اما خداوند منت نهاد و به برکت انقلاب، حوزه‌های ما هم متحول شد. بنابراین، حوزه‌های علمیه جهت‌گیری بسیار متفاوتی با جهت‌گیری کلیسای قرون وسطایی دارند.

یکی از محورهای مهم در تفکر فرهنگی حضرت امام (ره) مقابله با تحجر و مقدس‌نمایی است. در جای دیگری، حضرت امام (ره) عالم متهتک و جاهل متنسک را با اشاره به یکی از روایات اسلامی دو عنصری می‌دانند که بیشترین ضربه‌ها را به اسلام وارد کرده‌اند.

نکته دیگر از شاخص‌های تفکر فرهنگی حضرت امام (ره) نقشی است که ایشان برای حوزه و دانشگاه (هر دو) قائل بودند. امام حوزه‌های علمیه و دانشگاه‌ها را دو مجموعه اصلی برای تحولات فرهنگی، فکری و اندیشه‌ای می‌دانستند. ایشان در نامه مربوط به برائت حج، در بخشی از پیام می‌فرمایند: «علمای بلاد و کشورهای اسلامی باید راجع به حل مشکلات و معضلات مسلمین و خروج آنان از سیطره قدرت حکومت‌های جور یا یکدیگر به بحث و مشورت و تبادل نظر بپردازند و برای حفظ منافع مسلمین سینه‌ها را سپر کنند و جلوی تهاجم فرهنگی فرهنگ‌های مبتذل شرق و غرب را بگیرند.»

تقریباً در سال ۶۹ زمانی که حضرت آقا بحث تهاجم فرهنگی را مطرح کردند، عده‌ای از روی بی‌سوادی و کم‌سوادی چنین اظهار نظر کردند که تهاجم فرهنگی واژه درستی نیست و فقط تبادل فرهنگی داریم، چون فرهنگ هیچ‌گاه تهاجم نمی‌کند. اولاً این واژه را امام (ره) قبل از ایشان به کار برده بودند. البته حضرت آقا به دلیل اتفاقاتی که پس از پذیرش قطعنامه و بعد از ارتحال حضرت امام (ره) افتاد، بسیار بیشتر و پررنگ‌تر بر این موضوع تأکید کردند. ثانیاً در برخی از اندیشه‌های صاحب‌نظران غربی هم این واژه استفاده شده بود. مثلاً جامعه‌شناس معروفی مانند پستمن در کتابی به نام تکنوپولی که در اواخر دهه ۱۳۶۰ هجری شمسی منتشر شده است، همین واژه را به کار می‌برد و آن را یک نگرانی اعلام می‌کند. او برخلاف اینکه خودش در جامعه امریکایی تربیت شده است و دیدگاه‌هایش در آنجا شکل گرفته است، انحصار تکنولوژی را انحصار طلبی تهاجم فرهنگی می‌نامد. در حقیقت، او معتقد است تکنولوژی به فرهنگ ملت‌ها تهاجم می‌کند.

جوان‌های ما، پیرمردهای ما، تحصیلکرده‌های ما، روشنفکران ما، بسیاری از افکار ما وابسته به غرب است. «بنابراین، یکی از ویژگی‌های تفکر امام در حوزه فرهنگی، مقابله با اندیشه‌های وارداتی به معنای عام و اندیشه‌های غربی به طور ویژه است.

وجه دیگر در تفکر و اندیشه فرهنگی حضرت امام (ره) مقابله با تحجر است. با مرور اندیشه‌های حضرت امام (ره) متوجه می‌شویم که ایشان نگاه بسیار جدی، صریح و محکمی با متحجران حوزه دارند. ایشان می‌فرمایند «آنقدر که اسلام از این مقدسین روحانی ضربه نخورده است، از هیچ قشر دیگری ضربه نخورده است و نمونه بارز آن مظلومیت و غربت امیرالمومنین (ع) است که در تاریخ روشن است.» حضرت امام (ره) توضیح می‌دهند کسانی که امیرالمومنین (ع) را اودار به حکمیت کردند و کسانی که در جنگ نهروان مقابل ایشان قرار گرفتند، همگی قرآن می‌خواندند و پیشانی‌هایشان پینه بسته بود و خودشان را مسلمان دوآتشه معرفی می‌کردند، اما حضرت دقیقاً از همین نقطه دچار مظلومیت و غربت شدند.

در صحیفه نور، جلد ۲۱، صفحه ۲۷۴، حضرت امام (ره) می‌فرمایند: «خون دلی که پدر پیرتان از این دسته متحجر خورده است، هرگز از فشارها و سختی‌های دیگران نخورده است.» در جای دیگر حضرت امام (ره) داستان معروفی را تعریف می‌کنند و نکته‌ای بسیار کلیدی را می‌گویند: «در مدرسه فیضیه فرزند خردسال، مرحوم مصطفی، از کوزه‌های آب نوشید. کوزه را آب کشیدند، چرا که من فلسفه می‌گفتم. تردیدی ندارم اگر همین روند ادامه می‌یافت، وضع روحانیت و حوزه‌ها وضع کلیساهای قرون وسطی می‌شد که خداوند بر مسلمین و روحانیت منت نهاد و کیان و مجد حوزه‌ها را حفظ نمود.»

نکته‌ای که تأکید کردم این است که یکی از مهم‌ترین مسائلی که باعث شد بعد از رنسانس در غرب تقابل بسیار صریح و جدی علم و دین و جلوه‌گیری از ورود دین به فعالیت‌های اجتماعی پیش بیاید و جامعه به آن اقبال نشان بدهد، وضعیت کلیساها در قرون وسطی بود، یعنی تفکر متصلب کلیساها و نتیجه آن بر خورد با گالیله و امثال او بود. آن اندیشه باعث شد که روشنفکران بعد از رنسانس نسبت به دین که مظهرش کلیسا بود واکنش نشان دهند.

حضرت امام (ره) می‌فرمایند اگر آن مسیر طی می‌شد، حوزه‌های ما وضعیت همان کلیساها را پیدا می‌کرد. در طول این دوران با گذشت بیش از سه دهه از انقلاب اسلامی، مهم‌ترین رفتاری که جریان‌های روشنفکری ناسالم با جریان دینی صورت می‌دهند، هنوز هم تحت تأثیر ماجرای کلیساست. روشنفکران برای مقابله با دین، حوزه‌های علمیه و تفکر اسلامی، «این‌همانی» درست می‌کنند. یعنی حوزه‌های علمیه را به کلیساهای قرون وسطایی شبیه می‌کنند و می‌خواهند همان برخورد جریان روشنفکری غرب را با کلیسا در اینجا با حوزه‌ها پیاده کنند، غافل از اینکه جریان غالب در حوزه‌های علمیه ما این‌طور نیست. البته نمی‌خواهم بگویم که حوزه‌های علمیه صددرصد منزه‌اند. اساساً همین نهیب‌های امام نشان می‌دهد

مطلوب است، علوم طبیعی همه باید باشد.»

پس یکی دیگر از ویژگی‌های اندیشه امام در مسائل فرهنگی اهمیت به حوزه و دانشگاه و اسلامی شدن علوم است. همچنین می‌توان به خودباوری و اعتماد به نفس و نپرداختن مراکز علمی، اساتید و معلمان در دانشگاه‌ها و مدارس به ترویج اندیشه‌های غرب اشاره کرد که جزو ویژگی‌های تفکر امام در حوزه فرهنگ به شمار می‌رود.

در حال حاضر، در کشور ما عمده‌ترین جریان‌های فرهنگی کدام‌ها هستند و نسبت آن با اندیشه حضرت امام (ره) چیست؟

یک جریان به طور مستقیم و غیرمستقیم تحت تأثیر اندیشه‌های وارداتی است و اندیشه‌های خود را از تفکرات غربی و شرقی می‌گیرد. البته امروز جنبه‌های شرقی (مارکسیستی) ضعیف شده است ولی هنوز از بین نرفته است و در حال حاضر در برخی از دانشگاه‌ها فعال شده است. اندیشه‌های غربی در محیط‌های علمی و سیاسی ما متأسفانه بسیار پررنگ است و در اشکال مختلف تحت تأثیر همان جریانات وارداتی هستند. علت رفتار سیاسی برخی از جریانات سیاسی کشور نیز مشکلی است که در دیدگاه فرهنگی آنهاست زیرا متأثر از اندیشه‌های وارداتی غربی است.

جریان دیگر جریان تحجر و مقدس‌نمایی در حوزه است. امروز اختلاف‌افکنی میان شیعه و سنی در داخل کشور وجود دارد و فعالیتشان کم نیست. در گذشته به شکل دیگری کار می‌کرد و امروز به نام اسلام و شیعه و اهل بیت (ع) به این اختلافات دامن می‌زند. بسیار جالب است که امام (ره) در جایی خطاب به اینها می‌فرماید شما که اینقدر خودتان را ولایتی می‌دانید، چرا مدافع نظام و حکومتی نیستید که امروز در خدمت ولایت قرار گرفته است؟!

امروز این جریان برای مقابله با دشمنان خونی و دیرینه اسلام و انقلاب هیچ موضعی نمی‌گیرد و اظهار نظری نمی‌کند اما زمانی که انقلاب در جایی می‌خواهد حرکت کند، فریاد و اسلاما سر می‌دهد. متأسفانه این جریان هنوز در میان برخی افراد نفوذ دارد و پیروانی پیدا کرده است.

دیگری جریان اصیل انقلاب است و مبتنی بر اندیشه‌های حضرت امام (ره) و رهبری نظام و اسلام ناب شکل گرفته است که هم مقابل جریان متحجران و مقدس‌نماهاست و هم مقابل جریانات وارداتی و غربی.

این سه جریان همواره قبل و بعد از پیروزی انقلاب وجود داشته‌اند. البته در هر مقطعی به شکلی نمود پیدا می‌کردند و فعالیت‌هایشان در عرصه‌های مختلف مشاهده می‌شد.

در سال‌های اخیر، جریانی به نام عرفان‌های کاذب متولد شده است که باز هم جزو اندیشه‌های وارداتی است. این عرفان‌های ساختگی به دست بشر ایجاد شده است و با خدا کاری ندارد بلکه فقط به دنبال پر کردن خلأ معنویت است و مسیر انحراف را طی کرده است.

با توجه به اینکه دولت اصلاحات و جریان دولت ساخته بر آمده از آن ادعا می‌کند متعلق به خط امام است. می‌خواهیم بدانیم این گروه چه رویکردی در حوزه فرهنگ داشته است، چه ارزش‌های فرهنگی را به عنوان الگوی خود پیاده می‌کردند و چه سیاست‌هایی در دولت خود داشتند؟

با اظهار تأسف عمیقی باید گفت همه دولت‌های ما در حوزه فرهنگ دچار مشکل بودند. مقطع اول انقلاب و هشت سال جنگ تحمیلی، فضای متفاوتی را ایجاد کرده بود. در واقع، هنوز معضلات و مسائل فرهنگی خودشان را نشان نداده بودند و تفکرات و اندیشه‌های اسلامی در فضای عمومی جامعه پررنگ‌تر بود، چون از مبدأ انقلاب دور نشده بودیم. بعد از پذیرش قطعنامه و شروع دوران سازندگی، فاصله گرفتن از ارزش‌های انقلاب اسلامی شروع شد. دولت‌ها با توجیهات و تفکرات متفاوتی به اشکال مختلف، در حوزه فرهنگ از ارزش‌ها و تفکرات نابی که انقلاب اسلامی مروج و منادی آنها بود، فاصله گرفتند.

می‌توان گفت به یک معنا، هیچ کدام از دولت‌های بعد از دفاع مقدس نتوانستند در حوزه فرهنگ بدرخشند و کار قابل توجهی انجام دهند. عده‌ای از آنها بی‌اعتنا یا کم‌توجه به این حوزه بودند و عده دیگری قصد مقابله با اندیشه‌های فرهنگی انقلاب اسلامی را داشتند.

اما چون تمرکز شما بر روی دولت اصلاحات است، به شرح فعالیت‌های فرهنگی این دولت می‌پردازیم. دولت اصلاحات به نوعی ادامه دولت سازندگی بود و از درون دولت سازندگی سربر آورد. (خود همین نکته احتیاج به تحلیل مفصلی دارد ولی



مبنا و محور اصلی و عمود خیمه اندیشه حضرت امام (ره) در همه حوزه‌ها، به ویژه حوزه فرهنگ، این است که به اسلام ناب با تمام وجود ایمان و اعتقاد داشت. ایشان به دنبال این بود که در همه عرصه‌ها آن را معرفی کند

حضرت امام (ره) علمای بلاد و حوزه‌های علمیه را در خصوص مقابله با تهاجم فرهنگی خطاب قرار می‌دهند و می‌فرمایند: «جلوی تهاجم فرهنگی فرهنگ‌های مبتذل شرق و غرب را که به نابودی نسل و حصر ملت‌ها منتهی شده است بگیرید و به مردم کشورهای خود آثار سوء و نتایج خودباختگی در مقابل زرق و برق شرق و غرب را بازنمایید.»

همچنین می‌فرماید: «قضیه دانشگاه از اهم امور است؛ همان طور که برای دشمنان ما برای آنان که می‌خواهند افکار جوانان ما را منحرف کنند هم مهم است، چون دانشگاه مرکز همه چیز است و باید این مسئله را دنبال کنیم که دانشگاه اسلامی شود تا برای کشور ما مفید گردد و باید سعی شود تا دانشگاه به یکی از دو قدرت گرایش پیدا نکند و این احتیاج به صرف وقت و نظارت کامل دارد.»

در جای دیگر حضرت امام (ره) در مورد علوم انسانی اسلامی که در سال‌های اخیر مطرح شده است، می‌فرماید: «معنایی که از دانشگاه ما می‌خواهیم و اسلام می‌خواهد این است که تمام علوم طبیعی و غیرطبیعی مهار شود به علوم الهی و برگشت به توحید.»

حضرت امام (ره) اینجا نه فقط علوم انسانی، بلکه کل علوم طبیعی و غیرطبیعی را مدنظر دارد و ادامه می‌دهند: «هر علمی که در آن جنبه الوهیت باشد، یعنی انسان، طبیعت را می‌بیند، خدا را در آن می‌بیند، مسائل و موجودات را مشاهده می‌کند، خدا را در آن می‌بیند، او که اسلام برای او آمده است، برای برگرداندن تمام موجودات طبیعی به الاهیت و تمام علوم طبیعی به علوم الهی و از دانشگاه‌ها هم، این معنا

وقت به ما اجازه نمی‌دهد. در حوزه فرهنگ در دولت اصلاحات، یک جریان فکری و فرهنگی معروف به حلقه کیان ظهور کرد که در دوران سازندگی شکل گرفته بود. این جریان که ابتدا هسته کوچکی بود و بعد گسترش پیدا کرد، تفکری کاملاً غیراسلامی و غیردینی داشت. منظور بنده این است که ممکن است در بخش‌هایی رنگ و لعاب دینی داشت، اما تفکر التقاطی می‌شد.

اگر بخشی از اصلاح‌طلبان اسمی از اسلام و دین و قرآن می‌آوردند، به دلیل ریشه‌های دینی خانوادگی بود و جرئت نمی‌کردند مثل بعضی دیگر بی‌پروا نظرات غیردینی ابراز کنند. بعضی دیگر هم احساس می‌کردند که ظرفیت پذیرش جامعه محدود است. به طور کلی، می‌توان گفت که اندیشه‌های اسلامی واقعاً در بین آنها نبود. بعضی از آنها کاملاً مخالف تفکر دینی شده‌اند که از کشور خارج شدند یا در داخل هستند. عده دیگر محتاط‌تر و محافظه‌کارتر شدند یا ریشه دینی و خانوادگی عمیق‌تری داشتند که هنوز مواردی را رعایت می‌کنند و سعی می‌کنند مثل بقیه جسارت و گستاخی نداشته باشند.

این مجموعه در دوران اصلاحات به قدرت متصل شد. اینها در دوران سازندگی کار کردند. جریان‌ها و حلقه‌های فکری تشکیل دادند. عده‌ای با بورسیه برای تحصیل به خارج از کشور رفتند و متأسفانه همان اندیشه‌هایی که امام در خصوص آنها نهب می‌زدند، اتفاق افتاد. حضرت امام (ره) در جایی می‌فرمایند: «مبادا اساتید و معلمانی که به وسیله معاشرت‌ها و مسافرت به جهان به اصطلاح متمدن، جوانان ما را که تازه از اسارت استعمار رهیده‌اند، تحقیر و سرزنش نمایند و خدای نکرده از پیشرفت و استعداد خارجی‌ها بت‌تراشند و روحیه پیروی، تقلید و گداصفتی را در ضمیر جوانان تزریق نمایند و به جای اینکه گفته شود که دیگران کجارتفتند و ما کجا هستیم، به هويت انسانی خود توجه کنند و روح توانایی و راه و رسم استقلال را زنده نگه دارند.»

یکی از جریان‌های روشنفکری در دوران اصلاحات خیلی بال و پر پیدا کرد و دقیقاً بر خلاف این حرف حضرت امام (ره) عمل کرد. آنها با اندیشه‌های غربی تربیت شدند و مروج همان اندیشه‌ها شدند، اندیشه‌های داخلی را سرکوب کردند و ناتوانی‌های خودی را برجسته ساختند و از غرب بت تراشیدند. بخشی از آنها در مطبوعات بسیار فعالانه شروع به کار کردند و باعث حرمت‌شکنی‌ها و جسارت‌ها علیه اسلام و احکام اسلامی شدند. بخشی دیگر درون دولت در مراکز مختلف مانند وزارت ارشاد، مرکز تحقیقات استراتژیک ریاست جمهوری، وزارت علوم، وزارت آموزش و پرورش و در مراکز مختلف نفوذ کردند و مروج همان تفکرات شدند.

نتیجه این فعالیت‌ها مطبوعاتی بود که در آن دوران چاپ شد و کتاب‌هایی بود که در آن دوران توزیع شد و مورد حمایت وزارت ارشاد قرار گرفت، فیلم‌هایی که برای سینما ساخته شد، جریان‌هایی که در وزارت علوم تقویت شد و بورسیه‌هایی که اهدا شد. مجموعه اینها باعث شد که این جریان فرهنگی غرب‌زده و غرب‌باور رشد قابل توجهی کند و بتواند در بخش‌های مختلف فکری و فرهنگی هیئت‌های علمی



**در دانشگاه‌ها
بحث بورسیه و
عضویت در هیئت
علمی پیش آمد و
جریانی که کاملاً
مورد حمایت قرار
می‌گرفت، جریان
دفتر تحکیم وحدت
بود. بخشی از آن
نمود سیاسی داشت
امادر حقیقت
مبنای آن، نگاه
فرهنگی غرب‌زده
بود که آثارش در
برخی از طرح‌ها و
لوايح مجلس وجود
داشت**

و دانشگاهی جای پای خود را بسیار محکم کند.

اگر بخواهیم عملکرد این جریان را به طور مشخص در عرصه دانشگاه و مطبوعات بررسی کنیم، چه مسائلی را می‌شود مطرح کرد؟

در مطبوعات بسیار روشن است. مطالب روزنامه‌ها، هفته‌نامه‌ها و ماهنامه‌هایی که در آن دوران فعالیت کردند، امروز استخراج شده است و به صورت کتاب درآمده است. آنها به ارزش‌ها و اندیشه‌های اسلامی، مقدسات، مبانی فکری و اندیشه‌های حضرت امام (ره) توهین کردند. کتاب‌های متعددی در آن دوران چاپ شد و خود وزارت ارشاد تعداد زیادی را خریداری کرد و در کتابخانه‌ها و مجموعه‌های مختلف توزیع کرد.

در دانشگاه‌ها بحث بورسیه و عضویت در هیئت علمی پیش آمد و جریانی که کاملاً مورد حمایت قرار می‌گرفت، جریان دفتر تحکیم وحدت بود. بخشی از آن نمود سیاسی داشت اما در حقیقت مبنای آن، نگاه فرهنگی غرب‌زده بود که آثارش در برخی از طرح‌ها و لوايح مجلس وجود داشت.

وقتی آقای معین وزیر علوم بود، در وزارت علوم اردوهای مختلط دختر و پسر شروع شد، در حالی که حضرت آقا زمانی می‌فرمودند: «وقتی من در جلسه شورای عالی انقلاب فرهنگی شرکت نمی‌کردم، خیالم راحت بود که معین هست.» چنین فردی که پایبند به ارزش‌هاست، دچار دگرپرسی می‌شود و در مجموعه‌ای که مدیریتش با او بود، چنین اتفاقات سیاسی و فکری و فرهنگی صورت می‌گیرد.

وقتی بورسیه‌های خارج از کشور برمی‌گردند، اکثر اعضا هیئت‌های علمی و مروج



آن اندیشه‌ها می‌شوند. وزیر فرهنگ آن دوران آقای مهاجرانی است. الان ایشان کجاست و در خدمت چه جریانی است؟ معاون فرهنگی وزارت ارشاد آن زمان در خدمت سرویس‌های بیگانه قرار گرفته است. «هر کسی کو دور ماند از اصل خویش، باز جوید روزگار وصل خویش» نتیجه می‌گیریم که ریشه‌های فکری آنها غربی شده بود.

علت اینکه آنها به خارج از کشور برمی‌گردند و در خدمت دشمن نظام و مردم قرار می‌گیرند، این است که ریشه‌های فکری‌شان آلوده است. مگر می‌شود کسی که وابسته به منافع کشور و مردم و فرهنگ جامعه است، به خاطر یک سری اختلافات سیاسی در خدمت بیگانه قرار گیرد؟! اینها به خاطر تغییرات ماهوی است که در افکار و اندیشه‌هایشان پیدا شد و دیگر اینجایی نبودند دچار چنین تحولاتی شدند. وقتی تفکرات و دیدگاه‌های گروهی را که الان در ایران هستند ببینید، متوجه می‌شوید که دولت اصلاحات با پشتوانه و امکانات و موقعیت خود مروج چه اندیشه‌هایی بود.

یکی از مباحثی که الان بسیار مطرح است، تحول در علوم انسانی و اسلامی کردن و بومی کردن آن است. اما بسیاری از اصلاح‌طلبان آن را ایدئولوژی‌سازی یا حکومتی‌سازی علوم انسانی و دخالت دولت در علم معرفی می‌کنند. تحلیل شما از کارشکنی‌های این جریان در برابر تحول در علوم انسانی چیست؟

خود این اظهار نظر‌ها وارداتی است و ریشه در تحولات غربی دارد که قرار است با آن مقابله شود. از آنجا که این افراد براساس همان اندیشه‌ها تربیت شدند، از علم سخن می‌گویند، حال آنکه بسیاری از آنچه امروز به عنوان علم در علوم انسانی مطرح

می‌شود، ویژگی علم غربی را ندارد. پس بخشی از آن ناشی از بی‌سوادی و بخشی دیگر ناشی از رشد و نمو این افراد در فضای اندیشه غربی است. در حقیقت، معیار قضاوت و اظهار نظر آنها اندیشه‌های غربی است.

دلیل دیگر این است که اگر ما در جامعه اندیشه‌هایی را آموزش دهیم که مبتنی بر اندیشه‌های الهی و دینی باشد، این افراد بی‌سوادمحسوب می‌شوند و جایگاه علمی خود را از دست می‌دهند، چون اطلاعاتی ندارند که بخواهند ارائه کنند. پس موقعیت فعلی خود را از دست می‌دهند.

در مجموع، این دلایل و انگیزه‌ها باعث می‌شود که این افراد در مقابل این جریان بدیهی بایستند. این مسئله کاملاً بدیهی است که مبانی فکری علوم انسانی در غرب، انسان‌شناسی غربی و تعریف آنها از هستی و نوع هستی و انسان است.

چه کسی می‌تواند بگوید که هستی‌شناسی الهی و غیر الهی با هم فرقی ندارد و علوم انسانی مجرد از هستی‌شناسی‌های الهی و غیر الهی است؟ هیچ کس نمی‌تواند چنین ادعایی کند. طبیعی است که اگر شما هستی را با نگاه الهی ببینید و جهان بینی الهی داشته باشید، خروجی آن علمی است که با تلقی غرب از انسان (موجودی صرفاً مادی و این جهانی) بسیار متفاوت خواهد بود.

عده‌ای هم می‌گویند که ما نمی‌خواهیم از دانش بشری استفاده کنیم. این طور نیست و هر جا که دانشی کسب شده است، حتماً باید از آن استفاده شود. اینکه ما دقیقاً از چه چیزی استفاده کنیم، به این نکته بستگی دارد که ما امروز در جامعه خود به چه چیزهایی احتیاج داریم. بقیه محصولات وارداتی هم همین حکم را دارند. اگر واردات بی‌رویه باشد و در حالی که در داخل کشور مرکبات، میوه و



صنعت تولید می‌شود، باز هم وارد کنید، طبیعی است که بازار شما به هم خواهد ریخت. پس مهم است که ما چه عناصری را وارد کنیم و همه کشورها نیز قواعدی را برای واردات خود در نظر می‌گیرند. در حوزه اندیشه این موضوع بسیار جدی‌تر و مهم‌تر است.

هیچ کس به دنبال انسداد علم نیست و اصلاً نمی‌توان چنین سدی را به وجود آورد، اما نباید دیواری از داخل بکشیم و با تفکر الهی و علوم اسلامی برخورد کنیم. همان طور که جلوی ورود اندیشه را نمی‌توان گرفت، جلوی تولید اندیشه الهی را نیز نمی‌توان گرفت. باید اجازه داد بستری شکل بگیرد و تفکری مطرح شود.

البته در این حوزه باید بسیار کار کنیم. راه طی شده نسبت به راه پیش‌رو خیلی کوتاه است و آنچه به نام انقلاب فرهنگی مطرح شد، حقیقتاً در دانشگاه‌ها شکل نگرفت. بیشتر اسمی از آن ماند و اتفاقات ظاهری افتاد. هیچ اتفاق ریشه‌ای در دروس و اساتید ندیدیم. البته باید بپذیریم که کار سختی است. این تفکر چند قرن مسیری را طی کرده و ظاهراً دستش پر است. طبیعی است که ما نمی‌توانیم این مسیر را ساده بگیریم. قدم اول این است که باور کنیم و بپذیریم که باید این قدم را برداریم. عده‌ای از سر شیطنت یا بی‌سوادی یا کم‌سوادی فضایی ایجاد می‌کنند که این قدم برداشته نشود.

یکی از مسائل مهم جامعه ما موضوع تهاجم فرهنگی است. همان طور که می‌دانید بسیاری از اصلاح‌طلبان این موضوع را انکار می‌کنند و حتی بر چسب توهم توطئه بر آن می‌چسبانند با همان طور که فرمودید، خیلی از آنها هم در داخل نهاد پنه‌سازی می‌کنند که مروج اندیشه‌های غربی باشند. فرهنگسراهایی را که در زمان شهرداری

کرباسچی ایجاد شد نمونه‌ای از این مسئله است. عملکرد این گروه در نهاد پنه‌سازی و گسترش اندیشه‌های غربی چه بوده است؟

در پاسخ به شما می‌توان به بحث‌های مختلفی اشاره کرد. بخشی برای کمرنگ شدن نهادهای موجود تلاش کردند. مثلاً گاهی به شورای نگهبان حمله به ظاهر سیاسی می‌شود، اما ریشه آن در مسائل فرهنگی است. شورای نگهبان نهادی است که طبق قانون اساسی باید حافظ شرع و قانون اساسی باشد. این نهاد ضامن اسلامی بودن نظام است. پس وقتی چنین نهادی مورد حمله قرار می‌گیرد، به نوعی می‌خواهند اسلامی بودن نظام را تحت تأثیر قرار دهند. همچنین وقتی نهادی مثل سپاه مورد حمله قرار می‌گیرد، بخشی از آن به دلیل حضور سپاه در فرهنگ و نقشی است که این نهاد در عرصه‌های فرهنگی ایفا می‌کند.

در رأس همه این نهادها رهبری و ولایت فقیه است که ضامن و خط‌نگهدار انقلاب در مسیر خود است. هر جا که رهبری احساس می‌کند می‌خواهند انقلاب را از مسیر اصلی خود خارج کنند، با تمام وجود و با شجاعت مانع می‌شود. بنابراین، بخشی از تلاش‌ها برای تضعیف، مقابله و برخورد با نهادهایی است که در حفظ فرهنگ صحیح اسلامی نقش مستقیم یا غیرمستقیم دارند.

فعالیت‌های دیگر تأسیس نهادهایی مثل فرهنگسراهاست. یک تحلیل این است که این فرهنگسراها در مقابل مساجد شکل گرفت، چون مساجد شرایطی دارد که در آن نمی‌توان همه نوع فعالیتی کرد. پس محل‌هایی را درست کردند که رقیب مساجد باشد و فعالیت‌هایی را که می‌دانستند امکان آن در مساجد نیست و ارتباط کمی با فرهنگ اسلامی و دینی دارد، به آنجا انتقال دادند.

تحلیل دیگر این است که حتی در مقطعی (تأکید می‌کنم که نه در همه مقاطع) کانون‌های فرهنگی و هنری مساجد برای مقابله با مساجد در اختیار این جریان فکری قرار گرفت. البته فرهنگسراهای امروز نسبت به آن زمان تغییر کرده است، گرچه شاید فلسفه شکل‌گیری آن چنین دیدگاهی بود. به طریق مشابه، کانون فرهنگی مساجد هم همین حکم را دارد. شکل‌گیری آن قطعاً بر این اساس نبوده است، اما در مقطعی می‌توانست طرفدار آن اندیشه باشد. پس آنها در مقاطعی سازمان‌ها و ساختارهایی را ایجاد کردند که مروج افکار خود باشند.

بخش دیگر فعالیت آنها استفاده از مطبوعات بود که ظرفیت قابل توجهی برای تغییر سبک زندگی و برهم زدن بنیان‌های فکری داشت. القای شبهات مستمر و پی‌درپی در ذهن مخاطب از جمله این اقدامات بود. همان طور که می‌دانید، وظیفه رسانه‌ها شکل‌دهی ذهن مخاطب حول یک محور سیاسی و اجتماعی است. در حقیقت، مهم‌ترین کارکرد رسانه‌های گروهی همین است. آنها با استفاده از این ابزارها تلاش کردند که این جریان را گسترش و سازمان‌دهی و آن تفکرات را در تمام نقاط جامعه منتشر کنند. همان طور که عرض کردم، در دانشگاه‌ها هم هیئت‌های علمی پایگاه مهم و ماندگاری برای آنها محسوب می‌شد و برای آن برنامه‌ریزی فراوانی کردند.



یک تحلیل از عملکرد فرهنگسراها در گسترش اندیشه‌های غربی این است که این مراکز در مقابل مساجد شکل گرفت، چون مساجد شرایطی دارد که در آن نمی‌توان همه نوع فعالیتی کرد. پس محل‌هایی را درست کردند که رقیب مساجد باشد و فعالیت‌هایی را که می‌دانستند امکان آن در مساجد نیست و ارتباط کمی با فرهنگ اسلامی و دینی دارد، به آنجا انتقال دادند



پرونده

{ سیر تطور گفتمانی تشکل مادر }

در حالی که امام غایت حرکت سیاسی - الهی خود را در اثبات «وحدت کامل دین و سیاست» می‌دیدند، این جماعت صحبت از «جمهوری خواهی» و «مشروطه خواهی» کردند، حاکمیت دینی را «حاکمیت دوگانه» معرفی کردند و بین «اسلامیت» و «جمهوریت» آن فاصله‌ای تأثیر یافتند. آنها که در دهه اول انقلاب اسلامی بر «اسلام سیاسی» به عنوان دال مرکزی گفتمان تأکید می‌کردند، به یکباره دال مرکزی گفتمان خود را «مردم» یا «جمهور» قرار دادند و دیگر ابعاد اندیشه و گفتمان خود را به موزه تاریخ سپردند. دقت در مواضع، مرامنامه‌ها، سخنرانی و بیانیه‌های تشکل‌های قدیمی اصلاح‌طلبان همچون مجمع روحانیون، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و دفتر تحکیم وحدت نشان می‌دهد که عناصر گفتمانی آنان در دهه اول انقلاب اسلامی عبارت بود از «ولایت مطلقه فقیه»، «استکبارستیزی»، «مهدویت»، «مستضعف‌نوازی»، «عدالت اسلامی»، «حکومت دینی»، «شهادت»، «نه شرقی و نه غربی» و «حمایت از جنبش‌های آزادی‌بخش». این گفتمان همان گفتمان انقلاب اسلامی و امام بود و در همان تراز نیز طرح می‌شد اما

اسلامی، تفکرات موجود برای اداره جامعه دچار اختلاف شدند. در زمان حیات امام این اختلافات محدود به تلقی از ولایت فقیه، سیاست خارجی و اقتصاد بود. حضرت امام با شرط اینکه اختلافات زیربنایی و اصولی نشود، با دوقطبی گفتمانی در کشور موافقت کردند و «گفتمان چپ» به عنوان زایشی از «گفتمان راست» خودنمایی کرد و از زمستان ۱۳۶۶ رقابت گفتمانی به رسمیت شناخته شد. بعد از رحلت حضرت امام یعنی از سال ۱۳۶۸ بخشی از نخبگان چپ برای تحلیل چپ‌ستی و چگونگی مولود انقلاب اسلامی - یعنی جمهوری اسلامی - به چارچوب‌ها و رهیافت‌های پست مدرن غرب دست بازیدند. خاصیت رهیافت‌های پست مدرن این بود که معرفت ذاتی را که جوهره اندیشه سیاسی امام بود، به رسمیت نمی‌شناخت. معرفت‌های تولیدی، سیال، شالوده‌شکن و جوهر‌ستیز، کم‌کم بر معرفت نخبگان چپ سایه افکند و گفتمان آنان را دچار تطور و تحول جدی کرد، به صورتی که هیچ شباهتی بین دال مرکزی و عناصر گفتمانی امام و این جماعت وجود نداشت. بعد از خرداد ۱۳۷۶ این گفتمان از حوزه اختلاف سلیقه خارج و به رقابت هویتی با نظام دینی پرداخت.

گفتمان، تجلی واژه‌ها و مفاهیم یک اندیشه در زبان است. کلیدواژه‌های یک اندیشه که به صورت مستمر، مولدان و حاملان یک اندیشه با زبان به کار می‌گیرند، گفتمان یک جریان محسوب می‌شود. انقلاب اسلامی نیز به عنوان یک اندیشه، گفتمان متمایز و مشخص دارد. از آنجا که لازمه شکل‌گیری یک گفتمان، وجود گفتمان غیر است، انقلاب اسلامی غیریت را گفتمان «لیبرالیسم» یا غرب قرار داد. به تعبیر دیگر حضرت امام با باز تعریف گفتمان اسلام شیعی در قالب گفتمان اسلام ناب محمدی (ص) از منازعه خورده گفتمان‌ها در درون جهان اسلام جلوگیری کرد و رقیب هویتی و گفتمانی خود را غرب قرار داد. همچنین گفتمان غرب نیز برای پویایی نیاز به گفتمان رقیب دارد که قبلاً این رقیب سوسیالیسم بود اما با فروپاشی اردوگاه شرق، گفتمان اسلام سیاسی را جایگزین آن کرد. در درون انقلاب اسلامی ابتدا خورده گفتمان‌های قابل توجهی وجود نداشت اما کم‌کم با تثبیت انقلاب

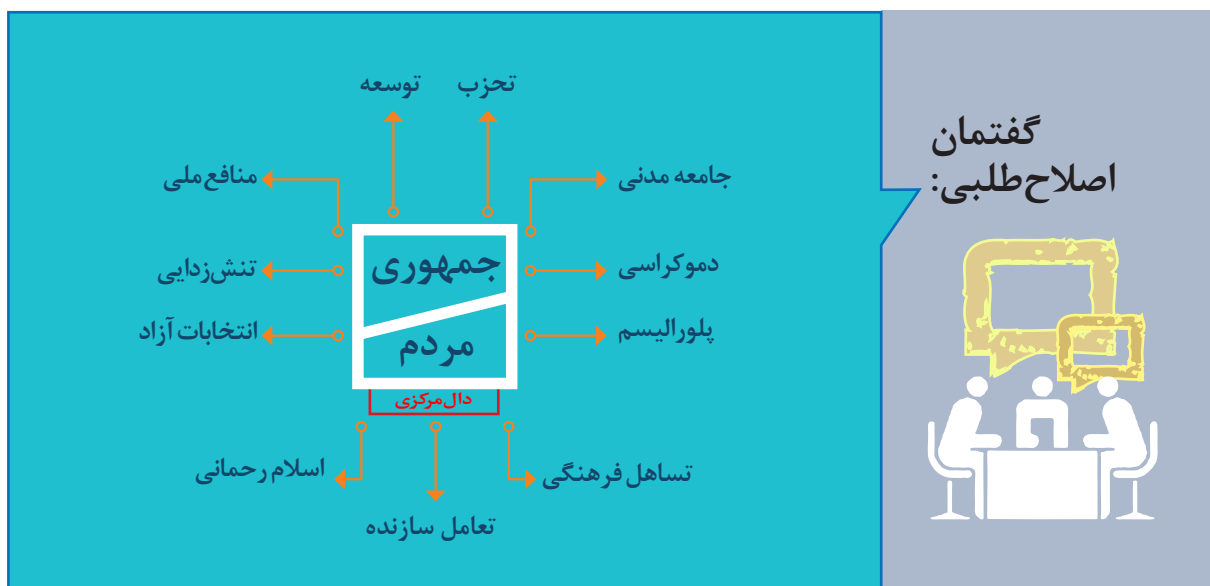
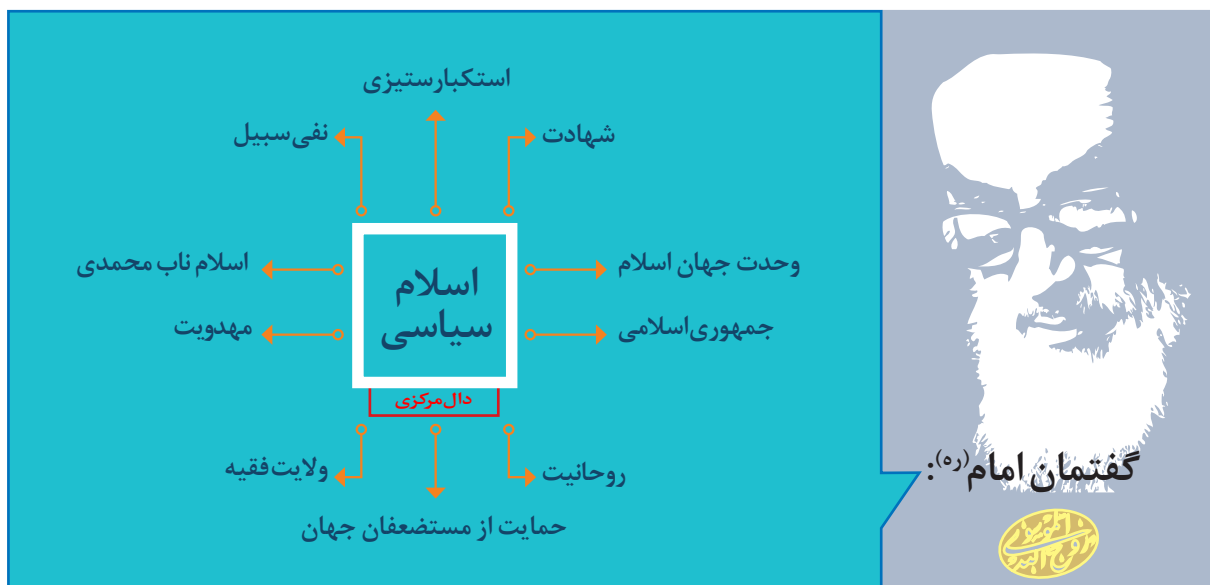
L
عبدالله
گنجی

به مرور آنچه در گفتمان بود، به کردار اجتماعی نیز تبدیل شد و دایره مشروعیت‌زدایی از نظام جمهوری اسلامی را به عرصه مبانی اعتقادی تشیع گسترش دادند، گویی امام صرفاً برای برقراری یک جمهوری به سبک فرانسه قیام کرده‌اند و هیچ هدف و آرمان دینی و جهانی نداشته‌اند



در دهه دوم انقلاب اسلامی و خصوصاً دهه سوم، گفتمان مذکور به صورت صددرصد دچار تحول و تطور شد، به صورتی که حذف امام خمینی نیز در دستور کار قرار گرفت. اما از آنجا که جامعه ایران، جامعه‌ای مذهبی بود، عبور از امام به راحتی امکان‌پذیر نبود، لذا «خط امام» را به عنوان تابلوی خود برگزیدند اما در محتوای گفتمان آنان هیچ یک از عناصر گفتمانی امام وجود نداشت. عناصر گفتمانی این جریان کم‌کم به «جمهوری»، «مردم»، «منافع ملی»، «حزب»، «انتخابات آزاد»، «تنش‌زدایی»، «دموکراسی خواهی»، «تکثرگرایی دینی» و «توسعه» تغییر یافت و در نقد جمهوری اسلامی از مفاهیمی مانند «استبداد دینی»، «دیکتاتوری صالحان» و «ومانیزم الهی» استفاده شد. ارزش‌ها و آرمان‌های انقلاب اسلامی را مسائل شعاری قلمداد کردند و کم‌کم نقطه مقابل حرکت خود در دهه ۱۳۶۰ قرار گرفتند.

به مرور آنچه در گفتمان بود، به کردار اجتماعی نیز تبدیل شد و دایره مشروعیت‌زدایی از نظام جمهوری اسلامی را به عرصه مبانی اعتقادی تشیع گسترش دادند. عصمت، خاتمیت، حقانیت، عاشورا، ولایت فقیه و مهدویت از تیغ حملات روشنفکران جدید و انقلابیون دیروز در امان نماند، گویی امام صرفاً برای برقراری یک جمهوری به سبک فرانسه قیام کرده‌اند و هیچ هدف و آرمان دینی و جهانی نداشته‌اند. به صورت خلاصه می‌توان عناصر گفتمانی و دال مرکزی گفتمان اصلاح‌طلبان و امام را به شرح ذیل ترسیم نمود.





با مقایسه دو گفتمان مشخص می شود که هیچ قرابتی بین گفتمان امام و اصلاح طلبان وجود ندارد. بنابراین این جریان از اختلاف سلیقه به اختلاف در مبانی و ماهیت رسیده اند. اگر چه امکان موسعی برای پرداختن به این موضوع در این مجال نیست اما در ادامه به سیر تطور گفتمانی مذهبی ترین تشکل جریان اصلاحات یعنی مجمع روحانیون مبارز در سه دهه انقلاب اسلامی به تفکیک هر دهه می پردازیم تا مشخص شود که مواضع و تفکر این جریان از منتهی الیه تندروی علیه غرب چگونه به روبرویی با نظام جمهوری اسلامی تغییر یافته است.

گروه های دیگری مانند حزب مشارکت،

سازمان مجاهدین انقلاب و دفتر تحکیم، دهها برابر بدتر از مجمع روحانیون عمل کرده اند که در این وجیزه بدان نمی پردازیم. مستندات و مدعای ما در ادامه، بیانیها و مواضع مجمع روحانیون مبارز است.

مطالعه موردی (مجمع روحانیون مبارز تهران): مجمع روحانیون مبارز به خاطر اختلافات درونی در روحانیت مبارز تهران در اواخر سال ۱۳۶۶ از آن جدا شد. مؤسس مجمع روحانیون در بدو تشکیل اهدافی را برای این مجمع ترسیم کرده بود که از میان آنها می توان از تأکید بر مبانی اسلامی و تحقق حکومت اسلامی و اصل ولایت فقیه، طرفداری از اسلام مستضعفین در برابر اسلام سرمایه داری و تأکید بر عدالت اجتماعی، استکبارستیزی و مخالفت با امپریالیسم نام برد. در مرانامه مجمع روحانیون مبارز تهران برخی از اهداف مجمع عبارتند از:

۱- نگهبانی از مبانی و اهداف حقیقی اسلام که در وحی بیان شده و بر پایه اجتهاد و جهاد الهی قوام یافته و امروزه در چهره انقلاب اسلامی تجلی کرده است.

۲- زنده نگه داشتن روح شدت و ستیز جامعه اسلامی علیه استکبار و همه دشمنان محارب و کینه توز اسلام و مسلمانان.

۳- تکیه بر اصل ولایت و تبیین و تقویت مبانی تبلیغی و فرهنگی آن به عنوان رمز عزت امت و ضامن حاکمیت اسلام ناب محمدی (ص) و استقلال و عظمت ایران و جوامع اسلامی.

۴- نشر و تبیین اندیشه ها و مواضع رهبر بزرگوار انقلاب اسلامی امام خمینی در مسائل مختلف و تکیه اصولی در زمینه مبارزه با اسلام سرمایه داری، اسلام مستکبرین، اسلام مرفهین بی درد، اسلام منافقین، اسلام راحت طلبان، اسلام فرصت طلبان و در یک کلمه اسلام امریکایی و دفاع از اسلام پابرهنگان زمین، اسلام مستضعفان، اسلام ستمدیدگان تاریخ، اسلام عارفان مبارزه جو، اسلام پاک طینتان عارف و در یک کلمه اسلام ناب محمدی و زمینه سازی برای اجرای درست این رهنمودها.

گفتمان و معرفت در دهه اول انقلاب اسلامی

مجمع روحانیون از بدو تأسیس تا اوایل دهه ۸۰ خود را انقلابی ترین و استکبارستیزترین تشکل سیاسی می دانست. کوتاه نیامدن از فریاد براءت در حج خونین سال ۱۳۶۶ که گردانندگان محوری حج آن سال اعضای این مجمع بودند، نمونه ای از ضدیت آنان با استکبار است. این تشکل توانست مجلس سوم را با شعار مرگ بر امریکا تصاحب کند. مواضع و بیانیه های این مجمع در حد فاصل سال های ۱۳۶۶ تا ۱۳۷۰ مملو از ادبیات انقلابی، اسلامی و ضد غربی است.

این تشکل در بیانیه ۱۳۶۷/۱/۱۱ خود (در زمان حیات امام) که به مناسبت دومین دهه انقلاب اسلامی صادر شده آورده است: «امروز اسلام با این داعیه بلند به صحنه آمده است که در مقابل مکتب های فکری و نظام های اقتصادی و اجتماعی و قدرت های مالی، سیاسی و نظامی حاکم بر عالم و آدم می تواند استقرار بخش نظام کامل و متعادل

برای تأمین سعادت واقعی بشر باشد و این ادعانه تنها در شعار و کلام که در عمل و اقدام باید ثابت شود.» (مجموعه بیانیه های مجمع روحانیون مبارز تهران از ۱۳۶۷ تا ۱۳۶۹: ص ۶۴).

در فراز مذکور اسلام تنها مکتب سعادت بخش معرفی می شود که باید مقابل همه نظام های مادی که بر عالم و آدم حاکمند استنادگی کند.

این تشکل در ۱۳۶۷/۲/۱۵ به مناسبت انتخابات سومین دوره مجلس شورای اسلامی (که در آن پیروز شده است) بدون اشاره به مردم سالاری یا تأثیر رأی مردم، مجدداً بر ولایت مطلقه و التزام عملی به ولایت فقیه اصرار می ورزد.

«انقلاب شکوهمند اسلامی ایران از آغاز آن در پانزدهم خرداد ۴۲ تا امروزه همواره مرهون نظرات و اندیشه والای حضرت امام امت بوده است و از این پس تنها راه رسیدن به قله های آزادی و رهایی واقعی و تحقق بخشیدن به اهداف اسلام انقلابی در گرو اطاعت و استفاده از راه روشن و ثقه قدرتمند معظم له می باشد. همچنانکه مردم در دشواری ها و سختی های طبیعی انقلاب به خوبی وفاداری خود را به خط امام نشان دادند، نمایندگان آنها نیز باید کسانی باشند که در چارچوب ولایت مطلقه فقیه نسبت به ساختار نظام جمهوری اسلامی بر اساس نظرات و رهنمودهای حضرت امام تلاش خستگی ناپذیری از خود ارائه داده و التزام عملی به ولایت فقیه داشته باشند.» (همان ص ۲۳)

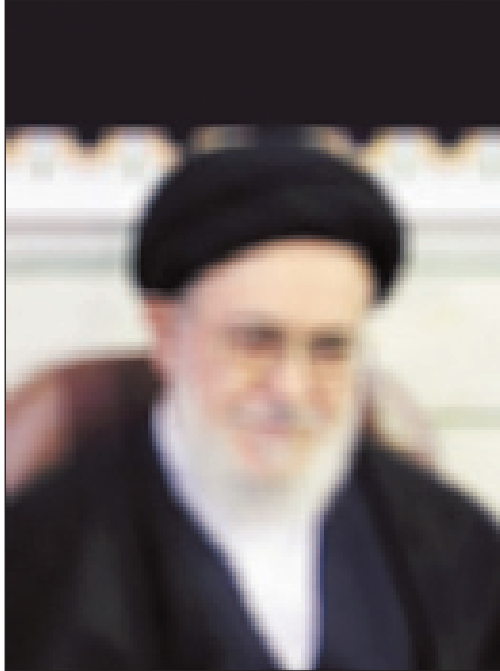
نکته ای که مجمع آن را از شرایط نمایندگی مردم می داند اعتقاد به «ولایت مطلقه فقیه» و «التزام عملی به ولایت» است. این دو نکته از جمله مواردی است که اکنون مجمع به آنان باور ندارد، یعنی مجمع از کسانی که با این دو شرط رد صلاحیت می شوند، حمایت می کند و این مسئله راضی به حق انتخاب مردم می داند. شاید این تصور را از این منظر بهتر بتوان فهمید که مجمع روحانیون، ولایت مطلقه فقیه و امام امت را صرفاً در امام خلاصه کرده بوده و تعلق عاطفی آنان به امام مانع از پیوند عمیق با آینده نظام جمهوری که قرار است منتهای امام (ره) به پیش برود شده است.

این تشکل در بیانیه ۱۳۶۸/۱/۲۸ که احتمالاً شأن صدور آن به قضایای برکناری آیت الله منتظری برمی گردد درباره وظایف رهبری در نظام اسلامی می نویسد: «رهبری نظام اسلامی باید به اصالت انقلاب اسلامی و رسالت مبارزه و فداکاری برای حاکمیت اسلام و جهاد دائم برای کوتاه کردن دست اجانب و چپاولگران منابع و منافع امت اسلامی معتقد باشد.» (همان ص ۹۰)

همچنین این مجمع در بیانیه ای که در ۱۳۶۸/۱/۲۲ (بعد از رحلت امام) به مناسبت سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی صادر می کند، مجدداً نقش و جایگاه ولایت فقیه تأکید دارد.

«ولایت فقیه اصل بنیادین نظام اسلامی و در مفهوم حقیقی خود ستون استوار دیانت مایه قوام عزت امت، مظهر ایمان و اراده ملت و رمز اعتلای میهن اسلامی است و برجستگی های عمده و ویژه ای که از حیث علم و تقوی و تدبیر و عمل در ولی فقیه لحاظ شده است نشانگر اهمیت این امر است. در نظام ولایت فقیه همه ارکان و دستگاه ها مشروعیت خود را از این مقام رفیع می گیرند و با قوت و تدبیر و اطمینان به اسلام و جامعه و محرومان کمک می کنند و متعهدان صاحب نظر و متفکران درد آشنا در پناه این اصل، نه تنها از ابراز رأی نمی هراسند بلکه آن را وظیفه اسلامی و انقلابی خود به حساب می آورند.» (همان ص ۱۴۳)

بدین ترتیب مجمع روحانیون بر خلاف امروز که مشروعیت را از مردم می داند، مشروعیت همه ارکان و دستگاه ها را از ولایت فقیه می دانست و آن را هم ستون دیانت و مظهر ایمان و هم مظهر «اراده ملت» معرفی می کرد. این مواضع در سیر تطور این مجمع خصوصاً بعد از خرداد ۱۳۷۶ (که در آینده می آید) به کلی دیده نمی شود. این تشکل در بیانیه ۱۳۶۷/۲/۹ خود از پدیده «اسلام امریکایی» یاد می کند و تلاش می کند با حمله به آن، نقطه مقابل را «اسلام ناب محمدی» قرار دهد. «ظهور پدیده شوم اسلام امریکایی در جهان اسلام و رسوبات آن تفکر خطرناک در قالب حمایت از اسلام سرمایه داری وابسته و اسلام مرفهان بی درد و مقابله با اسلام مستضعفان و در دکشیدگان و اسلام ناب محمدی که به طور جدی



در ذهن حضرت امام ایجاد نگرانی کرده و در پیام‌های اخیرشان مرتب نسبت به گسترش این تفکر شوم هشدار داده‌اند، از جدی‌ترین مسائلی است که برای جهان اسلام مطرح است. طبیعتاً برای مقابله نهایی با جهان‌بینی اسلام امریکایی که پشتوانه اقتصاد جهانی و تفکر متحجرین غافل در صحنه اقتصاد داخلی و خارجی حضور دارد بیشترین نیاز به تبیین جدی مبانی اندیشه اسلام واقعی است... (همان ص ۱۷)

مفاهیمی مانند «اسلام امریکایی»، «اسلام مستضعفان»، «مرفهان بی درد» مفاهیمی هستند که مولد آن امام خمینی است و مجمع روحانیون در زمان حیات امام بر

باز تولید و تبیین آن اهتمام می‌ورزید اما از دهه ۹۰ به بعد این ادبیات از بیانیه‌های مجمع حذف شده است. مجمع روحانیون به تاسی از امام، علاوه بر مرفهان بی درد که در اکثر بیانیه‌ها به آن اشاره دارد، نسبت به لیبرال‌ها نیز حساسیت خاصی نشان می‌دهد. در بیانیه ۶۸/۴/۲۵ این تشکل که برای دعوت مردم به شرکت در انتخابات ریاست جمهوری (دوره اول ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی) صادر شده بود، آمده است: «تجدید عهد (تجدید عهد مردم) برای مبارزه با سرمایه‌داران و مرفهین بی درد و لیبرال‌ها و وابستگان فکری و سیاسی به اجانب و مقدس‌مآبان که خائن بزرگ براساس دیانت و شرافت مؤمنان در جامعه دین‌داری هستند.» (همان ص ۱۱۰)

مهدی کروی، دبیر کل مجمع روحانیون نیز در آستانه انتخابات مجلس سوم بر شمردن معیارهای کاندیداها نمایندگی مجلس سوم نظر خود را چنین بیان می‌کند: «افراد مورد نظر ما علاوه بر تعهد به عشق به اسلام باید این دیدگاه و جهان‌بینی از اسلام را داشته باشند که با استکبار، سرمایه‌داری، عافیت‌طلبی و راحت‌طلبی مبارزه کنند و روح‌پردازی از مستضعفین و محرومین در آنها وجود داشته باشد.» (اطلاعات ۱۳۶۷/۲/۲۱)

این مفاهیم از ۱۳۸۰ به کلی از ادبیات گفتمان دبیر کل مجمع حذف می‌شود و مبارزه‌طلبی جای خود را به «تعامل» می‌دهد و استکبارستیزی در مواضع و بیانیه‌های مجمع روحانیون دیده نمی‌شود. برای مثال مجمع روحانیون در بیانیه‌ای به مناسبت انتشار کتاب موهن آیات شیطان، می‌نویسد: «تجدید حیات دینی و حضور ستیزنده اسلام ناب محمدی (ص) در صحنه کنونی جهان، اینک به عنوان خطری جدی برای بقای سلطه استعماری و استثمار نمایان شده است. از این رو تلاش گسترده استکبار جهانی برای مقابله با اسلام پابرهنگان و اسلام‌مغضوبان زمین در تمامی عرصه‌های نظامی، سیاسی و فرهنگی شکلی تازه یافته است. امپریالیسم جهانی در تهاجم همه‌جانبه خود بر آن است تا بر ضربات حاصل از پیدایش و اعتلای انقلاب اسلامی از طریق اقدامات مرموزانه فرهنگی در جهت شکستن اقتدار و قداست مکتب حیات بخش اسلام و با اشاعه جمود و تحجر و عافیت‌جویی سرپوش بگذارد.» (همان ص ۶۸)

اما همین مجمع در دوران ریاست جمهوری خاتمی (که از اعضای محوری آن است) حتی از صدور بیانیه به مناسبت سالگرد صدور فتوای امام برای اعدام سلمان رشدی خودداری می‌کند و مورد نقد جدی نیروهای انقلاب قرار می‌گیرد. این رفتار بیانگر تغییر رویکرد از مبارزه و تنش به سیاست تعامل و گفت‌وگوی تمدن‌ها است که نوعی تجدیدنظر در بنیان‌های نگرشی به انقلاب اسلامی محسوب می‌شود.

مجمع روحانیون در بخشی دیگر از بیانیه مذکور وظایفی را برای رهبری آینده انقلاب برمی‌شمارد که همه آن مبارزه با استکبار و حمایت از مسلمانان جهان است. این مطالبات اکنون به کلی از گفتمان مجمع خارج شده و یا نقطه مقابل آن قرار گرفته است. در این بخش از بیانیه آمده است: «رهبری واقعی آینده در جایی می‌تواند استقرار یابد که کانون روشن‌بینی و جهاد و سرشار از روحیه مبارزه با استکبار شرق و غرب و احساس تعهد نسبت به سرنوشت مسلمانان باشد... رهبری اسلامی باید ایستاده در قله شرف و عزت اسلامی، مظهر فریاد خشم آلوده همه تازبان خوردگان زمان، به خصوص مسلمانان آزاده بر سر کاخ‌های ستم و شایسته پیشوایی پابرهنگان زمین در پیکار تاریخی علیه مستکبرین باشد.» (همان ص ۹۰).

اما امروز رهبری فعلی نظام به خاطر تقید به همین مطالبات مورد نقد است که چرا با جهان تعامل سازنده نمی‌کنید و چرا به تنش ۳۵ ساله با غرب پایان نمی‌دهیم. علاوه بر آن علیه همین مطالبات پس از حوادث ۱۳۸۸ در خیابان‌های تهران شعار داده شد و مجمع روحانیون از شعاردهندگان ابراز براءت نکرد. همانگونه که مشاهده شد در دهه اول انقلاب مجمع روحانیون بر «روحیه انقلابی»، «استکبارستیزی»، «حمایت از محرومان و مستضعفان» و «حمایت از اسلام ناب محمدی» و «التزام به ولایت مطلقه فقیه» تأکید دارد. اکنون باید دید سیر تطور در دهه دوم انقلاب چه تفاوتی با دهه اول کرده است. در دهه اول ادبیاتی مانند «جمهوریت»، «آزادی مطبوعات»، «دموکراسی»، «مردم سالاری»، «مقبولیت مردمی» و «مردم‌کمت‌ر در بیانیه‌های مجمع روحانیون وجود دارد. روح حاکم بر مواضع آنان، مملو از مبارزه و استکبارستیزی است.

گفتمان و معرفت در
دهه دوم
انقلاب اسلامی

مجمع روحانیون از سال ۱۳۷۰ به بعد «رأی مردم» و «جمهوریت» را جایگزین مبارزه انقلابی می‌کند و رویکرد مبارزه خارجی کم‌رنگ و دغدغه‌های داخلی پررنگ می‌شود. رد برخی از چهره‌های همسو با این مجمع در انتخابات مجلس چهارم و شکست جناح چپ در آن مجلس می‌تواند شروع این تغییر نگرش باشد. بنابراین در بیانیه ۱۳۷۱/۱/۱۱ مجمع، دغدغه جمهوری و رأی ملت برای اولین بار هویدا می‌شود. این شروع را می‌توان حرکت شیب‌دار به سمت تفسیر جمهوریخواهانه از نظام جمهوری اسلامی و رهایی بقیه ابعاد آن دانست.

«همانگونه که اسلامیت نظام بدون پایبندی به موازین و ارزش‌های اسلام نام محمدی (ص) تحقق نمی‌یابد، رکن دیگر نظام یعنی جمهوری نیز بدون بهادادن به رأی مردم و پای بندی اعتقادی به آن شعاری بیش نیست. مردم فداکار و قهرمان ما صاحب اصلی این انقلاب و کشور و دارای نقش محوری در نظام اسلامی هستند و قانون اساسی که مبنای نظم و میثاق وحدت جامعه ماست، جایگاه و نقش مردم را در تعیین سرنوشت کشور و اداره نظام به روشنی مشخص کرده است. به تعبیر امامراحل میزان رأی ملت است و این رأی در استقرار همه ارکان نظام، حتی رهبری نیز اصل و نافذ است.» (همان ص ۵۰).

این تشکل پس از دوم خرداد ۱۳۷۶ که یکی از اعضای محوری آن رئیس‌جمهور شده است، تفسیر جمهوریخواهانه از امام را شروع می‌کند و وی را در حد یک جمهوریخواه تقلیل می‌دهد و ابعاد دیگر اندیشه امام را مسکوت می‌گذارد: «... امام به مردم عشق می‌ورزید و مردم نیز به صداقت امام ایمان داشتند. عشق و اعتقاد به مردم در اندیشه امام جایگاه منحصر به فردی داشت به طوری که پس از پیروزی انقلاب اسلامی و به هنگام تعیین شکل حکومت دینی فرمودند جمهوری اسلامی نه یک کلمه کم و نه یک کلمه زیاد و این بدان معنی است که حاکمیت دین باید در سایه جمهوری و تکیه بر مردم محقق یابد.» (همان ص ۱۳۰).

مجمع دو سال پس از ریاست جمهوری خاتمی تلاش می‌کند علت اقبال به خاتمی را، تمایز وی نسبت به سایر کاندیداها در رسمیت شناختن رأی مردم بدانند و به صورت باورنکردنی رأی‌های پیشین را که از قضا در زمان حیات امام بوده است، تزئینی اعلام می‌دارند: «آنچه جناب خاتمی، ریاست‌جمهوری را در آذهان مردم از دیگران متمایز کرد و آنچه اقبال را نسبت به ایشان باعث شد، به رسمیت شناختن حق فراموش شده مردم، نه به عنوان زینت، بلکه به عنوان پایه و اساس مشروعیت سیاسی نظام و تکیه بر مشارکت هر چه گسترده‌تر مردم در تصمیم‌گیری‌ها و تصمیم‌سازی‌ها و فراهم نمودن سازوکار و

مکانیسم‌های مورد نیاز برای اعمال چنین حقی بود.»

در فراز ذکر شده انتخابات را حق فراموش شده مردم و تزیینی می‌داند و ادبیاتی مانند «مشارکت» و «مردم به عنوان اساس مشروعیت سیاسی» را وارد گفتمان خود می‌کند.

مجمع روحانیون با شروع دور دوم ریاست جمهوری خاتمی، ادبیات و مفاهیم اساسی و سیاسی غرب را به عنوان گفتمان تلفیقی خود می‌پذیرد و عناصر مبارزه و استکبارستیزی را به کلی از گفتمان خارج می‌کند.

«هدف از اصلاحاتی که از دوم خرداد ۷۶ تاکنون همواره مورد خواست و اراده اکثریت قاطع ملت است عبارت است از: تقویت بنیان‌های انقلاب اسلامی از طریق مردم‌سالاری دینی، نفی سلیقه‌های مردمی در اداره کشور، تقویت نهاد‌های مدنی قانونی، گسترش آزادی‌های مصرح در قانون اساسی، آزادی مطبوعات و نهادینه شدن آزادی، قانون‌مداری و قانون‌مندی شدن همه روش‌های حکومت، تنش‌زدایی در سیاست خارجی و تحمل مخالفان در داخل، مبارزه اصولی و همه‌جانبه با ریشه‌های مفساد اقتصادی و سیاسی و فرهنگی و در یک کلام تحقق کامل اهداف بلند امام خمینی.» (همان ص ۱۷). در عبارت ذکر شده با صراحت «تنش‌زدایی در سیاست خارجی» که تا دیروز خود متهمان اصلی تنش آن بودند، قید شده است و همه چیز در مسیر مردم‌سالاری دیده می‌شود و از ادبیاتی مانند «جامعه مدنی» به جای «جامعه انقلابی» استفاده می‌شود.

در همین بیانیه که در تاریخ ۱۳۸۰/۱۱/۲۰ صادر شده است می‌آید: «از دیگر کارکن اساسی یک جامعه مدنی، مطبوعات آزاد است. نقد و نظر مردم از طریق مطبوعات ضامن حفظ حکومت از هر گونه انحراف و کجروی است و آزادی بیان و قلم در چارچوب قانون اساسی موجب تعالی فکر و فرهنگ عمومی و نشانگر اقتدار و عظمت نظام اسلامی است. ایجاد زمینه امن و مناسب جهت تضارب افکار و اندیشه‌ها و وجود اختلاف نگاه و نظر رمز حیات فکری و نشاط فرهنگی هر ملتی است.» (همان ص ۱۸۳)

اگر چه موارد ذکر شده منطقی به نظر می‌رسد اما از منظر گفتمانی تغییر و تطور کاملاً محسوس است. از مبارزه با مستکبران و حمایت محرومان و اسلام‌ناب محمدی و جنگ فقر و غنا و صدور انقلاب دیگر اثر و خبری در بیانیه‌های مجمع نیست و همه دغدغه آنان در آزادی بیان، مطبوعات و انتخابات متمرکز شده است. گویی این تشکل بخشی از اپوزیسیون علیه نظامی شده‌اند که خود جزو خالقان آن هستند.

گفتمان و معرفت در دهه سوم انقلاب اسلامی

در دهه سوم انقلاب اسلامی مجمع روحانیون با احزابی سازگار و همسو می‌گردد که ولایت‌فقیه‌مدنظر در دهه ۶۰ ابر نمی‌تابند و همه هم و غم آنان ارائه تصویری جمهوریخواهانه از هدف و آرمان انقلاب اسلامی است. بنابراین انقلابی‌گری و گفتمان آن به صورت کامل از گفتمان کلامی و کرداری مجمع روحانیون حذف می‌شود و از صدور انقلاب به چگونگی تعامل با نظام مستقر می‌رسند. به نظر می‌رسد معرفت‌های پست‌مدرن و سیال، شالوده‌شکن و نسبی که از سال ۱۳۶۸ بخشی از نخبگان چپ‌ران نسبت به حکومت دینی دچار تردید کرد، روی اعضای مجمع نیز بی‌تأثیر نبوده است. از سال ۱۳۸۰ به بعد مجمع روحانیون در قالب یک جریان روشنفکری متمایل به سکولاریسم خودنمایی می‌کند و به جز جمهوریت نسبت به بقیه اهداف و آرمان‌های انقلاب اسلامی سکوت کرده یا معترض می‌شود یا نسخه عکس می‌پیچد. این تشکل در بیانیه ۸۲/۱۰/۲ که در اولین کنگره سراسری مجمع روحانیون صادر شده است می‌نویسد: «... زیر آزادی که یکی از ارکان انقلاب اسلامی است نه به معنای هرج و مرج طلبی و قانون‌گریزی و نه به مفهوم لایبالی‌گری و اباحه‌گری است بلکه... همان است که در قانون اساسی جمهوری اسلامی به عنوان حقی انکارناپذیر برای هر شهروند ایرانی مقرر گردیده است. یعنی تأمین حقوق فردی و جمعی، آزادی فکر و اندیشه، مصونیت از ترس و توهین و زورمداری، رهایی از خودکامگی و پاسداری از حق فرد در تولید و توسعه فکر و فرهنگ، آزادی قانون‌مدار در مطبوعات، کتاب، سینما و تئاتر و موسیقی و دیگر کالاهای فکری و فرهنگی.» (همان ص ۲۱۱)

بنابراین «آزادی»، «قانون»، «حق فرد»، «آزادی اندیشه» و... به گفتمان مجمع وارد و نهادینه می‌شود. مجمع در تاریخ ۸۳/۱۱/۱۲ به مناسبت فرارسیدن دهه فجر بیانیه‌ای صادر می‌کند

و همه دغدغه سالگرد انقلاب را در مشارکت و آزادی و جلوگیری از دیکتاتوری و خودکامگی خلاصه می‌کند.

«... هر نوع یأس و ناامیدی و عدم مشارکت فعال در تعیین سرنوشت راه دیکتاتوری و خودکامگی را هموار می‌کند. همان‌گونه که قطعاً هیچکس در این واقعیت تردید نمی‌کند که انتخابات آزاد، مدنی‌ترین راه رسیدن به آزادی و استقلال است.» (همان ص ۲۲۸). این بیانیه زمانی صادر شده است که قوه مجریه در اختیار همین تشکل است اما به کارگیری ادبیاتی مانند «دیکتاتوری»، «خودکامگی»، «انتخابات آزاد»، «مدنی‌ترین» و «رسیدن به آزادی» نشانگر نارضایتی از وضع موجود است.

این مجمع در بیانیه ۸۲/۱۰/۲ خود نیز مجدداً همه قیام امام را به مردم‌سالاری و جمهوریت تقلیل می‌دهد. حال آنکه در دهه اول انقلاب تنها تفسیری که از امام ارائه نمی‌شد، قرائت جمهوریخواهانه بود: «مجمع روحانیون مبارز از بدو تأسیس تاکنون کوشیده است تا پاسدار اندیشه و حافظ قرائت امام به ویژه از مقوله حکومت دینی باشد و بر این باور است که تنها راه نجات میهن اسلامی و مصونیت یافتن از آن خطر‌ها و تهدیدات داخلی و خارجی، تأکید و احترام به نگاه مردم‌سالارانه امام خمینی (ره) از جمهوری اسلامی است که در سایه آن حقوق اساسی جامعه تحقق می‌یابد و نظام اسلامی کارایی لازم را در اداره کشور به دست می‌آورد.» (همان ص ۲۰۰)

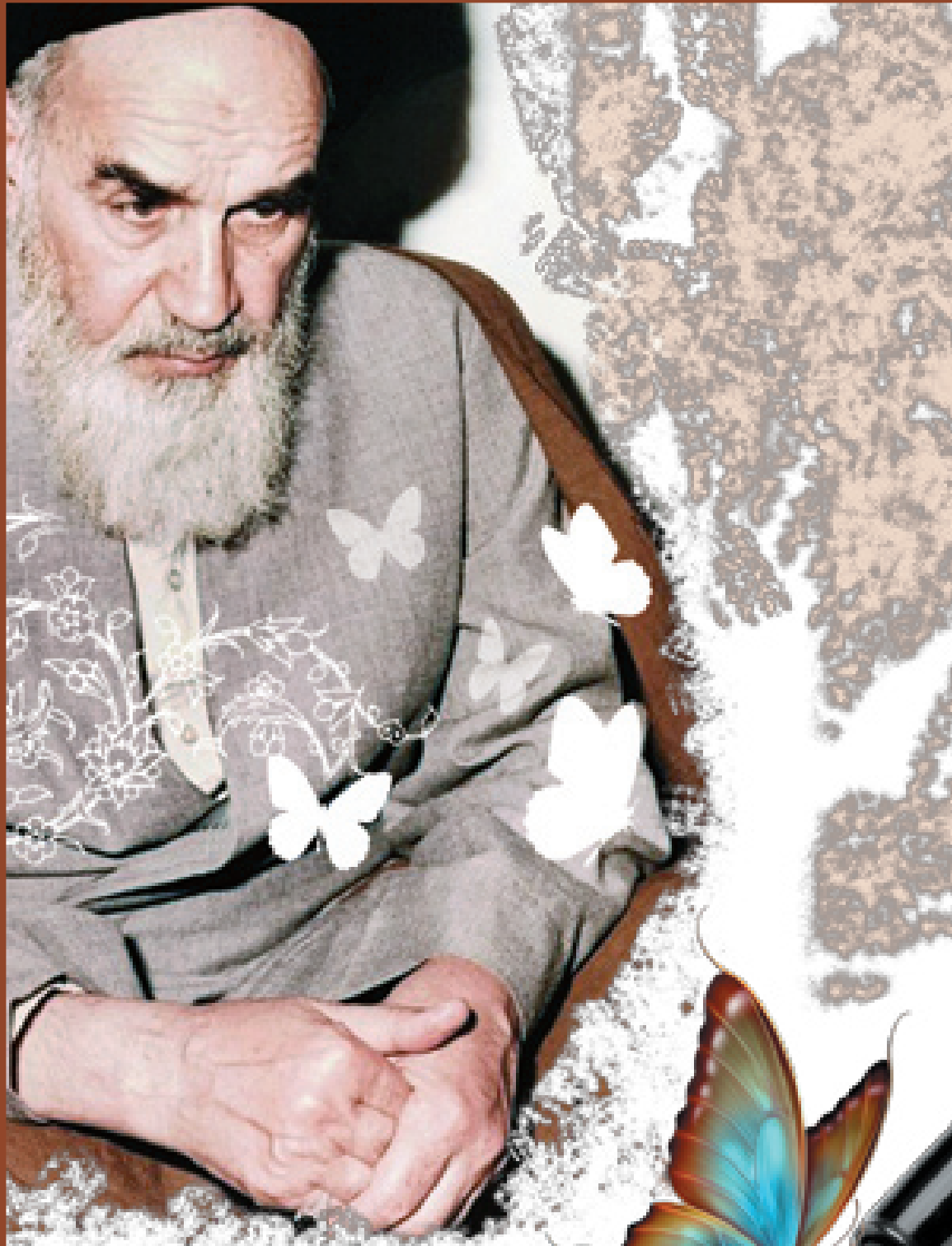
مجمع در همین بیانیه نگاه جدید خود به سیاست خارجی را نیز روشن می‌کند، یعنی استکبارستیزی و حمایت از عدالت جهانی و مستضعف‌نوازی و حمایت از مسلمانان و آزادگان جهان در مقابل زورمندان که در دهه اول انقلاب به صورت ریکال بر آن اصرار می‌کردند به «تعامل» و «گفت‌وگویی تمدن‌ها» تغییر ماهیت داد و تنش‌زدایی به جای صدور انقلاب و مبارزه با مستکبران نشست. «از سوی دیگر، جهان کنونی عرصه رقابت در اشکال مختلف سیاسی، فرهنگی و اقتصادی است و منافع ملی ما تعامل و ارتباط بیشتر با جهان به منظور ورود به جامعه جهانی و ارج نهادن و احترام گذاشتن به اصول و قواعدی است که عقل جمعی بشر نسبت به تحقق و تداوم آنها هزینه کرده است. حساسیت روزافزون جامعه جهانی نسبت به مبانی مردم‌سالاری و حق حاکمیت ملت‌ها، حفظ کرامت و حقوق انسانی، توسعه سیاسی، آزادی روشمند قلم و بیان، مبارزه با تروریسم و غیره برای ملت و دولت جمهوری اسلامی ایران می‌تواند فرصت‌هایی قلمداد شود که با تلاش در جهت نهادینه کردن این قواعد که با روح و جوهره اسلام هماهنگ و همگون است، چهره اسلام و جمهوری اسلامی ایران و روحانیت تابناک تر گردد و پایه‌های نظام اسلامی بیش از پیش محکم و برجا بماند.» (همان ص ۲۱۵)

فراز فوق اوج دگر‌دیسی و تطور نسبت به اهداف انقلاب اسلامی است که این جماعت به دنبال آن بودند. برای نمونه بخشی از بیانیه ۶۷/۱۱/۱۱ این مجمع مجدداً اینجا آورده می‌شود تا نگاه امروز و دیروز به جهان مشخص شود. در بیانیه ۶۷/۱۱/۱۱ می‌نویسند: «مرور اسلام با این داعیه بلند به صحنه آمده است که در مقابل مکتب‌های فکری و نظام‌های اقتصادی و اجتماعی و قدرت‌های مالی و سیاسی و نظامی حاکم بر عالم و آدم می‌تواند استقرار بخش نظام کامل و متعادل برای تأمین سعادت واقعی بشر باشد و این ادعانه تنها در شعار و تداوم که در عمل و اقدام باید ثابت شود» اما در بیانیه ۸۲/۱۰/۲ با صراحت از هضم شدن در پروسه جهانی و استفاده از تجربه‌های موجود تأکید می‌شود و می‌نویسند: «منافع ملی ما تعامل و ارتباط بیشتر با جهان به منظور ورود به جامعه جهانی و ارج نهادن و احترام گذاشتن به اصول و قواعدی است که عقل جمعی بشر نسبت به تحقق و تداوم آنها هزینه کرده است و... بنابراین تسلیم شدن به اشکال اقتصادی، سیاسی و فرهنگی جهان و تلقی از «منافع ملی ما» نشان تطور فکری گفتمانی و بینشی است که چرخش آن تا ۱۸۰ درجه قابل تحلیل است.

مجمع روحانیون در طرح شعار تقلب و راهپیمایی‌های بعد از انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۸۸ نیز ایفای نقش نمود و بیانیه‌های مختلفی صادر کرد. در این بیانیه‌ها هم بر حمایت از موسوی تأکید شده است و هم بر تقلب در انتخابات.

«در انتخابات امانت‌داری نشده است و باید انتخابات ابطال شود. آیا پاسخ چنین خواسته‌ای بر فرض که به اعتقاد مسئولان و برنامهریز و مجریان انتخابات صحیح نباشد، انواع اهانت‌هایی است که از بلندگوهای حکومتی نثار مردم می‌شود و باید پس از آن با چوب و چماق و تفنگ و گلوله به آنان حمله شود...» در این بیانیه به نقش آفرینی‌های ضدانقلاب در حاشیه راهپیمایی‌ها و حمله به مراکز بسیج و مساجد اشاره‌ای نمی‌شود.

در جمع بندی باید گفت که گفتمان مجمع روحانیون در بدو تشکیل و دهه اول انقلاب اسلامی، مملو از ادبیات انقلابی، مستضعف‌نوا، حمایت از جنبش‌های اسلامی و آزادی‌بخش، حمایت از پابرنگان و مبارزه با استکبار است. در دهه دوم همه دغدغه بر جمهوریت متمرکز می‌شود و در دهه سوم در صد از بین بردن فاصله‌ها بین ایران و غرب و فرو کاستن از جنبه‌های دینی و ایدئولوژیک سیاست خارجی و تأکید بر منافع مادی ملی است. □



خط‌مشی ما از اصولی است که به‌طور جامع در «پیام حج» سال گذشته که بحق «منشور انقلاب» نام گرفت، می‌باشد؛ خط‌مشی‌ای که در نامه‌ها و پیام‌های پس از آن به ویژه در تبیین اسلام ناب محمدی -صلی الله علیه و آله و سلم- و بیان مرزها و تفکیک آن از اسلام امریکایی آمده است، ترسیم فرموده‌اید و امید و اطمینان داریم که با این میثاق الهی و در این تشکل جدید بهتر به وظیفه اسلامی خود عمل کنیم و دینی که به انقلاب و اسلام و ملت فداکار و مجاهد ایران و شهدای عزیز داریم، ادا نماییم

بخشی از نامه اعضای مجمع روحانیون مبارز

به امام^(ره) در بدو تشکیل ۶۷/۱/۲۵



طرح: حسین کشتکار

امام «مانع» راهبردی و «مسئله» تاکتیکی اصلاح طلبان است



عبدالله
ببیننده

نگرش اصلاح طلبی بیش و پیش از هر چیز خواهان تجدیدنظر در بینش ها، نگرش ها و طرز تلقی هاست و این تجدیدنظر را از پایگاه تجدد و اخیراً پسا تجدد گرایانه پی می گیرند. آنها بر آنند که زیستن در جهان جدید بدون تجدیدنظر در باورهای پیشین و اصلاح و تعدیل آنها میسر نیست و تا زمانی که این تجدیدنظرها اتفاق نیفتد نگرش واقع گرایانه به عالم جدید ممکن نخواهد بود چرا که پایگاه سنت در جهان جدید دچار تزلزل شده است و راه چاره در مان این تزلزل مسلح شدن به بینش تجدد است و البته این تسلیح به سلاح تجدد لزوماً به معنای حذف سنت و فروغلتیدن به دامان تجدد و پژواک صدای آن شدن نیست بلکه به معنای اصلاح سنت برای تطابق با زمان و مکان است، هر چند در این اصلاح و تعدیل به ناچار حکم به تعطیل برخی احکام می دهد که تا این زمان مسلم تلقی می شدند.

عرصه سیاست و سیاست خارجی نیز از منظر اصلاح طلبی مستلزم تجدیدنظر در نگرش های پیشانقلابی، ایام انقلابی و پسا انقلابی است. نگرش اصلاح طلبی بر آن است که بخش عمده ای از گرفتاری های سیاسی دهه دوم انقلاب به بعد، نتیجه آرمان ها، شعارها و رفتارهای انقلابی دهه اول است و در این نگرش ها باید تجدیدنظر رخ دهد. نگرش اصلاح طلبی که نگرشی شبه لیبرالی است، در دهه اول به دلیل شرایط انقلابی آن دهه و وجود فضای جنگ، گفتمانی در حاشیه بود، با پایان جنگ و آغاز دولت سازندگی زمینه برای نیل از حاشیه به متن برای آن مهیا شد و با آغاز عصر اصلاح طلبی، کاملاً در متن قرار گرفت و در همه این مدت یک موضوع محوری را در دستور کار خویش داشت و آن هم «تجدیدنظر» بود. آنها این تجدیدنظر را ابتدا در عرصه مباحثات تئوریک کلامی و فقهی پی گرفتند و سپس نتایج آن مباحث تئوریک را در عرصه سیاسی، اقتصادی و فرهنگی دنبال کردند. اصلاح طلبی در فرایند تجدیدنظر همواره با موانع عدیده ای مواجه بوده است. از جمله این موانع اول جریان نسبتاً قوی کلامی و فقهی حوزه علمیه و دیگر، ضعف در برقراری ارتباط با عامه مردم به دلیل ادبیات نخبه گرایانه است. مانع سوم مشکلاتی است که با برخی اصول قانون اساسی پیدای می کردند و چهارم، اندیشه های قدرتمند و فراگیر امام خمینی (ره).

آنها برای هر کدام از این موانع به گونه ای راه چاره در پیش گرفتند. برای مقابله با مانع اول روشنفکری دینی و برخی تشکل های حوزه های رایج را ایجاد کردند، خواهان اصلاح قانون اساسی و رفراندوم شدند، ادبیات خود را عامه پسندتر و عامه فهم تر کردند و خود را پیرو خط امام (ره) نامیدند و چاره ای جز این هم نبود چرا که همزبانی نام و کلام امام هنوز در اذهان عامه مردم وجود دارد.

امام خمینی (ره) شخصیتی فقیه و متکلم با مایه های فلسفی و عرفانی بود که با فعالیت های سیاسی خویش به شخصیتی سیاسی و رهبری یک نظام سیاسی نیز نائل شد. اندیشه ها و شخصیت معنوی وی هم انقلاب اسلامی را ایجاد و هم در دهه اول پایه های آن را مستحکم کرد. اما آنچه از منظر این یادداشت مهم است سیطره اندیشه های وی در تمام ابعاد سیاسی کشور بود و جریانی که بخواهد مسیری «غیر» از این اندیشه ها را در پیش گیرد، باید به نحوی با این اندیشه ها مواجه شود تا هم مخالفت های جدی را در میان توده مردم موجب نشود و هم بتواند قرائت خویش از سیاست را همزمن سازد و جریان اصلاح طلبی هر دوی این مسیر را در پیش گرفت. آنها هرگز خود را به صراحت مخالف اندیشه های امام معرفی نکردند بلکه خود را پیرو راستین خط امام اعلام و قرائت خویش از اندیشه های امام را قرائت واقعی جا زدند و دیگران را به بدفهمی اندیشه های امام متهم کردند. هر چند در واقع خود نیز می دانستند که اندیشه های آنها به دلایل بنیادین تفاوت در جهان بینی در معنای عام آن، قابل جمع با اندیشه های امام نبود و نیست.

به نظر می رسد جریان اصلاح طلبی اندیشه های امام را به لحاظ راهبردی به چشم «مانع» می نگرد که باید برداشته شود ولی به لحاظ تاکتیکی به آن به چشم «مسئله» نگاه می کند که باید حل شود و در این راستا در کوتاه مدت با ابزار

نگرش اصلاح طلبی که نگرشی شبه لیبرالی است در دهه اول به دلیل شرایط انقلابی آن دهه و وجود فضای جنگ، گفتمانی در حاشیه بود، با پایان جنگ و آغاز دولت سازندگی زمینه برای نیل از حاشیه به متن برای آن مهیا شد و با آغاز عصر اصلاح طلبی، کاملاً در متن قرار گرفت و در همه این مدت یک موضوع محوری را در دستور کار خویش داشت و آن هم «تجدیدنظر» بود

تفسیر پذیری اندیشه ها سعی در «مدرن سازی» امام دارند و از اندیشه های امام قرائتی مدرن ارائه می دهند و تحت این قرائت مدرن، اندیشه های خویش را از زبان امام بیان می دارند.

یکی از عرصه هایی که اصلاح طلبی را با اندیشه امام دچار چالش می کند، عرصه سیاست خارجی است، چرا که آنها دو نگرش کاملاً متفاوت از عرصه روابط بین الملل دارند و این دو نگرش از همان ایام دولت موقت خود را نمایان ساخت و تاکنون نیز ادامه دارد. لیکن اصلاح طلبی امروز می خواهد خود را رندانه از اتهام مخالفت با اندیشه های امام مبرا سازد و این مسئله را از پایگاه قرائت پذیری اندیشه های امام از یک سو و سیالیت عرصه سیاست خارجی و اقتضات زمانی از سوی دیگر پی بگیرد. از همین رو تجدیدنظر در اندیشه های سیاست خارجی امام را از این دو پایگاه دنبال می کنند تا مخالفت های اجتماعی و سیاسی را به حداقل برسانند.

نگرش امام و اصلاح طلبی در موارد مهمی مقابل یکدیگر است. اولاً در عرصه تعریف غایت سیاست خارجی، امام پیگیری منافع ملی و مصالح اسلامی برای نیل به امت اسلامی را در رأس می دانست، در حالی که نگرش اصلاح طلبی، منافع ملی را اصل می داند.

ثانیاً منطبق امام در عرصه سیاست خارجی منطبق «رسالت محور» بود در حالی که اصلاح طلبی، منطبق «منفعت محور» را پی می گیرد.

ثالثاً امام اهداف عقیدتی - فرهنگی را در رأس سیاست خارجی قرار داد و اصلاح طلبان منافع سیاسی و اقتصادی را.

رابعاً امام حمایت از همه نیروهای آزادی بخش و ضد استکبار و حمایت از مستضعفان را پی می گرفت و اصلاح طلبی حمایت را غالباً حمایتی معنوی و احیاناً سیاسی می دانند.

خامساً امام به قدرت های بزرگ بدبین بود و آنها را استکباری می دانست و نظام دو قطبی آن زمان را نفی می کرد و خواهان شکل گیری قطب قدرت جدیدی در جهان با محوریت ایران بود، در حالی که اصلاح طلبی به قدرت های بزرگ نسبتاً خوشبین است و از تلاش برای برقراری رابطه با آنها با ندارد و در نگرش افراطی آنها خواهان حل شدن در نظام بین الملل موجود هستند.

بنابر این اصلاح طلبی خواهان تجدیدنظر در همه اندیشه و از جمله اندیشه های حضرت امام (ره) است و این تجدیدنظر را با عینک تجدد پی می گیرد، یعنی به دنبال تجدیدنظر در اندیشه ها در راستای تجدد و بالاخص ایدئولوژی های لیبرالی، نولیبرالی و بعضاً نومارکسیستی است و می توان گفت چنین نگرشی به سیاست به طور حتم با اندیشه های توحیدی و محور سیاسی آن یعنی امامت و به تبع آن ولایت فقیه در تضاد است و این تضاد در عرصه سیاست خارجی نیز نمود عینی می یابد، چنان که در عصر اصلاحات شاهد بودیم. □

بررسی نسبت اصلاحات با اندیشه امام در گفت و گو با آیت الله دکتر روح الله قرهی

اصلاح طلبان از اول امام را مانع خود می دیدند

امام جلوی بسیاری از افراد ایستادند و گفتند زی طلبگی را ترک نکنید و حول محور ولی فقیه وحدت کنید و یار مظلوم باشید. آنها که چنین چیزی را نمی پسندیدند از امام عقده دارند



نجفی (ره) اجازه نامه اجتهاد کسب کرده است، همچنین مدرک دکترای فلسفه غرب از دانشگاه هامبورگ آلمان دارد در باره اندیشه امام عظیم الشان و نسبت اصلاح طلبان با این اندیشه متعالی به گفت و گو نشستیم. ■

با آیت الله دکتر روح الله قرهی که از نظر علمی از محضر مراجع بزرگوار و حضرات آیاتی چون گلپایگانی، مرعشی نجفی، تبریزی، بهجت، مکارم شیرازی، حسن زاده آملی و جوادی آملی استفاده و در این میان از آیت الله مرعشی

بحث خارج ولایت فقیه را تبیین می کنند که به نظر ما از ناحیه حضرت حجت به ایشان رسیده است. مسئله دیگر اینکه امام عظیم الشان اعتقاد اسخ داشتند که حاکمیت باید بر محور خدمت باشد «رئیس القوم خادم القوم». امام فرمودند «اگر به من خادم بگویید، بهتر از این است که رهبر بگویید». ایشان در حکومت دینی اصل را بر خدمت قرار می دادند، نه ریاست. در نتیجه، خدمت کردن مسئولیت به همراه می آورد و مسئول در باب مفعول به معنای کسی است که از او سؤال می شود. این کار شرافتی ندارد، مگر اینکه بخواهید خدمت را به مردم انجام دهید. حکومت به معنی سلطه که ویژگی شاهان بود، اصلاً با مبانی دینی ایشان سازگاری نداشت. این هم یکی از مطالب بسیار مهم است.

شاخص دیگر اینکه امام قائل به اموری نبودند که منحصر به یک گروه خاص می شود و استبداد رأی و دیکتاتوری گروهی به نام احزاب را به همراه می آورد. امام با این امر شدیداً مخالف بودند و به خاطر همین، بحث جمهوری را مطرح کردند. فقیه عادل همراه با جمهوری، مخالف دیکتاتوری و انحصار طلبی و استبداد خواهد بود.

ویژگی دیگر مخالفت امام با اشرافیگری است. امام فرمودند اصل بر خدمت است و کسی که می خواهد خدمت کند، طبعاً نباید روحیه اشرافیگری داشته باشد، در غیر این صورت، صدر صد توفیق خدمت از او گرفته می شود و کار او کم کم تبدیل به ریاست و سلطنت می شود. خود ایشان زندگی بسیار ساده داشت و در ده جماران ساکن بودند، نه کاخ جماران. امروز هم امام المسلمین در دواتق کوچک زندگی می کنند. شاید به جرئت بتوان بیان کرد که زندگی شخصی امام المسلمین حضرت آیت الله خامنه ای از زندگی بعضی از مراجع عظام بسیار ساده تر است. اگر کسی روحیه اشرافیگری را در خود پرورش بدهد، نمی تواند مبانی دینی و قوانین الهی را در جامعه پیاده کند. این یکی از نکات بسیار مهمی بود که امام روی آن تأکید داشت و جزو اندیشه های ناب ایشان محسوب می شود.

حضرت آیت الله، شما بر اهمیت دین محوری در اداره امور جامعه در اندیشه های امام اشاره کردید. بعد از رحلت امام ما شاهد هستیم که در نسبت دین و سیاست، در بخش سیاسی و مدیریتی جامعه تر دیدهایی حاصل شد. نظر شما درباره این انحرافات که بعد از امام شکل گرفت چیست؟



آقایانی که به نام امام وارد شدند و خلاف سخنان امام انجام دادند، خواستند نعوذ بالله امام را ابزار ببینند و از این طریق مردم را فریب بدهند؛ چون می دانند مردم امام را دوست دارند

حضرت آیت الله، جناب عالی اصول اندیشه های حضرت امام را چگونه معرفی می کنید و برای اندیشه آن حضرت چه شاخص هایی قائل هستید؟

امام اول از همه و قبل از هر چیز دین محور بود و دین را محور اصلی برای مردم می دانست، همان طور که اعتقاد قلبی خودشان بود. ایشان اعتقاد داشتند که مجموعه قوانین دینی الهی باید حاکمیت داشته باشد و بقیه امور هم بر اساس همین نکته تنظیم می شد. مثلاً نظر ایشان، حاکمیت مردم بر سرنوشت خودشان نقش بنیادینی دارد و مردم باید بتوانند در همه امور دخالت کنند. همان طور که می دانید، خود امام عظیم الشان بحث خبرگان را برای انتخاب رهبری پیش کشیدند و بیان فرمودند که باید رأی گیری باشد.

مسئله دیگر اینکه امام بر اساس حاکمیت دینی، اعتقاد داشتند که رهبر نظام باید حتماً فقیه عادل و آگاه و عالم باشد. خود ایشان به صراحت بیان فرمودند که ولایت فقیه مقابل دیکتاتوری است و با صراحت می گفتند ولایت فقیه همان ولایت رسول الله است. پس مسئله سوم در اندیشه های امام راجع عظیم الشان، رهبری فقیه عادل و عالم و بصیر است تا حاکمیت دینی محوریت داشته باشد.

دیگر آنکه امام اعتقاد داشتند که این مبانی باید حتماً مطرح شود و به منزله قوانین الهی، در جامعه پیاده شود. پس حکومت داشتن را حتمی می دانستند. از این رو، امام عظیم الشان در سال های آخر که در نجف اشرف بودند،



امام را اینگونه شناختم

امام عظیم الشان ما در مرحله نخست، مرجع تقلید بودند و طبیعی است که مرجع محل رجوع محبان و شیعیان و مؤمنان امیرالمؤمنین است. به طور کلی، در اندیشه‌های دینی ما این مطلب وجود دارد که کسی که به اجتهاد نرسیده است، باید تقلید کند و مقلدین طبعاً باید با اندیشه‌های مرجع و مقلد خود آشنا باشند.

وقتی انسان به مرجعی رجوع می‌کند، ابتدا می‌خواهد احکام شرعی را از او جویا شود و بعد تر طبیعی است که از خط فکری،

نظرات سیاسی و اندیشه‌های اجتماعی و فردی او بهره‌مند خواهد شد. بنده هم همین‌طور بودم. ما قبل از انقلاب با اندیشه‌های امام به دلیل اینکه مرجع عظیم الشانی بودند، آشنا شدیم و مرحوم ابوی هم خودشان را سرباز و یار و یاور ایشان می‌دانستند. سپس با اندیشه‌های فکری حضرت امام آشنا شدیم. دیگران هم به همین سبک و سیاق با ایشان آشنا شدند.

بعد از صحبت‌های امام عظیم الشان در فیضیه، اکثر مردم تا حدودی با اندیشه‌های امام راحل آشنا شدند و در اتفاقات ورامین و تهران و میدان قیام، بازاری‌ها و مردم به خیابان‌ها آمدند. همه اینها دلالت بر این دارد که مردم حتی کسانی که مقلد ایشان نبودند، از اندیشه‌های امام آگاهی پیدا کرده بودند و بر خودشان فرض می‌دانستند که وارد عرصه شوند. رژیم به مرور می‌خواست با تبعید ایشان این پیوند را کم‌رنگ کند؛ غافل از اینکه اندیشه‌های الهی هیچ موقع خاموش نمی‌شوند و «هر آن کس پف کند، نه تنها ریشش بلکه ریشه‌اش بسوزد» ما دیدیم که این اندیشه‌ها مجدداً خودش را نشان داد و باعث انقلاب با عظمت مهدوی شد.



به نظر بنده

اصلاح طلبان از

امام عقده دارند

و در حقیقت

مقابل فرمان

امام ایستاده‌اند

چون امام جلوی

بسیاری از افراد

ایستادند. امام

هرگز با کسی

رودر بایستی

نداشتند و

می‌فرمودند «ما با

کسی عقد اخوت

نخواندیم» این نکته

بسیار مهم است

دلیل انحراف آن است که به قدرت رسیده‌ها، اندیشه‌های الهی نداشتند و مثل امام راحل و امام المسلمین و بزرگان دیگر نبودند. البته ما نمی‌خواهیم بگوییم که خدایا نکرده همه با اندیشه‌های الهی مخالف هستند اول، با اندیشه‌های امام زاویه گرفتند و بدانید که هر کس با آن زاویه بگیرد، روزی مقابل آن اندیشه می‌ایستد.

به این ترتیب، آنها نه تنها زاویه گرفتند، بلکه روزی اقرار کردند که ولایت مطلقه فقیه را از ابتدا هم قبول نداشتند. خداوند می‌فرماید «قل لِم تؤمنوا و لکن قولوا السلمنا»، بگو ما ایمان نداریم، بلکه بگویید ما تسلیم شده‌ایم. بعضی از اینها هم تسلیم بودند و مجبور بودند که تسلیم باشند. در واقع، مؤمن به راه امام نبودند. وقتی امام راحل از دنیا رفتند، اینها زمان را برای اظهار اندیشه‌های غیر الهی خودشان مناسب دیدند و شرط زمان و مکان را هم رعایت کردند و همه را یکباره بیان نکردند! بلکه به مرور زمان و در مکان‌های مشخص و اجتماعات غیر دینی اظهار نظرهای خود را تبیین کردند.

پس در مرحله نخست باید عرض کنیم که اینها به راه امام ایمان نداشتند و کسی که ایمان نداشته باشد، طبیعی است که راه را قبول نمی‌کند.

یکی از مطالبی که امام به صراحت بیان می‌کند، عدالت اجتماعی است و خیلی عجیب است که اینها اعتقادی به این قضیه ندارند. در نتیجه، عده‌ای از آنها تبدیل به ثروت‌اندوز و طاغوت‌تجه می‌شوند «ان الانسان لیطغی ان رأه استغنی»

امام بر اصل انتخاب تأکید می‌کردند و معتقد بودند که میزان رأی مردم است. در فتنه ۸۸ صرف نظر از اینکه مردم به چه کسی رأی دادند، دیدیم اینها اقرار کردند که اگر انتخابات چند مرتبه دیگر هم صورت بگیرد و باز هم این فرد انتخاب شود، باز هم می‌گویند در انتخابات تقلب شده است. پس رأی مردم برای اینها مهم نبود.

امام اعتقاد قلبی به مردم دارد و می‌داند که حضور مردم باعث حاکمیت دینی می‌شود. مردم باعث می‌شوند که حاکمیت دینی محقق می‌شود. مشروعیت به دست مردم نیست و از جانب خداوند تبارک و تعالی است، بلکه مقبولیت در دست مردم است. اینها نه تنها مشروعیت را قبول ندارند بلکه با اعمال و کردارشان نشان می‌دهند که خود محور و هوی محور و نفس محور هستند. کسی که هوی محور و خود محور باشد، طبیعی است که نمی‌تواند دین محوری را قبول داشته باشد و به این ترتیب، خود اینها تبدیل به دیکتاتور می‌شوند.

کسانی که اندیشه‌های دین محور دارند، رأی مردم را قبول می‌کنند اما اینها رأی مردم را قبول ندارند و این نکته مهمی است.

خصوصیت دیگر دین‌محوران این است که حزن و خوف ندارند، «ولا تحزنوا». خوف و حزن باعث می‌شود مبارزه با ظلم و ستم و استکبار کم‌کم فراموش شود. امام تحقق استقلال را زمانی می‌داند که مبارزه با ظلم و ستم و استکبار باشد؛ در غیر این صورت، ستمگران و متکبرین عالم بر منابع و افکار ملت غلبه و حاکمیت پیدا می‌کنند.

کسی که با آنها مبارزه می‌کند، طبیعی است که اجازه نمی‌دهد این استقلال به وجود می‌آید. در آیه «قولوا لا اله الا الله تفلحوا» اول لاله یعنی مبارزه با اله‌های ساختگی و بعد الله می‌آید. آقایان چون نفس محور و خود محور می‌شوند، طبیعی است که مبارزه با ظلم و ستم و استکبار را هم از دست می‌دهند.

ما شاهد هستیم که پس از رحلت امام، اصلاح طلب‌ها در تلاشند تا امام را مصادره کنند، با توجه به اینکه ولایت فقیه، شاه بیت اندیشه امام است، بفرمایید تلقی اینها از ولایت فقیه و حکم حکومتی چیست و این تلقی چه فاصلهای با اندیشه امام دارد؟

سؤال خیلی خوبی است. اولاً اندیشه‌های امام راحل عظیم‌الشان بسیار ناب و واضح و زیباست و مانند مکارها دوپهلوی سخن نگفتند. به گفته آیت‌الله شاه‌آبادی، کلمه سیاست باید مقدس بماند و اینها مکر است. همان طور که عرض کردم، ایشان به صراحت می‌فرماید ولایت فقیه همان ولایت رسول‌الله است، با اینکه خودشان ولی فقیه زمان هستند و امکان دارد کسی انگشت اتهام به سوی خود ایشان ببرد ولی ایشان هیچ نگران نیست.

آقایانی که به نام امام وارد شدند و خلاف سخنان امام انجام دادند، خواستند نعوذ بالله امام را ازار ببینند و از این طریق مردم را فریب بدهند، چون می‌دانند مردم امام را دوست دارند. شاهد این دوست داشتن آنکه موقعی که امام در ۱۲ بهمن به میهن آمدند، استقبال بسیار با عظمتی صورت گرفت و همه انگشت به دهان مانده بودند. خیلی از جوانان استقبال کننده از امام در دفاع مقدس به شهادت رسیدند. در بدرقه امام نیز جمعیت بیشتر شد و مردم امام را با آن زیبایی بدرقه کردند. تا ۴۰ روز واقعاً همه گریه می‌کردند و هنوز حب امام در دل‌ها موج می‌زند.

مردم امام عظیم‌الشانمان را دوست داشتند و اینها چون می‌دانستند امام در قلوب نفوذ دارد، با اسم امام و با قالب دین جلو آمدند. همان طور که امروز گروه‌هایی عموماً تکفیری با نقاب اسلام می‌آیند، اینها هم با نقاب امام آمدند ولی در حقیقت مخالف سرسخت نظریات امام بودند، همان طور که تکفیری‌ها مخالف سرسخت نظریات اسلام هستند.

به قول امام‌المسلمین رهبر عظیم‌الشان انقلابان «این انقلاب در هیچ جای جهان بی‌نام خمینی شناخته شده نیست» اینها چون می‌دانستند که در تمام دنیا انقلاب را با نام امام می‌شناسند، نقابی به نام خط امام دادند. صحیفه امام و مجموعه آثار و سخنرانی‌ها و نامه‌های ایشان همه بحمدالله در دست ماست، از روزی که انقلاب را شروع کردند تا روزی که تبعید شدند و به نجف و پاریس و ایران سفر کردند و فریبن رحمت‌الهی شدند و باضمیری مطمئن پرواز کردند.

حال، بهتر است نظریات این افراد را با نظریات حضرت امام کلمه به کلمه در کنار هم بگذاریم. خواهیم دید که صدر صد مخالف هم هستند.

خب برای مثال شما بفرمایید اصلاح‌طلبان درباره حکم حکومتی یا تلقی از ولایت فقیه چه دیدگاهی دارند و فاصله آن با دیدگاه امام در چه موضوعی و تا چه حد است؟

امام درباره وجود مقدس حضرت امیرالمؤمنین در کتاب حکومت اسلامی صفحه ۵۵ می‌فرماید: «اگر فرد لایقی که دارای دو خصلت فقاقت و عدالت باشد، به پاخاست و تشکیل حکومت داد، همان ولایتی را که حضرت رسول اکرم (ص) در اداره جامعه داشت، دارد و بر همه مردم لازم است از او اطاعت کنند. این توهم که اختیارات حکومتی رسول اکرم (ص) بیشتر از حضرت امیر (ع) بود یا اختیارات حکومتی حضرت امیر بیش از فقیه است، باطل و غلط است. البته فضایل حضرت رسول اکرم (ص) بیش از همه عالم است و بعد از ایشان فضایل حضرت امیر (ع) از همه بیشتر است لکن زیادی فضایل معنوی اختیارات حکومتی را افزایش نمی‌دهد.»

پس این طور نیست که بگوییم چون فضائل پیامبر از امیرالمؤمنین بیشتر بود پس اختیارات حکومتی او هم باید بیشتر باشد. به هر حال، ولایت فقیه «مخالف لهواته»

است و اگر کسی این خصایص را داشت، طبیعی است فقیه عادل است ولی فضائل او از امیرالمؤمنین کمتر است. نکته دیگر اینکه امام می‌فرماید «همه اختیاراتی که امام معصوم دارد، فقیه نیز دارد، مگر دلیل شرعی اقامه شده مبنی بر آنکه فلان اختیار و حق ولایت امام معصوم به سبب حکومت ظاهری او نیست، بلکه به شخص امام مربوط می‌شود. یا اگر چه مربوط به مسائل حکومت و ولایت ظاهری بر جامعه اسلامی است، لکن مخصوص شخص امام معصوم است و شامل دیگران نمی‌شود.»

فرمان تشکیل مجمع تشخیص مصلحت نظام از سوی امام نیز به همین دلیل است. این کارها جزو اختیارات ولی فقیه و ولایت مطلقه است. ولایت مطلقه می‌تواند کسی را نصب کند و موجب شود که دولت ظلمی مثل دولت بختیار سرنگون شود. همانطور که امام، بازرگان را منصوب کرد بر کناری قائم مقام رهبری نیز نمونه‌ای از این امر است. من از آقایان سؤال می‌کنم که مگر اینها معتقد نیستند که ملاک، ولایت مطلقه فقیه نیست؟ آیا مردم خبرگان را انتخاب نکردند؟ آیا همین خبرگان رهبر آینده را انتخاب نکرد؟ ممکن است کسی به امام بگوید که «امام! الان مردم شما را برای رهبری قبول دارند ولی در آینده دوست دارند زید یا عمرو رهبر باشد و این مسئله ارتباطی به شما ندارد.» اما باید دانست که جزو اختیارات ولی فقیه است که حتی در اختیارات مجلس خبرگان رهبری دخالت کند. از این رو، امام شخصاً قائم مقام رهبری را عزل کردند. در حقیقت، خبرگان رهبری او را انتخاب کرد اما امام او را عزل کرد.

این معنای ولایت مطلقه فقیه است. برای مشروعیت پست‌های مختلف، فقط ولایت مطلقه فقیه باید آن را انتخاب کند و اعلام کند و امضا کند. امام آن کارها را انجام دادند و در آخر عمر مبارک خودشان فرمودند که اختیارات ولی فقیه در قانون اساسی بازنگری و به مطلقه بودن ولایت فقیه تأکید شود. امام خودشان بیان فرمودند که لفظ مطلقه حتماً باید باشد. اگر بخوایم راجع به تمام موضوع بحث کنیم، کتاب‌ها می‌شود و از حوصله نشریه وزین شما خارج است.

مردم در اندیشه‌های امام چه جایگاهی دارند و آنچه بعد از امام، برخی از جریان‌های سیاسی مانند اصلاحات در سال ۸۸ بر سر نظر و رأی مردم آورند، چه نسبتی با اندیشه امام داشت؟

همان طور که اشاره کردم، امام اعتقاد راسخ داشتند که مقبولیت باید از ناحیه مردم باشد و این رانه تنها بعد از تشکیل حکومت، بلکه از ابتدای نهضت بیان کردند. اوایل به شاه نصیحت می‌کردند و او این نصیحت‌ها را نمی‌پذیرد. امام می‌فرماید «کاری نکن که بگوییم این مردم تو را بیرون کنند.» بعد از امام سؤال می‌کنند آن مردم چه کسانی هستند؟ امام در سخنرانی خودشان می‌فرماید که سربازان من در گهواره هستند. یعنی امام اعتقاد به حضور مردم دارد. وقتی امام به نجف اشرف می‌روند، شهید آیت‌الله سعیدی به امام نامه می‌نویسند که چرا سکوت کردید؟ امام در جواب نامه می‌فرماید که «خمینی همان خمینی است. منتها وقتی من در ایران صحبت می‌کردم، روی پشت‌بام‌ها جمعیت می‌آمد اما اینجا کسی نیست و گرنه نظرم همان نظر است.» امام به جمهوری‌ت و مردم‌سالاری دینی اعتقاد داشتند و بارها این نکته را در فرمایشات و عملکردشان نشان دادند.

یکی از فرمایشات امام این است که کسی جز خدای حق حکومت بر کسی و حق قانون‌گذاری ندارد. خدایه حکم عقل باید خود برای مردم حکومت تشکیل دهد و قانون وضع کند. امام بیان می‌فرماید که حکومت از آن خداست و باینکه به پیامبران و امامان بر نامه دادند، ما می‌دانیم که مردم باید در صحنه باشند. آقای رفیق دوست می‌گوید به امام گفتیم که آقای بنی‌صدر این گونه هستند. امام خیلی ناراحت شدند و فرمودند «بروید از ایشان اطاعت کنید» آقای رفیق دوست می‌گویند ما مستنداتی جمع کردیم و خدمت امام آوردیم و گفتیم امام را مطلع کنیم. امام گفتند «مگر من نگفتم از آقای بنی‌صدر اطاعت کنید؟»

می‌گویند خیلی تعجب کردیم. بار سوم دیدیم بنی‌صدر حتی کسانی را گماشته بود که امام را بین مردم خراب کنند. مستنداتش را آوردیم ولی امام باز گفت «چرا این کار را کردید؟ من که گفتم بروید اطاعت کنید» بعضی‌ها گفتند آقا ما مستندات صحبت می‌کنیم. امام فرمود «آقایان، من که به ایشان رأی ندادم. این مردم بودند و تا مردم آگاه نشوند، نمی‌شود ایشان را برداشت.» وقتی مردم آگاه شدند، مجلس رأی به عدم کفایت ایشان داد و امام هم آن را امضا کرد. بنابراین، امام اعتقاد راسخ به مردم‌سالاری دارد. مشروعیت از طریق خداست اما مقبولیت نه از ناحیه خدا، بلکه از ناحیه مردم است. جمهوری‌ت را در کنار اسلام می‌آوردند یک کلمه بیش و نه یک کلمه کم. جمهوری‌ت بدون اسلام را هم قبول ندارند و مردم‌مدار و دین‌محور هستند و خود امام عظیم‌الشان بارها مردم را در این زمینه محق می‌دانند.

جناب آیت‌الله کارگر در ده‌های دولت در اندیشه‌های امام چه بود و ایشان چه انتظاراتی از دولت داشت؟ دولت‌هایی که پس از امام روی کار آمدند، مثل دولت سازندگی و اصلاحات چگونه جامعه را اداره کردند و در حوزه فرهنگ و سیاست چه نسبتی با اندیشه‌های امام داشتند؟



اندیشه‌های امام راحل عظیم‌الشان بسیار ناب و واضح و زیباست و مانند مکارها دوپهلوی سخن نگفتند. به گفته آیت‌الله شاه‌آبادی، کلمه سیاست باید مقدس بماند و اینها مکر است. همان طور که عرض کردم، ایشان به صراحت می‌فرماید ولایت فقیه همان ولایت رسول‌الله است، با اینکه خودشان ولی فقیه زمان هستند و امکان دارد کسی انگشت اتهام به سوی خود ایشان ببرد ولی ایشان هیچ نگران نیستند.

به نکته خوبی اشاره فرمودید. یکی از مطالب مدنظر مبارک امام این بود که ما همه موظف هستیم که از پاننشینیم و زندگی را برای مردم بخواهیم. امام مردم را صاحبان این انقلاب بیلان می کردند و می فرمایند «یک موی گودنشین هارابه کاخ نشین هانمی دهم». این نکته بسیار مهمی در اندیشه های امام راحل است.

برای اینکه دولت مردان بتوانند بهتر خدمت کنند، امام اولین چیزی که دائم تذکر می داد این بود که مسئولان نباید تجمل گر باشند. مع الاسف، بعد از امام راحل عظیم الشان، دولت ها برای اینکه به دنیا بگویند که ما مثلاً روی پای خودمان هستیم، تجملات را در خود مسئولان افزایش دادند و در بین مردم هم آن را ترویج کردند.

امام مخالف تجمل گرایی، به ویژه در دولت ها بود. امام تأکید می کرد کسانی که منصبی می گیرند، حتماً باید ساده زیست باشند و زی طلبگی داشته باشند. همیشه در سخنرانی ها خطاب به مسئولان می فرمودند که مواظب باشند دچار تجمل نشوند. امام با فرهنگ تجمل گرایی به شدت مقابله می کرد ولی می بینیم که بعد از انقلاب بعضی ها به شکل دیگری رفتار کردند. امام ساکن ده جماران بود اما عده ای متأسفانه خانه هایی شبیه کاخ ساختند و زندگی های تجمل گرایی درست کردند.

یک مقایسه هم لازم است درباره عملکرد اصلاح طلبان در دورانی که دولت رادر اختیار داشتند، با اندیشه امام بشود و اینکه این دوبا هم مقدر تطبیق داشت؟

اولاً اصلاحات اگر به معنای حرکت روجه جلو باشد، مانعی ندارد و اما به معنای تغییر نظریات قبلی، قابل قبول نیست و به معنای فساد است. قرآن می فرماید: «وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ» به اینها می گوئیم که در زمین فساد نکنید و اینها می گویند ما اصلاح طلب هستیم. قرآن می فرماید که بدانید اینها مفسد هستند ولی خودشان هم درک ندارند.

اصلاحات به این معنا و ترویج تجمل گرایی، صدر صد مورد مخالفت روایات شریفه و منش و روش امام راحل قرار می گیرد. مع الاسف می بینیم که آقایان خلاف نظر امام عمل کردند و زی طلبگی و زندگی ساده امام را دنبال نکردند. بعضی از همین دولت ها صندلی های شان را تشکیل تر و اتاق های پذیرایی از مهمان ها را تجملی تر کردند.

امام وزیر امور خارجه یک کشور به ظاهر ابر قدرت (شوروی سابق) را در همان اتاق ساده می پذیرد و برایشان مهم نیست اما بعضی از مسئولان در کاخ زندگی می کنند و بعد از اتمام دوره ریاست جمهوری هم از آنجا بیرون نمی آیند. اصلاً چه کسی گفته است که اینها باید در کاخ زندگی کنند؟ پس اینها در حقیقت مبنای فکری امام را قبول نداشتند و آن را بهانه قرار دادند تا به دنیا طلبی خودشان برسند.

شما تا به حال در موضوع اندیشه امام با افراد جریان اصلاح طلب گفت و گو کرده اید؟ آنها چه پاسخی برای رفتارشان دارند؟

خیر ما گفت و گوی مستقیم نداشتیم اما نیازی به این کار نیست و از افکار و صحبت ها و کردارشان می توان متوجه مسائل شد. همان طور که عرض کردم، می توان تمام صحبت های امام را کلمه به کلمه یک طرف گذاشت و صحبت های آقایان رادر طرف دیگر.

امام می فرماید هر جا ظلم باشد ما بان مخالفیم و یار مظلوم هستیم ولی آنها حرف دیگری بیان می کنند.

امام می فرماید اگر دیدید که آن طرفی ها از شما تعریف کردند، بترسید. پیروان حقیقی خط امام کسانی هستند که آن طرفی ها به آنها می تازند. این افراد که به ظاهر با خط امام و فکر امام وارد می شوند، مورد تشویق آن طرفی ها قرار می گیرند.

مثلاً در فتنه ۸۸، غربی ها و صهیونیست ها برای چه کسانی هورا کشیدند و کف زدند؟ در خبرگزاری ها و سایت ها و ماهورها شب برنامه های مفصل برای حمایت از جنبش به ظاهر سبز (که جنبش معاویهای و بنی امیه ای بود) راه انداختند. بنابراین، اصلاً نیازی به مناظره رودر رو نیست و حرکات و افعال اینها به خودی خود همه چیز را نشان می دهد.

اگر بخواهیم منش و اندیشه امام را چراغ راه قرار بدهیم، چگونه باید با کسانی که قصد دارند امام را مصادره کنند، رفتار کنیم؟

اولاً ما اعتقاد نداریم که اصلاح طلبان امام را مصادره کردند بلکه آنها از امام استفاده می کنند. هر چند مردم با اینها کاری ندارند چون می دانند که دروغ می گویند.

امام و هر کسی که الهی است، مصادره شدنی نیست. مگر دعاش می تواند پیغمبر را مصادره کند؟ دعاش به نام پیامبر آمد که پیامبر را تخریب کند و اینها نیز به نام امام آمدند که امام را تخریب کنند. به نظر بنده، اصلاح طلبان از امام عقده دارند و در حقیقت مقابل فرمان امام ایستاده اند، چون امام جلوی بسیاری از افراد ایستاد. امام هرگز با کسی رودر پایستی نداشت و می فرمود «ما با کسی عقداخت نخواندیم». این نکته بسیار مهم است.

همیشه من به دوستان عرض می کنم که دوست دارم وقتی اندیشه های امام المسلمین حضرت آیت الله خامنه ای را پیاده می کنید، بلافاصله در کنار آن اندیشه های امام راحل را ذکر کنید تا مشخص شود این دو یکسان است. مردان الهی در اندیشه های الهی یکسان اند. شاید شرایط زمان و مکان مقداری تبیین و بیان آن را جدیدتر کند، اما در اندیشه یکی هستند. مردم باید بدانند امروز آنچه امام المسلمین بیان می فرمایند، همان چیزی است که امام راحل عظیم الشان بیان کرده است. مثلاً از نظر امام، وحدت کلمه رمز پیروزی انقلاب و تداوم آن است. امام می فرماید «ما اگر وحدت کلمه نداشتیم، هر یک مقصدی داشت، هر گروهی به طرفی می کشیدند، ممکن نبود بر این قوه شیطانی و قدرت های بزرگ که در دنبال او بود، پیروز شویم.»

امام به صراحت وحدت کلمه را بیان می فرمایند، اما اصلاح طلبان وحدت کلمه را قبول ندارند. وحدت کلمه نیاز به محور دارد و محور معمولاً ولی فقیه است. او باید محور باشد و ما باید مراقب باشیم. متأسفانه اینها آب به آسیاب دشمن ریختند و اختلاف درست کردند. پیامدهای اختلاف این است که دشمن قوی می شود و حاکمیتش را بر مردم بیشتر می کند. من استدعا می کنم که دوستان ما هیچ موقع بیان نکنند که اینها امام را برای خودشان برداشتند. امام برای همه جامعه است و برای هیچ فرد و هیچ فرقه و گروهی نیست. این نکته بسیار مهمی است که باید به آن دقت کنیم.

اگر سخن پایانی دارید، بفرمایید.

نکته پایانی این است که اگر ما می خواهیم واقعاً راه امام را ببیمایم که همان اندیشه های الهی امام است، طبعاً نیاز داریم که خدایی باشیم. ایشان در اولین مطلب بیان می کنند «قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَشْنِي وَفَرَادَى» یعنی قیام اجتماعی و انفرادی برای خدا. قیام امام برای خدا بود که نکته بسیار مهمی است. امام در نامه سیر و سلوکی که به حاج احمد آقا می نویسد می فرماید «میزان در اول سیر، قیام لله است. هم در کارهای شخصی و انفرادی و هم در فعالیت های اجتماعی. سعی کن در این قدم اول موفق شوی که در روزگار جوانی آسان تر و موفقیت آمیز تر است. مگذار مثل پدرت پیر شوی که یاد رازانی یا به عقب برگردی. و این محتاج مراقبه و محاسبه است.»

من اعتقاد دارم مراقبه از انقلاب این است که اول ما برای خدا کار کنیم. کسی که لله شود، طبیعی است که به دنبال نفس نمی رود؛ بلکه به دنبال ولی امر می رود. من می خواهم عرض کنم که اگر عزیزان بخواهند همان سیر مورد نظر امام را در انقلاب طی کنند و شروط سه گانه تقوا، علم و اخلاق را مد نظر بگیرند اولاً نباید خود را ببینند. ثانیاً به جد در ولایت ذوب شوند و ببینند که ولی امر چه نکاتی را بیان می کند. باید در عمل مطیع باشند تا آن شاء الله خدای متعال هم به آنها عنایت کند. امام توصیه می کند که دولت ها باید اولاً بدانند که خدمت به خلق، خدمت به خداست. این تعبیر امام است و امام روی این قضیه تأکید فراوانی می کنند. من اعتقاد راسخ دارم که اگر کسی بخواهد خدمت را مدنظر بگیرد، تنها راهش این است که اولاً خدایی ببیند و ثانیاً خدایی عمل کند. یکی از راه های خدایی عمل کردن این است که از ولی امر اطاعت کند، نه از نفس خود. امام می فرماید «واقعاً کسانی که دلشان برای اسلام می تپد و برای کشورشان، متوجه باشند که پست میزان نیست، مقام میزان نیست. این مقام ها تمام می شود. آنی که هست خدمت است.» اگر کسی بخواهد خدمت کند، در نظام جمهوری اسلامی ایران از مسیر اطاعت از ولی امر می گذرد.



امام فرمودند:

«آقایان، من که به

ایشان (بنی صدر)

رای ندادم، این

مردم بودند و تا

مردم آگاه نشوند

نمی شود ایشان را

برداشت.» وقتی

مردم آگاه شدند

مجلس رای به

عدم کفایت ایشان

داد و امام هم آن

را امضا کردند.

امام اعتقاد راسخ

به مردم سالاری

دارند. مشروعیت

از طریق خداست

اما مقبولیت نه از

ناحیه خدا، بلکه از

ناحیه مردم است.

جمهوریت رادر

کنار اسلام می آورد

نه یک کلمه بیش و

نه یک کلمه کم

شکوری راد، عضو ارشد حزب مشارکت، در پاسخ به این سؤال که «آیا با وجود دولت اسرائیل مخالف هستیید؟» بیان می‌دارد: «اگر موضوع اسرائیل و فلسطین یک اختلاف ارضی ساده باشد در خور این نیست که این مقدار به آن پرداخته شود و اگر فقط این باشد که قوم یهود می‌خواهد سرزمین داشته باشد، واقع‌بینی حکم می‌کند که به آنها چنین اجازه‌ای داده شود.»

اصلاح طلبان فلسطین را به یک اشاره فروختند

به رسمیت شناختن گروهی که از طریق تجاوز حق مظلومان را از آنها به‌زور غصب کرده‌اند، در حقیقت شریک شدن در ظلم ظالمان است. امام راحل می‌فرمودند: «من طرفداری از طرح استقلال اسرائیل و شناسایی او را، برای مسلمانان یک فاجعه و برای دولت‌های اسلامی یک انفجار می‌دانم.» (صحیفه امام، ج ۱۶، ص ۲۹۴) و تأکید داشتند: «ملت مسلمان ایران و هیچ مسلمانی و اصولاً هیچ آزاده‌ای اسرائیل را به رسمیت نمی‌شناسد و ما همواره حامی برادران فلسطینی و عرب خود خواهیم بود.» (صحیفه، ج ۱۰، ص ۱۷۸).

به‌رغم اینکه این نگاه را هر انسان آزاده‌ای می‌پسندد، صادق زبیاکلام در اظهارنظری عجیب می‌گوید: «من اسرائیل را به رسمیت می‌شناسم چرا که سازمان ملل آن را به رسمیت شناخته است.» (خبرگزاری فارس، ۹۲/۱۱/۲۷) و حتی پارافراتر گذاشته و مشکل دشمنی اسرائیل با ما را در داخل ایران جست‌وجو می‌کند و می‌گوید: «علت دشمنی رژیم صهیونیستی با ایران بدین خاطر است که ما می‌خواهیم آنان را محوکنیم.» (همان) در نمونه‌ای دیگر روزنامه «خرداد» به مدیرمسئولی «عبدالله نوری» در ۱۵ دی ماه ۱۳۷۷ خواستار به رسمیت شناختن اسرائیل توسط ایران می‌شود. (باشگاه خبرنگاران جوان، ۹۳/۵/۳).

۲

به رسمیت شناختن اسرائیل

فلسطین مسئله‌ای محوری و نقطه اشتراک تمام مسلمانان و بلکه تمام آزاداندیشان در سرتاسر جهان است. رژیم پهلوی که نه مقید به حدود دینی بود و نه از خود استقلال داشت پیوند عمیقی با اشغالگران «قبله اول» برقرار کرد. اصولاً یکی از مسائلی که موجب نفرت مردم از سیستم پهلوی بود همین حمایت‌ها از اسرائیل بوده است. امام خمینی (ره) در همان ایام مبارزه در مصاحبه‌ای فرمودند: «یکی از جهاتی که ما را در مقابل شاه قرار داده است، کمک او به اسرائیل است. من همیشه در مطالبیم گفته‌ام که شاه از همان اول که اسرائیل به وجود آمد با او همکاری کرده و وقتی که جنگ بین اسرائیل و مسلمانان به اوج خود رسیده بود، شاه همچنان نفت مسلمین را غصب کرده و به اسرائیل می‌داد و این امر خود از عوامل مخالفت من با شاه بوده است.» (صحیفه نور، جلد ۴، ص ۳۰، مصاحبه با امل در تاریخ ۱۳۵۷/۹/۱۶)

با سرنگونی رژیم وابسته شاهنشاهی و تشکیل حکومتی در خور مردم آزاداندیش و دین‌مدار ایران اسلامی، امام خمینی (ره) به‌عنوان بنیانگذار این حرکت، همواره بر لزوم پیگیری مسئله فلسطین تأکید ویژه داشتند. جمله تاریخی «فلسطین پاره تن اسلام است» نشان از جایگاه ویژه مسئله فلسطین در نگرش امام خمینی (ره) دارد. اما همچون هر حرکت حق‌طلبانه دیگری این حرکت نیز با چالش‌هایی مواجه گردید. بزرگ‌ترین چالش‌های داخلی در مسیر دفاع از آرمان فلسطین از سوی برخی اعضای گروهی که خود را «اصلاح‌طلب» می‌خواندند، ایجاد شد.

در ادامه به بررسی برخی مواضع اصلاح‌طلبان در باب مسئله فلسطین و تقابل این نظریات با دیدگاه امام راحل (ره) می‌پردازیم.

حسین
مطلبی

۱

تقلیل آرمان فلسطین به اختلاف ارضی!

در حالی که پیر جماران (ره) با دلایل روشن همواره بر متجاوز بودن اسرائیل تأکید داشت و بارها تأکید کرد که: «اسرائیل غاصب است و هر چه زودتر باید فلسطین را ترک کند.» (صحیفه امام، ج ۵، ص ۱۷۶) و اصولاً هر انسان آزاداندیشی وقتی به مسئله فلسطین و دشمن صهیونیستی می‌نگرد، به‌دات تجاوزکار بودن اسرائیل را درمی‌یابد، لیکن برخی اصلاح‌طلبان هم‌نوا با جهان‌خواران تلاش می‌کنند چنین القا کنند که مسئله فلسطین و اسرائیل چیزی در حد یک اختلاف ارضی ساده است. شکوری راد، عضو ارشد حزب مشارکت، در پاسخ به این سؤال که «آیا با وجود دولت اسرائیل مخالف هستیید؟» می‌گوید: «اگر موضوع اسرائیل و فلسطین یک اختلاف ارضی ساده باشد، در خور این نیست که این مقدار به آن پرداخته شود و اگر فقط این باشد که قوم یهود می‌خواهد سرزمین داشته باشد، واقع‌بینی حکم می‌کند که به آنها چنین اجازه‌ای داده شود!» (هشت سال بحران آفرینی اصلاح‌طلبان، ص ۲۱۱).

۶

نگارش نامه ذلت

در سال ۲۰۰۳ میلادی که امریکا به بهانه حملات ۱۱ سپتامبر در حال دست‌اندازی به دو همسایه ایران (یعنی افغانستان و عراق) بود، دولتمردان وقت ایران از ترس اینکه این حملات شامل ایران نیز بشود، دست به نگارش نامه‌ای سراسر ذلت و خفت به امریکای جهان‌خوار کردند که طبق تعهدات پیشنهادشده از طرف دولت وقت، ایران در برابر امتیازات واهی متعهد به «قطع هر گونه کمک به گروه‌های مبارز فلسطینی و تلاش در جهت عدم مبارزه این گروه‌ها، کمک به خلع سلاح حزب‌الله و تبدیل کردن آن به یک گروه سیاسی صرف و...» شده بود، اموری که صراحتاً در تضاد با آرمان‌های امام راحل (ره) در باب مسئله فلسطین است. بررسی ابعاد مختلف این نامه ذلت‌بار و رسواگر نیاز به مجال دیگری دارد.

در حالی که از منظر امام خمینی (ره) که برخاسته از نگرش دینی و انسانی به مسائل است «این تکلیف همه مسلمانان است که قدس را آزاد کنند و شر این جرثومه فساد را از سر بلاد اسلامی قطع کنند» (صحیفه امام، ج ۵، ص ۱۸۶) و اصولاً روز قدس را امام (ره) در جهت همین آرمان بنیانگذاری نمودند، ولی عده‌ای در سال ۱۳۸۸ در حمایت از فتنه‌ای که از سوی کاندیداهای جریان اصلاح طلب شکل گرفت شعار «نه غزه و نه لبنان» سر دادند. این حرکت آنچنان از سوی رژیم اشغالگر قدس مورد پسند واقع شد که در همان ایام نخست وزیر ری رژیم صهیونیستی مسروران اعلام کرد: «جنبش سبز سرمایه بزرگ اسرائیل است» (جهان نیوز، ۹۱/۲/۱۵).

البته این روزها بسیاری از اصلاح طلبان مضطربانه سعی کرده‌اند خود را از آن ظلم بزرگی که در حق مردم مظلوم فلسطین صورت دادند، مبری نشان دهند. از این روست که مثلاً «علی اکبر محتشمی پور» از سران اصلاح طلب که در آن ایام رئیس کمیته خود ساخته صیانت از آرای یکی از سران فتنه بود، پس از گذشت دو سال از آن ایام در توجیهی اعلام کرد که شعار نه غزه و نه لبنان «واکنش طبیعی» به برخی حوادث انتخابات بوده است. برخی از اصلاح طلبان (همچون سید هادی خامنه‌ای) نیز سعی کردند از اصل صورت مسئله را پاک کنند و چشم بر تمام حقایق بسته و این مطلب را یک «دروغ شاخدار» نامیدند.

«آنهايي که اين طرح را داده‌اند، يا جاهلند يا تحت تأثير امر بکا و صهيونيستم واقع شده‌اند... معنای اينکه تأمین داده بشود به اسرائیل، این است که این اسرائیلی که سال‌های طولانی است زمین‌های مسلمان را غصب کرده‌اند و کشتار دسته‌جمعی در فلسطین و در لبنان و در جاهای دیگر ایجاد کرده‌اند، مسلمان را بی‌خانمان کرده‌اند و اعراض و نفوس مسلمان را در خطر، معرض خطر قرار داده‌اند و دستخوش مقاصد فاسدشان کرده‌اند، حالا همه مسلمان‌ها این را تأمینش بدهند! یعنی اینکه اگر یک کسی خواست تعرض بکند به این غاصب، به این دولتی که دولت غاصب جانی است، همه مسلمان‌ها و همه دولت‌های منطقه موظفند که با او مخالفت کنند برای حفظ اسرائیل! اسرائیلی که خون مسلمان را مکیده است و فلسطین را و قدس را آن طور کرده است و لبنان را به آن صورت در آورده است و مسلمان را قتل و غارت کرده است، حالا همه موظفیم که برای خاطر اینکه یک دستمزدی به او بدهیم، همه حافظ او باشیم! همه تأمین کنیم او را! آن کسی [را] که از اول که وارد شده است در قدس و فلسطین، همه کارهای غاصبانه بوده است، حالا ما به رسمیت بشناسیم!» (صحیفه امام، ج ۱۵، ص ۳۷۰ و ۳۷۱)

با وجود بداهت و روشنی خیانت بار بودن این طرح‌ها باز هم از اردوگاه اصلاح طلبان این صدا بلند می‌شود که «صلح خاور میانه، به نفع مردم منطقه است و مخالفت ایران، غیر واقع بینانه است!» (بازی ترور، ص ۳۹ به نقل از هفته‌نامه مبین، ۲۳ مرداد ۷۸، ص ۳ و ۴)

وقتی سرزمین، جان، مال و ناموس تعدادی انسان غیر تمند مورد تهدید قرار گرفت و در مقابل، آن ملت از ابزارهای دفاعی محروم بود، به هر طریقی ولو با نثار کردن جان خود به دفاع از مقدسات خود خواهد پرداخت. امام خمینی (ره) در این رابطه می‌فرماید: «مردم فلسطین جانشان به لبشان رسیده و لهذا انتحار می‌کنند. اگر یک کسی جانش به لبش نرسیده باشد که انتحار نمی‌کند برای اینکه شما را از کار بیرون کند. مردم نمی‌توانند تحمل بکنند، شما یک فکری بکنید، با زدن و با کشتن و با یغما کردن و با بمباران کردن کار درست نمی‌شود، شما کنار بروید تا مردم کار خودشان را بکنند. راحت بگذارید مردم را.» (صحیفه امام، ج ۱۸، ص ۲۴۰)

اما اصلاح طلبان در تعارض آشکار با این خط و تفکر امام، حملات خود را متوجه اصل عملیات شهادت طلبانه کرده‌اند. مصطفی تاج‌زاده علاوه بر اینکه عضو شورای مرکزی احزاب اصلاح طلب مشارکت و سازمان مجاهدین بود، در دوران دولت اصلاحات معاونت سیاسی وزارت کشور را نیز بر عهده داشت و حتی در دوره‌ای سرپرست وزارت کشور شد. وی در مصاحبه‌ای در جواب این پرسش که «نظر شما در مورد عملیات انتحاری اعضای حماس که منجر به کشته شدن شهروندان اسرائیلی می‌شود، چیست و آیا آن را تأیید می‌کنید؟» می‌گوید: «کشتن هر شهروند بی‌گناه چه یهودی، چه مسلمان و چه امریکایی به‌طور کلی قابل دفاع نیست. باید آرزو کنیم بشریت به مرحله‌ای از آگاهی و رشد و توسعه دست یابد که در آن همه انسان‌ها صرف نظر از نژاد، زبان، دین و جنسیتشان از حقوق یکسان برخوردار باشند و نقض حقوق هر یک از آنان موجب اعتراض همگانی گردد.» (هشت سال خیانت بار نگاه می‌کنند بلکه موضع ایشان در باب مسئله فلسطین همان موضع امام (ره) است. چندان دشوار نیست که تصور شود اگر امام (ره) امروز می‌بودند در مقابل این ادعا در کنار سکوت‌های اصلاح طلبان در برابر این سخنان خائنانه چه موضعی را اتخاذ می‌کردند.

آنچنان که ایشان در زمان حیاتشان در مقابل سکوت و نرمش دولت‌های به اصطلاح اسلامی در برابر جنایات صهیونیست‌ها فرمودند: «آیا اگر امروز توانستند عذرهایی برای سکوت بلکه کمک به مقاصد شوم این جنایتکار و اربابش بتراشند، تاریخ را هم می‌توانند به انحراف کشند؟ آیا ملت‌های آزاد را هم می‌توانند فریب دهند؟ و آیا خداوند منتقم را هم با عذرهای غیرموجه خود می‌توانند قانع کنند؟ و آیا این طور که اینان اسلام بزرگ را به ملعبه و بازی گرفته‌اند، گناه بزرگشان بخشودنی است؟ و آیا از عهده جواب برای خون‌های زنان و مردان و کودکان بی‌گناه بیروت برمی‌آیند؟» (صحیفه نور، ج ۱۷، ص ۲۷)



پرونده

فقط مجلس اصلاح طلبان در رأس امور است!

مروری بر تعارض میان انتظار امام از مجلس شورای اسلامی و عملکرد اصلاح طلبان

محمد حسن
صادق بور

مجلس شورای اسلامی به عنوان مظهر جمهوری نظام اسلامی از بدو تشکیل جمهوری اسلامی جایگاه ویژه‌ای در نگاه و اندیشه امام راحل امت داشت. امام

خمینی که مجالس شورای ملی در عصر پهلوی را دیده بودند همواره از وابستگی نمایندگان مجلس به تفکرات وابسته به غرب و شرق ناخرسند بودند. ایشان در خصوص مجالس پیش از انقلاب می‌فرمایند: «من در بعضی مجالس زمان رضاخان رفته‌ام و در مجلس به عنوان تماشاگری و مجالس دیگری هم که از آن زمان تا اخیر بوده است، شنیده‌ام. آنجایی که من دیده‌ام، مجلس محل شور نبوده است، مجلس مبارزه بین افراد در آمل خودشان بود؛ جنگ و نزاع بود. حتی بعضی اشخاص که اشخاص صحیحی بودند و در خارج از مجلس حدود را حفظ می‌کردند، در مجلس که وارد می‌شدند مثل اینکه ملزم می‌شدند به اینکه نظیر آنهای دیگری که به طور غیر اسلامی رفتار می‌کردند، گاهی هم بعضی از آنها منحرف بشوند.»^(۱)

امام تا پیش از انقلاب اسلامی، قدرت نمایندگانی از مردم را که مستظهر به تفکرات اسلامی و منبعث از خواست مردم باشد، مشاهده کرده بودند و از تأثیرات آیت‌الله مدرس که در مقطع حضور خود در مجلس، مقتدرانه و در صحنه‌های متعدد جلوزیادی خواهی‌های شاه ضد دین و دیکتاتور پهلوی ایستاده بود، سخن‌هایی گفتند و از زمان ریاست آیت‌الله کاشانی بر مجلس شورای ملی که زمینه را برای روی کار آمدن دولت مصدق و جریان ملی شدن صنعت نفت فراهم کرده بود تجربه‌ها داشتند.

امام امت جایگاه مجلسی را که بتواند تجلی خواست ملی باشد «در رأس همه امور» می‌دانست. از همین رو یک سال پس از پیروزی انقلاب اسلامی در اسفندماه ۵۸ انتخابات اولین مجلس شورای اسلامی برگزار شد.

در میان ۹ دوره مجلس شورای اسلامی، مجلس ششم حال و هوای متفاوتی نسبت به سایر دوره‌ها داشت. تنش‌هایی در این دوره به وقوع پیوست که حاصل آن تحمیل بحران‌های متعدد به نظام جمهوری اسلامی بود. این اتفاقات در مجلسی رخ می‌داد که اکثریت مطلق آن در دست «فراکسیون دوم خرداد» و اصطلاحاً جناح اصلاح طلب بود. جناحی که همواره خود را «خط امامی» و پیرو آرمان‌ها و منویات معمار انقلاب اسلامی معرفی کرده و از این رهگذر به کسب وجهه پرداخته است. در این نوشتار قصد بر آن است که با بررسی برخی رویدادهای واقعه در مجلس ششم، میزان صحت این ادعا را در کنش‌های رفتاری اصلاح طلبان بررسی کنیم.



معیشت و مطالبات مردم، قربانی عملکرد جناحی

اکثریت اصلاح طلب در شرایطی مجلس ششم را در دست گرفت که سه سال از روی کار آمدن دولت اصلاحات می‌گذشت. مهدی کروی به عنوان رئیس مجلس و بهزاد نبوی و محمدرضا خاتمی به عنوان نایب رئیس مجلس انتخاب می‌شوند. انتظار مردم در این شرایط این است که با توجه به روی کار آمدن مجلس همراستا با دولت. این نهاد اهتمام ویژه‌ای بر رفع مشکلات مردم داشته باشد و خود را درگیر جو مخرب سیاسی آن روزها نکند.

رهبر معظم انقلاب در دیدار با برخی اصلاح طلبان پیش از آغاز به کار مجلس ششم همین تذکر را گوشزد نمودند: «مسئولان دولتی و کارگزاران باید بدون توجه به بحث‌ها و جنجال‌های رسانهای درباره لزوم تقدم توسعه سیاسی بر توسعه اقتصادی، به دنبال اصلاح وضعیت اقتصادی مردم باشند، چرا که اگر مردم از مسائل اقتصادی و معیشتی نارضایتی نداشته باشند، هیچ مسئله‌ای آنان را به معارضة

ترغیب و تشویق نمی‌کند اما اگر مردم مشکلات فراوان اقتصادی داشته باشند، هر قدر هم آزادی باشد مردم از حکومت بر می‌گردند.»^(۲)

اما مجلس ششم که با حضور عناصر جبهه مشارکت از همان ابتدای راه دیگری را برای پیگیری ادعای توسعه سیاسی و اقتصادی برگزید که عبارت بود از «تشدید تنش با حاکمیت». مجلس ششم بنای خود را بر تقابل و ایجاد اصطکاک با نهادهای حاکمیتی گذارده بود.

پژوهشی از ۲۰۰ نطق پیش از دستور نمایندگان مجلس ششم که به صورت تصادفی انتخاب شده است، نشان می‌دهد بیشترین مسائلی که نمایندگان برای تذکر اختصاص داده‌اند، به ترتیب مربوط به «حمایت از دولت و انتقاد از منتقدان دولت» (۱۶ درصد) و «حمله به قوه قضائیه» (۱۵/۵ درصد) و سپس مباحث مربوط به «رفع مشکلات معیشتی مردم و رسیدگی به تبعیض و فساد» و نیز «طرح مشکلات حوزه انتخاباتی خود» به ترتیب ۸/۵ درصد و ۲ درصد بوده است.^(۳)

نمایندگان مجلس ششم همچنین به جای اعمال نقش نظارتی و نیز تلاش برای رفع موانع اساسی پیش روی پیشرفت کشور، در بعد نظارتی خود تحقیق و تفحص‌هایی را با جنبه‌های سیاسی و تسویه حساب شخصی همچون تفحص از صدا و سیما، تحقیق از پرونده هاشم آغاجری و کوی دانشگاه کلید زدند. تفحص‌هایی که تنازع و مناقشه میان مجلس شورای اسلامی و شورای نگهبان را افزایش داد.

مجلس ششم در حالی به محل منازعه و انتقام‌گیری جناحی تبدیل شده بود که امام خمینی (ره) چنین کار کردی را اساساً دور از شأن مجلس می‌دانستند. ایشان در همان بدو شکل‌گیری مجلس نسبت به تبدیل این نهاد مهم حکومت به محل حساب‌کشی شخصی حساس بودند و می‌فرمودند: «مجلس شورای اسلامی که شما آقایان و کیل هستی‌ها از طرف ملت برای خدمت در

آن بنگاه، باید آنکه دلخواه ملت است در آنجا طرح بشود. آنچه دلخواه اسلام است بحث و مشورت بشود و به ترتیبی که مقرر است تصویب بشود و همه چیزش اسلامی باشد. اغراض شخصیه را باید همه ما کنار بگذاریم. فرضاً که من با شما خدای نخواستہ، یک حساب و خرده دارم، این در مجلس نباید، در مجلسی که مجلس اسلامی است نباید این خرده حساب‌ها را آنجا به آن رسید. مجلس شورای اسلامی در یک محفظه سر بسته نیست که اگر خدای نخواستہ انحرافی در آن پیدا شد، همان اجزای خود مجلس بفهمند، این سرباز است و رادیو و تلویزیون این را منتشر می‌کند، همه ایران می‌بینند و می‌شنوند و خرج از ایران هم تا آنجایی که موج اینها می‌رود، آنها هم می‌شنوند و می‌فهمند که چه شده است. اگر بنا باشد که خدای نخواستہ از اول صفا آری بشود برای جنگ اعصاب و آن مجالسی که در زمان طاغوت بود، آن مجالس، باز محتوایش تکرار بشود، این مجلس اسلامی نیست و آقایان به وظیفه شرعی و الهی خودشان عمل نکرده‌اند.^(۴)



شورای نگهبان، سبیل اصلاح طلبان برای تخریب حاکمیت

امام‌راحل همواره شورای نگهبان را به عنوان حافظ اسلام و شرعیت نظام جمهوری اسلامی، دارای جایگاه ویژه‌ای می‌دانستند و تلاش‌هایی که بر خدی در ایام حیات ایشان برای مقابله با نظرات فقهی شورای نگهبان ابراز می‌داشتند با واکنش شدید ایشان مواجه می‌شد. امام خمینی (ره) خطاب به شورای نگهبان چنین می‌فرماید: «شما باید ناظر بر قوانین مجلس باشید و باید بدانید که به هیچ وجه ملاحظه نکنید، باید قوانین را بررسی نمایید که صدر صد اسلامی باشد. به هیچ وجه گوش به حرف عده‌ای که می‌خواهند یک دسته کوچک مردم ما خوششان بیاید و به اصطلاح مترقی هستند، ندهید، قاطعانه با اینگونه افکار مبارزه کنید. خدا را در نظر بگیرید.»^(۵)

اصلاح طلبانی که خود را پیروان راستین خط امام می‌دانستند، در مجلس ششم راه دیگری را برگزیده بودند. شورای نگهبان به عنوان سبیل حملات مجلس ششم در مواردی قرار گرفته بود که مصوبات مجلس را خارج از حدود شرع یا قانون اساسی تشخیص می‌داد. نمونه بارز این تنش‌های مجلس و شورای نگهبان در سال ۱۳۸۱ مربوط به ماجرای لوایح دوقلو بود. شورای نگهبان با لوایح دوگانه که اهداف اصلی آن تغییر قانون انتخابات مجلس در راستای حذف نظارت استصوابی و نیز افزایش اختیارات ریاست جمهوری بود، موافقت نکرد و همین زمینه را برای همه‌جبهه‌های سنگین اصلاح طلبان علیه شورای نگهبان آماده ساخت.

عباس عبدی از اعضای حزب مشارکت در همان ایام در موضعی تهدید کرد که در صورت مخالفت شورای نگهبان، اصلاح طلبان از حاکمیت خارج خواهند شد. «در صورت تأیید نشدن کمال این دو لایحه، اصلاح طلبان از حاکمیت خارج خواهند شد، زیرا عملاً کاری از دست آنها بر نخواهد آمد تا به مطالبات مردم پاسخ دهند. خروج از حاکمیت هم شامل استعفای دسته جمعی رئیس جمهوری و نمایندگان مجلس ششم است.»^(۶) محمد رضا خاتمی، دبیر کل حزب مشارکت و نایب رئیس مجلس نیز در اظهار نظری مشابه اعلام کرد که اصلاح طلبان از حذف نظارت استصوابی شورای نگهبان کوتاه نخواهند آمد.^(۷)

در میان این ۹ دوره اما مجلس ششم حال و هوای متفاوتی نسبت به سایر دوره‌ها داشت. تنش‌هایی در این دوره به وقوع پیوست که حاصل آن تحمیل بحران‌های متعدد به نظام جمهوری اسلامی بود

اصلاح طلبان دولت نیز همگام با مجلس اصلاحات در فضای رسانه‌های هجمه سنگینی کردند که اظهارات تند علی شکوری‌راد مشاور ارشد سید محمد خاتمی، سعید حجاریان مشاور دولت و مصطفی تاج زاده معاون وزیر کشور از این جمله بود.

همه اینها در حالی بود که اصلاح طلبان در هیاهوی صف کشی علیه شورای نگهبان، توصیه‌های امام‌راحل را نسبت به جایگاه این نهاد به فراموشی و به خیال خود به کنج موزه‌ها سپرده بودند؛ امامی که تضعیف شورای نگهبان را خیانت می‌دانست و می‌فرمود: «[هر کس] بخواهد فساد کند و به مردم بگوید که این شورای نگهبان کذا و این مجلس کذا، این فساد است و مفسد است یک همچو آدمی، تحت تعقیب مفسد فی الارض باید قرار بگیرد... مجلس باید مسائل را طرح بکند و رد و بدل و انتقاد صحیح، بدون جار و جنجال، بدون هیاهو، مسائل را بگویند. کسی که مخالف است، مخالفت خودش را بدون هیاهو بگوید. روش‌های غیر اسلامی را، اگر هم در باطن خدای نخواستہ - دارند، نباید دیگر اظهار بکنند و نباید اذهان مردم را نسبت به مجلس مشوش کنند.»^(۸)



مجلس خوب، مجلس بد

اصلاح طلبان مجلس ششم در حالی مخالفت شورای نگهبان با نظر نمایندگان مجلس شورای اسلامی را توهین به مجلس شورای اسلامی و تحدید اختیارات آن قلمداد می‌کردند که نوع مواجهه آنها با مجلس گذشته نشان می‌داد. اهمیتی که اصلاحات برای مجلس قائل است نیز منوط به جناح بندی سیاسی حاکم بر آن است. به عبارتی مجلسی که اصلاح طلبان در آن حائز اکثریت کرسی‌ها باشند، مجلسی است که در رأس امور است، اما مجلسی که در تعارض با منافع اصلاح طلبان شکل بگیرد، دیگر در رأس امور نیست! هر چند نوع مواجهه اصلاح طلبان با مجلس هفتم و هشتم که خاستگاه اصولگرایی داشت، خود مبین این نفاق و برداشت نسبی از منویات امام‌راحل است. اما به عنوان یک نمونه بارز از برخورد دوگانه با مصوبات مجلس می‌توان به حمله شدید اصلاح طلبان به مجلس پنجم نیز اشاره کرد. در هنگامه‌ای که طرح اصلاح قانون مطبوعات در مجلس پنجم به ریاست ناطق نوری در حال بررسی و تصویب بود، حملات اصلاح طلبان از موضع دولت و رسانه‌های زنجیره‌ای زمینه را برای آشوبی بزرگ در سال ۱۳۷۸ به وجود آورد که منجر به غائله ۱۸ تیر شد. حتی اصلاح طلبان برای ورود به مجلس ششم،

مهم‌ترین شعار خود را الغوین مصوبه مجلس قرار داده بودند و اولین موضوعی که در دستور کار مجلس ششم قرار گرفت، اصلاح این مصوبه بود. مصوبه‌ای که نهایتاً با حکم حکومتی رهبر معظم انقلاب و تصریح بر این امر که «آنچه در کمیسیون مجلس پیش‌بینی شده مشروع و به مصلحت کشور و نظام نیست.» از دستور مجلس خارج شد.^(۹)

نمایندگان اصلاح طلب در حالی اصلاح قانون مطبوعات را در رأس اهتمام خود برای رسیدگی به عنوان اولین اقدام اساسی مجلس ششم قرار داده بودند که این قانون عملاً زمینه را برای تبلیغ رسانه‌های معاند داخلی علیه جمهوری اسلامی فراهم می‌کرد. اصلاحیه‌ای که مفاد آن حاکی از مجاز بودن نوشتن مطلب علیه قانون اساسی و برداشته شدن مسئولیت حقوقی نویسندگان روزنامه‌ها نسبت به نوشته‌های خود و عدم نیاز به التزام به قانون اساسی برای فعالیت مطبوعاتی و نیز امکان تحرک رسانه‌های مخالفان نظام جمهوری اسلامی بود.^(۱۰)

در حقیقت طرحی که با ادایت رهبری جلوی آن گرفته شد، زمینه را برای فعال شدن مجدد نویسندگانی فراهم می‌کرد که امام خمینی قلم‌های آنها را خیار تکرار و بازکننده دست اجانب می‌دانستند. قلمی که باید شکسته می‌شد تا حرمت و تقدس آزادی محفوظ بماند. بنیانگذار انقلاب از نمایندگان مجلس توقع داشتند «پیشنهادهای مخالف با شرع مقدس که ممکن است از روی ناآگاهی و غفلت طرح شود، شدیداً مخالفت نمایند و از قلم‌های مسموم و گرفتار منحرفان هراسی نداشته باشید و سخط خالق را برای رضای مخلوق تحصیل نکنید و خداوند قاهر و قادر را حاضر و ناظر بدانید.»^(۱۱)

اما متأسفانه می‌توان گفت نه تنها مجلس ششم تلاش می‌کرد تا قلم‌های مسموم را در فضای جامعه رها کند که حتی بعضاً همین رسانه‌های زنجیره‌ای بودند که برای اصلاح طلبان در مجلس و دولت خط مشی ترسیم می‌کردند.



تعارف جام زهر

در بهار سال ۸۲ و پس از آنکه تهدیدات مجلس ششم از قبیل استعفا و خروج از حاکمیت نتوانست شورای نگهبان را مجبور به پذیرش خواسته‌های غیرقانونی آنان در تصویب لوایح دوقلو و الغای نظارت استصوابی کند، این بار با جنجالی تازه پیکان انتقادات خود را به سمت رهبر معظم انقلاب گرفتند. ۱۲۷ نماینده مجلس ششم ۳۱ اردیبهشت در نامه‌ای خطاب به رهبری با لحنی ناخوشایند از ایشان خواستند تا با نوشیدن جام زهر، دستور دهد شورای نگهبان لوایح دوقلو را تأیید نماید.

در قسمتی از این نامه آمده بود: «مستولان حاکمیت باید صادقانه از مردم در قبال همه قصور و سوء تدبیرها پوزش بخواهند و البته این عذرخواهی شکست و عقب‌نشینی از مواضع اصولی نیست، بلکه نشانه فروتنی و بزرگواری است. تعظیم به مردم خود سبب جلوگیری از کرنش به بیگانگان می‌شود. اگر جام زهری باید نوشید قبل از آنکه کیان نظام و مهم‌تر از آن، استقلال و تمامیت ارضی کشور در مخاطره قرار گیرد باید نوشیده شود و بی تردید این برخورد خردمندانه و متواضعانه، از سوی ملت با همان پاداشی مواجه می‌شود که امام عزیز را حل روبرو شد.»

در این نامه همچنین اختیارات رهبری ذیل ولایت مطلقه فقیهه و اصل ۱۱۰ قانون اساسی نیز مورد انتقاد قرار گرفته و در قسمتی از آن چنین آمده بود: «اگر آ به قول آقایان اصل ۱۱۰ قانون اساسی، تنها کف اختیارات رهبری است، آیا بهتر نیست برای همیشه با صداقت و صراحت تکلیف مردم را روشن کنیم و از این همه دوگانگی‌ها، شعار دادن‌ها و افزودن صفت و قید بر کلمات معناداری چون مردمسالاری و آزادی، رهایی یابیم؟»

سوءاستفاده اصلاح‌طلبان از جایگاه مجلس و حمله به ولایت فقیه را در کدام سطور از خط امام می‌توان یافت. امامی که ولایت فقیه را مانع دیکتاتوری می‌دانستند و به غریب‌دگان مخالفان چنین می‌فرمودند: «گمان می‌کنند که اگر ولایت فقیه در قانون اساسی بگذرد، این اسباب دیکتاتوری می‌شود. در صورتی که ولایت فقیه هست که جلو دیکتاتوری را می‌گیرد.»^(۱۲) در اندیشه امام خمینی نماینده مجلسی که با ولایت فقیه مخالفت می‌نمایند اساساً و کالتش باطل است: «کسانی که با ولایت فقیه مخالفت می‌کنند و برخلاف این چیزی که ملت آنها را تعیین کرده است، عمل می‌کنند، و کالت ندارند در این امر. من اولی که مجلس بنا بود تأسیس بشود، پیش‌بینی این امور را می‌کردم.»^(۱۳)

مجلس ششم اکنون به درجه‌ای از رفتار بی‌پروا رسیده بود که حتی مهدی کروبی و سیدمحمد خاتمی به عنوان رؤسای مجلس و دولت در جلسه شورای عالی امنیت ملی به این نامه واکنش منفی نشان می‌دهند و تلاش می‌کنند تا این نامه در فضای رسمی کشور منعکس نشود. هر چند به هر حال این نامه سرگشاده تأثیر خود را بر تبلیغات رسانه‌های ضدانقلاب گذاشت و تا مدت‌ها دستمایه تحلیل آنها قرار گرفت.



توجه اصلاح‌طلبان به مردم فقط در صندوق‌های رأی است!

تلاش اصلاح‌طلبان برای تقابل با حاکمیت و گرفتن ژست مخالفت، دستپخت جناح‌های اصلاح‌طلب را به حدی شور کرده که خود به حقیقت آن معترفند. روزنامه اصلاح‌طلب حیات نو به مدیر مسئولی هادی خامنه‌ای در تاریخ ۷۹/۸/۲۴ می‌نویسد: «اصلاح‌طلبان حتی بعد از تسلط بر دولت و مجلس، هنوز هم با لهجه اپوزیسیون صحبت می‌کنند و تمایل دارند به عنوان یک حزب اپوزیسیون باقی بمانند... اصلاح‌طلبان با لهجه‌ای دوگانه سخن می‌گویند. در پای صندوق‌ها با لهجه اپوزیسیون سخن می‌گویند و آن هنگام که در رأس وزارتخانه‌های دولتی قرار می‌گیرند، به لهجه مستوفیان دیوانی... استفاده از مردم توسط اصلاح‌طلبان تنها به صندوق‌های رأی محدود شده و در استراتژی آنها، مردم تماشاگرانی غیرفعال هستند»

هر چه مجلس ششم به پایان عمر خود نزدیک‌تر می‌شود، ناآرامی و تنش افزایش می‌یابد. در سال آخر مجلس و در آستانه احراز صلاحیت نمایندگان برای مجلس هفتم، اظهار نظرهای تهدیدگونه خطاب به شورای نگهبان از سر گرفته می‌شود. در نهایت عده‌ای از نمایندگان حاضر در مجلس ششم مورد تأیید هیئت‌های نظارت شورای نگهبان برای انتخابات قرار نمی‌گیرند و همین امر زمینه را برای جنجالی دیگر مهیا می‌کند. حزب مشارکت و

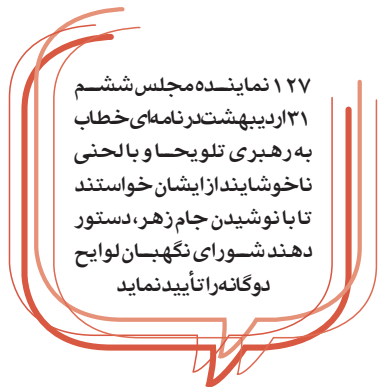
برخی اصلاح‌طلبان رد صلاحیت‌های شورای نگهبان را به شدت محکوم و حتی محسن میردامادی (رئیس وقت کمیسیون امنیت ملی) از آن تعبیر به «کودتای غیر نظامی» می‌کند.^(۱۴)



در خواست کمک از امریکا!

اعتراض اصلاح‌طلبانی که مورد تأیید قرار نگرفته‌اند، نهایتاً در دی ماه سال ۸۲ شکل تحسن به خود می‌گیرد و در ۱۲ بهمن ماه و در واکنش به عدم پذیرش نظرات آنان در تغییر روند تأیید صلاحیت‌ها، تصمیم به استعفاى دسته‌جمعی می‌گیرند. ظاهر آدر گرماگرم تحسن برخی نمایندگان به تماس و ارتباط با کنگره امریکا و ارسال پیام‌هایی به آن کشور به منظور پشتیبانی مبادرت می‌کنند.^(۱۵) دولت اصلاحات نیز به حمایت از معترضین می‌پردازد و در روزهای تحسن برخی از مقامات دولتی همچون معصومه ابتکار، محمدستاری فر، زهرا شجاعی و صفدر حسینی با حضور در جمع متحصرین با آنان اعلام همراهی می‌کنند. حتی ۱۳ عضو کابینه و حدود ۵۰ معاون وزیر در حمایت از متحصرین اعلام استعفا می‌کنند.^(۱۶)

رهبر انقلاب که می‌دانند غرض اصلاح‌طلبان از تحسن، لغو یا تأخیر انتخابات مجلس در اسفندماه است، استعفاى نمایندگان را خیانت می‌دانند و بر لزوم برگزاری انتخابات



در موعد مقرر تأیید می‌ورزند بدین ترتیب آخرین جنجال اصلاح‌طلبان مجلس ششم نیز ناکام می‌ماند و مردم که از سیاسی‌کاری اصلاح‌طلبان به ستوه آمده‌اند، در مجلس هفتم بی‌اعتمادی خود را به آنها نشان می‌دهند.

همانگونه که ذکر آن رفت؛ اصلاح‌طلبان در طول چهار سال عمر مجلس ششم بارها برای تحمیل خواسته‌های خود به جنجال و بحران آفرینی پرداختند و وضعیتی اسفناک را به وجود آوردند که مخالف صریح خواست امام خمینی (ره) از مجلس بود. امام همواره بر انتقاد آرام و اعتراض دور از هیاهوی نمایندگان تأکید می‌ورزید: «انتقاد برای ساختن، برای اصلاح امور، لازم است. هر مجلسی باید این انتقادات را داشته باشد، لکن اگر [در] این انتقادات آنکه انتقاد می‌کند با آرامش خاطر و با نظر صحیح انتقاد کند، اینکه جواب می‌دهد هم اگر با نظر صحیح و بدون اینکه غضب در آن راه داشته باشد جواب بدهد، آن وقت منطوق در مقابل منطوق است و اگر با هیاهو و جار و جنجال بخواهد شما یک مسئله را حل بکنید و هر کسی در نظر داشته باشد که طرف مقابل

خودش را مثل یک دشمن بگوید، عقل‌ها کنار می‌رود و قوه غضبیه که بدترین قوه‌هاست اگر مهار نشود، در کار می‌افتد و مسائل را علاوه بر اینکه حل نمی‌کنند، مشکل‌تر می‌کنند.»^(۱۷)



درسی برای آیند

اکنون بیش از یک دهه از پایان کار مجلس ششم می‌گذرد و با مروری که بر اتفاقات ناخوشایند و وقایع آن سال‌ها انجام گرفت، می‌توان بهتر به فاصله ادعای اصلاح‌طلبان بر علاقه و خط مشی مبتنی بر منویات امام راحل با عملکرد آنان پی برد. ادعایی که هم اکنون نیز در شعارها و نطق اصلاح‌طلبان بر آن پای می‌فشارند بسیاری از همان اصلاح‌طلبانی که خود را ادسوز جمهوری اسلامی معرفی می‌کردند و نطق‌های خود را برای تعریض به رهبر معظم انقلاب، بارفتار امام تزیین می‌کردند اکنون به دامان غرب و ضدانقلاب پناه برده‌اند و صراحتاً علیه جمهوری اسلامی ایران موضع می‌گیرند و حتی برخی از آنان بی‌تقیدی خود را به قیود شرعی همچون حجاب نیز نشان داده‌اند و تزویر پنهان سال‌های گذشته را اکنون آشکار کرده‌اند.

حتی اگر از این رفتارهای جریان اصلاحات پس از مجلس ششم چشم‌پوشی کنیم، نمی‌توان تعارض عملکرد چهار ساله مجلس ششم را با اندیشه امام خمینی (ره) حول ویژگی‌های مطلوب مجلس نادیده گرفت. تعارضی که می‌توان با مقایسه مهم‌ترین خواسته‌های رهبر کبیر انقلاب از مجلس و آنچه توسط اصلاح‌طلبان رخ داد به وضوح مشاهده کرد.

منابع:

- ۱- بیانات امام راحل در جمع نمایندگان مجلس شورای اسلامی، ۱۳۵۹/۳/۴
- ۲- بیانات مقام معظم رهبری حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در دیدار با نمایندگان جبهه دوم خرداد ۷۹/۲/۷
- ۳- نشریه مبلغان، بهمن و اسفند ۱۳۸۲، شماره ۵۰، ص ۱۰۰
- ۴- نمایندگان مجلس شورای اسلامی ۱۳۵۹/۳/۴
- ۵- صحیفه امام ج ۱۳ ص ۵۳
- ۶- روزنامه آفتاب یزد، ۲۵ شهریور ۱۳۸۱
- ۷- روزنامه نسیم صبا، ۲۰ فروردین ۱۳۸۲
- ۸- صحیفه امام، ج ۱۴، ص ۳۷۰
- ۹- نامه به نمایندگان مجلس شورای اسلامی در خصوص قانون مطبوعات ۱۳۷۹/۵/۱۵
- ۱۰- مصاحبه رئیس کمیسیون فرهنگی وقت مجلس، روزنامه حیات نو، ۱۳۷۹/۴/۲۸
- ۱۱- بیانات امام خمینی (ره) در دیدار با کارکنان کیهان ۱۳۵۸/۲/۲۵
- ۱۲- بیانات امام در دیدار با اعضای انجمن تبلیغات فرهنگ اسلامی لرستان ۱۳۵۸/۱۸
- ۱۳- دیدار امام خمینی (ره) با نمایندگان مجلس خبرگان و پاسداران مسجدالحسین (ع) - ۱۳۵۸/۷/۱۲
- ۱۴- ویژه‌نامه سیاسی رمز عبور ۰۱، روزنامه ایران، نوروز ۸۹، ص ۱۷۱
- ۱۵- سایت خبری مشرق، کد خبر: ۲۸۰۹۴۴
- ۱۶- ویژه‌نامه سیاسی رمز عبور ۰۱، روزنامه ایران، نوروز ۸۹، ص ۱۷۲
- ۱۷- صحیفه امام، ج ۱۴، ص ۳۶۶

تشکر رشدی از اصلاح طلبان!



«إِنَّ اللَّهَ وَإِنَّا إِلِيْهِ رَاجِعُونَ»؛ به اطلاع مسلمانان غیور سراسر جهان می‌رسانم مؤلف کتاب آیات شیطانی که علیه اسلام و پیامبر و قرآن، تنظیم و چاپ و منتشر شد، مستحق همین نشر ملحق از محتوای آن، محکوم به اعدام می‌باشند.»

این بخشی از فتوای تاریخی حضرت امام خمینی (ره) در خصوص اعدام سلمان رشدی است که منجر به ایجاد موجی از حمایت‌های مختلف از سوی عموم مسلمانان جهان شد. در مهر ماه سال ۱۳۶۷، مسلمانان هند و پاکستان با تظاهرات علیه سلمان رشدی که هندی‌الاصل و تبعه انگلیس بود، نفرت خود را از انتشار کتاب آیات شیطانی اعلام کردند. در ۲۵ دی ۱۳۶۷، مسلمانان شهر برادفورد انگلیس، نسخه‌هایی از آیات شیطانی را سوزاندند و در ۲۴ و ۲۵ بهمن همان سال در جریان تظاهرات مردم پاکستان و هند علیه این کتاب، دست‌کم هفت کشته شدند. با آغاز این اتفاقات، حضرت امام خمینی (ره) در تاریخ ۲۵ بهمن سال ۶۷ با صدور فتوای اعدام سلمان رشدی، مدال‌تاریخ را به گونه‌ای دیگر رقم زد و موجب شد تا برنامی که قرار بوده به عنوان تهدیدی برای مسلمانان به اجرا گذاشته شود، خودبه‌خود صورتی جدید برای هماهنگی تمام طیف‌های مسلمانان بدل شود و آنان را برای یک هدف واحد بسیج کند. فتوای حضرت امام (ره) از این دیدگاه بیشتر قابل تبیین است.

این فتوا باعث ایجاد موج جدیدی از همراهی و همدلی مسلمانان در جهان شد. مجلس اعلاى اسلامی الجزایر با انتشار بیانیه‌ای ضمن محکوم کردن کتاب، خواستار مجازات نویسنده آن شد. شیخ احمد سخون، بزرگ‌ترین روحانی الجزایر در پیامی خطاب به امام خمینی و علمای ایران، سلمان رشدی را مرتد و واجب‌القتل خواند. همچنین مسلمانان شهر بن آلمان، تظاهرات گسترده‌ای در تأیید فتوای امام به راه انداختند. مسلمانان انگلستان نیز در تظاهراتی بزرگ، این کتاب و نویسنده‌اش را محکوم کردند و کتاب آیات شیطانی را به آتش کشیدند. فریادهای «مرگ بر رشدی» و «رشدی باید اعدام گردد» در هلند و تعداد دیگری از کشورهای غربی بلند شد و نشان از اعتراض آنها به این کتاب و حمایت از فتوای امام داشت. فتوای امام خمینی (ره) تنها در میان مسلمانان تأثیر گذار نبود و منجر به همراهی گروه‌های مذهبی سایر ادیان نیز شد. «هرمان و پیروان اقلیت‌های مذهبی در انگلیس از دولت این کشور خواستند تا نشان شوالیه که پس از نوشتن این کتاب از سوی دولت و ملکه انگلیس به «سلمان رشدی» اهدا شد، پس گرفته شود.

در جریان کنفرانس اقلیت‌های مذهبی انگلیس، رهبران اقلیت‌های مذهبی از دولت انگلیس خواستند تا حکم پناهندگی بی‌جهت به این نویسنده جنجالی را لغو و او را از انگلستان بیرون کنند. به نوشته روزنامه انگلیسی ایندپندنت، سخنرانان این کنفرانس اعلام کردند: «دولت انگلیس و خانواده سلطنتی، با اعطای نشان شوالیه به سلمان رشدی، نه تنها به احساسات بیش از یک میلیارد مسلمان بی‌اعتنایی کردند بلکه پیروان دیگر مذاهب جهان را نیز شدیداً متأثر ساختند».

هر چند که این اقدام امام خمینی (ره) با استقبال مسلمانان جهان مواجه شد اما در همان ایام بودند افرادی که این اقدام را خلاف عرف بین‌المللی می‌دانستند و در صدد بودند که به نوعی ابطال فتوا را از امام بگیرند! افراد این جریان با طرح این شبهه که اگر سلمان رشدی از کار خود اعلام برائت و توبه کند، این حکم از او ساقط می‌شود، به دنبال راهی دادن او از حکم صریح حضرت امام (ه) بودند، اما چند روز بعد دفتر امام و پس از طرح این موضوع در جواب به این بحث انحرافی اطلاعیه‌ای با این مضمون صادر کرد:

«رسانه‌های گروهی استعماری خارجی به دروغ به مسئولان نظام جمهوری اسلامی نسبت می‌دهند که اگر نویسنده کتاب آیات شیطانی توبه کند، حکم اعدام درباره او لغو می‌گردد. امام خمینی -مدظله- فرمودند: این موضوع صدر صد تکذیب می‌گردد. سلمان رشدی اگر توبه کند و از همدستان هم گردد، بر هر مسلمان واجب است با جان و مال تملی هم خود را به کار گیرد تا او را به ترک واصل گرداند.»

جریان مذکور در تلاش بود که بعد از ارتحال حضرت امام و در دوران زعامت آیت‌الله خامنه‌ای، رهبر عظیم‌الشأن انقلاب، ایشان حکم به اسقاط فتوای امام (ره) بدهند، اما دفتر رهبر انقلاب در تاریخ ۵ دی ماه

۱۳۶۹ پیامی مبنی بر ثابت بودن این حکم دادند و در سال ۸۳ نیز در پیامی که برای حجاج از سوی ایشان صادر شد بر اثبات حکم اعدام سلمان رشدی تأکید نمودند.

با وجود این، عدمای از افراد در صدد خنثی کردن این حکم برآمدند. افرادی که رهبر انقلاب از آنان با عنوان «افراد به‌ظاهر مسلمان» یاد کرده‌اند. در این میان به یقین سیاست‌های دولت‌های سازندگی و پس از آن دولت اصلاحات موجب امیدواری غرب به اجرای اشد حکم امام شد. این دولت‌ها چنان غرق در آداب و رسوم دنیای دیپلماسی و عرف دیپلماتیک شدند که برای کسب مثلاً وجهه و آبرو در میان دولتمردان غربی حاضر شدند یا حکم امام را نادیده بگیرند یا از آن عدول کنند. اوج این موضوع راهمی توانیم در اظهارات رئیس‌جمهور وقت دولت اصلاحات ایران، سید محمد خاتمی ملاحظه کنیم. خاتمی دقیقاً ۱۰ سال بعد از حکم امام در سفری که به ایالات متحده داشت، تاریخ مصرف حکم امام را تمام شده بیان کرد!

بخش فارسی رادیو امریکا نیز آن روزها گزارش داد: «با اعلام آقای کمال خرازی دولت ایران از این پس بافتوایی که سلمان رشدی را تهدید به قتل می‌کرد ارتباطی نخواهد داشت». این رادیو همچنین گزارش داد که رئیس‌جمهوری ایران سید محمد خاتمی در ملاقات و گفت‌ووشنودی که با گروهی از ایرانیان مقیم آمریکا در یکی از تالارهای سازمان ملل متحد در نیویورک داشت، سخنان خرازی، وزیر امور خارجه ایران را تأیید کرد: «دولت انگلیس رسماً به رشدی خبر داد و او را مطمئن ساخت که اظهارات مقامات ایرانی در مورد وی مستحکم و قابل اطمینان است به‌طوری که رابین کوک، وزیر امور خارجه وقت این کشور اعلام رفع تهدید نسبت به جان رشدی را یک رویداد تاریخی نامید و متعاقب آن مناسبات سیاسی قطع شده خود را با ایران از سر گرفت.»

این اقدام که مخالفت صریح اصلاح‌طلبان با حکم امام (ه) بوده است، از چشم سلمان رشدی دور نماند و او بعدها در مصاحبه‌ای که با تلویزیون سلطنتی بی‌بی‌سی داشت رسماً از اصلاح‌طلبان تشکر کرد.

رشدی در این مصاحبه ضمن اذعان به شرایط سخت زندگی‌اش پس از فتوای تاریخی حضرت امام خمینی (ره)، آن دوران را وحشت‌بار خواند. بی‌بی‌سی در ادامه از قول سلمان رشدی تصریح می‌کند که تنها با روی کار آمدن اصلاح‌طلبان در ایران بود که او احساس کرد می‌تواند به زندگی عادی برگردد. این زمانی بود که سید محمد خاتمی، رئیس‌جمهور ایران در مصاحبه‌ای در ژوئن ۲۰۰۱ گفت که ماجرای سلمان رشدی از نظر او موضوعی خاتمه یافته است!

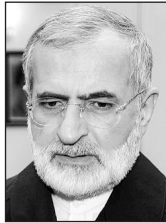
این قبیل کارها تنها محدود به دوران زمامداری این جریان بر کشور نبود، چرا که در جریان فتنه ۸۸ یکی از روحانیون حامی فتنه ۸۸ و نزدیک به جریان دوم خرداد هم فتوای امام خمینی درباره ارتداد مسلمان رشدی را «شتبیه» خواند.

این سری اقدامات از سوی جریان اصلاح‌طلب در کشور و تلاش برای تطهیر چهره کسی که قلب میلیون‌ها مسلمان را جریحه‌دار کرد، هیچ‌گاه فراموش‌شدنی نخواهد بود، البته امام ۱۰ سال قبل و در زمان صدور فرمان تاریخی اعدام سلمان رشدی می‌دانست که بعدها کسانی خواهند آمد و برای خشونت‌های طرف‌های اروپایی و امریکایی اصول اعتقادی و دینی خود و مردم خود را به بهانه اصول و موازین بین‌المللی زیر پا خواهند گذاشت.

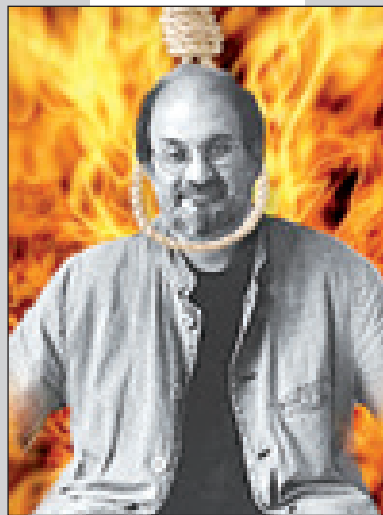
«خیلی جالب و شگفت‌انگیز است که این به‌ظاهر متمدنین و متفکرین وقتی یک نویسنده مزدور با نیش قلم زهر آگین خود احساسات بیش از یک میلیارد انسان مسلمان را جریحه‌دار می‌کند و عده‌ای در رابطه با آن شهید می‌شوند، برای ایشان مهم نیست و این فاجعه عین دموکراسی و تمدن است، اما وقتی بحث اجرای حکم و عدالت به میان می‌آید، نوحه رفت

و انسان دوستی سر می‌دهند. ما کینه دنیای غرب را با جهان اسلام و فتاوت از همین نکته‌ها به دست می‌آوریم. قضیه آنان قضیه دفاع از یک فرد نیست، قضیه حمایت از جریان ضداسلامی و ضد ارزشی است که بنگاه‌های صهیونیستی و انگلیس و آمریکا به راه انداخته‌اند و با حماقت و عجله خود را رویه‌روی همه جهان اسلام قرار داده‌اند... اگر غفلت کنیم این اول ماجراست و استعمار از این مارهای خطرناک و قلم به‌دستان اجیر شده در آستین فراوان دارد... ترس من این است که تحلیلگران امروز، ۱۰ سال دیگر بر کرسی قضاوت بنشینند و بگویند که باید دید فتوای اسلامی و حکم اعدام سلمان رشدی مطابق اصول

و قوانین دیپلماسی بوده است یا خیر.»



سید محمد خاتمی
رئیس‌جمهور
وقت ایران در
مصاحبه‌ای در
ژوئن ۲۰۰۱ گفت
که ماجرای سلمان
رشدی از نظر او
موضوعی خاتمه
یافته است!



آیادیدگاه امام و نگاه اصلاح طلبان به «دولت»، قابل جمع است

دولتمداری اصلاح طلبان با گذر از اندیشه‌های امام ممکن بود

L
علی
لطیفی

پیش از بیان مقایسه اندیشه اصلاح طلبان با امام خمینی در باب دولت و حکومت، باید به بررسی هویت فکری اصلاح طلبان و تعریف اصلاح طلبی بپردازیم تا از این رهگذر «بنیان‌های فلسفی و اعتقادی» آنها را در بایم، آن‌گاه می‌توانیم به این پرسش پاسخ دهیم که آیا رویکرد اصلاح طلبان در امتداد رویکرد انقلاب اسلامی و امام خمینی (ره) قرار داشته یا انحراف از آن بوده است؟

اندیشه اصلاح طلبی که در نظریات علوم اجتماعی در مقابل اندیشه انقلابی قرار دارد، به اندیشه‌ای اطلاق می‌گردد که انجام تغییر در جامعه را از طریق انجام اصلاحات در قوانین و سیاست‌ها و نه از طریق انقلاب و تعویض حکومت، تبلیغ می‌کند، به عبارت دیگر اصلاح طلبی به دنبال «تغییر در ساختار» در مقابل «تغییر بر ساختار» که انقلاب نامیده می‌شود، است، لذا تفکر اصلاح طلبی با پذیرش اصول حاکم بر نظام اجتماعی-سیاسی موجود شکل می‌گیرد و در صدد تغییر در بنیان‌های یک نظام سیاسی-اجتماعی بر نمی‌آید. جرج ریترز اصلاح طلبی را به عنوان پارادایم غالب علم جامعه‌شناسی و جامعه‌شناسی را ذاتاً علمی ضد تفکرات انقلابی معرفی می‌کند که در پی بقای نظم موجود است. اندیشه اصلاح طلبی مانند دیگر اندیشه‌های وارداتی به وسیله اصلاح طلبان و به خاطر نداشتن شناخت از مسائل اساسی مردم وارد کشور شد و سبب پدیداری جریان‌های سیاسی در ایران معاصر گردید. این اندیشه که اندیشه‌ای نخبه‌گراست، سبب گردید تا تلقی‌ها و تفاسیر متعددی در جامعه از آن به عمل آید به گونه‌ای که از دوئالیسم اصلاح طلبی-انقلابی در علوم اجتماعی به دوئالیسم اصلاح طلبی-افساده‌گرایی در فرهنگ دینی جامعه تغییر فاز داد و عملاً پدیده اصلاح طلبی به حاشیه رانده شد.

پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و پایان جنگ سرد، شاهد تغییر احزاب و جریانات سیاسی و فکری در دنیا هستیم که یکی از این تأثیرات تغییر تقسیم‌بندی جناح راست و چپ به اصولگرا و اصلاح طلب در اواخر دهه ۷۰ در ایران می‌باشیم. جریان اصلاح طلبی با پیروزی سید محمد خاتمی در انتخابات هفتم ریاست جمهوری، به عنوان گفتمان حاکم دولت وی ظهور یافت، با این وجود در عین اشتراکات و همسویی‌های روشن نظری و عملی، در برخی از رویکردها، با یکدیگر اختلافات عمیقی دارند. به عبارت دیگر، اصلاح طلبی هیچ‌گاه یک «جریان معرفتی و سیاسی همگون و یکدست» نبوده، بلکه دست کم کنشگران و حاملان اصلاحات، در دو طیف قرار می‌گیرند.

اول: طیف «اصلاح طلبان سنتی» که در ظاهر شکاف فکری کمتری با رویکرد انقلاب اسلامی نشان می‌دهند و

عمدتاً «مجمع روحانیون مبارز» را در بر می‌گیرد. دوم: طیف «اصلاح طلبان سکولاریست» که جریان افراطی و تندرو اصلاحات را تشکیل می‌دهد و شامل حزابی از قبیل «سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی ایران»، «جبهه مشارکت ایران اسلامی» و همچنین بسیاری از روشنفکران اصلاح طلب حلقه کیان می‌شود. هر دو گروه در دهه اول انقلاب (دهه ۶۰)، دارای تفکرات چپ‌گرایانه تندی بوده‌اند، اما پس از خانه‌تکانی در اندیشه‌ها و افکار خود در سال‌های پایانی این دهه، رویکردهای کاملاً متفاوتی را برگزیدند، به ویژه طیف دوم که تندروهای تجدید نظر طلب، ساختار شکنان، لیبرال‌های تندرو و چپ‌های جوان نیز خوانده شده‌اند. در این یادداشت مادر پی بررسی دگر دسی‌های این جریان فکری از مواضع و اندیشه‌های امام خمینی (ره) در ارتباط با دولت و حکومت هستیم.

نظر به دولت

نگاه امام خمینی (ره) به اسلام، یک نگاه تک‌ساحتی آن هم از منظر ساحت اجتماعی نبود بلکه ایشان جلوات و ظهورات اسلام را بیش از ساحت فردی به ساحت اجتماعی بیان می‌نمود: «والله اسلام تمامش سیاست است، اسلام را بد معرفی کرده‌اند، سیاست مدن از اسلام سرچشمه می‌گیرد.» (بسیاری از احکام عبادی اسلام منشأ خدمات اجتماعی و سیاسی است. عبادت‌های اسلامی اصولاً توأم با سیاست و تدبیر جامعه است.)

از این منظر نظریه دولت در اندیشه سیاسی امام خمینی برگرفته از قرآن کریم و سیره معصومین (ع) است... تنها مرجع استناد برای مازمان پیغمبر و زمان امام علی است... که در آن «اسلام دین سیاست است با تمام شئونی که سیاست دارد. این نکته برای هر کس [که] کمترین تدبیری در احکام حکومتی سیاسی، اجتماعی و اقتصادی اسلام بکند، آشکار می‌گردد.»

امام خمینی عامل این سکولاریسم و جدایی دین از ساحت اجتماع را استعمارگران می‌داند و معتقد است: «... استعمارگران به نظر ما آوردند که اسلام حکومتی ندارد، تشکیلات حکومتی ندارد... واضح است که این تبلیغات جزئی از نقشه استعمارگران است برای بازداشتن مسلمین از سیاست و اساس حکومت...»

بارحلت امام خمینی (ره) که کم‌کم جریان چپ مذهبی که در دهه ۶۰ خود را خط امام (ره) معرفی می‌نمود دچار دگر دسی در اندیشه سیاسی گردید که عاملان اساسی آن با تشکیل حلقه کیان به نقد مبانی اندیشه سیاسی امام خمینی پرداختند.

چپ مذهبی، با روی کار آمدن دولت خاتمی، گفتمان اصلاح طلبی را که متأثر از اندیشه‌های سیاسی لیبرالیسم لاکه، سوسیالیسم روسویی و پراگماتیسم امریکایی بود

بر این دوران غالب نمود و به تفسیر و برداشت‌های معارض با اندیشه سیاسی امام خمینی پرداخت. کسانی چون عبدالکریم سروش، محمد مجتهد شبستری، مصطفی ملکیان، محمد تقی فاضل میبیدی، حسن یوسفی اشکوری و سعید حجاریان به تئوریزه کردن مبانی ای پرداختند تا با سست کردن بنیان‌های نظری ولایت مطلقه فقیه، آن را با نظریات سیاسی غربی هماهنگ نمایند. در این راستا بود که با مطرح کردن نظریه قبض و بسط تئوریک شریعت، دین حداقلی و حداکثری، بلورالیسم دینی، عرفی شدن ساحت دین، تساهل و تسامح توانستند به نظریه جدیدی در باب دولت در ایران دست یابند که معارض با اندیشه سیاسی امام خمینی قرار داشت. نگاهی به سرفصل‌های برخی از این نظریات موبد مدعی ماست.

محمد مجتهد شبستری: «به نظر بنده... از نظر متون دینی هیچ‌گونه حق حکومت اختصاصی الهی برای انبیا وجود نداشته است... نقش انبیا در طول تاریخ نقش یک پیام‌آور بوده است نه نقش یک حکومت‌کننده. نظریه حکومت اختصاصی تفویض شده از طرف خداوند به انبیا دلیل قابل دفاع ندارد.»

محمد تقی فاضل میبیدی: «حکومت امری عرفی و عقلایی است و نه مقوله‌ای شرعی مانند نماز و روزه. امام خمینی هم بر اساس اینکه در دنیای امروز حکومتی قانونی است که بر اساس آرای مردم انتخاب شود، به عرف عقلائی امروز رجوع می‌کرد.»

حسن یوسفی اشکوری: «حضرت [پیامبر اکرم (ص)] وقتی وارد این شهر شد، به عنوان یک حاکم وارد شد، در حالی که حکومتی که در آنجا تشکیل داد، به معنی امروز کلمه، حکومت مذهبی نبود، البته حکومت ایشان از این حیث که حضرت ایشان از جانب خداوند مأموریت داشت، یک حکومت مذهبی بود، اما واجد ماهیت و خصایص حکومت مذهبی نبود، به این معنا که ایشان به طور خاص از جانب خداوند مأموریتی برای تشکیل حکومت نداشت... و هرگز هم ادعا نکرد که از جانب خداوند به شما فرمان می‌راند...» «اگر شما به خود قرآن مراجعه کنید، در این مورد که پیامبر از جانب خداوند حکومت می‌کرده، هیچ دلیلی نمی‌یابید... یک دیدگاه تمامیت طلب در میان ما وجود دارد که دین را شامل تمام عرصه‌ها می‌داند و می‌گوید، دین برای همه چیز حکم دارد و اگر هم نداشته باشد، به وسیله فقها حکم استخراج می‌شود.

از آنجا که نظریه انتصابی بودن ولی فقیه، با سیستم دموکراسی غربی تطابق ندارد، طیف‌های مختلف این جریان به دنبال بررسی دوباره نظریه ولایت فقیه مبتنی بر نظریات غربی و لیبرالیسم برآمدند. بر این اساس با محتوای نظریه قرار داد اجتماعی به تبیین نظری نظریه انتخابی یا کالتی ولی فقیه پرداختند. برخی اصلاح طلبان در این خصوص به زعم خود نظریه‌پردازی‌هایی کردند.

رواج تفکرات ضد دینی منبعث از تساهل و تسامح و پلورالیسم کار را تا بدانجا پیش برد که سید محمد خاتمی در دیدار با زنان حزب مشارکت در بررسی جایگاه زن در قرآن می‌گوید: «این سخن عبدالکریم سروش و مجتهد شبستری که وحی الهام بر پیامبر بوده و ماهیت قرآن بر ما آشکار نیست و نمی‌توان به آن استناد کرد، درست است.»

سید حسین موسوی تبریزی: «آنچه مسلم است مشروعیت حکومت‌ها از مردم است و این حق طبق اصل ۵۶ قانون اساسی به رسمیت شناخته شده است... هر حقی که به ولی فقیه داده می‌شود، در واقع حق مردم است که آنها حق خود را به ولی فقیه می‌دهند و منشأ حق، مردم هستند... و چون وظایف رهبری در چارچوب قانون اساسی تعریف می‌شود، این مردم هستند که حق تنفیذ حکم ریاست جمهوری را نیز به ولی فقیه داده‌اند و در واقع ولی فقیه از سوی مردم نمایندگی دارد تا حکم رئیس جمهور را امضا کند.»

اسدالله بیات: «وقتی اعمال ولایت فقیه عادل، مشروع خواهد بود که مردم ولایت وی را پذیرفته باشند.»

اکبر گنجی: «ولایت فقیه به مفهوم انشایی محصول قرارداد طرفینی است که بین مردم و ولی فقیه بسته می‌شود. در ایجاب آن از طرف مردم و قبولش از طرف ولی فقیه است که طبعاً در آن رضای طرفین شرط خواهد بود. پس ولایت فقیه و کالت سیاسی فقیه از طرف مردم در اداره امور امت و این مردمسالاری است.»

محمد رضا خاتمی: «مبنای مشروعیت هر کاری رأی مردم است و قرآنتی از اسلام در جمهوری اسلامی پذیرفته شده که همه چیز را بر اساس رأی مردم می‌داند.»

نظریه قرارداد اجتماعی که منبعث از اندیشه لاک و ژان ژاک روسو است، به واسطه‌ای به نام جامعه مدنی نیاز دارد تا شهروندان از طریق آن به برقراری دولت بپردازند، لذا در این دوران شعار اولویت آزادی بر عدالت، شکل‌گیری جامعه مدنی و حقوق شهروندی اهمیت می‌یابد، غافل از اینکه جامعه مدنی و ولایت فقیه از دیدگاه فقهی مبتنی بر نظریه لیبرالی دولت شکل می‌گیرد، از این رو سید محمد خاتمی در یک اقدام متعارض با ماهیت جامعه مدنی و فرار از اتهام وارداتی بودن آن، در سخنرانی‌ای ریشه جامعه مدنی مورد نظر را از حیث تاریخی و مبانی نظری به مدینه‌النبی می‌کشاند.

اصلاح‌طلبان که با شعار جامعه مدنی به گمان خود به دنبال مقابله با انحصارگرایی و قدرت‌طلبی برآمدند و نظریه ولایت مطلقه را تعبیر به عامل استبداد می‌نمودند، ولی عملاً با ساخت دولتی جامعه مدنی و برخلاف ماهیت حقیقی آن، به سمتی حرکت کردند که اندیشه سیاسی شان دچار استبداد و انحصارگرایی شد، به گونه‌ای که سعید حجاریان به عنوان تئورسین اصلاح‌طلبان بعد از انتخابات دوم خرداد، اعلام کرد «هر کس پیام دوم خرداد را درک نکرده است باید از کار برکنار شود.»

اندیشه قرارداد اجتماعی و جامعه مدنی، ریشه در اندیشه‌های چپ فرانسه و سوسیال‌دموکراسی باقرائت روسویی دارد. از آنجا که آمال اندیشه روسو در کنار مسئله اراده عمومی دوران شکوه یونان و روم باستان نیز بوده، نتیجه ساختاری چنین اندیشه‌ای ظهور استبداد و انحصارگرایی و حرکت از سوسیالیسم به توتالیتر در ناحیه اندیشه و ساختار اجتماعی است. تأثیر پذیری اصلاح‌طلبان از این اندیشه‌های چپ فرانسوی که از ابتدای انقلاب اسلامی در چپ مذهبی رسوخ نموده بود، در دوران حاکمیت اصلاح‌طلبان بر سازمان دولت موجب شد ما شاهد عملکردهایی در این راستا باشیم. می‌توان بر کناری ۵ هزار کارمند از مصادره مدیریتی و اجرایی، نامه جام زهر به مقام معظم رهبری، عبور از خاتمی، لویح دولتی و طرح انحلال مجلس از سوی دولت را در این قالب تحلیل نمود.

نقش دولت

در نگاه امام خمینی (ره)، هدف از تأسیس دولت تربیت انسان‌هایی بر اساس دین اسلام، اکمال مسلمین و مهیا کردن زمینه‌های رشد و شکوفایی معنوی انسان‌هاست. «مملکت، وقتی مملکت اسلامی است که تعلیم اسلام در آن باشد. اگر تعلیم اسلامی در آن نباشد، اسلامی نیست. هر چه ما بگوییم جمهوری اسلامی، جمهوری اسلامی، لفظ نیست. بارای

ما جمهوری اسلامی تحقق پیدانمی‌کند. بلکه رژیم رسمی جمهوری می‌شود، لکن اسلامی نمی‌شود، مگر آنکه احکام اسلامی در او جاری بشود. با جریان قانون اساسی هم اسلام نمی‌شود. با مجلس شورا هم اسلام نمی‌شود. اینها همه مقدمه است. وقتی می‌توانید بگویید که مملکت اسلامی است که بازار اسلامی بشود، تهذیب نفس باشد...» «اسلام مثل حکومت‌های دیگر نیست. اینطور نیست که اسلام فرقی با حکومت‌های دیگر این است که این عادل است و آنها غیر عادل... یکی اش همین است... لکن این آفرق نازلی است و بالاتر از این، چیزهایی است که انسان را رو به معنویات می‌برد. اسلام آمده است که این طبیعیات را بکشد طرف روحانیت، مهار کند طبیعت را به همان معنایی که همه می‌گویند.»

از این رو امام در بیان صفات کارگزاران جمهوری اسلامی حساسیت به خرج داده و کسانی را شایسته کارگزاری قلمداد نموده است که در مسیر رشد معنویت و انسلایت حرکت کنند. «توجه داشته باشند رئیس جمهور و وکلای مجلس، از طبقه‌های باشند که محرومیت و مظلومیت مستضعفان و محرومان جامعه را لمس نموده و در فکر رفاه آنان باشند؛ نه از سرمایه‌داران و زمین‌خواران و صدورشینان مرفه و غرق در لذت و شهوات که تلخی محرومیت و رنج گرسنگان و پابرهنگان را نمی‌توانند بفهمند...» «در حکومت اسلامی بهای بیشتر و فزون‌تر از آن کسی است که تقوا داشته باشد، نه ثروت و مال و قدرت و همه مدیران و کارگزاران و رهبران و روحانیون نظام و حکومت عدل موظفند که با فقرا و مستمندان و پابرهنگ‌ها بیشتر حشر و نشر و جلسه و مراد و معا رفه و رفاقت داشته باشند تا متمکنین و مرفهین...»

در مقابل این اندیشه امام خمینی (ره)، جریان اصلاح‌طلبی به دلیل التقاط تفکرات اسلامی با تفکرات غربی، نه تنها برای دولت نقش هدایتگری و تربیت‌گانه نبودند بلکه کارگزاران این جریان در دوران اصلاحات، در یادداشت‌هایشان در روزنامه‌های زنجیره‌ای، به تطهیر محرمانه الهی و ایجاد شبهه در تفکرات جامعه اسلامی تحت عنوان تمسخر آمیز «به زور نمی‌توان مردم را به بهشت برد» پرداختند برخی عنوان آن از این قرار است:

- احکام کیفری اسلام کارایی ندارد و موجب رواج خشونت می‌گردد.
 - تفکر شیعه‌گری موجب انحطاط مملکت ما و مانعی برای دموکراسی است.
 - هنرمندان هم به نحوی به فضای زنده و البته آمیخته به ابتدال نیاز دارد و در یک فضای پاکیزه شده و تحت سانسور از دل و دماغ می‌افتد!
- دامنه تساهل، امور جنسی و هم‌جنس‌بازی را نیز فرامی‌گیرد، این امور مردود است ولی نباید ممنوع باشد.

این رواج تفکرات ضد دینی منبعث از تساهل و تسامح و پلورالیسم کار را تا بدانجا پیش برد که سید محمد خاتمی در دیدار با زنان حزب مشارکت در بررسی جایگاه زن در قرآن می‌گوید: این سخن عبدالکریم سروش و مجتهد شبستری که وحی الهام بر پیامبر بوده و ماهیت قرآن بر ما آشکار نیست و نمی‌توان به آن استناد کرد، درست است... در حال حاضر مطالب قرآن با برخی دریافت‌های بشری سازگار نیست چرا که احکام آن متناسب با زندگی قبیله‌ای است و اگر بپذیریم احکام کتاب آسمانی مسلمانان قطعی و جاودانه است، باید بگوییم که زندگی مورد نظر اسلام زندگی قبیله‌ای است؛ در زمان حاضر بنا بر ادله‌ای که ذکر کرده، قرآن کریم برای ما قابل استناد نیست.

این در حالی است که در اندیشه پیر جماران «اگر جمهوری، جمهوری دموکراتیک بود، آن آزادی‌ها به حساب قاعده‌اش هست. هر کس دلش می‌خواهد که دکان شراب فروشی باز کند، باز کند... مراکز فحشاء هیچ مانعی با جمهوری دموکراتیک ندارد. اینها که جمهوری دموکراتیک می‌خواهند، این را می‌خواهند، یک همچو آزادی. ما که عرض می‌کنیم جمهوری اسلامی، [به] این [دلیل] که روی قواعد اسلامی باید باشد.»

سخن پایانی

در مجموع باید گفت که جریان اصلاح‌طلبی به دلیل غرب‌زدگی آشکاری که در درون آن وجود داشت و به دلیل دوری از تقوای جمعی به تعبیر مقام معظم رهبری، کم‌کم به جایی رسیدند که در فتنه ۸۸ بخشی از جریان در مقابل حرکات هتاکانه علیه اسلام و اهل بیت (ع) یا موضع سکوت گرفتند یا به دفاع از آنها پرداختند و عده‌ای نیز به اهانت پرداختند. در آسیب‌شناسی این جریان همین سخن رهبری کیفیت می‌کند که فرمودند: «در دهه‌های قبل، یک جریانی در کشور وجود داشت به نام جریان چپ. آنها شعارهای خوبی هم می‌دادند، اما خودشان را مراقبت نکردند و تقوای جمعی به خرج ندادند. در میانشان آدم‌هایی بودند که تقوای فردی هم داشتند، اما نداشتن تقوای جمعی، کار آنها را به جایی رساند که فتنه‌گر ضدامام حسین و ضداسلام و ضدامام و ضدانقلاب توانست به آنها تکیه کند! آنها نیامدند شعار ضدامام و ضدانقلاب بدهند، اما شعار دهنده ضدامام و ضدانقلاب توانست به آنها تکیه کند، این خیلی خطر بزرگی است. آنها غلتیدند، بنابراین تقوای جمعی لازم است.»

پی‌نوشت هادر دفتر روزنامه موجود است



گفت و گو

بررسی تطبیقی دیدگاه اصلاح طلبان و امام (ره) در خصوص صدور انقلاب اسلامی در گفت و گو با صادق کوشکی

نهایت آرزوی اصلاح طلبان برای ایران «مالزی» است!

ایشان (مطالعات منطقه) به خوبی به شرایط و آرایش فکری و سیاسی نیروهای منطقه نیز آشناست. صدور انقلاب اسلامی و تأثیر گذاری آن بر مردم و نیروهای منطقه و همچنین آسیب شناسی و بررسی اقدامات اصلاح طلبان در این باره بحث اصلی گفت و گوی ما با دکتر کوشکی است. ایشان تقسیم بندی های سیاسی در این باره را به چالش می کشند و معتقدند که همه دولت ها به این امر پی توجه بوده اند اما نقش اصلاح طلبان بیش از سایرین است زیرا اساساً اصلاح طلبان به چیزی تحت عنوان صدور انقلاب اسلامی اعتقاد ندارد. ■

دکتر محمدصادق کوشکی فارغ التحصیل دکترای اندیشه سیاسی و استاد یار دانشکده حقوق و علوم سیاسی (گروه مطالعات منطقه) دانشگاه تهران است. از ایشان بیش از ۱۰ مجلد کتاب به زبان های فارسی و عربی در خصوص اندیشه سیاسی امام خمینی (ره) و انقلاب اسلامی مانند: کادر سازی برای انقلاب، هویت و الگو و تأملاتی در اندیشه سیاسی امام خمینی به چاپ رسیده است. دکتر کوشکی را می توان یکی از آشنا ترین استادان به میانی فکری و جغرافیای تفکری امام خمینی (ره) دانست. علاوه بر آن و با توجه به تخصص



اصلاح طلبان اندیشه سیاسی اسلام را در سیاست خارجی به روایت امام نفهمیدند. اینها در مقابل نگاه شرعی و دینی به سیاست خارجی، نگاه سودانگاران و منفعت طلبانه را به سیاست خارجی دنبال می کنند. به همین خاطر اهل استکبار ستیزی و یاری مظلوم و دشمنی با ظالم و مقابله با منکرات عرصه بین المللی (که یکی از بزرگ ترین منکرات اشغالگری رژیم اشغالگر است) نیستند

ما در این گفت و گو در پی تطبیق اندیشه امام با جریان اصلاح طلبی در سیاست خارجی و حمایت از جنبش های منطقه هستیم. برای ورود می خواهیم بدانیم، رویکرد امام در مواجهه با جهان پیرامون به ویژه حمایت از جنبش های منطقه چه بود؟

امام به عنوان یک مسلمان مؤمن در همه عرصه ها به هر رفتار و گفتار و سکوتی از زاویه دین نگاه می کردند و افعال ایشان همگی با ملاحظات دینی و در پرتوی مقوله ای به نام تکالیف دینی قابل بحث است. ایشان دنیا را از محضر دین می دیدند و بر اساس دین، تصمیم سازی می کردند و بر حسب تشخیص شرعی و دینی، آن را اجرا می کردند. اگر بخواهیم ببینیم که نگاه امام به جهان پیرامون ایشان چیست، باید بدانیم که خواه زمانی که امام مدرس حوزه یا رهبر یک نهضت بودند یا در مقطعی که نقش سکاندار نظام جمهوری اسلامی و بانی انقلاب اسلامی در جهان را ایفا می کردند، در همه این مراحل نگاه امام به جهان پیرامون از زاویه نگرش دینی بود.

در اندیشه دینی، به طور مشخص اندیشه سیاسی اسلام به روایت شیعه، انسان مسلمان وظیفه دارد در قبال جهان پیرامونش واکنش نشان دهد، از مظلوم دفاع کند و با ظالم مبارزه کند. او باید در برابر منکراتی که در سطح بین المللی وجود دارد قیام کند و برای ابلاغ پیام های خداوند به منظور اقامه عدالت در سراسر جهان، البته به اندازه توانایی هایش بکوشد. با همین منظر، می بینیم که حضرت امام از شروع نهضت زاویه بندی های خودشان را با جهان پیرامون مشخص می کنند. ایشان در سال ۴۱ فرمودند: «امریکا ز شوروی بدتر، شوروی از انگلیس بدتر، همه از همه بدتر، همه از همه پلیدتر» و نشان دادند قطب استکبار و ظلم را در جهان می شناسند، آن

را محکوم می کنند و می خواهند با آن مقابله کنند. در سال ۴۲ نقطه آغازین نهضت، حضرت امام با رژیم صهیونیستی مقابله و به صراحت علیه آن موضع گیری می کنند. همچنین هماهنگی با رژیم صهیونیستی را جزء جرائم نابخشودنی رژیم پهلوی معرفی می کنند. حتی قبل از پیروزی انقلاب، بحث حمایت از مردم فلسطین و قیام آنها را مطرح می کنند و به وضعیت مسلمانان در لبنان حساسیت نشان می دهند. ایشان بعد از پیروزی انقلاب ایران، به صراحت اعلام کردند که جمهوری اسلامی پناهگاه و پشتیبان همه مظلومان جهان اعم از مسلمان و شیعه و هر دین و آئین دیگری خواهد بود.

رویکرد جریان موسوم به اصلاحات در فضای سیاسی کشور نسبت به موضوع جنبش های اسلامی چگونه بود و چه تضادهایی با اندیشه امام داشت؟ مثلاً آقای عبدالله نوری در دادگاهشان به صراحت از اسرائیل حمایت می کنند و حرف های عجیب و غریبی در باره فلسطین می زنند. آقای شکوری را در مصاحبه ای در یکی از مطبوعات زمان خودشان اعلام می کنند که اگر مشکلی بین فلسطینی ها و اسرائیلی ها بر سر سرزمین وجود دارد، حق مشروع اسرائیلی هاست که سرزمینی داشته باشند!

نه فقط جریان اصلاحات، بلکه بخشی زیادی از فعالان سیاسی از گذشته تا به امروز در کشور ما (مهم نیست وابسته به چه جریانی باشند) نتوانستند عمق نگرش دینی حضرت امام را به مسئله سیاست خارجی درک کنند. متأسفانه حتی در بین مدعیان اصولگرایی هم کسانی پیدا می شوند که اصلاً متوجه نگاه امام به مسئله سیاست خارجی نشدند. البته در بین اصلاح طلبان عده اندکی تا حدودی متوجه نگاه امام در حوزه سیاست خارجی شده اند، هر چند تعداد آنها زیاد نیست و کم است.

کسانی هستند که به اندیشه امام در حوزه مبارزه با رژیم صهیونیستی و ضدیت با امریکا وفادارند و نتوانستند آن را انکار کنند، مثل آقای محتشمی. ایشان هیچ وقت جنبه استکبار ستیزی و مقابله با صهیونیسم را که در اندیشه امام پررنگ بود، انکار نکرده بلکه همیشه آن را تکرار و یادآوری کرده است.

اما به طور کلی اصلاح طلبان اندیشه سیاسی اسلام را در سیاست خارجی به روایت امام نفهمیدند. اینها در مقابل نگاه شرعی و دینی به سیاست خارجی، نگاه سودانگاران و منفعت طلبانه را به سیاست خارجی دنبال می کنند. به همین خاطر اهل استکبار ستیزی و یاری مظلوم و دشمنی با ظالم و مقابله با منکرات عرصه بین المللی (که یکی از بزرگ ترین منکرات اشغالگری رژیم اشغالگر است) نیستند. در واقع، صرفاً



را به انقلاب و اندیشه سیاسی اسلام و حتی به خود اسلام دارند. این دقیق‌ترین تعبیر صدور انقلاب در جنگ است، نه به وسیله جنگ. مسئله دیگر این است که برای صدور انقلاب چه تلاش‌هایی شده است؟ طی ۱۶ سال با تسامح، تفکر چپ در کشور حاکم بود، یعنی دوره آقای هاشمی رفسنجانی و آقای خاتمی. رویکرد اینها به صدور انقلاب چیست؟ آیا اصلاً این رویکرد را قبول داشتند؟

در هشت سال اول انقلاب، دیدگاه‌هایی که نسبت به بحث صدور انقلاب وجود داشت، کمی خام بود. مثلاً تلقی بعضی‌ها این بود که صدور انقلاب به این معناست که ما اسلحه به دست بگیریم یا به مردم کشوری کمک کنیم تا علیه حکومت‌های خود بجنگند. اوایل انقلاب در مقطعی، سیدمهدی هاشمی مسئول نهضت‌های آزادی‌بخش بود و به بعضی از فعالان کشورهای منطقه سلاح می‌داد تا علیه حکومت‌هایشان قیام مسلحانه کنند. حقیقت این است که صدور انقلاب یعنی ما بتوانیم اندیشه‌های انقلاب و نگرش انقلابی و تفکر دینی را توضیح دهیم و تبیین کنیم تا مردم جهان آن را بشنوند و انتخاب کنند و بر حسب آن، زندگی و سرنوشت سیاسی خودشان را تعیین کنند.

مثلاً وقتی بحث حمله رژیم صهیونیستی به لبنان مطرح می‌شود، مسئولان وقت تصمیم می‌گیرند که نیروی نظامی به لبنان اعزام کنند، در حالی که نگاه حضرت امام فرق می‌کند. ایشان این امر را قبول ندارند که مادر لبنان به جای مردم لبنان یا به جای فلسطینی‌ها بجنگیم. امام می‌گویند که اگر مردم فلسطین یا مردم لبنان خواستند بر اساس وظیفه شرعی خود برای دفاع از خودشان با رژیم صهیونیستی بجنگند، ما وظیفه داریم به آنها کمک کنیم و همراه آنها بجنگیم، نه به جای آنها.

اتفاقاً این نگاه باعث شد که در آن روزگار نهالی کاشته شود که امروزه به درخت تناوری تبدیل شده است. اگر امام در سال ۶۱ موافق بودند که نیروهای نظامی مادر لبنان با رژیم صهیونیستی بجنگند، بعید بود که حزب‌الله لبنان شکل بگیرد. امام بر اساس نگاه دینی، اعتقاد داشتند انقلاب اسلامی یک اندیشه است. اگر بتوانیم آن اندیشه را دقیق ارائه کنیم و مخاطب ما در هر گوشه دنیا آن را بشناسد، آن‌گاه خود مخاطب بلند می‌شود و رفتار درست انقلابی و دینی خواهد داشت. در دهه اول انقلاب این طور نبود که البته شاید کمی طبیعی بود، چون تجربه کافی برای فهم صدور انقلاب و ارائه آن در اختیار نداشتیم.

بعد از خاتمه جنگ مخصوصاً در دولت آقای هاشمی، ایشان و اطرافیان چندان موافق صدور انقلاب نبودند و بیشتر بر اساس سیاست خارجی رایج در دنیا، به دنبال نگاه منفعت‌محورانه بودند. آنها می‌گفتند اگر ما به یک کشور مسلمان مثلاً مردم



در هشت سال اول انقلاب، دیدگاه‌هایی که نسبت به بحث صدور انقلاب وجود داشت، کمی خام بود. مثلاً تلقی بعضی‌ها این بود که صدور انقلاب به این معناست که ما اسلحه به دست بگیریم یا به مردم کشوری کمک کنیم تا علیه حکومت‌های خود بجنگند. اوایل انقلاب در مقطعی سید مهدی هاشمی مسئول نهضت‌های آزادی‌بخش بود و بعضی از فعالان کشورهای منطقه سلاح می‌داد تا علیه حکومت‌هایشان قیام مسلحانه کنند

آسایش خودشان را مدنظر دارند. این نگاه کاملاً سودپرستانه، خودخواهانه، غیردینی و حتی ضددینی است و متأسفانه در بسیاری از عرصه‌ها تبلیغ می‌شود. نگرش حضرت امام یک بینش آرمانی و دینی و غیر واقعی و غیر علمی تلقی می‌شود و نگرش خودخواهانه و منفعت‌طلبانه را دانش علمی و درست و منطبق با منافع ملی معرفی می‌کنند. تعداد کسانی که به این دیدگاه خودخواهانه و نگاه غیرمسئولانه و غیرمتعهدانه به سیاست خارجی باور دارند، کم نیست و در بین دانشگاهیان و مسئولان اجرایی و حتی بعضی از روحانیون به چشم کسانی با این تفکر می‌خورند.

واقعیت این است که ما در مقام مسلمان نمی‌توانیم ساکت بنشینیم و پیام‌های دینی را به دیگران منتقل نکنیم. ما باید بدانیم این نه یک انتخاب، بلکه یک ضرورت برای ماست. در اندیشه سیاسی اسلام و حضرت امام، صدور انقلاب یک ضرورت و تکلیف شرعی محسوب می‌شود. اینگونه نیست که اگر دلمان خواست و خوشمان آمد، این کار را انجام دهیم. اگر این کار را نکنیم، باید در دیانت و فهم دینی ما تردید کرد. به همین دلیل، حضرت امام صدور انقلاب را ضرورتی می‌دانند که اگر آن را انجام ندهیم، تکلیف شرعی خود را در قبال دین خدا و بندگان خدا انجام نداده‌ایم و نزد خدا پاسخگو و مسئول هستیم.

امام فرموده‌اند ما صدور انقلاب را در جنگ انجام دادیم. این جمله‌ای است که باید به آن دقت شود. در واقع، راز صدور انقلاب جنگ نیست بلکه ما دفاعی مؤمنانه متکی به کارآمدی دین انجام دادیم و این دفاع باعث شد بسیاری از کسانی که در گوشه گوشه جهان اهل بصیرت و دقت بودند، متوجه کارآمدی دین و عمق اندیشه‌های سیاسی اسلام شوند. به این ترتیب، گرایش آگاهانه‌ای



یک افق مطلوب و علمی و معقول جلوه داده می‌شد.

موضع این گروه در خصوص تحولات منطقه در یکی دو سال گذشته به چه صورت بود؟ ما تحولات زیادی در منطقه داشتیم و این موضع گیری ها هم صریح بود. بعضی ها معتقدند که توان ایران در معادلات منطقه کاهش پیدا کرده است و برخی دیگر معتقدند افزایش یافته است.

شاید بدترین موضع گیری این گروه در سال های اخیر، در خصوص جریان سوریه بود. کسانی که خود را اصلاح طلب و آزاد نسبت به حوادث سیاست خارجی می دانستند، ادعای تخصص می کردند و بقیه را متهم به تصمیمات و اقدامات شعاری می کردند، در بحران سوریه نشان دادند که چه بینش عمیقی دارند و چقدر حوادث منطقه را درک می کنند! اصلاح طلبان کسانی بودند که به صراحت می گفتند باید از گروه های مسلح و تروریست های سوریه حمایت شود. اینها قدرت تشخیص نداشتند که بدانند تروریست ها با مردم سوریه فرق می کنند.

در روزنامه های شان می نوشتند که ما نباید در کنار حکومت بشار اسد قرار بگیریم و حتی به اشکال مختلف در فضای مجازی و غیره، حضور جمهوری اسلامی در بحران سوریه را یک اقدام غلط می دانستند، آن را مسخره می کردند و در مورد آن طنز می نوشتند یا حتی آن را علناً محکوم می کردند. با گذشت زمان معلوم شد که این افراد چه شناخت درستی از مسائل سیاسی دارند و چقدر جهان اطرافشان را درست می شناسند. در واقع سنگ حمایت از گروه های تروریستی مثل النصرة و داعش را در سوریه به سینه می زدند و بدون آنکه خودشان بخواهند، به سرباز و مهره نیروی رژیم صهیونیستی و کشورهای سعودی و قطر تبدیل شدند.

این عده با آل سعود، قطری ها، امریکایی ها و اسرائیلی ها همگام شده بودند و موضع بسیار دقیق و هوشمندانه نظام و رهبری و سپاه را نه تنها درک نمی کردند، بلکه سعی می کردند آن را منکوب کنند. اینها ژست دانشمند و عالم را می گرفتند و نظام را به خاطر مقابله با تروریست های تکفیری در سوریه محکوم می کردند.

با گذشت زمان متوجه شدند که چه اشتباه بزرگی مرتکب شدند اما حتی عذرخواهی نکردند و به اشتباه خودشان اقرار نکردند. البته این رویه همیشگی این افراد بوده است و در مقاطع مختلف خطاهای استراتژیکی از خود نشان دادند و حاضر نشدند اشتباهات خود را بپذیرند.

بعضی از کارشناسان سیاسی معتقدند که اگر ما همان موقع فاجعه بوسنی حمایت هایمان را از نیروهای جهادی و اسلامی منطقه چچن ادامه می دادیم، هیچ وقت منطقه در گیر جریان تکفیری نمی شد و امروز ما شاهد حضور این نیروها علیه منافع مردم نبودیم.

ماجرای چچن متفاوت است و این تحلیل چندان دقیق نیست. مردم مسلمان بوسنی گرفتار یک نسل کشی شده بودند و ما تا جایی که توانستیم به آنها کمک کردیم. واقعاً کار ما بیشتر از کمک نبود و هیچ وقت نیروی نظامی برای جنگ در بوسنی اعزام نکردیم. در واقع، اصلاً چنین امکانی نداشتیم، چون سازمان ملل بوسنی را محاصره



دولت آقای هاشمی اصلاً مایل نبود که به بوسنی کمک شود ولی وقتی رهبری به این نتیجه رسید که باید این کار را انجام دهیم، منتظر نماندیم، کاری را که می توانستیم، انجام دادیم و اجازه ندادیم که آقای هاشمی مانع این قضیه شود

فلسطین کمکی می کنیم، اگر این کمک برای ما مشکلی ایجاد نکند و در دسری به دنبال نداشته باشد، کمک انسان دوستانه اشکالی ندارد اما اگر باعث شود که امریکا با ما دشمن شود یا رژیم صهیونیستی علیه ما اقدامی کند، نباید آن را انجام داد.

در حقیقت، در دولت آقای هاشمی نگاه بسیار منفعت طلبانه و غیر دینی به سیاست خارجی وجود داشت. آقای هاشمی حتی در زمان جنگ می خواست از مؤلفه گروه های مقاومت اسلامی لبنان استفاده کند تا بتواند رابطه با امریکا برقرار کند. در قضیه مک فارلین، آقای هاشمی می گوید ما از نفوذ خودمان برای آزادی جاسوس های امریکایی که در لبنان اسیر گروه های مقاومت بودند استفاده می کنیم و در قبال آن، از امریکایی ها امتیازاتی می گیریم. این نگاه با صدور انقلاب و اندیشه های انقلابی حضرت امام خیلی متفاوت بود. در واقع، نگاه ابزاری به گروه های مقاومت اصلاً در اندیشه امام مطرح نبود.

در دولت خاتمی به صراحت اعلام کردند که نگاه دینی و شرعی را به سیاست قبول ندارند و اصلاً حکومت دینی را نمی پذیرند. خود خاتمی هیچ وقت این نکته را اعلام نکرد اما در دولت ایشان مسئولان، نمایندگان مجلس ششم و حزب مشارکت و کارگزاران رسماً اعلام کردند که نمی پذیرند که دین باید متولی جامعه باشد. طبیعی است وقتی کسی حکومت دینی را قبول ندارد، یعنی انقلاب اسلامی را هم قبول ندارد که بخواهد صادر کند. الگوی مطرح دولت آقای هاشمی و صریح تر از آن، دولت آقای خاتمی مساوی بود با کنار آمدن با قدرت های استکباری، کنار کشیدن از رویه انقلابی و تبدیل شدن ایران به یک کشور درجه دوم یا سوم بین المللی. مثلاً آرزو داشتند ایران کشوری مثل مالزی باشد که بتواند مشکلات اقتصادی خود را حل کند و در گوشه های کاری به کار کسی نداشته باشد. این نهایت آرزویی بود که تحت عنوان واقع گرایی و نگرش علمی به سیاست خارجی در دولت آقای خاتمی مطرح می شد.

در این نگرش، بهبود رابطه با امریکا و پذیرفتن رژیم صهیونیستی یک آرزو و حسرت بود. آنها تصمیم داشتند چنین کاری را انجام دهند، حذف نگرش انقلابی از صحنه سیاست خارجی یک اصل در دولت آقای خاتمی بود و این کار را تا جایی که وسعشان می رسید انجام می دادند. به همین دلیل، با امریکایی ها در مسئله حمله به افغانستان همراهی شد و به این نتیجه رسیدند که باید دست امریکا را در افغانستان باز بگذارند. حتی نامه نگاری هایی کردند تا حمایت ایران از حزب الله قطع شود یا بر سر آن مصالحه شود.

نامه ای که کالین پاول آن را افشا کرد در همین راستا بود؟

موضوع فقط یک نامه نیست، بلکه یک رویه است. اگر ما بگوییم یک نامه وجود دارد، ممکن است بگویند نامه ای در کار نیست اما ما می گوییم این یک رویه است و بارها در صحبت ها، بیانیه ها، کتاب ها، سرمقاله روزنامه ها و مصاحبه های مقامات به صراحت تکرار شده است. سیاست خارجی حضرت امام یک اقدام غیر علمی، احساسی، شعاری، ایدئالیستی، غیر قابل اجرا و غیر واقعی تلقی می شد و در نقطه مقابل، مصالحه با امریکا، کنار آمدن با آن و تسلیم در برابر آن و پذیرش رژیم صهیونیستی و تبدیل ایران به کشوری در حد مالزی،



در دولت آقای هاشمی نگاه بسیار منفعت طلبانه و غیر دینی به سیاست خارجی وجود داشت. آقای هاشمی حتی در زمان جنگ می خواست از مؤلفه گروه های مقاومت اسلامی لبنان استفاده کند تا بتواند رابطه با آمریکا برقرار کند. در قضیه مک فارلین، آقای هاشمی می گوید ما از نفوذ خودمان برای آزادی جاسوس های امریکایی که در لبنان اسیر گروه های مقاومت بودند استفاده می کنیم و در قبال آن، از امریکایی ها امتیازاتی می گیریم. این نگاه با صدور انقلاب و اندیشه های انقلابی حضرت امام خیلی متفاوت بود

داشته باشد، هزینه زایی می کند و دچار معادلات اشتباه می شویم ولی وقتی ما اندیشه جریان اصلاحات و رفتارهای آنها را بررسی می کنیم، می بینیم که در دوره این جریان ما بیشترین هزینه ها را متحمل و دچار تحریم های شدید شدیم و از مواضع خود کوتاه آمدیم. هر چقدر ما دیدگاه امام و صدور انقلاب و تقویت جنبش اسلامی را پیگیری می کنیم، می بینیم که ضریب نفوذ جمهوری اسلامی در منطقه بالا می رود. حتی اگر معادلات روابط بین الملل را بشناسیم و اصل را هم بر رئالیسم بین المللی بگذاریم، آنگاه قدرت چانه زنی ایران در منطقه بیشتر می شود.

مشکل بخشی از اینها این بود که متوجه چیزی به نام انقلاب اسلامی نبودند. یعنی در تحلیل ها، صحبت ها و حرف هایشان پدیده ای به نام جمهوری اسلامی را فراموش می کنند و اصلاً نمی شناسند. فکر می کنند ایران صرفاً کشوری در حد قطر و عربستان است و در همان حد می گویند که باید وارد بازی های جهانی شویم و با قدرت های جهانی سازش کنیم تا بتوانیم امورات خودمان را بگذرانیم.

این عده اصلاً نگاه دینی و رسالت شرعی را در حوزه سیاست خارجی نفهمیده اند و ظاهراً قصد فهمیدن آن را هم ندارند. وقتی بحث سیاست خارجی انقلاب اسلامی مطرح می شود، این افراد کاملاً گیج به قضیه نگاه می کنند و اصلاً نمی فهمند. جالب است که حتی امریکایی ها و اسرائیلی ها متوجه شدند که سیاست خارجی انقلاب اسلامی چیست اما این عده نتوانستند بفهمند. یا کج فهم و دیرفهم بودند یا دنیاطلبی و سودپرستی اجازه نداد که متوجه شوند سیاست خارجی انقلاب اسلامی چیست و چه تفاوتی با سیاست خارجی کشورهای معمولی دارد. در نظر اینها، ایران یک کشور انقلابی نیست و نباید باشد. باید یک کشور معمولی باشد که فقط دنبال حل مشکلات خودش از طریق ساخت و پاخت و کنار آمدن و تسلیم شدن به قدرت های جهانی است.

این عده اگر نگاه انقلابی و نگاه حضرت امام را به سیاست خارجی داشته باشند، آنگاه متوجه می شوند که ایران یک کشور معمولی نیست. ایران قرار است پایگاه دیانت در دنیای معاصر و زمینه ساز ظهور باشد. قرار است که با نگاه معنوی و دینی، وظیفه شرعی و نگرش توحیدی به همه مسائل از جمله مسئله سیاست خارجی نگاه کند، همان طور که امام نگاه می کردند.

طبیعی است که تنها راهکاری که به ذهن این عده می رسد، تسلیم و سازش است. چیزی غیر از قدرت خودشان را باور ندارند و دچار خود کم بینی شدید و مرعوب قدرت های بزرگ هستند. طبیعی است افاق مطلوبی که به ذهن اینها می رسد این است که مثل عربستان کنار بیاییم، تسلیم شویم و در زمین غربی ها بازی کنیم. البته در کنار آن، امنیت و منافع خودمان را هم تأمین کنیم.

اینها همان هایی هستند که باور دارند اطلاعات امریکایی ها به قدری دقیق است که می توانند توان دفاعی کشور ما را در نصف روز نابود کنند. حتی باور ندارند که کمک به نهضت ها و گروه های مقاومت اگر نگاه واقع بینانه و رئالیستی هم در سیاست خارجی داشته باشیم، به نفعمان است. جالب است که اینها منطق قدرت را هم نمی فهمند و متوجه نمی شوند که اگر ملتی می خواهد باقی بماند و مؤثر باشد و بتواند از حقوق و داشته های خودش دفاع کند، باید قدر تمند شود. اینها حتی این نکته بدیهی را هم که در روابط بین الملل سنگ بنا محسوب می شود، متوجه نشدند.

طبیعی است که هر گاه این عده خواستند سیاست خارجی را اداره کنند، ما مشکلات زیادی را متحمل شدیم. گفت و گوی انتقادی با اروپا یعنی ما بنشینیم و ببینیم آنها چه انتقادی به ما دارند و چه ایرادی از ما می گیرند. آنگاه آنها را یادداشت و رفع کنیم. هنرشان این بود که حاضر شدند مثل متهم یک طرف میز بنشینند و چشم بگویند و انجام بدهند.

مهم ترین دستاورد این نگاه پذیرش تعلیق یا پذیرش گفت و گوی التقاطی با کشورهای سه گانه آلمان، انگلیس و فرانسه بوده است. طبیعی است که هیچ وقت نمی توانند متوجه سیاست خارجی ما با روایت انقلاب اسلامی شوند و قدرتمندی نظام انقلابی را در فضای جهانی درک کنند. شاید هم می توانند بفهمند ولی می ترسند، چون ایمان کافی و نگاه انقلابی ندارند و دنبال دلمشغولی های خود هستند.

حضرت امام به صراحت گفتند که نگاه انقلابی در سیاست خارجی با رفاه طلبی سازگار نیست. جالب است که برای خیلی از این افراد، رفاه شخصی خیلی مهم تر از دیانت است و دیانت را تا جایی قبول دارند که با رفاه سازگار باشد. به تعبیر امام حسین (ع) اینها کسانی هستند که اگر احساس کنند دینداری و پافشاری به دین باعث می شود که نان و آبشان کم شود، دین را به طور کلی کنار می گذارند و تسلیم می شوند. شاید بتوان این عده را کوفیان دوران مدرن نامید. بعضی از آنها می فهمیدند راه درست چیست اما از روی ترس از دنیا و علاقه به آن حاضر نبودند روش درست را انتخاب کنند. □

کرده بود. ما یک محموله سلاح برای مردم بوسنی اعزام کردیم که سازمان ملل آن را مصادره کرد و اجازه نداد که سلاح برای دفاع شخصی مردم بوسنی در قبال تجاوز به دست آنها برسد.

پس ما در بوسنی حضور نظامی به آن معنا نداریم. از زمانی که نیروهای چچنی در افغانستان در قالب ارتش سرخ شوروی به افغانستان حمله کردند، بعضی از آنها به وسیله گروه های عرب افغان اسیر شدند و نگرش وهابی پیدا کردند. از آنجا نفوذ نیروهای تکفیری در چچن آغاز شد. در واقع، اینگونه نیست که مثلاً اگر ایران بوسنی را رها نمی کرد چنین اتفاقاتی نمی افتاد. بخش قابل توجهی از کسانی که به اسم بنیادگرایی در چچن اعلام موجودیت کردند، کسانی که بودند که در افغانستان گرایش وهابی پیدا کرده بودند و با همان تعالیم در چچن یک جنگ بی حاصل را علیه روسیه شروع کردند.

این حرکت مصادق یک حرکت درست و منطبق با انقلاب اسلامی نبود. به همین خاطر، جمهوری اسلامی مردم چچن را حمایت و روسیه را به خاطر کشتار مردم چچن محکوم می کند اما ما هیچ وقت از گروه های مسلح چچنی حمایت نکردیم و این کار درستی هم نبود چون گروه های مسلح با حمایت خودشان در منطقه قفقاز و برای مردم مسلمان چچن مشکل ایجاد کردند و از همان زمان گرایش های وهابی داشتند.

دقت کنیم که مسئله بوسنی متفاوت است و ما به تکلیف شرعی خود تا جایی که توانستیم عمل کردیم ولی متأسفانه سازمان ملل و کشورهای اروپایی اجازه ندادند ما به این کشور کمک کنیم. هنوز هم مردم بوسنی خاطرات خوبی از یاری ما و حضور جمهوری اسلامی ایران در سرزمین خودشان دارند.

با این حال دولت آقای هاشمی اصلاً مایل نبود که به بوسنی کمک کنیم ولی وقتی رهبری به این نتیجه رسیدند که باید این کار را انجام دهیم، منتظر نماندیم. کاری را که می توانستیم، انجام دادیم و اجازه ندادیم که آقای هاشمی مانع این قضیه شود.

دوستان اصلاح طلب معتقدند اندیشه امام (ره) آرمانگرانه است و بیشتر از آنکه برای ما منفعتی



دکتر حجت‌الله عبدالملکی دارای دکترای تخصصی اقتصاد و عضو هیئت علمی دانشکده معارف اسلامی و اقتصاد دانشگاه امام صادق (ع) است. از ایشان چندین مقاله در حوزه‌های اقتصاد اسلامی و به خصوص اقتصاد مقاومتی منتشر شده است. نگاه ایشان در مسائل اقتصادی، توانمندسازی شرایط داخلی با توجه به اقتصاد دانش پایه است.

انتفاع اقتصادی در سیاست خارجی امام خمینی (ره) در رویکردهای ایشان و مقایسه تطبیقی با عملکرد اصلاح‌طلبان، موضوع اصلی مصاحبه ما با ایشان است. دکتر عبدالملکی معتقدند که اساسی‌ترین اصل حاکم بر اندیشه اقتصادی امام خمینی (ره) حفظ استقلال و تکیه بر توانمندسازی تولید داخلی، به خصوص در نیازهای اساسی و حیاتی است، ایشان به این نکته اشاره دارد که جریان اصلاحات برخلاف امام (ره) معتقد به جذب سرمایه‌های خارجی است. ■



تفاوت نگاه امام خمینی (ره) و اصلاح‌طلبان به اقتصاد بین‌المللی
در گفت‌وگو با دکتر حجت‌الله عبدالملکی

تفکر تیم اقتصادی اصلاح‌طلبان امریکایی و انگلیسی است

از سال ۱۳۵۷ به بعد است که در صحنه بین‌المللی با دشمن درگیر شده است. قدرت‌های مستکبر جهان، به‌ویژه آمریکا و انگلیس، به‌دنبال طراحی و اجرای برنامه‌های خصمانه‌ای علیه ایران و انقلاب اسلامی هستند. کشورهای دیگر نیز در مقطعی با این کشورهای مستکبر همکاری کرده‌اند. از آنجا که این دو کشور قدرت بیشتری دارند، توانسته‌اند بسیاری اوقات کشورهای دیگر را نیز در این اقدامات خصمانه علیه جمهوری اسلامی با خود همراه کنند. بنابراین ایران باید در تعامل اقتصادی خود با جهان این دو را احتمال در نظر بگیرد.

متأسفانه در دولت اصلاحات اصرار زیادی برای تعامل با جهان وجود داشته است. در دولت یازدهم نیز این اصرار و تأکید وجود دارد، زیرا تصور می‌شود از باب تعامل اقتصادی با جهان منافع زیادی کسب خواهد شد. به نظر می‌رسد در دولت یازدهم کم و بیش همان سیاست‌های دولت اصلاحات پیگیری می‌شود. در واقع بدون توجه به مخاطرات این مسیر سعی می‌کند حداکثر ارتباط را با اقتصاد جهانی برقرار کند. با در نظر گرفتن این دو ملاحظه قطعاً می‌توان تعامل اقتصادی ایران با جهان را به شکلی طراحی کرد که منافع ایران تأمین شود. این دو خطر مطرح شده به‌هیچ‌وجه به معنای برقرار نکردن تعامل با اقتصاد جهانی نیست، بلکه باید ارتباطی عاقلانه، منطقی و تعریف‌شده برقرار شود.

آیا دیدگاه اقتصادی حضرت امام (ره) قائل به تعامل اقتصادی با جهان اطراف بوده است؟ عده‌ای بر این باورند که حضرت امام (ره) تمایلی به تعاملات همه‌جانبه نداشته‌اند. نظر شما در این باره چیست؟

حضرت امام (ره)، در جایگاه رهبری انقلاب، رویکردهای اساسی را مشخص کرده‌اند. در بعد اقتصادی ایشان به سه هدف توجه ویژه‌ای داشته و روی آنها تأکید فرموده‌اند. این اهداف، استقلال اقتصادی، رفاه عمومی و پیشرفت اقتصادی هستند که ایشان آنها را در چارچوب مکتب اقتصادی اسلام مطرح کرده‌اند. در واقع نظام سیاسی نیز قرار است به‌گونه‌ای عمل کند که این سه هدف محقق شوند. نظر ایشان درباره استقلال اقتصادی این بوده است که کشور برای تأمین مایحتاج اولیه مردم نباید نیازمند قدرت‌های جهانی باشد، زیرا اینگونه هر زمانی که بخواهند ایران را تحریم می‌کنند یا تحت فشار قرار می‌دهند.

رویکرد اصلی حضرت امام (ره) توجه به خطرات موجود و دام‌های پهن شده از جانب کشورهای مستکبر بوده است که برای ایران تهدیدی به‌شمار می‌آمده‌اند. ایشان تأکید و توجه بسیاری در این باره داشته و معتقد بوده‌اند که اگر به اسم جهانی کردن اقتصاد در سطح بین‌المللی وابستگی ایجاد شود، این وابستگی خطر بزرگی برای کشور خواهد بود. ایشان امریکا، انگلیس و حتی روسیه را خیرخواه ایران نمی‌دانستند. بنابراین همیشه این احتمال را می‌دادند که برای دچار مشکل کردن و به چالش کشیدن ایران دامی گسترانده باشند. به این دلیل بر توجه به این خطرات بسیار تأکید می‌فرمودند. در همان زمان نیز کسانی بین سیاسیون و ثنورسین‌های اقتصادی بودند که بر نظریات اقتصاد جهانی تأکید بسیاری داشتند. اینان به بحث همگرایی با جهان، به‌خصوص با کشورهای غربی، توجه ویژه‌ای داشتند.

حضرت امام (ره) بحث تعامل با کشورها و امت‌های اسلامی و مستضعفین جهان را نیز مطرح کرده‌اند. هر چند دیدگاه ایشان به این قضیه از بعد اقتصادی آن نبوده است، اتفاقاً می‌توان به ثمرات اقتصادی قابل توجه این موضوع نیز اشاره کرد. اگر دو ملاحظه‌ای که عرض شد در ارتباط با کشورهای مستکبر در نظر گرفته شود، به‌طور طبیعی، بخش اصلی تعامل و روابط بین‌الملل ایران معطوف به کشورهایی می‌شود که در آنها زمینه‌های دوستی با ایران وجود دارد. این امر باعث تأمین منافع اقتصادی کشور نیز خواهد شد.

طرفداران اقتصاد جهانی، آن را در کشورهایی مثل آمریکا و چند کشور غربی دیگر خلاصه می‌کنند. درست است که این کشورها سهم بسیاری در اقتصاد دنیا دارند، اما همه دنیا نیستند. کشورهای دیگری نیز هستند که قابلیت همگرایی دارند. بسیاری از این کشورها نیز از نظر فرهنگی و مذهبی با ایران قرابت‌هایی دارند. کشورهای دیگری نیز مثل کشورهای آمریکای لاتین و کشورهای آفریقایی، به دلیل استکبارستیزی و رویکرد سیاسی مورد نظر حضرت امام (ره) و حضرت آقا، حاضر هستند وارد بازی برد-برد اقتصادی با ایران بشوند. اتفاقاً ساختار اقتصادی ایران به‌گونه‌ای است که بسیار راحت می‌تواند با این کشورها وارد تعامل شود. مثلاً کشور بولیوی از کشورهای آمریکای لاتین به‌راحتی حاضر به خرید تکنولوژی ساخت نیروگاه از ایران است. در واقع چنین تعاملی در راستای وصیت



**تفکر تیم اقتصادی
اصلاح طلبان
تحت تأثیر
دیپلماسی عمومی
کشورهای غربی
به‌خصوص آمریکا
و انگلیس بوده است.
وزارت خارجه
امریکا در گزارشی
درباره دیپلماسی
عمومی این کشور
گفته است، تعداد
زیادی از حاکمان و
مدیران عالی‌رتبه
کشورهای
غیرامریکایی
درس خوانده‌های
دانشگاه‌های
امریکایی
هستند. بنابراین
آموزه‌هایی را که به
آنها منتقل کرده‌ایم
در کشور خودشان
پیگیری می‌کنند**

شاید ما کمتر با اندیشه‌های اقتصادی امام (ره) آشنا باشیم. به راستی ویژگی اصلی اندیشه و تفکر حضرت امام (ره) درباره مسائل اقتصادی چه بوده است؟

کشوری مثل ایران برای تعامل اقتصادی با جهان باید با ملاحظات و رویکردهای خاصی وارد عمل شود. در این تعامل اقتصادی، در دو مورد، رعایت احتیاط بسیار جدی است. مورد اول این است که دستگاه‌های بزرگ اقتصادی دنیا، تقسیم کار بین‌المللی را به نحوی طراحی کرده‌اند که در بلندمدت منافع خود آنها حداکثر می‌شود. به این معنا که نهادهای بین‌المللی اقتصاد جهانی مثل بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول و سازمان تجارت جهانی، سه نهاد اصلی اقتصاد بین‌المللی، به کشورهای دنیا القا کرده‌اند اگر وارد باشگاه اقتصاد جهانی شوند، مستطیع خواهند شد. در حالی که این مبالغه‌ای است که از طرف قدرت‌های اقتصادی جهان مثل آمریکا و چند کشور اروپای غربی مطرح شده است و در عمل برنامه آنها استثمار کشورهای جهان است.

بعد از جنگ جهانی دوم با پدیده‌ای به اسم استعمار نوین در دنیا مواجه هستیم. در استعمار نوین قدرت‌ها با جنگ و لشکر کشی، کشورهای دیگر را غارت نمی‌کنند، بلکه با روش‌های دوستانه برنامه‌ای اقتصادی را تعریف می‌کنند که در عمل باعث می‌شود بخش وسیعی از منابع کشورهای ضعیف به کشورهای بزرگ‌تر و قدرتمندتر منتقل شود.

موضوع دیگری که در تبادل اقتصادی ایران با جهان باید به آن توجه شود، وضعیت خاص ایران

در مقام مقایسه به نظر شما ویژگی‌ها و تفکر حاکم بر اندیشه اقتصادی جریان اصلاحات چه تفاوت‌هایی با اندیشه حضرت امام (ره) دارد؟



اندیشه حضرت امام (ره) مبتنی بر به فعلیت رساندن ظرفیت‌های درون اقتصاد ایران، در راستای سه هدف حمایت از استقلال اقتصادی، رفاه عمومی و پیشرفت اقتصادی بوده است. هم‌زمان نیز تأکید فرموده‌اند افرادی در سطح بین‌المللی هستند که مایل نیستند ظرفیت‌های اقتصادی ایران به فعلیت برسد، زیرا آنها را منافی منافع خود در سطح بین‌المللی می‌دانند و ایران اقتصادی قدرتمند را بر نمی‌تابند. تحریم‌هایی نیز که اخیراً علیه ایران اعمال شده است به همین دلیل بوده است که ایران را در حال تبدیل شدن به قدرت الهام‌بخش اسلامی در جهان می‌دانند که منافع آنها را به خطر می‌اندازد. در کل، از نظر حضرت امام (ره)، تعامل با کشورهای خارجی به ویژه کشورهای غربی باید به گونه‌ای باشد که بدون خدشه دار شدن اهداف ذکر شده، ظرفیت اقتصادی ایران نیز به فعلیت برسد. در مقابل، در جریان اصلاحات بیشتر تفکر همگرایی با کشورهای غربی غالب بوده است. این تفکر در واقع نقض‌کننده دو اندیشه اصلی حضرت امام (ره) است، زیرا علاوه بر افزایش وابستگی اقتصادی، ظرفیت‌های اقتصادی ایران را نیز به فعلیت نمی‌رساند و مانع پیشرفت اقتصادی ایران می‌شود. با این توضیحات مشخص است که در بحث سیاست‌های تعامل خارجه، بین اندیشه حضرت امام (ره) و جریان اصلاحات زاویه‌ای وجود دارد.

حضرت امام (ره) نیز خواهد بود. حرکت در این راستا، علاوه بر ایجاد گسترش تکنولوژی و درآمد ارزی برای ایران، باعث افزایش اشتغالزایی و سطح رفاه عمومی در هر دو کشور خواهد شد. در حالی که در تعامل با کشورهای اروپایی غربی و امریکا، ایران چنین فرصت‌هایی را نخواهد داشت، زیرا این کشورها صرفاً خواستار این هستند که از ایران مواد خام و محصولات فرآورده نشده بخرند و با ارزش افزوده‌ای که در آن ایجاد می‌کنند، سود کلانی ببرند. این اتفاقی است که در حال حاضر برای نفت کشور می‌افتد. بنابراین باید درباره خطر تعاملات اقتصادی بی‌رویه با کشورهای غربی و مستکبر تذکر داد، به ویژه آنکه توسعه تعاملات اقتصادی و سیاسی بهتر است با کشورهایایی باشد که در نهایت برای هر دو کشور منفعت حاصل شود.

اشاره شد که اندیشه اقتصادی حضرت امام (ره) در جهت دستیابی به استقلال در نیازهای اساسی کشور و همچنین تعامل با کشورهای مستضعف بوده است. در این زمینه، موضوع اصل «اصالت فایده» مطرح می‌شود. در واقع برخی معتقد هستند، این تعاملات بیش از آنکه برای کشور سودآور باشد، هزینه‌زا است. در این مورد نیز عموماً از ضرب‌المثل عامیانه «چراغی که به خانه رواست به مسجد حرام است» را استفاده می‌کنند. لطفاً بفرمایید، به نظر شما، تعاملات مبتنی بر اندیشه امام (ره) در سیاست خارجی چه منفعتی برای ایران خواهد داشت؟

در واقع با توجه به برخی از ملاحظات سیاسی و ایدئولوژیکی، گاهی اصل اصالت فایده باید کنار گذاشته شود. قصد ندارم در این باره بحث کنم، اما در حوزه سیاسی گاهی ممکن است که کشوری به کشور دیگر امتیازی بدهد. در این صورت ارتباطی شکل خواهد گرفت که در بلندمدت منفعت خواهد داشت. حتی برای امریکایی‌ها و غربی‌ها نیز این گونه نیست که در هر جایی کاری انجام





بدهند یک دلار آنها دو دلار بشود. گاهی یک دلار، ۵۰ سنت می‌شود، اما در بلندمدت منفعت خواهد داشت. مباحث عقلانی اقتصاد نیز حکم به شرکت کردن در این معاملات را می‌دهد.

در چارچوب اصل اصالت فایده باید عرض کنم که تعامل داشتن با کشورهای غیرمستکبر از دو جهت منافع اقتصادی بیشتری برای ایران خواهد داشت. اول اینکه این کشورها نیز تقاضا و نیازی دارند. معادل تقاضا و نیاز خود نیز درآمدی دارند، یعنی کشورهای فقیری نیستند. شاید آمریکا گزینه قوی‌تری باشد، اما کشورهایی مثل بولیوی، اروگوئه، ونزوئلا، کشورهای آفریقایی و حتی کشورهای همسایه ایران نیز فاقد منابع نیستند. این کشورها متناسب با اندازه و جمعیت خود منابع و ثروت دارند. از همه مهم‌تر، جمعیتی نیازمند به کالا و خدمات دارند. بنابراین ایران می‌تواند با تأمین کالا و خدمات مورد نیاز آنها کسب درآمد کند. وجود چنین فرصت‌هایی در این کشورها باعث شده است کشورهای قدرتمند غربی نیز برای کسب درآمد بیشتر در این کشورها حضور داشته باشند.

جالب است بدانید فرانسوی‌ها حدود ۷۰ میلیارد دلار از حضور در یک کشور آفریقایی درآمد کسب می‌کنند. شاید این کشورها فقیر باشند، اما مردم آن به تأمین مایحتاج خود نیاز دارند. کشورهایی مثل فرانسه در قبال تأمین این نیازمندی‌ها سود فراوانی کسب می‌کنند. بنابراین حتی آمریکا، انگلیس و فرانسه نیز که جزو قدرت‌های اقتصادی محسوب می‌شوند، فقط با کشورهای قدرتمند تعامل برقرار نمی‌کنند. آنها حتی با فقیرترین کشورهای دنیا نیز تعاملات اقتصادی دارند. در حالی که خود این کشورهای در حال توسعه به دلیل هژمونی ایدئولوژی جمهوری اسلامی بیشتر تمایل دارند که با ایران کار کنند. در واقع این کشورها به دلیل احساس قرابت بیشتری که با مبانی ایدئولوژیک و سیاسی ایران می‌کنند تمایل به برقراری تعامل با ایران دارند.

دوم، عاملی است که در تقسیم منافع بین‌المللی وجود دارد. به این عامل «قدرت چانه‌زنی» گفته می‌شود. اگر بخواهید کالایی را به کشوری بفروشید، به چه قیمتی می‌فروشید؟ برای مثال فرض کنید قیمت تمام شده کالایی برای شما ۱۰ دلار بوده است. خرید این کالا تا ۲۰ دلار برای کشور خریدار آن می‌ارزد. حالا اینکه کالای ۱۰ دلاری به چه قیمتی فروخته شود، بستگی به قدرت چانه‌زنی دو کشور دارد. هر کدام قدرت چانه‌زنی بیشتری

داشته باشند، سهم بیشتری می‌برند. اگر کشور خریدار قدرت بیشتری داشته باشد ۹۰ درصد سود می‌کند و شما ۱۰ درصد، یعنی شما کالای ۱۰ دلاری خود را ۱۱ دلار فروخته‌اید.

در تعامل با قدرت‌های اقتصادی بزرگ جهان معمولاً ایران قدرت چانه‌زنی بالایی ندارد. بنابراین اگر تعاملی نیز صورت بگیرد سود بیشتر نصیب کشور مستکبر می‌شود. در حالی که در ارتباط با کشورهای در حال توسعه مثل کشورهای اسلامی همسایه، کشورهای آفریقایی و کشورهای جنوب امریکای لاتین، چون ایران قدرت چانه‌زنی بالاتری دارد می‌تواند همان کالایی را که آلمانی‌ها ۱۰ یا ۱۱ دلار می‌خریدند مثلاً به ونزوئلا ۱۳ یا ۱۵ دلار بفروشد. بنابراین قدرت چانه‌زنی عامل بسیار مهمی است، زیرا اگر کشوری قدرت چانه‌زنی قابل توجهی در سطح بین‌المللی نداشته باشد، بخش زیادی از منافع کشورش را کشورهای دیگر از بین می‌برند و به نفع خود مصادره می‌کنند.

به نظر شما دستاوردهای دوران اصلاح‌طلبان در حوزه اقتصادی چقدر بوده است؟ عده‌ای نقطه قوت اصلاح‌طلبان را در رشد اقتصادی و ثبات آنها می‌دانند. آیا این امر از توانمندی اقتصادی آنها حکایت می‌کند؟ در صحبت‌ها پتان فرمودید اروپایی‌ها تمایل دارند از کشورهایایی مثل ایران مواد خام خریداری کنند. درباره تفکر خام‌فروشی در جریان اصلاحات چه نظری دارید؟ آیا می‌توان گفت اصلاح‌طلبان با محدود کردن دیدگاه خود به برقراری تعامل اقتصادی با اروپا و آمریکا، بسیاری از پتانسیل‌های موجود در روابط اقتصادی را نادیده گرفته‌اند؟

تفکر تیم اقتصادی اصلاح‌طلبان تحت تأثیر دیپلماسی عمومی کشورهای غربی به خصوص آمریکا و انگلیس بوده است. متأسفانه، به نظر بنده، اصل تفکر دولت یازدهم نیز ادامه همان جریان اصلاحات است. ظاهراً وزارت خارجه آمریکا در گزارشی درباره دیپلماسی عمومی این کشور گفته است، تعداد زیادی از حاکمان و مدیران عالی‌رتبه کشورهای غیرامریکایی در س خوانده‌های دانشگاه‌های امریکایی هستند. بنابراین آموزه‌هایی را که به آنها منتقل کرده‌ایم در کشور خودشان پیگیری می‌کنند.

این واقعیتی است که آنچه دانش غربی به خورد کشورهای در حال توسعه داده است، در واقع چیزی بوده است که در بلندمدت تأمین‌کننده منافع کشورهای غربی باشد. در موارد بسیاری شاهد بوده‌ایم که اقتصاددانان دولت‌های ایرانی، بسیار تحت تأثیر هژمونی علمی دانش اقتصاد غربی عمل کرده‌اند. معمولاً وقتی بحث از تعاملات بین‌المللی پیش می‌آید، فکر این افراد سریعاً به سمت تعامل با قدرت‌های اقتصادی غربی مثل آمریکا و انگلیس می‌رود. در حالی که در شرق نیز اقتصادهایی مثل چین و ژاپن وجود دارند که اقتصاد دوم و سوم جهان محسوب می‌شوند. این همان دیپلماسی عمومی اعمال شده امریکایی است که متأسفانه در دولت یازدهم نیز در حال ثمردهی است. نتیجه این تفکر پذیرفتن همان تقسیم کار بین‌المللی است که آمریکا، انگلیس و دیگر کشورهای غربی آن را تهیه کرده‌اند. در این تقسیم کار بین‌المللی این کشورها تولیدکننده محصولات با تکنولوژی و فناوری بالا و ایران تولیدکننده مواد خام می‌شود. علناً نیز مطرح می‌کنند که مزیت ایران در خام‌فروشی است. این همان تقسیم کاری است که غربی‌ها مطرح کرده‌اند که براساس آن عملکرد هر کشوری در حوزه‌ای که توانایی آن را دارد، خواهد بود؛ کشورهایی مثل ایران در حوزه فروش فرآورده‌های طبیعی خام، غربی‌ها نیز در حوزه تکنولوژی و دانش بهره‌وری و تولید از مواد خام عمل خواهند کرد. در واقع براساس این تفکر غلطی که غربی‌ها در ذهن بسیاری از سیاستگذاران ایرانی به وجود آورده‌اند، دولت یازدهم نیز تا حد زیادی در استراتژی‌های اقتصادی خود در این دام افتاده است.

درباره دستاوردهای اقتصادی دولت اصلاحات می‌توان گفت بحث ثباتی که

در موارد بسیاری شاهد بوده‌ایم که اقتصاددانان دولت‌های ایرانی بسیار تحت تأثیر هژمونی علمی دانش اقتصاد غربی عمل کرده‌اند. معمولاً وقتی بحث از تعاملات بین‌المللی پیش می‌آید، فکر این افراد سریعاً به سمت تعامل با قدرت‌های اقتصادی غربی مثل آمریکا و انگلیس می‌رود





فرمودید یکی از دستاوردهای آن دوران بوده است، اما توجه داشته باشید که این دستاورد، دستاورد بسیار بزرگی محسوب نمی‌شود. در واقع ثبات در اقتصاد به معنی خرابکاری نکردن در سطح بازارهای کلان مالی است. اگر در بازار پول و سرمایه آرامش وجود داشته باشد، تقریباً در اقتصاد نیز ثبات ایجاد می‌شود. اصلاً در اقتصاد اصل بر ثبات است. گاهی اوقات بر خورد غیر عاقلانه دولت‌ها - و گاهی نیز به نظر بنده، مغرضانه آنها - با پدیده‌های اقتصادی کلان باعث متلاطم شدن جو اقتصادی کشور می‌شود.

بی‌ثباتی اقتصادی مثل سونامی است. به‌طور متعارف شما از زمان دقیق وقوع آن بی‌اطلاع هستید. اصل این است که سواحل دریا آرام هستند، اما با اتفاق درونی ناشناخته‌ای این آرامش دچار ناپایداری می‌شود. با توجه به این دیدگاه می‌توان گفت، دولت اصلاحات کل کل ثبات در اقتصاد را با دولت‌های دیگر دارد. شاید در مقایسه با عملکردهای ضعیف دولت‌های دیگر بتوان آن را دستاورد نامید، اما حقیقت این است که در عمل و ذاتاً اقدام مهمی صورت نگرفته است. زمانی می‌توانستیم آن را دستاورد بنامیم که گنجینه‌های جهانی بسیار شگفت‌انگیز اقتصاد ایران به فعلیت می‌رسید و از ۲۲ میلیون نفر نیروی کار، بالاترین ارزش افزوده حاصل می‌شد. در واقع سطح رفاه و میزان درآمد در ایران افزایش می‌یافت. در تعامل با کشورهای علاوه بر ایران سطح رفاه آن کشورها نیز افزایش می‌یافت. زمانی دستاورد است که ۱۰ میلیون دانش‌آموخته دانشگاهی مبتنی بر اقتصاد دانش‌بنیان تربیت می‌شدند و کشورهای غربی خریدار محصولات دانش‌بنیان ایرانی بودند. در غیر این صورت، بنده، صرفاً ایجاد نکردن تلاطم در اقتصاد را جزو دستاوردها نمی‌دانم.

جریان اصلاحات معتقد بوده است با خام‌فروشی و ثباتی که شما آن را دستاورد نمی‌دانید، می‌توان به بازارها و دولت‌های اروپایی نزدیک‌تر شد و این گونه به تبادیل تکنولوژی پرداخت. به نظر شما آیا می‌توان چنین دیدگاهی را پذیرفت؟ آیا اصلاً در این دوره انتقال تکنولوژی وجود داشته است؟

در واقع هیچ‌گاه این گونه نبوده است. بیش از ۱۰۰ سال است که نفت استخراج می‌شود. در همه این سال‌ها کشورهای غربی این کار را برای ما انجام داده‌اند. هر زمان که به نفعشان بوده است، با به‌کارگیری آخرین تکنولوژی‌های خود استخراج آن را به شدت افزایش داده‌اند. در سال ۵۶ حدود ۶ میلیون بشکه نفت خام تولید می‌شده است. در حالی که امروز با گذشت این همه سال، ۴ میلیون بشکه نفت تولید می‌شود. بنابراین انتقالی در تکنولوژی صورت نگرفته است. هنوز نمی‌توانیم به اندازه آن زمان نفت استخراج کنیم، زیرا در آن زمان منافع آن کشورها چنین اقتضا می‌کرد. آن زمان درآمد هنگفتی از فروش نفت متعلق به کشورهای غربی بوده است. شرکت‌های بزرگ نفتی در سال‌های ۸۶ تا ۸۸ در ایران حضور داشته‌اند.



دستگاه HIPPF از تجهیزات اتر چاهی است که فشار بسیار زیادگازی را که از چاه خارج می‌شود کنترل می‌کند. اگر این فشار کنترل نشود گاز در لوله‌ها منفجر می‌شود این دستگاه را چند شرکت خارجی می‌ساختند. بعد از تحریم، این دستگاه با همکاری چند نفر از جوانان کشور در شرکتی داخلی تولید شد. هیچ‌کس تصور نمی‌کرد این کار انجام شدنی باشد

در توسعه فازهای نفتی ایران، در حفاری‌ها و اکتشاف‌ها مشارکت داشته‌اند، اما انتقال تکنولوژی اتفاق نیفتاده است. اگر صنعت نفت ایران در این زمینه‌ها پیشرفتی نیز کرده است، همه را مدیون غیرت و همت کارشناسان صنعت نفت بوده است.

واقعیت این است که غربی‌ها هیچ‌گاه تمایل به انتقال تکنولوژی نداشته‌اند. تا همین چند سال پیش، قبل از این تحریم‌ها، شرکت‌های نفتی غربی در ایران حضور داشته‌اند، اما در مناطق خط بالای تولید نفت، ورود ایرانی‌ها ممنوع بوده است. باینکه عنوان قراردادهایی که با آنها داشته‌ایم انتقال تکنولوژی بوده است، هیچ‌گاه حاضر به انتقال تکنولوژی خود به ایران نبوده‌اند. دوستانی که با صنعت نفت آشنا هستند تصدیق می‌کنند که در چند سال اخیر، با رفتن غربی‌ها از کشور، در این صنعت سرعت پیشرفت بیشتر بوده است. متخصصان و جوانان صنعت نفت با رفتن غربی‌ها برای پیدا کردن راه‌هایی برای حفاری چاه‌ها و توسعه مدیریت منابع تلاش‌های بسیاری کرده‌اند. بنابراین در چند سال اخیر پیشرفت تکنولوژی در بخش نفت و گاز کشور سریع‌تر بوده است. این جریان را نیز می‌توان یکی از فریب‌های غربی‌ها برای بهره‌برداری از منابع کشور دانست.

آیا می‌توان گفت که دیدگاه اقتصادی اصلاح‌طلبان در بحث انتقال تکنولوژی، باور پذیر و عمیق نبوده است؟

بله، همین‌طور است. بخش زیادی از اشتباهاتی که مرتکب می‌شویم به دلیل آموخته‌های غلط از غربی‌هاست. در ادبیات اقتصادی غربی آمده است که سرمایه‌گذاری خارجی مستقیم یا FDI در انتقال تکنولوژی اتفاق می‌افتد. طبق این تعریف وقتی کشوری در کشور دیگر کار تولیدی انجام دهد، خودبه‌خود دانش و تکنولوژی آن کار نیز به آن کشور منتقل می‌شود، زیرا سرمایه‌های انسانی آن کشور با نگاه کردن به تکنولوژی نحوه استفاده از آن را می‌آموزند. حال آنکه این تعریف فقط در مقام تئوری صحیح است. چون اولاً، اگر این تعامل با کشورهای دیگر باعث تقویت روحیه «ما نمی‌توانیم» در بین سرمایه‌های انسانی بشود، در واقع یادگیری حین کار که از روش‌های انتقال تکنولوژی است، اتفاق نخواهد افتاد. با تأکید وزیر نفت برای حضور شرکت‌های غربی در پروژه‌های نفتی و گاز این اتفاق نیز افتاد. دوماً، طرف مقابل نیز برای انتقال تکنولوژی و آموزش آن باید اراده کند تا این انتقال اتفاق بیفتد. این اراده در عمل هیچ‌گاه از طرف کشورهای غربی وجود نداشته است.

در واقع مجذوب نظریه‌های زیسای غرب شده‌ایم و با ساده‌انگاری انتقال



بی ثباتی اقتصادی مثل سونامی است.

به طور متعارف
شما از زمان دقیق

وقوع آن بی اطلاع
هستید. اصل این

است که سواحل
دریا آرام است،

اما با اتفاق درونی
ناشناخته ای

این آرامش دچار
ناپایداری می شود.

با توجه به این
دیدگاه می توان

گفت، دولت
اصلاحات کل کل

ثبات در اقتصاد
را با دولت های

دیگر دارد. شاید
در مقایسه با

عملکردهای
ضعیف دولت های

دیگر بتوان آن را
دستاورد نامید، اما

حقیقت این است
که در عمل و ذاتاً

اقدام مهمی صورت
نگرفته است

مختص به خود آن کشور است که شرایط و ویژگی های مختلفی مثل اقتصاد، منابع، فرهنگ و اجتماع بر آن تأثیر گذار است.

طبیعتاً ایران نیز الگوی خاص خود را خواهد داشت، یعنی توسعه الگوی اسلامی و ایرانی پیشرفت. در چارچوب این الگو می توان درس هایی آموخت و از نقاط قوت الگوی کشورهای دیگر نیز، در صورتی که با کشور ایران سازگاری داشته باشند، استفاده کرد.

کره و ژاپن به تعبیری توسعه پیدا کرده اند، به تعبیری نیز توسعه پیدا نکرده اند. اگر تولید و تکنولوژی را معیار پیشرفت در نظر بگیریم، کشورهای پیشرفته ای محسوب می شوند، اما چگونه پیشرفت کرده اند؟ آیا کره جنوبی برای توسعه یافتن اقتصاد خود را دودستی تقدیم امریکا کرده است؟ یا ژاپن چنین کاری کرده است؟ درست است که هم زمان سرمایه گذاری خارجی کشورهای غربی نیز در این کشورها بوده است، اما آنچه باعث توسعه کره جنوبی و ژاپن شده است، درونزا بودن اقتصاد آنهاست. به این معنا که آنها روی نیروهای انسانی خود سرمایه گذاری جدی و به آنها اعتماد کرده اند. منابع در اختیارشان قرار داده اند. تکنولوژی های مثل خودروسازی در کره جنوبی وارداتی نیستند. کره ای ها با مشقت به بخش اعظمی از این فناوری دست یافته اند. نیروی انسانی ژاپن و کره در این زمینه به شدت نقش آفرین بوده اند، یعنی گفته اند که باید برای مثال تکنولوژی ساخت خودرو و کشتی را داشته باشیم. بسیاری از تکنولوژی های موجود در این کشورها بومی خود آن کشورهاست. بنابراین این تکنولوژی ها تماماً کپی شده نیستند. سرمایه گذاری خارجی مستقیم، بی اثر نبوده است، اما این کشورها به شکلی روابط خود را تضمین کرده اند. ناگفته نماند که کشورهایی مثل چین، کره جنوبی و ژاپن بخش زیادی از ارزش افزوده ای را که تولید می کنند، دودستی تقدیم کشورهای غربی از جمله امریکا می کنند.

اگر چین از اقتصاد دنیا حذف شود، بزرگ ترین ضربه را امریکا خواهد خورد. توجه داشته باشید که چین رقیب امریکا نیست، چین، کره جنوبی و ژاپن بخش زیادی از منافع مورد نیاز امریکا را تولید می کنند. برای مثال از هر ۱۰۰ دلار ارزش افزوده ای که به طور واقعی در کشورهایی مثل چین یا کره جنوبی تولید می شود، ۴۰ تا ۵۰ دلار آن مستقیماً به جیب کشورهای غربی می رود. اگر توجه کنید متوجه می شوید که تراز تجاری کشورهایی مثل امریکا و انگلیس همیشه منفی است، یعنی میزان صادراتشان از وارداتشان کمتر است. کشورهایی در دنیا تولید می کنند، امریکایی ها و انگلیسی ها نیز مصرف می کنند. هر چند می گویند می خواهند صادراتشان را توسعه دهند، حقیقت این است که واردات برایشان به صرفه تر است.

کشوری مثل چین، گوشت، پوشاک و محصولات دیگر را با هزار مشقت تولید می کند، امریکایی ها نیز دلار چاپ می کند و تولیدات چین را می خرد و مصرف می کنند. در ازای آن نیز کاغذی به اسم دلار به چین می دهند که می دانید هیچ پشتوانه ای ندارد. اینگونه چین بزرگترین دارنده ذخایر ارزی در جهان می شود. اگر در آینده قیمت دلار دچار چالش شود، این چین است که ضرر می کند. بنابراین شاید انتقال تکنولوژی در اقتصاد چین، ژاپن و کره جنوبی اتفاق افتاده باشد، اما بخش زیادی از آن درونزا و به همت نیروهای انسانی خود این کشورها بوده است. ضمناً با وجود منافعی که تعامل با غرب برای آنها داشته است، به نظر بنده، ضررهای این تعامل بسیار بیشتر بوده است، زیرا در واقع بخش زیادی از ارزش افزوده خود را به کشورهای اروپایی تقدیم می کنند.

آیا می توان گفت که نوع نگاه جریان اصلاح طلب به موضوع اقتصاد بین الملل، بدون توجه به پتانسیل های دیگر، فقط به روابط اقتصادی با اروپا محدود شده است؟ و به نظر می رسد علاقه ای نیز به صنعت سازی و جذب مشتری در بازارهای جهانی ندارد؟

اگر اقتصاد بین الملل بر اساس نظریه وضعیت نسبی دو اقتصاددان هکشر و اولین بررسی شود، طبق این نظریه، کشورها باید در کارهایی که مزیت نسبی دارند، فعالیت کنند. مزیت کشورهایی مثل ایران نیز در تولید نفت خام و مواد معدنی خام است. وقتی جریان مدیریت اقتصادی کشور چنین چیزی را مورد توجه قرار می دهد قاعدتاً دیگر به دنبال بازار گشایی برای محصولات صنعتی خود نخواهد بود، زیرا اعتقاد دارد که ایران چنین مزیتی برای صادرات ندارد. بنابراین اعتقادی نیز برای جذب و ایجاد چنین فرصت هایی در سطح بین الملل ندارد. این امر باعث از دست دادن بخش زیادی از ظرفیت های کشور می شود. □

بررسی زمینه‌ها و روند واگرایی
تجدیدنظر طلبان
نسبت به بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران

{ واقفیه انقلاب }

همپیمان با دشمنان امام بودند

L
محمد جواد
اخوان

پس از شهادت حضرت موسی بن جعفر (ع) رخنه‌ای در جهان تشیع بروز کرد که از آن به «واقفیه» تعبیر می‌گردد. شیخ مفید آخرین انشعاب از شیعه اثنی عشریه را واقفیه می‌داند که در امامت امام موسی کاظم (ع) متوقف شدند و امامت حضرت علی بن موسی الرضا (ع) را انکار کردند. ماجرا از این قرار بود که بنیانگذاران واقفیه سه نفر به نام‌های علی بن ابی حمزه بطنانی، زیاد بن مروان قندی و عثمان بن عیسی رواسی از وکلای امام کاظم (ع) بودند و اموال فراوانی را که مربوط به آن حضرت بود، در اختیار داشتند. آنان به جهت تصاحب این اموال ادعا کردند که موسی بن جعفر (ع) زنده و غایب است، چرا که در صورت اقرار به امامت حضرت رضا (ع) ناچار بودند آن اموال را تحویل ایشان دهند. از این روی نه تنها اموال را غصب کردند بلکه از این امکانات در فریب شیعیان دیگر استفاده کردند.

حب دنیا این یاران مورد وثوق اهل بیت را به ورطه خیانت و ضلالت کشاند و هر چند اثری از این فرقه در تاریخ به جای نماند، اما تکرار تاریخ بار دیگر در ادوار دیگر، یادآور ماجرای واقفین است. مشابه چنین ماجرای را در انقلاب اسلامی نیز می‌توان مشاهده کرد.

آسیب اصلی نگاه کاربزماتیک به امام آن بود که از حضور امام (ره) به عنوان یک حادثه فردی و استثنایی تاریخی یاد می‌شد که این جایگاه به دلیل قاعده مند نبودن، قابل دوام و تکرار نخواهد بود. این دیدگاه ضمن عدم درک حقیقی از نظام ولایی شیعی آن را به عنوان یک مرحله گذار و پویولیسیم نام مطمئن و نادر می‌شناسد که به دلیل ناپایداری باید هر چه سریع‌تر به سوی دیگر اشکال قدرت تغییر جهت دهد



واگرایی پس از امام

در واپسین روزهای عمر امام راحل (ره) یکی از اصلی‌ترین دغدغه‌های ایشان حفظ و حراست از انقلاب و جلوگیری از نفوذ دشمن و نامحرمان به داخل نظام بود. این جمله از بیانات امام (ره) در این خصوص شنیدنی است که فرمودند: «تا من هستم، نخواهم گذاشت حکومت به دست لیبرال‌ها بیفتد. تا من هستم، نخواهم گذاشت منافقین اسلام این مردم بی‌پناه را از بین ببرند. تا من هستم، از اصول نه شرقی نه غربی عدول نخواهم کرد. تا من هستم، دست‌یادی امریکا و شوروی را در تمامی زمینه‌ها کوتاه می‌کنم و اطمینان کامل دارم که تمامی مردم در اصول همچون گذشته، پشتیبان نظام و انقلاب اسلامی خود هستند.»

از سویی ایشان به عمق راهبرد «استحاله از درون» دشمن نیز بی‌برده بودند و در آن سال‌ها بدان هشدار می‌دادند: «حرف‌های ما که کار کشته و کار کرده و مطالعه کرده هستند، اینها مطالعه کرده‌اند که... یک ملت را نمی‌شود مهار کرد باید چه بکنند تا این که انقلاب را نگذارند به ثمر برسد؟ باید خود انقلاب را از باطن داخل خودش فاسد کنند فعالیت الان این است که می‌خواهند این انقلاب را در خودش ایجاد نفاق و اختلاف کنند...»

بازخوانی برخی حقایق پشت پرده همان دوران و نیز رویدادهایی که بعداً رخ داد نشان از عمق دوراندیشی حضرت امام (ره) در شناخت آسیب‌هاست.

در سال‌های واپسین عمر امام (ره) بازگشت گروهی از وابستگان جریان فکری لیبرال به بخش‌هایی از زیرمجموعه حاکمیت و ارتباط آنها با برخی از شخصیت‌ها به شکل‌های مختلف عیان بود. افزایش مرادات مهندس بازرگان و همفکرانش با آیت‌الله منتظری و نتیجتاً تأثیر پذیری شگرف منتظری از آنها و نیز رخنه آرام آرام برخی دگراندیشان سکولار به مؤسسات مطبوعاتی همچون کیهان و اطلاعات - که تحت مدیریت جناح چپ سنتی بودند - همه و همه قرآنی برای یک خیزش خاموش ولی جدی به‌شمار می‌آمد.

هر چند حضرت امام (ره) با عزل منتظری و نیز هشدار به وی به خاطر تأثیر پذیری از منافقین و لیبرال‌ها و به مخاطره افتادن ناگهانی انقلاب، جلوگیری کردند، اما خطر «استحاله» خطری نبود که به این راحتی‌ها بتوان آن را دفع کرد.

بارحلت حضرت امام (ره) موج «استحاله» کم‌کم خود را نمایان ساخت. در ۳۰ مرداد ۱۳۶۸، یعنی دو ماه و نیم بعد از رحلت امام (ره) درج مقاله‌ای به قلم علی‌اکبر سعیدی سیرجانی، در روزنامه اطلاعات با مدیریت مسغولی سید محمود دعایی، عضو مجمع روحانیون مبارز خشم‌نیروهای انقلابی را برانگیخت. او در این مقاله گذشته‌های پراز خطا در دوران طی شده انقلاب اسلامی را ترسیم کرده و اظهار امیدواری نموده بود که در دوره ریاست جمهوری هاشمی‌رفسنجانی قرار است «خطاهای گذشته» تکرار نشود. برای خوانندگان روزنامه

اطلاعات تعجب‌آور بود که در روزنامه‌ای که مدیریت آن با جناح چپ رادیکال است، مردم به خاطر سردادن شعار مرگ بر امریکا «حساساتی» خوانده شده بودند.

هر چند دست‌اندرکاران این روزنامه بعداً عذر خواهی کردند، اما با نگاهی به این مقاله و مقالات دیگر مشابه آن همچون یادداشت‌های «محمد جواد حجتی کرمانی» در همین روزنامه که دوران جنگ را دوران شعار و زمانه پس از آن را دوران «شعور» قلمداد می‌کرد و بعدها نیز از «تساهل و تسامح» فرهنگی سخن گفت، نشانگر سوءاستفاده دشمن و نفوذ در صفوف خودی‌ها بود.

با این حال جناح رادیکال یا چپ سنتی تامدتها بر سر مواضع خود در مسائل اقتصادی و سیاست خارجی پابرجا بود. اما از تحال امام (ره) در نگرش آنان در حوزه سیاست داخلی تغییراتی رایج‌گردد.

جریان چپ که خود را بانام «خط امام (ره)» می‌شناخت، باز تحال امام (ره) در تطبیق خود با شرایط جدید دچار مشکلاتی اساسی شد. این مطلب ناشی از آن بود که چهره‌های شاخص این جریان با غرور خاصی خود را منتسب به حضرت امام (ره) می‌نمودند و در مشاجرات سیاسی به مخالفان خود بر حسب «مطروحات امام (ره)»، «ضدخط امام (ره)» و «پیرو اسلام امریکایی» می‌زند برای مثال یکی از نمایندگان مجلس سوم که از چهره‌های شاخص جناح چپ به‌شمار می‌آمد، آن روزها در نطق پیش از دستور خود مدعی شد: «اما امام از دید ما آنچه که منعکس است و همه می‌دانند و قابل انکار نیست، همواره از لحاظ تئوری برای مردم مشخص بود که طرفدار کدام طرز فکر هستند و به‌خصوص در سخنان اخیر حضرت امام در منشورهای اول و دوم وصیتنامه و سایر پیام‌ها به روحانیون و دیگران مشخص بود که امام دقیقاً همان خطی را دارند که جناح خط امامی جناح رادیکال‌ها (!) مدعی طرفداری از آن است یعنی ذره‌ای تردید در این زمینه وجود ندارد.»

در چنین شرایطی مقام معظم رهبری در پاسخ به ادعای مدعیان پیروی از خط امام فرمودند: «ما با این موافق نیستیم که هر کسی بیاید حرفی را به امام نسبت بدهد، در حالی که نمی‌داند روش و ممشای امام (ره) چه بود. ممشای امام را اهل بصیرت و اهل خبره و کسانی که معاشر و محشور با ایشان بودند، می‌دانند، نه اینکه هر کس بیاید حرف بزند اگر امام (ره) بود چنین و چنان می‌فرمود...»

واقعبین آن است که امروزه دلایل و مستندات محکمی وجود دارد که این ادعا را که تجدیدنظر طلبان آن روزها واقعاً تمام‌عیار در خط امام بودند، باطل می‌سازد.

از جمله این مستندات روایت «محمد حسین صفار هندی» و زبر اسبق فرهنگ و ارشاد اسلامی از میزان اعتقاد سید محمد موسوی خوئینی‌ها - از چهره‌های شاخص جریان موسوم به چپ - به دیدگاه‌های امام (ره) است: «موسوی خوئینی‌ها در یکی از کلاس‌های درسی در یکی از واحدهای دانشگاه آزاد عنوان می‌کند که ولایت مطلقه فقیه اساساً مسئله قابل قبولی نیست و نمی‌شود آن را پذیرفت. از وی سؤال می‌شود که مگر شما محور گروهی نبودید که در زمان امام کسانی را که نسبت به مسئله ولایت فقیه تشکیک عملی کرده بودند به‌ضدیت با اسلام متهم کردید گفتید که ضد انقلاب و طرفدار اسلام امریکایی هستید، پس چطور این حرف را می‌زنید؟ موسوی خوئینی‌ها گفته بود که من زمان امام (ره) هم ولایت مطلقه را قبول نداشتم اما از آن جایی که امام جاذبه فوق‌العاده‌ای داشت و مانع از شاگردان ایشان بودیم، رویمان نمی‌شد که جلوی امام مخالفت کنیم اما حالا که این شرایط نیست، من می‌گویم که از ابتدا هم این مسئله را قبول نداشتیم.» مستند دیگر مربوط به زمان صدور فرمان تارخی امام مبنی بر ارتداد سلمان رشدی و لزوم اعلام انقلابی اوست که بهزاد نبوی رسماً در جلسه هیئت دولت به این حکم اعتراض می‌کند و می‌گوید: «باید در قضیه قطع یا ایجاد ارتباط با دولت انگلیس، همیشه به‌صورت حساب‌شده عمل کنیم. زیر اقبال هم چند بار رابطه قطع شده و پس از مدتی با تلاش و وساطت دیگران، این رابطه برقرار شده است. باید متوجه باشیم این قضیه رشدی، یک پوست خربزه نباشد که انگلیسی‌ها جلوی پای ما بگذارند تا قضایای قطع رابطه و برقرار مجدد آن دوباره تکرار شود.»

یادر ماجرای عزل آقای منتظری، پس از آنکه فرمان امام مبنی بر معو عکس‌ها و آثار آیت‌الله منتظری از ادارات و نهادها صادر می‌گردد، در جلسه ۱۳۶۷/۱/۷ هیئت دولت، بهزاد نبوی این اقدام را باعث به وجود آمدن مشکلات بسیار در جامعه می‌داند و سید محمد خاتمی نیز طرح این موضوع را بر خلاف مصلحت می‌شمارد.

اکبر گنجی که خود بعدها از چهره‌های جنجالی جریان چپ شد، به لحاظ خاستگاه سیاسی نزدیک به باند مهدی هاشمی بود. وابستگی وی به باند مهدی هاشمی به حدی بود که گفته می‌شود وی که در زمان خلع منتظری از قائم‌مقامی رهبری به فرمان امام در ترکیه حضور داشت، به‌محض شنیدن این خبر در اقدامی موهن تصویر حضرت امام (ره) را بر زمین می‌کوبد!

آری، این دلایل به‌روشنی ثابت می‌کند که حداقل بخش مهمی از جریان موسوم به چپ که مدعی خط امام بود، در همان زمان حیات پربرکت امام (ره) نیز التزام چندانی بدان نداشت و

صرفاً از آن به عنوان یک حربه سیاسی رسانه‌ای استفاده می‌کرد.

در دهه ۸۰ میلادی، غول بلوک شرق و مظهر سوسیالیسم و اندیشه‌های چپ‌گرایانه در حال افول بود. فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و فروریختن دیوار برلین، در آغاز دهه ۹۰ میلادی رنگ خطر را برای همه چپ‌گرایان عالم به صدا درآورد. جریان‌های چپ‌گرایانه در تمام عیار خط امام می‌دانستند و حتی قرائت چپ‌زده و سوسیالیستی خود را اقتصاد اسلام را معادل اندیشه امام معرفی می‌کردند. اینک امام در برابر سدی قرار گرفته بود و آن سیاست تعدیل دوره سازندگی بود که دقیقاً مسیری دیگر را دنبال می‌کرد.

با تشکیل دولت سازندگی اقتصاددانان و مدیران چپ‌گرای دولت موسوی یا به حاشیه رفتند یا خود را با سیاست دولت جدید تطبیق دادند. رجال سیاسی این جریان نیز عملاً در چند کانون مهم به بازاندیشی و تجدیدنظر در اندیشه‌های خود پرداختند که حاصل یکی از مراکز یعنی مرکز تحقیقات استراتژیک ریاست جمهوری، پروژه قرائت «ویر» از ولایت‌فقیه بود.



چگونه ولایت فقیه با نظریه «ویر» تفسیر شد؟

یکی از موضوعات محل اختلاف در جریان شکاف سیاسی درون جبهه انقلاب اسلامی مربوط به مسائل نظری و معرفتی و به ویژه قرائت از نظریه ولایت فقیه چه در مبانی چه در حدود و ثغور آن بود.

نگاه یک جریان سیاسی به امام (ره)، منطبق بر جایگاه ایشان (مقام ولایت فقیه) بود و بنابراین اعتقاد داشت چون ایشان صاحب ولایت هستند، فرمان ایشان فصل الخطاب است و نگاه جناح مقابل، منطبق بر شخصیت کاربزماتیک ایشان بود و لذا اعتقاد آنها بر این بود که امام (ره) از آن جای که مورد قبول عموم مردم بودند و همه بادل و جان حرفشان را پذیرا هستند، بنابراین فصل الخطاب و مبسوط‌الید هستند.

در دهه ۶۰ و ۷۰ سال‌های پس از آن تعداد قابل توجهی از انقلابیون جناح چپ، ضمن الگوپذیری از آرای معرفتی «ماکس ویر» رهبری امام خمینی (ره) و رابطه او با مردم را به رهبری «کاربزماتیک» و «فرهمندهانه» تعبیر و تفسیر کردند و رابطه مردم با او بر اساس ویژگی‌های شخصیتی و کنش عرفانی ایشان تحلیل می‌گردید.

«ویر» در تحلیل و نگاه تفهیمی خویش کنش‌های افراد را به چهار نوع تقسیم می‌کند: الف- کنش‌های عقلانی معطوف به هدف، ب- کنش‌های عقلانی معطوف به ارزش، ج- کنش‌های انفعالی یا عاطفی، د- کنش‌های سنتی.

در کنش‌های عقلانی معطوف به هدف، عمل به شیوه‌ای محاسبه‌گرایانه به سوی هدفی دنیوی و قابل وصول جهت‌گیری می‌شود، مانند رفتار تاجر برای رسیدن به نفع یا عمل فرمانده برای پیروزی. در کنش‌های عقلانی معطوف به ارزش، تلاش برای وصول به هدف خارجی نیست، بلکه برای وصول به یک امر ارزشی یا وهمی است. در کنش عاطفی اثری از اندیشه تعقل و محاسبه نیست، بلکه رفتاری است که در اثر یک ارتباط عاطفی ظاهر می‌شود و در کنش سنتی تعقل و عاطفه نقشی ندارند و عمل در اثر عادت‌ها و عرفی است که به صورت طبیعت ثانوی فرد در آمده‌اند.

ماکس ویر به موازات نوع بندی انواع کنش‌ها به تقسیم انواع اقتدار و سلطه پرداخت. او از سه نوع اقتدار هم‌تراز با سه نوع از کنش‌های یادشده نام می‌برد: اول، اقتدار عقلانی و بوروکراتیک. این نوع از اقتدار در جامعه‌های شکل‌نهادینه به خود می‌گیرد که رفتارهای عقلانی معطوف به هدف در آن گسترش یافته باشد. دوم، اقتدار کاربزماتیک و فرهمندهانه که از کنش عاطفی جامعه نسبت به یک فرد خاص پدید می‌آید. در مرکز این اقتدار شخصی است که در موضع یک قهرمان یا فرد مقدس قرار می‌گیرد. سلطه فرهمندهانه امری خارق عادت است و همراهی جامعه با آن به شخصیت استثنایی رهبر بازمی‌گردد. سوم، اقتدار سنتی است. در اقتدار سنتی کنش‌های مبتنی بر عادت و رسوم نقش اصلی را ایفا می‌کنند.

تحلیل مسائل ایران و خصوصاً حرکت امام از دیدگاه ویر، نیروهای جوان و انقلابی را در معرض آسیب‌های جدی معرفتی قرار می‌داد. این گونه تعبیرات بر مبنای مبانی معرفت‌شناختی اومانستی (انسان محور) «ماکس ویر» تعریف شده و هیچ جنبه دینی ندارند، در حالی که جایگاه امام (ره) و رابطه ایشان با مردم و مردم با ایشان را تنها می‌توان در گرو شناخت مفهوم «ولایت» و جایگاه آن در فرهنگ شیعی ارزیابی کرد.

آسیب اصلی نگاه کاربزماتیک به امام آن بود که از حضور امام (ره) به عنوان یک حادثه فردی و استثنایی تاریخی یاد می‌شد که این جایگاه به دلیل قاعده‌مند نبودن، قابل دوام و تکرار نخواهد بود. این دیدگاه ضمن عدم درک حقیقی از نظام ولایت شیعی، آن را به عنوان

یک مرحله گذار و پوپولیسم نامطمئن و نادوام می‌شناسد که به دلیل ناپایداری باید هر چه سریع‌تر به سوی دیگر اشکال قدرت تغییر جهت دهد.

هر چند نمی‌توان تنهاریشه تجدیدنظرطلبی را در این تفسیر «ویر» از امامت دانست، اما به نظر می‌رسد، تأثیر شگرفی بر جهت‌گیری‌های آینده این جریان داشت. سال‌ها بعد سعید حجازیان، از تنورسین‌های اصلی تجدیدنظرطلب در دادگاه فتنه ۸۸ صراحتاً ریشه و خاستگاه این تفکر را در همین قرائت و نگرش دانست.

او همچنین به تأثیر علوم انسانی غربی در ترویج تفکر غربی در داخل کشور می‌پردازد و در ادامه در نقد تطبیق نظریه ویر بر سیاست ایران می‌گوید: «ماکس ویر تجربیات خود را عمدتاً از امپراتوری عثمانی، امپراتوری چین و امپراتوری مغول‌های هند گرفته بود و یک نظریه عمومی به نام پاتریمونالیسم یا سلطانیسم وضع کرده بود. وجه مشترک کشورهای منطبق بر این نظریه این بود که اولاً این کشورها به صورت امپراتوری و سلسله‌های خاندانی بودند، ثانیاً این امپراتوری‌ها مابین مدرن بودند و هیچ قانونی حاکم بر آنها نبود و در رأس آنها حاکم خود کلامه جلوس کرده بودند، ثالثاً حکومت در این کشورها از راه خون و وراثت مستقر می‌شد و به اصطلاح نظام‌های موروثی بودند و رابعاً اینکه مردم به عنوان رعایا از همه حقوق شهروندی محروم بودند و همراه زمین خرید و فروش می‌شدند.

نظام ولایت فقیه مشروعیت خود را از ناحیه مقدسه امام زمان (عج) می‌گیرد. با این



**بهباد دنیوی در اصلاح قطعنامه
پایانی کنگره دوازدهم سازمان
مجاهدین که به قلم محسن
آرمین تقریر شده در هامش
بیانیه خطاب به آرمین
می‌نویسد: «برادر آرمین با
سلام اولاً صفحات اول خیلی
لحن اپوزیسیونی دارد، همه
این حرف‌ها را همراه با دفاع از
انقلاب، امام و... می‌توان زد.»**

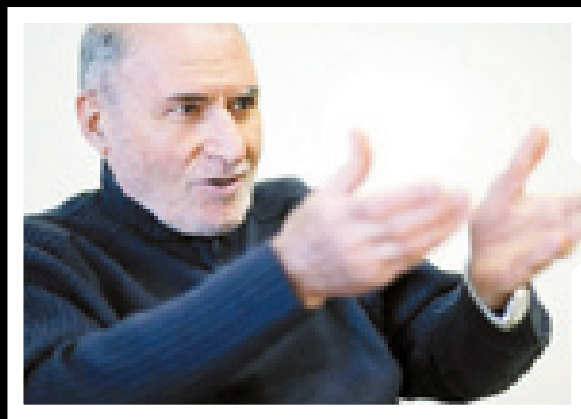
اوصاف انطباق نظریه ماکس ویر بر شرایط کنونی ایران کاملاً نابجا و بی‌ربط است، چون اولاً جمهوری اسلامی ایران، نظامی مابعد انقلابی است با مردمی رشید که تحت تربیت حضرت امام (ره) به خوبی به حقوق خود واقفند. ثانیاً نظام ما دارای قانون اساسی مدونی است که در آن حق حاکمیت ملی به رسمیت شناخته شده و مسئولان آن به طور مستقیم یا غیرمستقیم از سوی مردم انتخاب می‌شوند لذا مردم ما شهروندند نه رعیت. ثالثاً حکومت در ایران موروثی نیست و از طریق خون منتقل نمی‌شود بلکه خبرگان مبعوث مردم هستند که در هر زمان اعلام عدل و اشجع مجتهدین را که مدیر و مدبر و آگاه به مسائل زمان است انتخاب می‌کنند. رابعاً مذهب غالب مردم ایران تشیع است و نظام ولایت فقیه مشروعیت خود را از ناحیه مقدسه امام زمان (عج) می‌گیرد و بدین لحاظ حکم ولی فقیه شعبه‌ای از ولایت رسول اکرم (ص) است. «حجازیان در تأثیر این اندیشه بر عمل سیاسی جریان خود می‌گوید: «من بعد از ارتحال حضرت امام (ره) و آغاز دولت سازندگی به معاونت سیاسی مرکز تحقیقات استراتژیک برگزیده شدم. در آنجا بود که فهمیدم برای هدایت پروژه‌ها تجربه عملی سیاسی کارساز نیست و لاجرم باید آموزش دانشگاهی هم داشته باشم لذا فوق لیسانس و دکتری خود را در علوم سیاسی اخذ کردم و انبوه نظریات و ایدئولوژی‌های سیاسی نادرست در ذهنم تلنبار شد، بدون آنکه بازنگری و نقد آنها را داشته باشم. با شروع موج اصلاحات و به خصوص تشکیل جبهه مشارکت که به تئوری راهنمای عمل نیاز داشت، طبعا از من توقع می‌رفت که به عنوان نظریه پرداز دست به کار شوم و تحلیلی علمی از شرایط جامعه، دولت و نیروهای سیاسی عرضه کنم تا راهنمای عمل حزبی قرار بگیرد.»

در ادامه خواهیم دید چگونه، در ساحت عمل نیز جریانی که زمانی مدعی خط امام بود، روبروی مکتب آن روح خدایا قرار گرفت.



از جدایی تارویاری

پیش تر گفتیم که جریان واقعی‌ها که پس از شهادت حضرت امام موسی کاظم (ع) بروز یافت، مشابهی نیز در انقلاب اسلامی دارد که از آن می‌توان به «واقفیه انقلاب اسلامی» تعبیر کرد. جریانی که پس از رحلت امام (ره) از ولی فقیه زمان فاصله گرفت و شدت انحراف آنان را به رویارویی با مکتب امام کشاند. کمتر از یک دهه پس از رحلت امام (ره) شرایط سیاسی کشور به گونه‌ای گردید که پرده‌ها برافتاد و جمعی از آنان که با نفاق خود راهمراه با انقلاب و امام معرفی می‌کردند، عملاً ماهیت حقیقی خویش را اثبات کردند. فضای توسعه سیاسی چنان برخی را مسحور خود کرده بود که آنچه را تا پیش از این در نهانخانه دل خویش پنهان می‌کردند، در بازار مبارزه طلبی با نظام عرضه کنند. هنگامی که رهبر معظم انقلاب اسلامی با هدف بازخوانی آرمان‌ها، اندیشه‌ها و مکتب امام (ره) سال ۱۳۷۸ را به نام امام خمینی (ره) نامگذاری کردند، روزنامه زنجیره‌ای صبح امروز متعلق به سعید حجازیان در مخالفت با این نامگذاری و ضمن اعتراف به رویگردانی گروه‌های خط امامی از حضرت امام در خصوص دلایل این اقدام نوشت:



«علت اصلی برگشت از دیدگاه‌های حضرت امام این بود که اصلاً مردم و جوانان این روش رانمی‌پذیرفتند. ثانیاً امام طرفدار جامعه تک‌صدایی و تک‌حزبی بود که با مواضع بعدی گروه‌های خط امام تطابق نداشت و ثالثاً ایده‌های امام فقط برای ایجاد انقلاب مفید بود و از آن ایده‌ها برای استمرار جمهوری اسلامی نمی‌شود استفاده کرد.»

اکبر گنجی از چهره‌های جنجالی جریان دوم خرداد در حاشیه کنفرانس برلین در مصاحبه روزنامه «تاگس اشپیگل» مورخ ۸ آوریل ۲۰۰۰ جملاتی موهن را بیان می‌کند. تیتز این مصاحبه «امام خمینی به موزه سپرده خواهد شد» از آغاز نشان‌دهنده جسارت‌ها و اهانت‌های درون آن بود. گنجی در این مصاحبه می‌گوید: «ما در سال‌های اول انقلاب فهمیدیم این راه انقلاب [به دموکراسی ختم نمی‌شود] و هیچ‌کس در خصوص سکولار بودن اصلاح‌طلبان می‌گوید: «در یک جامعه مدرن این جدایی آئین و سیاست یک امر بدیهی است. اگر جامعه مدرن شود، این جدایی الزامی است.»

گنجی همچنین در خصوص بحث حجاب می‌گوید: «در قانون اساسی، پوشش اجباری وجود ندارد بلکه محافظه کاران با خشونت، این موضوع را اعمال کرده‌اند.»

اما جنجالی‌ترین قسمت این مصاحبه پاسخ گنجی به سؤال خبرنگار نشریه در خصوص حضرت امام (ره) بود. گنجی می‌گوید: «ماسعی می‌کنیم نظرات [امام] خمینی (ره) را به نحوی تفسیر کنیم که در تضاد با دموکراسی قرار نگیرد... اما در نهایت هیچ‌کس نمی‌تواند از این مانع بشود که وی در موزه قرار نگیرد. این یک تحول تاریخی است...»

البته به جز اینها، تیوخنه رسانه‌های روزنامه‌های زنجیره‌ای نیز با وقاحت تمام به تخریب، توهین و نفی اندیشه‌ها و آرمان‌های امام راحل (ره) می‌پرداخت.

روزنامه جهان اسلام متعلق به جریان دوم خرداد در مطلبی به قلم حسن یوسفی اشکوری مدعی شد: «مبانی و اصول آیت‌الله خمینی که متکی به فقه و سنت شیعه است، دیگر کارآمد نیست و در شرایط فعلی دنیا نمی‌تواند جوابگو باشد و بین مسائل جدید و اندیشه

امام تعارضی وجود دارد.»

نشریه زنجیره‌ای آبان نوشت: «تاریخ‌مصرف نظرات سیاسی امام خمینی (ره) گذشته و مربوط به دوران ماقبل مدرن و زائیده افکار عامیانه و قدیمی است.»

روزنامه خرداد نظر حضرت امام در خصوص تشکیل دادگاه ویژه روحانیت را یک بدعت خواند و نوشت: «تشکیل آن از اینکه متناسب با این زمان نیست یک بدعت است.»

نشریه «خانه» از فرصت اباحه‌گرایانه‌ای که دولت دوم خرداد فراهم آورد استفاده کرد و به درج نامه وهن آلود یک خانم ۲۱ ساله پرداخت که در آن نوشته بود: «این امامی که می‌گویید جامع‌ترین شخصیت زمان معاصر بوده است، رساله‌اش راهیچ خواننده‌اید؟! احکام تطهیر و نجاسات و آداب جنابت و هزار مطالب نامربوط دیگری را که اصلاً عالمانه نیست، هرگز دیده‌اید؟! هیچ دانشمند مؤدبی آیا به خودش اجازه می‌دهد که حتی اسم چنین چیزهایی را ببرد. حقیقتاً فکر می‌کنید که مسلمانان با این خرافاتشان چه دردی از دردهای امروز جامعه بشری دوا کرده‌اند؟! مرا به پیروی از چه الگوهایی فرامی‌خوانید؟! مرا به اطاعت از چه کسی فرامی‌خوانید که با حکم سلمان رشدی، ایران را به تروریست بین‌المللی تبدیل کرده است؟!»

ماهنامه زنان نیز امام خمینی و شهید نواب صفوی را خشونت‌گرا و امثال کسروی و حکمی زاده را اصلاح‌طلب معرفی می‌کرد.

اما پایان دوم خرداد هم سبب نشد تا تجدیدنظرطلبان از ضدیت با مکتب و آرمان‌های امام راحل عظیم‌الشان دست بکشند. هاشم آغاچری عضو سازمان منحله مجاهدین انقلاب اسلامی ایران که پیش‌تر با سخنرانی جنجالی و موهن خود تقلید و فقاقت را مورد تمسخر قرار داده بود، در زمستان ۱۳۸۷ با ایراد سخنان دیگری در منزل عبدالله نوری با تحریف سخنان امام خمینی (ره) می‌گوید: «مشهور است که بنیان‌گذار انقلاب گفته مامور به انجام وظیفه هستیم نه نتیجه که این یعنی ما به نتیجه کاری نداریم و فقط وظیفه خود را انجام می‌دهیم. خواه این وظیفه درست و خواه نادرست باشد.»

آغاچری به جمله‌ای دیگر از بیانات امام راحل (ره) اشاره و آن را متناقض با جمله پیش گفته بر شمرد و تأکید کرد: «بنیان‌گذار انقلاب در جای دیگری گفته است که حفظ نظام از واجب و اجبات است که این دو جمله در تضاد آشکار باهمدیگر هستند.»

وی با متهم نمودن نظام اسلامی به استبداد و سلطه‌گری عنوان کرد: «می‌توان هم وظیفه‌گرا بود و هم به هر قیمتی که شده نظام را حفظ کرد زیرا ممکن است مادر حفظ نظام، متوسل به زور و استبداد و سلطه شویم و این در تضاد آشکار با اخلاق است.»

جالب اینجاست که سخنان هتاکانه آغاچری تنها با واکنش ملایم و آرام یکی از حضار که از اعضای سابق دفتر امام راحل (ره) بوده است، مواجه می‌شود که آغاچری نیز در پاسخ به وی با طرح ادعای فقدان آزادی بیان در کشور به تجدیدنظر طلب بودن خود اعتراف می‌کند و می‌گوید: «من مسائلی را که شما می‌گویید ۱۵ سال قبل در کتاب‌های خود نوشته و تدریس کرده‌ام. اما امروز همان حرف‌ها را قبول ندارم و به این نتیجه رسیده‌ام که اینگونه نیست چرا که مواردی هست که نمی‌توان آنها را بیان کرد.»

عبدلکریم سروش از تنور بسین‌های اصلی تجدیدنظر طلبی در مصاحبه‌ای با توهین به امام خمینی (ره) طرح نظریه ولایت فقیه از سوی ایشان را غیر اخلاقی می‌داند و ادعا می‌کند که فقه اسلامی و به تبع آن فقه جعفری، محدودتر از آن خواهد بود که بتوانیم همه قوانین را از آن استخراج کنیم. وی می‌گوید: «تئوری ولایت فقیه، عین استبداد دینی است. با این تئوری اصولاً نمی‌توان نظم دموکراتیک به وجود آورد. حتی هیچ‌کس نمی‌تواند در ذیل تئوری ولایت فقیه، عدالت بورزد. تئوری ولایت فقیه آیت‌الله خمینی از همان آغاز یک تئوری غیر اخلاقی بود ولی در عمل هم خوشبختانه ماهیت خودش را نشان داد و اکنون بیش از گذشته با تجربه تلخ جمهوری اسلامی مشخص شده که تئوری ولایت فقیه، تئوری عدالت‌ورزانه‌ای نبوده و نیست.»

محمد رضا خاتمی نیز که از پیوند سببی با بیت امام برای مطامع سیاسی خود حداکثر



نقاب جدید نفاق واقفیه

در ابتدای این مقاله از انحراف و انشعاب واقفیه سخن رانیدیم که صاحب نظرات عرصه تاریخ اسلام، ریشه اصلی انحراف سران این فرقه را در انحرافات عقیدتی-اخلاقی و مطامع مادی می‌داند. ضعف معرفتی و ایمانی نسبت به جایگاه امامت و شخص امام حاضر - بهرغم آنکه جزو اصحاب نزدیک امام معصوم (ع) هم بودند، برتری جویی‌های اقتصادی و سیاسی و غرور شخصیتی می‌تواند دلایل اصلی ایجاد چنین انحرافات باشد و تصمیمات غلط خواص می‌تواند گمراهی خیل قابل توجهی از عامه مردم را به همراه داشته باشد.

«واقفیه انقلاب پس از امام» نیز وضع مشابهی دارند. عده‌ای آن گونه که پیش‌تر مستنداتش ارائه شده، از ابتدا عقیده و ایمان درستی به خط امام (ع) نداشتند و منافقانه خود را در صفوف انقلاب جای داده بودند. گروهی فقر معرفتی و خطای اندیشه‌ورزی داشتند و همین ضعف تئوریک آنان را پس از امام دچار خطای راهبردی و سیاسی کرد و نهایتاً گروهی دیگر مطامع مادی اقتصادی، آلودگی به مفاسد، جاه‌طلبی‌های سیاسی و غرور کاذب مانع از پذیرش حق از سوی آنان شد و عملاً آنها را به واگرایی از مکتب امام کشاند.

ذکر این نکته ضروری است که هرچند تعدادی از عناصر متواری شده با تاریخ مصرف گذشته این جریان یا ادبیاتی صریح و آشکار خط امام را نفی می‌کنند و علناً از شعار «خط امام» عبور کرده‌اند، اما عقلای این قوم همچنان می‌دانند که اعتبار مکتب امام (ع) در این جامعه خریداران فراوانی دارد و خصوصاً پس از تجربه شکست تجدیدنظر طلبی دوم خرداد و فتنه ۸۸ دریافته‌اند که هرگونه عمل سیاسی باید در پوشش و با رنگ و لعاب خط امام و با بهره‌گیری از نمادهای مربوط به آن مانند بستگان نسبی آن عزیز سفر کرده انجام پذیرد. حتی همان زمان که خیلی از تجدیدنظر طلبان به سودای تمام‌شده تلقی کردن کار نظام، رسماً از ادبیات لیبرال بهره می‌جستند، برخی چهره‌های کارگشته‌تر این جریان همچنان معتقد بودند که باید از نقاب خط امام بر چهره استفاده کرد تا بتوان اهدافی را که هیچ سختی با اندیشه‌های امام ندارد، پیش برد. برای مثال بهزاد نبوی در اصلاح قطعنامه پایانی کنگره دوازدهم سازمان مجاهدین که به قلم محسن آرمن تقریر شده در هامش بیانیه خطاب به آرمن می‌نویسد: «برادر آرمن، با سلام اولاً صفحات اول خیلی لحن اپوزیسیونی دارد، همه این حرف‌ها را همراه با دفاع از انقلاب و امام می‌توان زد.»^(۱)

آری آنچه بهزاد نبوی در این توصیه دوخطی به هم‌قطاران‌ش تذکر داده است، راهنمای امروز تجدیدنظر طلبان و تعامل گرایان با کانون‌های قدرت و ثروت جهانی است. اینان برای اقتدارافزایی سیاسی و پیشبرد مطامع فکری گفتمانی خود ابایی ندارند تا به هرگونه هزینه کردن از امام خمینی (ع) دست بزنند. آنچه اولویت نخست این‌ها را تعیین می‌کند، نه آرمان‌های حضرت روح‌الله (ع) که اعتبار ملی و بین‌المللی آن سیاستمدار الهی است تا هر چه بیشتر این اعتبار را خرج مطامع خود سازند. خاطره‌سازی‌های مضحک، نمادسازی از بستگان سببی و نسبی امام، انتساب اندیشه‌هایی که هیچ‌گونه همگونی با مبانی نظری امام نداشته به آن عزیز سفر کرده همه و همه ابعاد از این طراحی جدید تجدیدنظر طلبان است که امید دارند، میوه‌های آن را در گام‌های آتی خصوصاً انتخابات پیش‌رو بچینند.

این نوشتار را با بیانی زیبا از رهبر معظم انقلاب اسلامی حضرت امام خامنه‌ای (مدظله‌العالی)، به پایان می‌بریم: «نقشه راه هم در مقابل ما است. ما نقشه راه داریم. نقشه راه ما چیست؟ نقشه راه ما همان اصول امام بزرگوار ما است. آن اصولی که با تکیه بر آن توانست آن ملت عقب افتاده سرفرازان را تبدیل کند به این ملت پیشرو و سرفراز. این اصول، اصولی است که در ادامه راه هم به درد ما می‌خورد و نقشه راه ما را تشکیل می‌دهد. اصول امام، اصول روشنی است. خوشبختانه بیانات امام، نوشته‌جات امام در بیست و چند جلد در اختیار مردم است. خلاصه آنها در وصیتنامه جاودانه امام منعکس است. همه می‌توانند مراجعه کنند. ما مفید نمی‌دانیم که به اسم امام تمسک کنیم، اما اصول امام را به فراموشی سپریم. این غلط است. اسم امام و یاد امام به تنهایی کافی نیست. امام با اصولش، با مبانی‌اش، با نقشه راهش برای ملت ایران یک موجود جاودانه است. نقشه راه در اختیار امام است و آن را به ما عرضه کرده است. اصول امام مشخص است.»^(۲)

استفاده را می‌کند، در اظهاراتی عجیب، به ضرورت انتقاد از مواضع امام راحل (ع) اشاره می‌کند و می‌گوید: «وقتی مطالب امام (ع) را بررسی می‌کنیم، چیزهایی به سود و چیزهایی هم به ضرر ما است. متأسفانه ما امام (ع) را به یک شخصیت دست‌نیافتنی تبدیل کردیم که حتی بحث در مورد ایده‌ها و افکارشان، امروز مجاز شمرده نمی‌شود. ممکن است چند سال دیگر خیلی دیر شده باشد. بحث نقادی امام (ع) باید طرح شود تا دیدگاه‌های اصلی ایشان مشخص شود. ما که امام (ع) را معصوم نمی‌دانیم، امکان دارد که ایشان هم در دوره‌ای کمی و کاستی داشته باشند. افکار امام (ع) از قبل از انقلاب تا بعد از انقلاب خیلی تغییر کرد.»

مصطفی تاج‌زاده از فعالان اصلی فتنه ۸۸ در دوره مرخصی از زندان، نامه‌ای را منتشر می‌کند که به نحو ملموسی گذشته انقلاب و عملکرد و اندیشه‌های امام را زیر سؤال می‌برد. مصطفی تاج‌زاده در بخشی از این نامه، در واقع به اعدام تروریست‌ها، ضدانقلاب و ساواکی‌های اوایل انقلاب اشاره می‌کند و می‌نویسد: «واضح‌تر بگوییم، سکوت تأییدآمیز درباره نحوه محاکمات دادگاه انقلاب خطای ما بود... به همین دلیل ما حتماً باید اعتراف کنیم امانه در دادگاه‌های نمایشی و آنطور که بازجوهای خواهند و به اتهامات موهوم مرتکب نشده، بلکه در پیشگاه ملت و براساس حقیقت.»

تاج‌زاده در ادامه به این مسئله می‌پردازد که «سلسله انقلاب باید اعتراف کند. اعتراف می‌کنم که اگر در زمان خود در مقابل مواجهه نادرست با آیت‌الله شریعتمداری و برای حفظ حریم مرجعیت اعتراض می‌کردیم، کار به جایی نمی‌رسید که امروز حرمت مراجع و عالمانی همچون مرحوم آیت‌الله منتظری و حضرات آقایان وحید خراسانی، موسوی اردبیلی، صاعقی، بیات زنجانی، دستغیب شیرازی، طاهری اصفهانی و جوادی آملی حتی در صداوسیما مورد تعرض قرار گیرد و کار به جایی برسد که حتی بیت و نوه امام و حسینیه و مرقد ایشان و نیز آرامگاه مرحومان صدوقی و خاتمی از تعرض مصون نماند.»

تاج‌زاده در ورای استفاده از نام بزرگانی همچون جوادی آملی، وحید خراسانی، صدوقی و حتی حضرت امام، سعی دارد دست‌دلات خود را هماهنگ با آنها القا نماید، این در حالی است که شریعتمداری در کسوت مرجعیت، علاوه بر توطئه‌های سنگین علیه انقلاب، در برنامه‌ریزی ترور امام خمینی نیز نقش فعالی داشت. با آیت‌الله منتظری که در هنگام حضور امام و حتی بعد از رحلت ایشان تا آخر عمرش از تقابل با انقلاب و خط امام دست نکشید، در حالی که افرادی همچون شهید صدوقی خود قربانی تروریست‌هایی بودند که روند محاکمه آنها در این نامه، مورد اعتراض تاج‌زاده قرار گرفته بود.

تاج‌زاده همچنین به دفاع از بازرگان و نهضت آزادی می‌پردازد که از دید حضرت امام خمینی، موجب انحراف بسیاری از جوانان از خط اصل اسلامی شده بودند و این چنین عمق افکار خود را در تبعیت از اندیشه‌های حلقه کبان و سرورش و همچنین هم‌اندیشی با ملی-مذهبی‌هایی مانند نهضت آزادی برملا می‌کند.



هرچند تعدادی از عناصر متواری شده یا تاریخ مصرف گذشته این جریان یا ادبیاتی صریح و آشکار خط امام را نفی می‌کنند و علناً از شعار «خط امام» عبور کرده‌اند، اما عقلای این قوم همچنان می‌دانند که اعتبار مکتب امام (ع) در این جامعه خریداران فراوانی دارد و هرگونه عمل سیاسی باید در پوشش و با رنگ و لعاب خط امام و با بهره‌گیری از نمادهای مربوط به عزیز سفر کرده انجام پذیرد



روزنامه‌نگاری اصلاح‌طلبان در سنجه‌اندیشه بنیانگذار جمهوری اسلامی

{ رسانه‌های بدون ایدئولوژی علیه ایدئولوژی! }

عنوان ابزار این حرفه، به عنوان یک سلاح معرفی می‌نمایند و لذا عرصه مطبوعات و نویسندگی را عرصه جنگ می‌دانند: «قلم یک اسلحه است؛ این قلم باید دست اشخاص صالح باشد»، و همچنین می‌فرمایند: «آن قدر که بشر از قلم‌های صحیح نفع برده است، از چیز دیگر ضرر نبرده است و آن قدر که ضرر کشیده است، از چیزهای دیگر ضرر نبرده است. قلم‌ها و بیان‌ها، با مغزهای مردم رابطه دارند». این مسئله دقیقاً در نقطه مقابل نگاه اصلاح‌طلبان به مطبوعات است.

در ژورنالیسم غربی، رسانه باید صرفاً وقایع را تعریف نماید هر چند عملاً چیزی جز تحریف وقایع حاصل نشده است اما در کلام انقلاب و امام خمینی، رسانه نه تنها باید راستگو باشد که باید درست نیز بگوید. ایشان در سطحی کلان‌تر، این رسالت را برای همه اهالی قلم نیز تعریف کرده و سوادآموزی و نوشتن را نیز در راستای تعالی بشری معرفی می‌نمایند: «قلم به دست بگیرد برای تربیت بشر، آن قدری که بشر از قلم‌های صحیح نفع برده است، از چیزی دیگر نبرده است...» این نوع نگاه را ایشان در سخنان متعدد در جمع اهالی رسانه نیز به‌طور خاص تر مطرح می‌کنند. در جمع کارکنان روزنامه کیهان می‌فرمایند: «قلم شما، اگر از شادی باشد، ملت را به راه راست هدایت می‌کند و می‌تواند مردم را از انحرفات نجات دهد». امام در کلامی دیگر، شغل نویسندگی را واجب کفایی معرفی می‌کنند.

در مقابل این اندیشه‌های متعالی، ماهنامه اصلاح‌طلب مهرنامه در اولین شماره خود برای معرفی نقشه راه چنین می‌نویسد: «مهرنامه در پی آن نیست که به مصادیق بپردازد، در واقع به تعبیر فقهی، هدف ماصدور فتوا نیست، تشخیص حکم است. ما همچنین از هیچ ایدئولوژی سیاسی و اجتماعی جانبداری نمی‌کنیم و طرفدار هیچ جناح سیاسی یا فکری نیستیم... ما بر خلاف مارکس، به جای تغییر جهان، در پی تفسیر جهان هستیم...». ادعای اصلاح‌طلبان مبنی بر جانبداری نکردن از هیچ

ادعای اصلاح‌طلبان مبنی بر عدم جانبداری از هیچ ایدئولوژی خاصی، هر چند خنده‌دار و تکراری است ولی این شعار پوشالی به فرض داشتن واقعیت عینی با مبنای نظری امام خمینی در تعارض جدی است

از ارزش‌ها از جمله حضرت امام (ره) شده است، در این مقاله مروری کوتاه بر دیدگاه‌های حضرت امام پیرامون مطبوعات و آزادی و مقایسه آن با منش و دیدگاه‌های اصلاح‌طلبان و رسانه‌های آنان خواهیم داشت.



رسانه‌هدایتگر یا اغواگر؟

امام خمینی مطبوعات را دارای رسالت هدایتگری می‌دانند. ایشان فرق اصلی شغل فعالان رسانه را با سایر مشاغل در همین وظیفه می‌دانند و آسیب این شغل را نیز از بی‌توجهی به آن معرفی می‌نمایند: «مسئولیت بزرگ شما امروز قلم‌هایی است که در دست شماست. اداره شما مثل یک اداره دولتی نیست که هر چه در آن واقع شود در همان جاست... اما قلم‌ها اگر لغزش پیدا کنند یک ملت را می‌لغزانند. رادیو تلویزیون، دستگاهی است که اگر فاسد باشد یک ملت را فاسد می‌کند». همچنین امام قلم را به

اندیشمندان غربی، مطبوعات رادر کنار حکومت، مشارکت مردم و پاسخگویی حاکمیت، رکن چهارم دموکراسی می‌خوانند. از آنجایی که در گفتار لیبرال دموکراسی، دموکراسی و آزادی بیان جزء دال‌های محوری بوده که سایر مفاهیم حول آنها تعریف می‌شود، برای مهم جلوه دادن ارتباط این پدیده جدید دنیای مدرن با مفهوم آزادی، از این توصیف استفاده می‌شود. البته در توجیه این مسئله گفته می‌شود که چون مطبوعات وسیله‌ای برای دانستن مردم هستند و به عبارتی نقش نظارتی رسانه در جامعه را ایجاد می‌کنند، چنین تأثیر بسزایی در دموکراسی دارند. چنانچه به قول هارولد لاسول، اندیشمند علوم سیاسی و ارتباطات و متخصص پروژه‌های عملیات روانی امریکادر جنگ جهانی «نقش نظارت بر محیط» یکی از نقش‌های سه‌گانه رسانه است. همچنین ویلبر شرام این نقش را تحت عنوان «نگهبان» معرفی می‌کند.

در جبهه‌بندی جریانات فکری داخل ایران، جریان اصلاحات به عنوان نماینده تفکر لیبرال دموکراسی، حیات سیاسی خود را با محوریت قرار دادن شعار آزادی آغاز کرد. کلمه‌ای که در شعارهای انتخاباتی و میتینگ‌های سیاسی اصلاح‌طلبان، به شدت پررنگ بود. البته آزادی طلبی در گفتار اصلاح‌طلبان در پوشش شعارهای دینی و چهره‌های منافقانه، خود را قرائتی بدیع از اسلام معرفی کرد تا احساسیت اکثریت مذهبی جامعه برانگیخته نشود. ولی بعد از کسب اعتماد مردم در چارچوب انتخابات، به سمت رادیکال‌ترین شعارهای آزادی‌طلبان غربی یعنی پروتستانتیسم دینی هم پیش رفت.

از آنجایی که این جریان مدتی است برای احیای خود و نجات از سرآشوبی افول که بعد از دوران اصلاحات و نیز فتنه ۸۸ دچار شده است، مجدداً دست به دامن برخی

سیدامیر علی
ناقدی



ایدئولوژی خاصی، هر چند که به لطفیه‌های خنده‌دار و البته تکراری شبیه است ولی همیشه به عنوان یک شعار ثابت در ادبیات این جماعت دیده می‌شود و این مسئله در ژورنالیسم اصلاح‌طلبان نیز مشهود است اما این شعار پوشالی به فرض داشتن واقعیت عینی، بامبانی نظری امام خمینی در تعارض جدی است. امام خمینی در تبیین وظیفه روشنفکران اهل قلم می‌فرماید: «همت بگمارید که قلم و بیان خویش را برای تعالی اسلام و کشور و ملت خود به کار گیرید». این سخن و سخنان مشابه دیگر از حضرت امام، نشان از این دارد که روزنامه‌نگار اسلامی نه تنها باید حامی ایدئولوژی اسلامی باشد که از بیان آن نیز ابایی ندارد. به طوری که رهبر کبیر انقلاب در عالی‌ترین جایگاه سیاست‌گذاری، این مسئله را به صراحت در سخنان متعدد بیان می‌دارد.

در کلام امام، رسالت رسانه هدایت و ارشاد جامعه به سمت تعالی است. این در حالی است که بسیاری از منتقدان غربی نیز وضعیت رسانه‌های غربی را در این راستا نقد می‌کنند. نوام چامسکی، نویسنده و محقق انتقادی معروف امریکایی، مخاطبان عامی رسانه‌های سرگرمی امریکایی را از نگاه سیاست‌گذاران غربی، «کثرت جاهل و مداخله‌گر» معرفی می‌کند. مخاطبانی که به دلیل منافع جاه‌طلبانه دولت‌های خود و نیز سایر ارکان قدرت و ثروت، از واقعیت‌های جامعه دور نگه داشته می‌شوند. لذا در چند دهه اخیر شاهد رشد قارچ‌گونه رسانه‌های سرگرمی و خالی از ارزش در این کشور‌های هستیم که مصرف‌گرایی را در عرصه رسانه نیز تسری داده‌اند.

والتر لیمپن، ژورنالیست معروف امریکایی و همکار بسیاری از پروژه‌های عملیات روانی این کشور در خلال جنگ جهانی، از هنر «تولید رضایت دموکراسی» در رسانه‌های امریکانام می‌برد. یعنی رسانه‌های امریکایی حس خوش داشتن دموکراسی را به مردم می‌دهند نه حق رأی حقیقی که شامل آگاهی نیز می‌شود.

این دیدگاه‌های انتقادی رو به رشد در غرب، در حال پره‌پرداری از حقیقت نسبت مطبوعات و دموکراسی غربی هستند. یعنی همانطوری که ذات دموکراسی در غرب، چیزی جز احساس داشتن حق رأی و تعیین سرنویست نیست و عملاً جامعه را به بند کشیده است، رکن چهارم این دموکراسی نیز در حقیقت حس آگاهی و کسب معرفت است. حس‌ی کاذب که سبب تفاخر غربیان و فریفته شدن غریزدگان در اقصی نقاط جهان می‌شود.

زمستان سرد سال ۱۳۸۷ و جنگ ۲۲ روزه غزه، برای مزدوران رسانه‌ای رژیم صهیونیستی در رسانه‌های زنجیره‌ای گرم و پر رونق بود. چنانچه در بیانیه طیف علامه دفتر تحکیم وحدت، این جریان بدنام در کنار اواما و شیمون پرز، به عنوان حامیان رژیم صهیونیستی ثبت شد

تقوای رسانه‌های امام

و اخلاق ماکیاولی اصلاحات

حضرت امام (ره) ساحت مطبوعات و رسانه را همچون محضر خدای می‌داند. «در نوشته‌های تان به خدا توجه داشته باشید، بدانید که این قلم که در دست شماست در محضر خداست». لذا در منظومه کلام ایشان، نمی‌توان مواجهه‌های ماکیاولی با رسانه داشت. ایشان به هیچ وجه نمی‌پذیرند که چون ذات رسانه و به همین ترتیب پروپاگاندا در غرب با دروغ و تبلیغات سیاه آمیخته شده است، استفاده از این شگردهای تبلیغاتی غیر اخلاقی در رسانه‌های کشور اسلامی نیز مجاز باشند.

مطبوعات بدون حریم اصلاح‌طلبان

اندیشمندان غربی و به تبع آن اصلاح‌طلبان، تقریباً هیچ حریم رسانه‌ای در تقابل با جبهه‌گفتمانی مقابل خود قائل نیستند. چنانچه در رسانه‌های غربی توهین و هتاک‌ها در قالب فکاهی، برای پیامبران الهی و حتی حضرت مسیح (ع) نیز مجاز است. استفاده از پورنوگرافی برای افزایش سود در نشریات سرگرمی و مد، کاملاً عادی است.

«تیل مالا موث و ادوارد دانراشتین، تأثیر اثبات سکس و خشونت در رسانه‌ها را ثابت کرده‌اند» (داوود رجبی نیا ۱۳۸۹، ۵۵). از این قبیل پژوهش‌ها و تحقیقات در سنجش

تأثیر گذاری روابط غیر اخلاقی، خشونت، فرقه‌گرایی و نژادپرستی و میلیتاریسم در کشورهای غربی کم نیست. امروزه بسیاری از دانشمندان حوزه روانشناسی، رسانه و علوم اجتماعی به لزوم محدود کردن آزادی در رسانه و مطبوعات معتقدند. ولی متأسفانه بت آزادی شکل گرفته در ذهن شیفتگان غرب، حتی بعد از این اعتراضات صریح نیز ترک بر نمی‌دارد. این آزادی لحام گسیخته مورد ادعای غرب، فقط در مورد کشورهای کمونیستی (رقیب سابق نظام لیبرال دموکراسی) و اکنون جهان اسلام، صدق می‌کند. هنگام نقد ارزش‌های کلیدی غربی که می‌شود، مفهوم آزادی هیچ جایگاهی ندارد. با این وجود، رسانه‌های اصلاح‌طلب چشمان خود را روی این تناقضات آشکار می‌بندند و الگوی غربی را ستایش می‌نمایند. در شرایطی که جمهوری اسلامی و رسانه‌های اندک برآمده از این گفتمان، در نظم ناعادلانه حاکم بر جهان، ماهیت رژیم صهیونیستی و برخورد دوگانه غربی‌ها در قبال این جرثومه فساد را متزلزل می‌کند، رسانه‌های اصلاح‌طلب در نقش دفاتر حافظ منافع این رژیم جعلی، به زیر سؤال بردن و افراطی خواندن موضع اصولی جمهوری اسلامی می‌پردازند. از این جمله می‌توان به مقالات متعدد روزنامه خرداد دهه ۷۰، به مدیر مسئولی عبدالله نوری اشاره کرد که از جمله می‌نویسد: «برخی محافل در گذشته و اکنون برای کسب وجهه انقلابی، مخالفت با روند صلح را با عنوان اساس سیاست خارجی معرفی کرده‌اند و می‌کنند...». این مقاله از جمله مقالات متعدد این روزنامه افراطی در زیر سؤال بردن مواضع اصولی امام خمینی درباره آرمان فلسطین و محکومیت مذاکرات صلح است. عبدالله نوری در جلسات دادگاه نیز از این موضع‌گیری دفاع تمام‌قد نمود و گفت: «گر فلسطینی‌ها خواستار صلح با اسرائیل هستند، ما کی هستیم که به دنبال جنگ باشیم!»

سایر روزنامه‌های زنجیره‌ای در برهه‌های مختلف، به محکومیت جمهوری اسلامی ایران در مبارزه با صهیونیسم و نظام استکباری حامی آن، پرداختند. کار به جایی رسید که هر وقت افسانه‌ها و هولوکاست از سوی مسئولان کشور مان زیر سؤال می‌رفت، اصلاح‌طلبان زود تر از صهیونیست‌ها به محکومیت آن می‌پرداختند. زمستان سرد سال ۱۳۸۷ و جنگ ۲۲ روزه غزه، برای مزدوران رسانه‌ای رژیم صهیونیستی در رسانه‌های زنجیره‌ای گرم و پر رونق بود. چنانچه در بیانیه طیف علامه دفتر تحکیم وحدت، این جریان بدنام خود را در کنار اواما و شیمون پرز، به عنوان حامیان رژیم صهیونیستی



این مسئله‌ای است که بسیاری از اصلاح‌طلبان همچون احمد تقی‌زاده به آن اعتراف دارند: «مسو گمندانده باید گفت که جریان اصلاح‌طلب بر اساس برخی نظرات به ظاهر جامعه‌شناسانه، دریافت‌های غلطی از جامعه ایران و توده‌های مختلف مردم ایران دارد.» این تناقض آشکار اصلاح‌طلبان کار را به جایی می‌رساند که همین رسانه‌ها بادمو کراسی بر خوردی دو گانه دارند. یعنی فقط دمو کراسی ای مطلوب است که منافع این قشر را تأمین نماید. لذا مردم را «دلقین»‌هایی معرفی می‌کنند که به استقبال مستولان خود رفته‌اند، یا همانند رجبعلی مزروعی، مردمی را که به حمایت از طرح‌های براندازانه جناح‌فراطی مجلس ششم اقدام نکردند، طالب مرگ‌موش رایگان معرفی می‌کنند.

تحریف یا سانسور حماسه ۱۳۸۸، سانسور حماسه ۱۳ آبان به خصوص در چند سال اخیر، پوشش ضعیف و سانسور گونه روز قدس و ۲۲ بهمن، از دیگر افتخارات ضد‌مردمی این رسانه‌های وابسته به نظام سلطه است. بر خلاف سیاه‌نمایی دشمنان انقلاب و معاندان داخلی در دیکتاتورنمایی حکومت دینی برآمده از انقلاب اسلامی، در کلام‌لام‌خمینی نه تنها مطبوعات غیر‌مردمی نیستند بلکه باید نماینده خواسته‌ها و مطالبات و دغدغه‌های مردم باشند: «به طور کلی در هر کشوری مطبوعات آن کشور و تلویزیون و رادیو آن کشور باید در مسیر آن ملت و در خدمت ملت باشد. مطبوعات باید ببینند که ملت چه می‌خواهد، مسیر ملت چیست، روشنگری از این طریق داشته باشد و مردم را هدایت کند.» آنچه در کلام امام و انقلاب صادقانه بیان می‌شود، ملازم‌بودن هدایتگری رسانه و مطبوعات در عین مردمی بودن آن است. این مسئله سایر انواع رسانه چون کتاب، فیلم، موسیقی و تئاتر را نیز شامل می‌شود. لذا در کلام امام و انقلاب اسلامی، رسانه باید به تبیین عقلائی حق و باطل پرداخته و غبار تیرگی را از چهره حقیقت کنار بزند ولی تصمیم را به عهده مخاطب خود گذاشته و مطالبات برحق وی را نمایندگی کند. امام خمینی در تبیین مغایرت آزادی غربی با آزادی حقیقی می‌فرماید: «بعضی مطبوعات به خیال اینکه آزادی است می‌خواهند از مردم سلب آزادی کنند.» همچنین در تشریح مردمی بودن انقلاب و قانون اساسی و ضد‌مردمی بودن دشمنان آن می‌فرماید: «معنی آزادی این نیست که هر کس بر خلاف قوانین، بر خلاف قانون اساسی یک ملت هر چه دلش می‌خواهد بگوید مثلاً اهانت به مردم بکند...»

«مذهبی اسید پاش» و «بی‌بندبار قربانی اسیدپاشی» آن هم در آستانه ایام محرم بود. هر چند این پروژه با روشنگری دلسوزان انقلاب به سرانجام مطلوب نرسید، حاوی پیام کاملی از آمادگی جاسوسان خیرنگار نمایه سرویس‌های بیگانه برای انجام کودتاهای احتمالی آینده بود. این موارد به عنوان مشتتی از خروار اقدامات خلاف امنیت ملی و ارزشی از سوی اصلاح‌طلبان است. این در حالیست که در کلام امام نه تنها رسانه باید حامی اصول اعتقادی نظام اسلام باشد، که حتی باید حامی ساختار سیاسی این نظام باشد و از تهمت غربی «رسانه حکومتی شدن» نهراسد که اگر حکومتی بودن رسانه بد است، رسانه‌های غربی حکومتی‌ترین رسانه‌های عالم هستند. «مجله باید در خدمت کشور باشد، خدمت به کشور این است که تربیت کند، جوان تربیت کند، انسان درست کند... مجله باید وقتی کسی بخواند، ببیند، اگر عکس دارد، عکسی باشد که تهییج‌کننده برای اینکه مقابله با دیگران بکند اگر مطلبی دارد، مطلبی باشد که بسیج‌کننده را برای حفظ استقلال خودش» امام در ادامه جمله‌ای را که از این مفاهیم دفاع نکند، طاغوتی معرفی می‌نمایند.

آزادی برای اسارت

اصلاح‌طلبان نیز به منظور مشغول‌سازی جامعه به ظاهر شعار می‌دهند که «دانستن حق مردم است». این شعار به ظاهر زیبا و پرطمطراق، در عمل همانند غرب، جامعه‌ای مسخ شده را به بار می‌آورد که اولویت‌های حیاتی خود را در سطور روزنامه‌های سیاست‌باز پیدا کند. لذا جامعه‌ای که در روزنامه‌های اصلاح‌طلب ترسیم می‌شود، به دنبال «جامعه مدنی»، «توسعه سیاسی» و «آزادی مطبوعات» برای توهین به مقدسات دینی است. این جامعه کاری به فسادهای کلان جریان سیاسی حامی روزنامه‌های زنجیره‌ای ندارد. عدالت اجتماعی برایش مهم نیست. به پیشرفت درون‌زا علاقه‌ای ندارد و سعادت کشوری با تاریخ قرن‌ها مبارزه علیه استعمار را در التماس به دشمن می‌یابد. اما واقعیت چیز دیگری است. جامعه ایران با وجود تلاش‌های بسیار داخلی و خارجی، اولویت‌های خود را حفظ کرده است. لذا جریان اصلاحات نمی‌تواند شعارها و ارزش‌های خود را اجتماعی کند و در قشرهای محدود نخبگان خود محصور می‌شود.

ثبت کرد. در این بیانیه مذکور که در چندین رسانه داخلی اصلاح‌طلب و رسانه‌های عدیده خارجی باز نشر یافت، مبارزان فلسطینی و جریان منتخب مردمی مجلس به عنوان مقصران طرفی از جنگ معرفی شدند! مشابه این رویکرد خبری در جریان جنگ اخیر ۵۱ روزه در غزه نیز به وضوح رخ داد. به طوری که روزنامه اصلاح‌طلب و زنجیره‌ای آرمان، کاریکاتوری علیه مقاومت اسلامی کشید!

آزادی ابتدال!

امروزه تلاش بسیار شدیدی از سوی رسانه‌های فارسی‌زبان نظام سلطه برای ترویج و نهادینه کردن همجنس‌بازی، روابط ضربدردی و ازدواج سفید مشهود است. جالب‌ترین است که اکثر خبرنگاران و کارمندان این رسانه‌ها، قبل از فرار به خارج کشور، همکار رسانه‌های اصلاح‌طلب بودند. به عبارتی رسانه‌های اصلاح‌طلب، دوره کارآموزی فعالیت رسانه‌های ضد‌دینی و ضدانقلاب می‌شود. مثلاً چندی پیش کمپینی ضد‌دینی با عنوان «آزادی یواشکی زنان ایرانی» در فضای مجازی به منظور نهادینه کردن هتک قانون حجاب، از سوی خبرنگار فراری روزنامه اعتماد ملی راه‌اندازی شد. بسیاری از مجریان، خبرنگاران، کاریکاتورست‌ها و دست‌اندرکاران بی‌بی‌سی فارسی، صدای امریکا و روزآتلاین نیز از این دسته مجرمان فراری بوده و هستند.

رسانه‌های کودتا با جامعه مدنی؟

رسانه‌های اصلاح‌طلب در کودتا و براندازی نیز سابقه سیاهی دارند. تحریک رسانه‌های اصلاح‌طلب در جریان کودتای ۱۸ تیر ۱۳۷۸ در تهران و کشته‌سازی‌های آنها به منظور افزایش تنور این کودتا، در جریان کودتای مخملی ۸۸ دوباره بازبایی شد. در سال‌های اخیر نیز تملق و چاپلوسی از دولت یازدهم، مجالی برای حیات این رسانه‌های ساختار شکن فراهم کرده است. در این شرایط این رسانه‌ها بار دیگر قابلیت کودتاگری خود را به اطلاع افرادی که تمایل بهره‌برداری سیاسی از آنها را دارند، رساندند. سناریوی کثیف اسیدپاشی در اصفهان و تهران که با تحریک چند رسانه اصلاح‌طلب و بعضاً مرتبط با دولت به وقوع پیوست، به دنبال دو قطبی کردن جامعه به

دولت اصلاحات

در اصول و مبانی مقابل امام ایستاد

انحرافات جریان مدعی پیروی از اندیشه سیاسی امام خمینی (ره) در گفت و گو با جواد منصوروی



بود. یکی از دلایل مهمی که ایران از ابتدای انقلاب مورد دشمنی، بغض، کینه و انواع و اقسام توطئه‌ها قرار گرفته نیز همین بوده است. اخیراً یکی از تحلیلگران سیاسی نیز به صراحت اعلام کرده است که امریکا فقط خواستار نقض استقلال ایران است و هیچ مسئله دیگری برای آن اهمیت ندارد، یعنی موضوعات هسته‌ای و غیره همه پوششی هستند بر این خواسته امریکا. به نظر بنده نیز این واقعیتی غیرقابل انکار است. درست است که برای حفظ استقلال کشور تلاش‌های بسیاری انجام و هزینه‌هایی پرداخت شده است، اما در عین حال باید اعتراف کنم، آنچنان که باید و شاید برای حفظ استقلال کشور درایت و سرمایه‌گذاری نشده است.

در واقع حفظ استقلال پایدار و همه‌جانبه نیازمند سرمایه‌گذاری عظیمی در بخش‌های فرهنگ، صنعت و اداره کشور است. مقام معظم رهبری امسال بر بحث اقتصاد مقاومتی تأکید فرمودند. تحلیل ایشان این است که برای مستقل بودن قطعاً باید تحولات بنیادین در وضعیت اقتصاد کشور ایجاد شود، اما شاهد هستید که عملاً کار چندانی در این زمینه صورت نمی‌گیرد.

اندیشه و تفکر حضرت امام (ره) با اندیشه و تفکر جریان اصلاح طلبان در موضوع حفظ استقلال همه‌جانبه، چگونه قابل مقایسه است؟

قبل از پاسخ به سؤال شما ذکر این نکته را لازم می‌دانم که اصطلاحات سیاسی مطرح شده در غرب و معنایی که این اصطلاحات در فضای جامعه سیاسی غرب دارند، در فضای سیاسی ایران بار معنایی خود را از دست می‌دهند. بنابراین اصلاح طلب یا دهها عنوان دیگر اصلاً معنایی را که در فرهنگ لغات سیاسی غرب دارد، در جامعه ایران ندارد. در ایران اصلاح طلب به معنای لغوی وجود ندارد. این اقتباس و اصطلاحی است که گروه‌ها برای متفاوت کردن خود از دیگران استفاده می‌کنند!

یعنی باید بگوییم آنچه موسوم به جریان اصلاح طلب است؟

بله. چون گروه غرب‌گرا، سکولار و تفکرات التقاطی بحث معیننی دارند، ولی وقتی شما اصطلاح اصلاح طلب به کار برید، من لازم دانستم این توضیح را بدهم، زیرا اصلاح طلب بار معنایی خاصی در غرب دارد که در ایران این معنی را ندارد. ناگفته نماند که حتی غربی‌ها نیز حاضر نشده‌اند تعریف مشخصی از اصلاح طلب ارائه کنند. هر کس نظر خودش را درباره آن می‌گوید.

جواد منصوروی از قدیمی‌ترین مبارزان انقلاب اسلامی است. او اولین فرمانده سپاه از اردیبهشت تا اسفند ۱۳۵۸ با حکم شهید بهشتی است. منصوروی از فروردین ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۷ معاون آسیا و اقیانوسیه وزیر امور خارجه بود. سفیر ایران در پاکستان، چین و معاونت فرهنگی دانشگاه آزاد را نیز در پرونده فعالیت‌های خود دارد. او هم اکنون در مرکز اسناد انقلاب اسلامی مشغول به فعالیت است و تا به حال بیش از ۱۵ مجلد کتاب در موضوع تاریخ معاصر ایران به چاپ رسانده است. بررسی انحرافات جریان‌های مدعی از اندیشه سیاسی امام خمینی (ره) بعد از ارتحال، موضوع اصلی مصاحبه ما با ایشان است. ■

یکی از اصول اساسی حاکم بر اندیشه امام خمینی (ره)، استقلال در همه شئون آن است و شاید بتوان آن را مهم‌ترین اصل اندیشه امام (ره) دانست، این اهمیت از کجانشئت گرفته است؟

جواب به این سؤال نیاز به مقدمه کوتاه دارد. از جمله دلایل بسیار اساسی و تأثیرگذار در نابسامانی‌های دهه‌های ۴۰ و ۵۰ سلطه عوامل خارجی بر ایران بود. از این رو، استقلال اولین و اساسی‌ترین راه‌برون رفت از این وضعیت شناخته می‌شود.

حضرت امام (ره) از سال ۴۱ تسلط امریکا و اسرائیل را بر کشور دلیل اصلی همه نابسامانی‌ها، حتی موجودیت حکومت پهلوی می‌دانستند. به همین دلیل امریکایی‌ها که حضرت امام (ره) را دشمن سرسخت خود می‌دیدند به شاه دستور دادند ایشان را به ترکیه تبعید کنند، زیرا حضور ایشان خطری برای تأمین منافع آنها در ایران محسوب می‌شد.

در واقع اصل نه شرقی، نه غربی یا نه سلطه شرق، نه سلطه غرب، اصل اساسی سیاست خارجی انقلاب اسلامی بوده است. خوشبختانه اگر کسی مدعی شود در هر بخشی از مسائل انقلاب آنچنان که باید توفیقی کسب نکرده‌ایم، در بخش استقلال می‌توانیم با افتخار اعلام کنیم که ملتی مستقل هستیم. در واقع هر چه هستیم خوب باید، توانستیم تا به امروز در مقابل همه قدرت‌ها مقاومت کنیم و علاوه بر حفظ موجودیت و مواضع خود برای بقای خود به هیچ یک از قدرت‌های موجود باج ندهیم. طبیعتاً این موضوع برای دولت‌های بزرگ قابل تحمل نخواهد

واقعیت این است که اختلاف دیدگاه در بحث سیاست خارجی وجود دارد.

عده‌ای خواهان زندگی مرفه و پیشرفته، تعامل با دنیا و استفاده از مزایای دنیای مدرن هستند. این افراد می‌خواهند وجوه مترقی و مدرن داشته باشند. برای دستیابی به چنین خواسته‌های نیز اگر توانستند اصول اسلامی را مراعات می‌کنند، در غیر این صورت در اصول اسلامی تغییراتی ایجاد می‌کنند!

اولین دولت، دولت نهضت آزادی معتقد بوده است که ما باید خود را با دنیا هماهنگ کنیم. در حالی که تفکر انقلابی و تفکر نیروهای پایبند به اصول امام می‌گوید که ما باید اصول و مواضع خود را انتخاب کنیم و دنیا باید خود را با ما هماهنگ کند. طبق نظر این گروه، قطعاً در داخل کشور باید خودمان تعیین کننده نحوه زندگی کردن مان باشیم. از آنجا که این دو جریان همچنان روبروی یکدیگر ایستاده‌اند و دائماً درگیر هستند، در نظام آموزشی نیز درگیری وجود دارد. بنابراین با اینکه بیش از ۳۰ سال است که صحبت از انقلاب فرهنگی می‌شود، عملاً این صحبت‌ها به نتیجه‌ای نمی‌رسند. در سیاست خارجی نیز وضعیت همین طور است. اکثر دولت‌های کشور طرفدار این هستند که خود را با دنیا هماهنگ کنیم، اما نهادهای انقلابی قبول نمی‌کنند و می‌گویند باید در چارچوب اصول انقلاب حرکت کنیم و دنیا باید خود را در رفتار با ما هماهنگ کند.

به نظر بنده، برای یک دست کردن کشور در سیاست خارجی دچار مشکل هستیم. دولت‌ها غالباً ترجیح داده‌اند برای دستیابی به پیشرفت‌های مادی، رفاه و زندگی صنعتی، طرفدار هماهنگ کردن خود با دنیا باشند، اما حضرت امام (ره)، روحانیون و نیروهای انقلابی غالباً در مقابل این جریان مقابله کرده‌اند. متأسفانه این جریان همچنان به صورت چالشی در درون کشور وجود دارد.

آیا درست است بگوییم بعد از مرحوم بازرگان، آقای هاشمی رفسنجانی تا وارد شدن جریان اصلاحات به عرصه هماهنگ شدن با دنیا اولین شخصی بود که بعد از جنگ، بار اندیشه هماهنگی با دنیا را به دوش گرفت؟ آیا این تقسیم‌بندی را می‌پذیرید؟

در واقع می‌توان گفت که در دولت سازندگی، آقای هاشمی اعتقاد به تعامل با دنیا دارد و برای این تعامل به تعدیل در مواضع انقلاب نیز رضایت می‌دهد. در دولت سازندگی فعالیت‌های فرهنگی، ارزش‌های فرهنگی، مقابله با تهاجم فرهنگی، تحول در اسلامی کردن نظام آموزشی و نظام اداری کشور و بحث تحقق انقلاب فرهنگی عملاً تعطیل می‌شود. در این دوران بیشتر ساخت و ساز مطرح است، حتی در موردی که صحبت از سوءاستفاده‌ها و خلاف‌های دستگاه‌های اداری در جریان ساخت و سازها به میان می‌آید، آقای هاشمی مطلب عجیبی را بیان می‌کنند به این مضمون که این قدر بحث از اختلاس و دزدی نکنید و روجیه مردم را خراب نکنید. وقتی برای ساخت سدی مثلاً ۱۰ میلیارد تومان خرج می‌شود، ممکن است ۵۰۰ میلیون تومان نیز اختلاس شود. این سد برای کشور می‌ماند و هیچ کس نمی‌تواند از این سد اختلاس یا دزدی کند. به عبارت دیگر، ایشان بخشی از فساد را در قبال سازندگی می‌پذیرند. منبع این مطلب نیز کتاب «پی‌برده‌های هاشمی رفسنجانی» نوشته قدرت‌الله رحمانی است.

دولت آقای خاتمی حتی در این زمینه جلوتر می‌رود و



به نظر بنده برای یک دست کردن کشور در سیاست خارجی دچار مشکل هستیم.

دولت‌ها غالباً ترجیح داده‌اند برای دستیابی به پیشرفت‌های مادی، رفاه و زندگی صنعتی، طرفدار هماهنگ کردن خود با دنیا باشند.

آیا درست است بگوییم بعد از مرحوم بازرگان، آقای هاشمی رفسنجانی تا وارد شدن جریان اصلاحات به عرصه هماهنگ شدن با دنیا اولین شخصی بود که بعد از جنگ، بار اندیشه هماهنگی با دنیا را به دوش گرفت؟

آیا این تقسیم‌بندی را می‌پذیرید؟

در واقع می‌توان گفت که در دولت سازندگی، آقای هاشمی اعتقاد به تعامل با دنیا دارد و برای این تعامل به تعدیل در مواضع انقلاب نیز رضایت می‌دهد.

در دولت سازندگی فعالیت‌های فرهنگی، ارزش‌های فرهنگی، مقابله با تهاجم فرهنگی، تحول در اسلامی کردن نظام آموزشی و نظام اداری کشور و بحث تحقق انقلاب فرهنگی عملاً تعطیل می‌شود.

می‌گوید در مقابل آزادی نباید هیچ محدودیتی داشته باشیم. مثلاً پس از پایان جنگ دولت سازندگی اصرار داشت که برای حل مشکلات کشور باید روابط با آمریکا عادی شود. در صورتی که حضرت امام قبلاً فرموده بودند که ما می‌خواهیم با همه، حتی آمریکا روابط عادی شود، به شرط اینکه آمریکا آدم بشود، اما آقای هاشمی این جمله به شرط اینکه آمریکا آدم بشود را قبول نداشتند. تفاوت مقام معظم رهبری با آقای هاشمی در همین موضوع است. مقام معظم رهبری می‌فرمایند اصولی وجود دارند که باید بر اساس این اصول حرکت کرد. مطابق با این اصول به هیچ عنوان نباید با دیگران به گونه‌ای رفتار کرد که شبیه تسلط آنها بر ما یا ضعف ما در مقابل آنها و همچنین دست کشیدن از مواضع انقلاب اسلامی ایجاد شود. تا امروز این تفاوت‌های آشکار دو جریان بوده است. لذا ملاحظه می‌کنید که مقام معظم رهبری به تهاجم فرهنگی اشاره و از اسلامی کردن دانشگاه‌ها و سازش‌ناپذیری و تضاد آشتی‌ناپذیر آمریکا صحبت می‌کنند و می‌فرمایند که ایران باید در سیاست خارجی خود حمایت کننده ملت‌های مستضعف باشد، اما به نظر آقای هاشمی، رفاه داخلی کشور باید به هر قیمتی تأمین شود.

آقای خاتمی نیز همین نظر را داشت؟

عملکرد آقای خاتمی در همین راستا بوده است.

حضرت امام (ره) در خصوص صدور انقلاب اسلامی چه دیدگاهی داشته‌اند؟ در واقع آقای خاتمی و آنچه امروز با نام جریان اصلاحات شناخته می‌شود، چه دیدگاهی نسبت به این مقوله داشته‌اند؟ تفاوت دیدگاه آنها با دیدگاه حضرت امام (ره) در چه چیزی بوده است؟ چه چیزی باعث شکل‌گیری این تفاوت‌ها شده است؟

رسالت و مسئولیت اسلامی ما ایجاب می‌کند که در سطح جهانی از مستضعفان و مسلمانان دفاع کنیم. همچنین اسلام را به دنیا ارائه و از آن دفاع کنیم. این یکی از اصول است. حضرت امام (ره) نیز به این اصل بسیار توجه داشته‌اند و بر اهمیت آن تأکید فرموده‌اند. در واقع اجرای این اصل در عبارت صدور انقلاب معنا می‌شود. بنده به یاد می‌آورم که حضرت امام (ره) شدیداً تأکید و اصرار می‌فرمودند که مبدا در این زمینه اهمال شود. ایشان چه در وصیت‌نامه خود، چه در دو نامه‌ای که در اواخر عمرشان نوشته‌اند توصیه فرموده‌اند هر طوری که شده باید از پابندگان دنیا دفاع کنید و به هیچ عنوان در دفاع از اسلام عقب‌نشینی نکنید. نمونه بارز آن نیز فتوایی است که در مورد سلمان رشدی داده‌اند. هزینه بسیار گزافی بابت آن پرداخته‌ایم، اما حضرت امام (ره) فرمودند هر چه باشد باید بپردازیم، زیرا این نظر ماست. دولت خاتمی اصلاً به اسلامی کردن نظام فکر نمی‌کرد چه برسد به اینکه بحث صدور انقلاب را مطرح کند. این دولت بیشتر اصرار به اجرای ارزش‌ها و فرهنگ غربی در کشور داشت.

برای وضوح بیشتر مصداقی از نحوه عملکرد آقای خاتمی در زمینه صدور انقلاب بیاورید، زیرا حضرت امام (ره) نیز فرموده‌اند که انقلاب را با جنگ صادر کرده‌ایم.

توجه داشته باشید که از دیدگاه حضرت امام (ره)، صدور انقلاب یکی از اهداف ما بوده است و جنگ عاملی مهم برای نشان دادن مظلومیت انقلاب و شناساندن ارزش‌های انقلاب در دنیا شده است. به این دلیل فرمودند که ما می‌خواستیم انقلاب را صادر کنیم که در جنگ این انقلاب صادر شد. اما در دوران آقای خاتمی اصلاً صدور انقلاب و اسلامی کردن جامعه ایران مطرح نبوده است. این جمله معروف خاتمی است که می‌گوید «اگر من مخیر بین دین و آزادی باشم، آزادی را انتخاب می‌کنم.» این جمله بسیار معنادار است. همان طور که می‌دانید در دوره خاتمی جریان‌ات ضد دینی در کشور قدرت گرفتند، به گونه‌ای که دیگر تقریباً غیر قابل کنترل شدند.

آیا در دوره خاتمی نقش دیپلماسی کشور با نظرات امام در سیاست خارجی قابل مقایسه است؟

در دوره خاتمی، برای هماهنگ کردن دستگاه دیپلماسی کشور با خواسته‌های قدرت‌های بزرگ تلاش‌های جدی صورت گرفت. سفر آقای خاتمی به اروپا و اصرارهای ایشان مبنی بر مجزا کردن دولت خود از دولت‌های قبلی، نمونه بارز این موضوع بوده است.

به نظر شما، باز خوانی اقدامات دولت خاتمی در مواجهه با جنبش‌های اسلامی منطقه چگونه بوده است؟

در این دولت هیچ گونه اقدامی برای تقویت نهضت‌ها و قیام‌های اسلامی در دنیا انجام نشد. کمترین نقشی که دولت خاتمی در این زمینه داشته دقیقاً در راستای بخشی از دستوراتی بوده که به آن داده شده است. نقش اصلی در این زمینه با رهبری و نهادهای انقلابی بوده است.



«خوانش غلط و تحریف آمیز از اندیشه‌ها و اصول مکتب امام خمینی (ره) دور جدیدی از پروژه امام‌زدایی است که با هدف حساسیت‌سنجی خواص و آحاد مردم نسبت به محکومات انقلاب اسلامی و نیز با هدف ریل‌گذاری برای دولت جدید، از سوی تجدیدنظرطلبان هواخواه لیبرالیسم و عدول‌کردگان از اندیشه‌های امام عظیم‌الشأن راحل آغاز گردیده است. این مهم در واقع نقطه عزیمت سناریوی تغییر نظام ارزش‌ها و آرمان‌های انقلاب اسلامی (نفی هویت و ساخت حقیقی نظام و جامعه دینی) است که در نهایت می‌تواند استحاله جامعه و نظام جمهوری اسلامی را رقم بزند.»

دکتر رضا سراج، عضو هیئت علمی دانشگاه و کارشناس ارشد مسائل راهبردی با بیان این جملات، پروژه امام‌زدایی و سناریوی تغییر و استحاله جامعه و نظام را چالشی جدی می‌داند که در گفت‌وگوی ماباوی به بررسی جنبه‌های مختلف آن پرداخته شده است.

واکاو سناریوی تحریف مکتب امام (ره) در گفت‌وگو با دکتر رضا سراج

«تحریف امام» واکنش اصلاح‌طلبان به شکست پروژه «امام‌زدایی» بود

است که می‌توانیم رژیم را با دست خودش، از بین ببریم.» (جنگ در پناه صلح، مؤسسه لوح و قلم، ص ۶۸)

در چارچوب بازگشت عناصر ضدانقلاب و وابسته به رژیم منحوس پهلوی و تسریع روندهای تغییر، محمد سام (وزیر اطلاعات و کشور در کابینه هویدا)، احسان نراقی (مشاور ارشد شاه معدوم و اداره‌کننده بنیاد پهلوی)، منوچهر شاه‌قلی (از پیروان فرقه ضاله بهائیت و وزیر بهداشت و علوم و آموزش عالی در کابینه هویدا)، بهمن بهزادی (سرپرست برنامه‌های تجاری رضا پهلوی در امریکا) و عده‌ای دیگر به ایران آمدند. در دوره اول پروژه امام‌زدایی ایجاد تردید و تشکیک در اصول مکتب امام خمینی، مهم‌ترین محور تلاش فن‌سالاران تجدیدنظرطلب و عدول‌کردگان از اندیشه‌های آن گوهر بی‌همتا برای خارج ساختن جامعه و نظام از ارزش‌های بنیادین و آرمان‌های انقلاب اسلامی (تغییر و استحاله) بود.

در اواسط دهه ۷۰، واقعه دوم خرداد، نقطه عطفی در رشد جریان تجدیدنظرطلب بود. رابطه این موضوع را با تداوم پروژه امام‌زدایی چگونه می‌بینید؟

در دومین مرحله از پروژه امام‌زدایی، تجدیدنظرطلبان هواخواه لیبرالیسم و عدول‌کردگان از اندیشه‌ها و راه امام راحل عظیم‌الشأن، در پوشش اصلاح‌طلبی، فراتر از مرحله اول (تردید و تشکیک در مکتب امام خمینی، رحمت‌الله علیه) عمل کردند و نفی و انکار اندیشه‌ها و کارآمدی اصول مکتب آن یگانه دوران را در دستور کار قرار دادند.

در همین رابطه ماهنامه کیان (ارگان غیررسمی بنیاد فراماسونری کیان در ایران و محفل تجدیدنظرطلبان موسوم به حلقه کیان) در شماره تیرماه ۱۳۷۷ با نفی و انکار دوران پر افتخار امام خمینی (ره) مدعی شد، «سیاست‌های دهه اول انقلاب، غیرکارا و ناموفق بوده است.»

متعاقب این دستور کار، روزنامه زنجیرهای صبح امروز با مسئولیت سعید حجازیان (مشاور سیدمحمد خاتمی) در مقاله‌ای صراحتاً اعلام نمود که نمی‌توان جامعه را با

آقای دکتر، در دهه دوم انقلاب اسلامی با پدیده‌ای مواجه هستیم که چالشی جدید برای نظام اسلامی است که شما از آن به عنوان «نفوذ و استحاله» نام برده‌اید. این چالش چیست و چگونه نضج یافت؟

پس از پایان یافتن صورت نظامی جنگ و آغاز دوران سازندگی، تدریجاً نگرشی در برخی از مدیران ارشد اجرایی کشور به وجود آمد مبنی بر اینکه برای سازندگی و توسعه کشور باید واقع‌گرا شد و از آرمان‌ها و ارزش‌های بنیادین نظام عدول کرد. دگرذیسی معرفتی نزد این مدیران منجر به شکل‌گیری جریانی تجدیدنظرطلب، موسوم به فن‌سالاران (تکنوکرات‌ها) گردید. جریان مذکور با این انگاره که محکومات انقلاب اسلامی (مکتب امام خمینی (ره)) مانعی در برابر تغییرات فضای فرهنگی و اقتصادی کشور است، پروژه امام‌زدایی را با تلاش برای عقب‌نشینی و رها نمودن اصول مکتب امام خمینی (ره) آغاز کردند.

تئوریزه کردن لزوم مذاکره مستقیم با امریکا در فضای عمومی کشور و تغییر محیط فرهنگی جامعه، از جمله اقداماتی بود که سناریوی تغییر را به فاز اجرا منتقل می‌ساخت. در همین باره یکی از مهم‌ترین اقدامات تکنوکرات‌ها، بازگرداندن عناصر ضدانقلاب متواری و فراماسونر بود که متعاقب آن طیفی اقتصادی، فرهنگی و سیاسی از عناصر ضدانقلاب موفق شدند به کشور بازگردند.

«بزرگ نادرزاد»، معاون وزیر فرهنگ رژیم فاسد پهلوی و از عناصر گروهک ضدانقلابی موسوم به سازمان پاسداران فرهنگ ایران یکی از افرادی بود که در سال ۱۳۶۹ با حمایت عطاءالله مهاجرانی - معاون رئیس‌جمهور وقت - به ایران آمد. وی در اظهاراتی با گستاخی هر چه تمام‌تر، دلیل بازگشت خود به ایران را نشانه دست کشیدن جمهوری اسلامی از آرمان‌های امام خمینی (ره) یاد کرد.

فن‌سالاران برای ایجاد تغییر محیط داخلی کشور و استحاله ارزش‌های بنیادین و آرمان‌های انقلاب اسلامی آن چنان مسیر بازگشت عناصر ضدانقلاب را هموار نمودند که رضا پهلوی در آن مقطع طی اظهاراتی تصریح کرد: «در این مرحله هر چه بیشتر بتوانیم تشویق بکنیم، هم‌میهنان خودمان که برونند به مملکت... این هم بهترین راهی

مختصات دوران امام اداره کرد. این روزنامه در تاریخ ۱۳۷۷/۱۲/۱ با انعکاس اظهارات سعید حجاریان، جایگاه مردم را در نگرش حضرت امام خمینی (ره) این گونه تحلیل کرد: «دیدگاه دیگر معتقد بود، مردم به صورت بی شکل و توده‌وار در صحنه نگه داشته شوند و مردم را برای بیعتی مجدد به صحنه فراخواند.»

این روزنامه در ادامه، در مقابل نگرش حضرت امام، به نقل از حجاریان، دیدگاه مرحوم طالقانی را بهترین دیدگاه معرفی کرد و مدعی شد: «این دیدگاه مردم را در قالب نهادهای جامعه مدنی می‌بیند.»

در ادامه این روند، نشریات زنجیرهای تجدیدنظرطلب هر کدام امام‌زدایی را در دستور کار خود قرار دادند. روزنامه همشهری با مسئولیت غلامحسین کرباسچی در تاریخ ۱۹ شهریور ۱۳۷۷ جامعه ولایی به عنوان یکی از مهم‌ترین اصول مکتب امام خمینی را این گونه معرفی نمود: «جامعه ولایی، انحصار گر، توتالیتر و ضدمدمی است.»

همچنین روزنامه زنجیره‌های نشاط در اسفندماه ۱۳۷۷، امام بزرگوار را خشونت‌طلب معرفی کرد و نوشت: «امام خمینی و (شهید) نواب صفوی خشونت‌گرا و کسروی و حکمی زاده اصلاح‌طلب بوده‌اند.»

هفته‌نامه آبان نیز در ۲۱ شهریور ۱۳۷۷ نظریه عینیت دیانت و سیاست شهید مدرس و حضرت امام (ره) را عامیانه معرفی نمود و صراحتاً نوشت: «نظریه عینیت سیاست و دیانت، زاییده افکار عامیانه و قدیمی است.»

نفی و انکار راه و اندیشه‌های امام در این دوره به جایی رسید که روزنامه ایران، ارگان دولت به اصطلاح اصلاحات نیز در ۱۸ شهریور ۱۳۷۷ نوشت: «روحانیت قشری گرا و حتی تقلید از امام خمینی کور کورانه بوده است.»

در این مرحله، به دلیل نفی و انکار اندیشه‌های آن عید صالح، پروژه امام‌زدایی با سناریوی تغییر و استحاله جامعه و نظام، بیش از پیش مشخص شد. در این راستا رهبر معظم انقلاب حضرت آیت‌الله‌العظمی خامنه‌ای طی بیاناتی در تاریخ ۹ آذر ۱۳۷۷ فرمودند: «اشخاص از انقلاب برگشتند، راه امام را رها کردند، یا بنا دارند امام را رها کنند، با لحن‌های مختلف، به خصوص در زمان دولت جدید [دولت موسوم به اصلاحات] البته در زمان دولت قبل هم بود، ولی به این شدت نبود. در زمان دولت جدید بهانه‌ای پیدا کرده‌اند.»

رهبر معظم انقلاب برای مقابله با روند مذکور و عمق بخشی به نظام و جامعه، سال ۱۳۷۸ را که مصادف با یکصدمین سال تولد آن گوهر بی‌همتا بود به عنوان سال امام خمینی (ره) معرفی نمود این تدبیر حکیمانه امام خامنه‌ای رهاوردهایی را به ارمان آورد، از جمله اهتمام نیروهای وفادار به انقلاب اسلامی به تبیین مکتب امام خمینی و اصول آن، ایجاد سدهی محکم در مقابل پروژه امام‌زدایی و سناریوی تغییر و استحاله جامعه و نظام، رجعت جامعه بر مدار استقرار گفتمان انقلاب اسلامی در ارکان نظام و تبدیل مکتب امام خمینی و اصول آن به عنوان گفتمان مسلط جامعه.

به نظر می‌رسد، مقطع دیگری که جریان اصلاح‌طلب در مقابل اندیشه‌های امام (ره) قرار گرفت و آشکارا با آن به تقابل پرداخت، فتنه ۸۸ بود. آیا شما فتنه ۸۸ را در این چارچوب ارزیابی می‌کنید؟



در دوره اول پروژه امام‌زدایی ایجاد تردید و تشکیک در اصول مکتب امام خمینی، مهم‌ترین محور تلاش فن‌سالاران تجدیدنظرطلب و عدول‌کردگان از اندیشه‌های آن گوهر بی‌همتا برای خارج ساختن جامعه و نظام از مدار ارزش‌های بنیادین و آرمان‌های انقلاب اسلامی (تغییر و استحاله) بود

از فتنه ۸۸ باید به‌عنوان یکی از مهم‌ترین مقاطع تاریخ انقلاب اسلامی و مرحله سوم پروژه امام‌زدایی و سناریوی تغییر یاد کرد. در این دوره تجدیدنظرطلبان هواخواه لیبرالیسم و منحرف‌شدگان از مکتب امام متفاوت‌تر از دو دوره گذشته عمل کردند. آنان با هدایت عوامل نفوذی سرویس‌های اطلاعاتی بیگانه، ضمن پیوند خوردن با جریان‌های ضدانقلاب و مجموعه دشمنان انقلاب اسلامی، جبهه بسیار گسترده‌ای را در مقابله با نظام جمهوری اسلامی و مکتب امام خمینی، ایجاد کردند. بر این اساس، هجمه برای امام‌زدایی و سناریوی تغییر به نسبت مراحل پیشین به نقطه اوج خود رسید.

در مرحله سوم، پروژه امام‌زدایی با دو ویژگی به منصف ظهور رسید؛ ویژگی اول کینه‌ورزی و انتقام‌جویی از شخص حضرت امام (ره) و ویژگی دوم، ستیز و معارضة با اصول مکتب امام خمینی بود. در بازخوانی از فتنه ۸۸ دو ویژگی مذکور را می‌توان در شاهد مثال‌هایی کاملاً ملموس مشاهده نمود.

کینه‌ورزی نسبت به امام راحل عظیم‌الشأن با پاره نمودن تصاویر آن عبد صالح در ۱۶ آذر ۸۸ یا انتقام‌جویی از امام با شعار دادن علیه اصل ولایت فقیه و قانون‌گریزی و تلاش برای مشروعیت‌زدایی از نظام به‌عنوان میراث گرانبهای حضرت امام با القای دروغین موضع تقلب در انتخابات، از نمونه‌های شاهد کینه‌توزی اصلاح‌طلبان از امام است.

در چند سال اخیر نیز با پدیده جدیدتری مواجهیم و آن نوعی از تحریف اندیشه‌های امام راحل (ره) است. گویا آنان که به دنبال زدودن امام و اندیشه‌هایش از جامعه بودند، به نوعی دیگر در حال تحریف آن هستند. تشکیک در استکبارستیزی امام یا ترسیم چهره‌های متفاوت و غیرانقلابی از امام که از سوی برخی از خواص نیز صورت می‌گیرد، نشانه‌هایی از این دست است. آیا این پروژه جدید را به نسل قبلی اقدامات تجدیدنظرطلبان مرتبط می‌دانید؟

در چندین سال گذشته، پس از روشن‌گری و آگاهی بخشی خواص وفادار به گفتمان انقلاب اسلامی، پیرامون پروژه امام‌زدایی و سناریوی تغییر و استحاله، واکنش جامعه به جریان تجدیدنظرطلب، بسیار هوشمندانه، موقوع و تحسین‌برانگیز بوده است. بر این اساس منحرفان از اندیشه‌های نورانی روح خدا، شیوه دیگری را برای مرحله جدید امام‌زدایی در دستور کار قرار داده‌اند. جریان پیچیده نفاق جدید، به جای ایجاد تردید، تشکیک، نفی و انکار اندیشه‌های امام بزرگوار و همچنین ستیزه‌جویی با راه امام عظیم‌الشأن راحل، به تحریف مکتب امام خمینی و ارائه قرائت‌های انحرافی از اصول آن روی آورده‌اند تا از این طریق با کم‌رنگ ساختن حضور معنوی و فکری حضرت امام، نظام ارزش‌ها و آرمان‌های انقلاب اسلامی را تضعیف نمایند.

از این رهگذر، تجدیدنظرطلبان به حاشیه راندن گفتمان انقلاب اسلامی در جامعه و بسترسازی برای تغییر و استحاله جمهوری اسلامی را به انتظار نشسته‌اند. در این رابطه رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار با کارگزاران نظام (۹۲/۴/۳۰) با خطرناک دانستن تفسیر غلط از دیدگاه‌های امام می‌فرماید: «جهت‌گیری‌های صحیح انقلاب و کشور براساس قرائت معتبر امام، در همه زمینه‌ها مشخص است و نیازی به بررسی مجدد جهت‌گیری‌ها نیست... قرائت امام که در سخنان، نوشته‌ها و آثار ایشان، از جمله در وصیتنامه آن بزرگوار، کاملاً بین و آشکار است، به عنوان حجت و شاخص موردقبول نخبگان، زیدگان، مسئولان و آحاد ملت است. البته گاه تفسیر غلطی از دیدگاه‌های امام ارائه می‌شود که کار بد و خطرناکی است.»

بنابراین دور شدن از مکتب ناب امام خمینی (ره) نسبت مستقیم با تغییر نظام ارزش‌ها و آرمان‌های انقلاب اسلامی و استحاله جامعه و نظام دارد. تجدیدنظرطلبان در دور جدید پروژه امام‌زدایی با روش دو گام به جلو، یک گام به عقب عمل می‌کنند. از این رو خواص و آحاد ملت باید با حساسیت هر چه بیشتر به تحریف اندیشه‌ها و اصول مکتب امام بزرگوار توجه نمایند.

تحریف‌کنندگان دقیقاً چه هدف یا اهدافی را دنبال می‌کنند؟
معتقدم که نظام سلطه و دشمنان انقلاب اسلامی با متحمل شدن شکست‌های پی‌درپی در مقابل جمهوری اسلامی ایران، به‌ویژه در فتنه ۸۸، یک‌بار دیگر سناریوی پیچیده و بسیار خطرناکی را طراحی نموده‌اند. طراحان و کارگزاران این سناریو، با بهره‌گیری از عوامل نفوذی، تجدیدنظرطلبان و منحرفان از مکتب امام خمینی، تغییر و استحاله جامعه و نظام از ساخت و هویت خود، مدنظر قرار داده‌اند.

بر این اساس به چند محور به عنوان چارچوب کلی این سناریو معتقدم، نخست،

ایجاد ادراک اشتباه (اشتباه محاسباتی) برای برخی از مسئولان و ریل گذاری طراحی شده برای دولت جدید.

دوم، ایجاد غفلت نسبت به ساخت درونی اقتدار و فرصت‌سوزی از جمهوری اسلامی ایران.

سوم، پیوند زدن مشکلات معیشتی مردم به جهت‌گیری‌های سیاست خارجی نظام.

چهارم، تئوریزه کردن لزوم تغییر در سیاست خارجی به بهانه حل مشکلات معیشتی جامعه.

پنجم، اجتماعی کردن تغییر با عری‌سازی اصول مکتب امام خمینی و شرطی‌سازی پیرامون حل مسائل معیشتی

ششم، حساسیت‌زدایی از خواص و آحاد مردم از طریق تحریف مکتب امام و اصول آن (ارائه قرائت‌ها و تفاسیر غلط و انحرافی از راه و اندیشه امام) برای زمینه‌سازی سناریوی تغییر و استحاله.

هفتم، به هم ریختن انسجام ملی و دو قطبی‌سازی حاکمیت و جامعه با ایجاد موج تغییر طلبی و بهره‌گیری از فرایندهای انتخاباتی آتی.

و بالاخره، رویارویی بخشی از جامعه با اصول مکتب امام خمینی با هدایت و موج‌آفرینی تجدیدنظر طلبان فتنه‌گر به عنوان فاز نهایی سناریوی تغییر و استحاله.

نکته مهم در این سناریوی جدید، تعیین مبادی حرکت و نقش‌آفرینی برای تجدیدنظر طلبان فتنه‌گر است. بر خلاف مراحل پیشین پروژه امام‌زدایی و سناریوی تغییر و استحاله که نقطه عزیمت آن از مبادی فرهنگی و سیاسی بود، در دور جدید، سناریو بر حرکت از مبادی اجتماعی - فرهنگی تکیه دارد. این مهم از یک‌سو این فرصت را در اختیار تجدیدنظر طلبان فتنه‌گر و افراطی قرار می‌دهد تا با بهره‌گیری از فرایندهای اجتماعی، برای خود در جامعه پایگاه ایجاد نمایند و از سوی دیگر زمینه‌ای برای استتار و اختفای آنان در پشت مطالبات اجتماعی و موج تغییر طلبی جامعه فراهم می‌آورد.

بنابراین بار دیگر باید متذکر شد که با توجه به نسبت مستقیم دور شدن از مکتب امام خمینی با تغییر نظام ارزش‌ها و آرمان‌های انقلاب اسلامی، باید نسبت به تحریف راه و اندیشه‌های نورانی و الهی امام عظیم‌الشان راحل حساسیت به خرج داد و با تاکتیک دو گام به جلو یک گام به عقب در پروژه امام‌زدایی، هوشمندانه برخورد کرد و دچار ساده‌اندیشی نشد.

پس با این وصف به نظر شما برای حفظ میراث فکری بنیانگذار انقلاب و به تعبیر دیگر صیانت از مکتب امام (ره) چه باید کرد؟ مسئولیت و رسالت خواص و آحاد جامعه نسبت به این وضعیت چیست؟

رسالت تاریخی دلسوزان انقلاب اسلامی در قبال میراث اندیشه و مکتب امام لازم می‌نماید از مسئولیت‌شناسی و حساسیت لازم برخوردار باشند. ذکر این نکته ضروری است که همه تلاش‌ها بر این محور قرار گیرد تا از تفسیرهای شخصی و تحریف در اندیشه‌های امام (ره) جلوگیری شود. روشن است که افراد در اندیشیدن آزادند، اما نمی‌توان هر برداشت سطحی را به مکتب امام منتسب نمود.

لذا باید دانست که بهترین فهم و تفسیر از اندیشه آن عزیز سفر کرده را در بیانات خلف صالحش می‌توان جست.



سیاست خارجی اصلاح طلبان خلاف امام و قانون اساسی است

ل
جعفر
قنادباشی

هنگامی که سخن از اجرای اصول و مبانی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران به میان می‌آید یا کارنامه جناح‌های مختلف در رعایت و تحقق این اصول، مورد بررسی قرار می‌گیرد، عملکرد جناح اصلاح طلب، چه در عرصه موضع‌گیری‌های راهبردی و چه در صحنه به کارگیری شیوه‌های دیپلماتیک، عملکردی سؤال برانگیز و پرابهام محسوب می‌شود. به‌ویژه آنکه دیدگاه‌های افراد شاخصی از این جناح در خصوص بسیاری از موضوعات سیاست خارجی، با دیدگاه‌های حضرت امام خمینی (ره) بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران در تضاد کامل قرار دارد و در بسیاری از موارد از آن نیز عدول می‌کند. البته علت چنین پدیده‌ای را باید در وهله نخست از چگونگی رویکرد برخی از افراد و جریان‌های اصلاح طلب، با شیوه‌های اصلاح طلبی جست‌وجو کرد؛ زیرا که اغلب آنها، برداشت درستی از اصلاح و اصلاح طلبی ندارند (شاهد این موضوع، اظهارات تکراری سران و افراد شاخص این جناح در خصوص ضرورت ارائه تعریفی از «اصلاح طلبی» است که تا این اواخر نیز بر آن تأکید کرده و بدین وسیله به برداشت‌های نادرست از روند اصلاح طلبی اذعان کرده‌اند) و متأسفانه در روند اصلاح طلبی به جای اصلاح شیوه‌ها و تاکتیک‌ها، به اصلاح اهداف و به عبارت روشن‌تر به ضرورت تغییر اهداف معتقد هستند. پیداست که چنین برداشت نادرستی از «اصلاح طلبی»، پیامدهای منفی متعددی در موضع‌گیری‌های این جناح دارد که موضع‌گیری‌های نامطلوب در خصوص سیاست خارجی، تنها یکی از این پیامدها تلقی می‌شود.

در این حال بسیاری از افراد و عناصر اصلاح طلب در نگرش به جامعه بین‌المللی و همچنین در ارائه تعریفی منطقی از جایگاه و موقعیت نظام جمهوری اسلامی ایران نیز دیدگاه‌های کاملاً متفاوتی را در مقایسه با دیدگاه‌های بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران ارائه می‌دهند و بر این اساس، در ترسیم خط‌مشی سیاست خارجی و تدوین راهبردها و تاکتیک‌های مربوط به آن، به صورت آشکاری از مواضع امام خمینی (ره) فاصله می‌گیرند، چنانکه یکی از دیدگاه‌های مورد اتکای برخی از عناصر شاخص این جناح آن است که «انقلاب پایان یافته است و مقتضیات پایان انقلاب، آن است که در سیاست داخلی و خارجی تغییراتی اساسی ایجاد شود». و این نگرش همان چیزی است که آنها را در صحنه قضاوت درباره اصول و مبانی سیاست خارجی، کاملاً در برابر امام خمینی (ره) بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران قرار می‌دهد. البته از این نیز که بگذریم، نادرستی شیوه‌های این جناح در تدوین سیاست خارجی و نادیده گرفتن روش‌های منطقی و متداولی که در این عرصه باید به کار گرفته شود هم، علت دیگر اختلاف و دوری مواضع آنها از مواضع حضرت امام خمینی (ره) محسوب می‌شود. برای شناخت بهتر این علت، توضیحات ذیل می‌تواند ابعدادی از موضوع را مشخص تر سازد

در تدوین سیاست خارجی هر کشور، مبانی مختلفی که بر گرفته از مجموعه‌ای از گرایش‌ها، اعتقادات و علاقه‌مندی‌های مردم آن کشور است، نقش اصلی را ایفا می‌کنند و به موازات آن، محوری‌ترین مقتضیات جغرافیایی و عمده‌ترین جهت‌گیری‌های سیاسی نیز در تعیین و تنظیم اصول سیاست خارجی و حتی شیوه اجرایی آن، بیشترین سهم را به عهده می‌گیرند. این به معنای آن است که دیدگاه‌های فردی، سلیقه شخصی

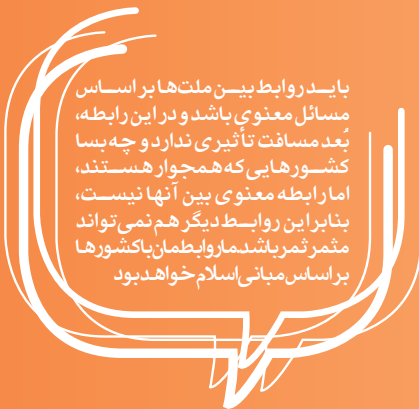


و علاقه‌مندی‌های حزبی و گروهی، نه تنهائی توانند و بلکه نباید مبنایی برای تدوین مبانی و اصول سیاست خارجی باشند، زیرا که در غیر این صورت، سیاست خارجی حاصله، دیگر «منافع ملی» را دنبال نمی‌کند و ابزاری باروشی برای تحقق اهداف عمومی (اهداف یک ملت) به شمار نمی‌آید بنابراین لازم و ضروری است که احزاب و جناح‌های سیاسی در یک کشور، در تدوین و به کارگیری راهبردها و تاکتیک‌های سیاست خارجی، از لاک اعتقادات شخصی و از حصار‌گرایی‌های گروهی خارج شوند و بیش از هر چیز به گرایش‌های عمومی، مقتضیات جغرافیایی و پایدارترین جهت‌گیری‌های سیاسی مراجعه نمایند. یعنی دقیقاً مراجعه به همان موضوعاتی که به صورت مانیفستی برای ارکان اصلی حرکت‌های کلی یک جامعه، در بیانات رهبران مردمی انقلاب، به مثابه منشور سیاست‌های داخلی و خارجی مورد تأکید قرار گرفته و بلافاصله در قانون اساسی برآمده از انقلاب نیز گنجانده است. بدیهی است چنانچه این منطق با این شیوه تدوین اصول و مبانی سیاست خارجی نادیده گرفته شود، همان مشکلاتی پدید می‌آید که یک‌تازی‌ها و خودمحوری‌های افراد و عناصری از جناح اصلاح‌طلب در عرصه سیاست خارجی پدید آورده است.

افراد و عناصری از اصلاح‌طلبان چه زمانی که قوه مقننه و مجریه را در اختیار گرفتند و چه هنگامی که در جایگاه اپوزیسیون، در روزنامه‌ها و نشریات مربوط به خود قلم‌فرسایی می‌کردند، پیوسته به اصولی از سیاست خارجی تأکید می‌کردند که نه تنها با ماهیت و مواضع رهبر کبیر انقلاب اسلامی، در تضاد بود، بلکه به همین علت، با اصول روشن و مسلم قانون اساسی نیز کاملاً مغایر بود. کما اینکه پافشاری آنها در خصوص رها کردن سیاست حمایت از ملت‌های مظلوم و تأکید این افراد در خصوص اهمیت و مزایای وارد شدن به عرصه‌های برقراری و گسترش روابط با قدرت‌های مداخله‌گر غربی، از جمله موارد آشکاری بود که فاصله طولانی آنها را با مواضع امام (ره) و در نتیجه با اصول قانون اساسی نشان می‌داد. در واقع، این افراد در حالی از ضرورت رها کردن سیاست حمایت از ملت‌های مظلوم و اهمیت برقراری روابط با قدرت‌های غربی سخن می‌گفتند که اصل یکصد و پنجاه و دوم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران تأکید می‌کند: «سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران بر اساس نفی هر گونه سلطه‌جویی و سلطه‌پذیری، حفظ استقلال همه جانبه و تمامیت ارضی کشور، دفاع از حقوق همه مسلمانان و عدم تعهد در برابر قدرت‌های سلطه‌گر و روابط صلح‌آمیز متقابل با دول غیرمحراب استوار است.» و این اصلی از قانون اساسی است که مفاد و مضمون آن به طور مکرر در بیانات امام (ره) مورد تأکید قرار گرفته است چنانکه ایشان می‌فرمایند: «ملت آزاده ایران هم اکنون از ملت‌های مستضعف جهان در مقابل آنان که منطقداران توپ و تانک و شعارشان سر نیزه است کاملاً پشتیبانی می‌نماید. ما از تمام نهضت‌های آزادی‌بخش در سراسر جهان که در راه خدا و حق و حقیقت و آزادی مبارزه می‌کنند، پشتیبانی می‌کنیم.»

در اصل یکصد و پنجاه و چهارم قانون اساسی نیز آمده است: «جمهوری اسلامی ایران سعادت انسان در کل جامعه بشری را از مان خود می‌داند و استقلال و آزادی و حکومت حق و عدل را حق همه مردم جهان می‌شناسد. بنابراین در عین خودداری کامل از هر گونه دخالت در امور داخلی ملت‌های دیگر، از مبارزه حق‌طلبانه مستضعفین در برابر مستکبرین در هر نقطه از جهان حمایت می‌کند.»

با این حال زمانی که به بررسی مواضع اصلاح‌طلبان می‌پردازیم، متأسفانه به مواردی برمی‌خوریم که نه فقط



باید روابط بین‌ملت‌ها بر اساس مسائل معنوی باشد و در این رابطه، بُعد مسافت تأثیری ندارد و چه بسا کشورهایی که هم‌جوار هستند، اما رابطه معنوی بین آنها نیست، بنابراین روابط دیگر هم نمی‌تواند مثرم‌تر نباشد. ما روابطمان با کشورها بر اساس مبانی اسلام خواهد بود

با این اصول و در نتیجه با دیدگاه‌های امام (ره) تناقض دارد بلکه در صحنه عمل، چیزی جز خفت و ذلت نصیب جمهوری اسلامی ایران نمی‌سازد. از مصادیق این موضوع، مواضع عناصر برجسته‌ای از اصلاح‌طلبان است که درباره چگونگی صیانت از حقوق ایران در دریای خزر، از ضرورت استمداد از امریکا، آن هم از طریق گشایش روابط با این کشور، سخن می‌گفتند. روزنامه‌های اصلاح‌طلب طی سال‌های ۸۰ تا ۸۷ بارها سخنان و نوشته‌های الهه کولایی را در این باره منعکس کرده‌اند. این در حالی است که اشخاصی همچون محسن آرمین، حمیدرضا جلالی‌پور و سید محمدصدر نیز طی مقالات خود در این روزنامه‌ها، از مزایای برقراری رابطه با امریکا و زبان‌های ناشی از تسخیر لانه جاسوسی این کشور دم می‌زدند و مواضع ضد امریکایی امام (ره) را از زمان سخنرانی علیه کاپیتولاسیون در آبان سال ۱۳۴۳ تا زمان رحلت ایشان زیر سؤال می‌بردند، حال آنکه حضرت امام خمینی (ره) در وصیت‌نامه خود نیز صراحتاً چنین شیوه و نگرشی را محکوم کرده‌اند: «وصیت من به وزیر خارجه در این زمان و زمان‌های بعد آن است که مسئولیت شما بسیار زیاد است، چه در اصلاح و تحول وزارتخانه و سفارتخانه‌ها و چه در سیاست خارجی حفظ استقلال و منافع کشور و روابط حسنه با دولت‌هایی که قصد دخالت در امور کشور ما را ندارند و از هر امری که شائبه وابستگی با همه ابعادی که دارد به طور قاطع اجتناب نماید و باید بدانید که وابستگی در بعضی امور هر چند ممکن است ظاهر فریبنده‌ای داشته باشد یا منفعت و فایده‌ای در حال داشته باشد، لکن در نتیجه، ریشه کشور را به تباهی خواهد کشید و کوشش داشته باشید در بهتر کردن روابط با کشورهای اسلامی و در بیدار کردن دولتمردان و دعوت به وحدت و اتحاد کنید که خداوند با شماست.»

رهبر کبیر انقلاب اسلامی ایران در دوران قبل و بعد از پیروزی انقلاب، بارها و بارها، به صورت روشن، در خصوص چگونگی مواجهه جمهوری اسلامی با امریکا و دیگر قدرت‌های اسلامی سخن گفته و مواضع خود را صراحتاً اعلام داشته‌اند: «اساساً ما علاقه و نیازی به رابطه با امریکا نداریم و این امریکایی‌ها هستند که به چنین رابطه‌ای نیازمند و محتاج هستند... ما روابط با امریکا می‌خواهیم چه بکنیم، روابط ما با امریکا، روابط یک مظلوم با یک ظالم است. روابط یک غارت‌شده با یک غارتگر است. ما می‌خواهیم چه کنیم آنها میل دارند که با ما روابط، آنها احتیاج دارند که با ما روابط داشته باشند، ما چه احتیاجی به امریکا داریم، امریکا آن طرف دنیا است، آنها می‌خواهند که بازار داشته باشند اینجا، آنها با طمع دارند که نفت ما را بخرند. اسلام که بناندارد که ظلم به دیگری بکند، مظلوم هم نخواهد شد.» (صحیفه نور، جلد ۶، ص ۵۷)

یا در جای دیگری می‌فرماید: «برقراری رابطه با امریکای جهان‌خوار برای هیچ دولتی در جمهوری اسلامی ایران افتخار و شرافت محسوب نمی‌شود و ای بسا مایه ننگ نیز محسوب شود... شرافتی نیست رابطه داشتن با امثال امریکا، دولت امریکا یک شرافت انسانی مع الاسف الان ندارد که ما

بخواهیم به واسطه آن شرافت انسانی‌اش با آن رابطه داشته باشیم. دولت امریکا این است که دارد می‌بیند که مظلوم را دارد در هر جا پیدای کند پوست می‌کند، هر جا بتواند می‌رود و بمب سرشان می‌ریزد، هر چه بتواند ذخائر ملت‌ها را می‌برد، ما بخواهیم روابط با اینها داشته باشیم؟! بهتر این است که ما با اینها روابط نداشته باشیم، بهتر این است با آنها‌ئی که می‌خواهند ما را بچاپند رابطه نداشته باشیم.» (صحیفه نور، جلد ۱۱، ص ۳۵)

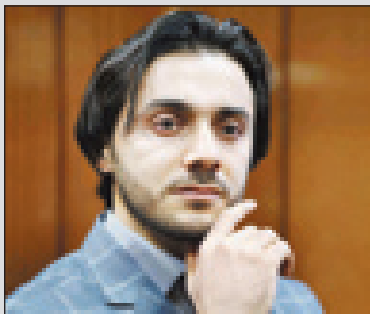
و اما موضوع اولویت دادن به روابط با کشورهای اسلامی و ملت‌های مسلمان، موضوع دیگری است که فاصله اصلاح‌طلبان با مفاد قانون اساسی و مواضع امام (ره) را به روشن‌ترین وجه مشخص می‌سازد؛ آن هم در حالی که اصلاح‌طلبان در عرصه دیپلماسی اولویت‌های دیگری را مطرح می‌کردند و روابط با کشورهای اسلامی و ملت‌های مسلمان را در پایین‌ترین مرتبه اولویت‌های خود قرار می‌دادند. حضرت امام (ره) بارها قریب به این مضمون را مورد تأکید قرار می‌دادند: «ما برای دفاع از اسلام و ممالک اسلامی و استقلال ممالک اسلامی در هر حال مهیا هستیم. برنامه ما برنامه اسلام است و وحدت کلمه مسلمانان است. اتحاد ممالک اسلامی است...» ایشان همچنین می‌فرمودند: «باید روابط بین ملت‌ها بر اساس مسائل معنوی باشد و در این رابطه، بُعد مسافت تأثیری ندارد و چه بسا کشورهایی که هم‌جوار هستند، اما رابطه معنوی بین آنها نیست، بنابراین روابط دیگر هم نمی‌تواند مثرم‌تر نباشد. ما روابطمان با کشورهای اساسی مبانی اسلام خواهد بود.» این در حالی است که مقدمه قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز تأکید می‌کند که «قانون اساسی با توجه به محتوای اسلامی انقلاب ایران که حرکتی برای پیروزی تمامی مستضعفین بر مستکبرین بود، زمینه تداوم این انقلاب را در داخل و خارج کشور فراهم می‌کند؛ به ویژه در گسترش روابط بین‌المللی، با دیگر جنبش‌های اسلامی و مردمی می‌کوشد تا راه تشکیل امت واحد جهانی را هموار کند. (از هذمه امت‌کم‌آمده و واحد و انار یکم فاعبدون) و استمرار مبارزه در نجات ملل محروم و تحت ستم در تمامی جهان قوام یابد.»

و سرانجام باید به مقایسه میان مواضع اصلاح‌طلبان و مواضع رهبر عظیم‌الشان انقلاب اسلامی در خصوص رژیم صهیونیستی پرداخت که بیشترین تضادها را با یکدیگر دارند و عدول کامل اصلاح‌طلبان را از مواضع امام (ره) آشکارتر می‌سازند. ایشان به طور مکرر تأکید می‌کردند: «سران کشورهای اسلامی باید توجه داشته باشند که این جرثومه فساد را که در قلب کشورهای اسلامی گماشته‌اند، تنها برای سرکوبی ملت عرب نمی‌باشد بلکه خطر و ضرر آن متوجه همه خاورمیانه است. نقشه، استیلا و سیطره صهیونیسم بر دنیای اسلام و استعمار بیشتر سرزمین‌های زرخیز و منابع سرشار کشورهای اسلامی می‌باشد و فقط با فداکاری، پایداری و اتحاد دولت‌های اسلامی می‌توان از شر این کابوس سیاه استعمار رهایی یافت و اگر دولتی در این امر حیاتی که برای اسلام پیش آمده کوتاهی کرد، بر دیگر دولت‌های اسلامی لازم است که با توبیخ و تهدید و قطع روابط او را وارد به همراهی کنند. دولت‌های ممالک نفت خیز اسلامی لازم است از نفت و دیگر امکاناتی که در اختیار دارند به عنوان حربه علیه اسرائیل و استعمارگران استفاده کرده از فروش نفت به آن دولت‌هایی که به اسرائیل کمک می‌کنند خودداری ورزند.» (صحیفه نور، ج ۱، ص ۲۰۹) اما مع الاسف مشاهده می‌کنیم که افرادی از اصلاح‌طلبان، این مواضع و این هشدارها را نادیده می‌گیرند و از ضرورت تعامل با اسرائیل، به عنوان یک رژیم مشروع سخن می‌گویند. □



طرح: حسین کشتکار

است به شرط چاقو! اصلاح طلبان {دموکراسی}



محمد اسماعیلی

اندیشه‌های حضرت امام را به خوبی نشان دهد و نمایان سازد که تأکید پدر خوانده‌های این طیف روی اندیشه‌های امام کار کرد حزبی و انتخاباتی داشته است. قبل از آن لازم است نظر حضرت امام در باب دموکراسی تشریح شود و پس از آن به نظر به‌ها و رفتارهای ضددموکراسی جماعت هواخواه لیبرالیسم پرداخت.



تعریف امام از دموکراسی

پس از تثبیت انقلاب اسلامی جریانی تلاش کرد «دموکراسی» را در مقابل حاکمیت دینی معنا کند و به تخطئه انقلاب بپردازد. این در حالی بود که حضرت امام دموکراسی را در برابر استبداد، دیکتاتوری و ظلم تعریف و تأکید بر قانون‌مداری حکومت اسلامی، از خطر دیکتاتوری اکثریت منتخب جلوگیری و بر حق مردم در مقابل حاکمیت اصرار می‌کنند.

امام در تعریف مردم‌سالاری دینی می‌فرماید: «اینجا آرای ملت حکومت می‌کند. اینجا ملت است که حکومت را در دست دارد و ارگان‌ها را ملت تعیین کرده است و تخلف از حکم ملت برای هیچ یک از ما جایز نیست و امکان ندارد.»

ایشان همچنین دموکراسی را جزء لاینفک اسلام و یکی از اجزای ذاتی آن می‌دانند: «قید دموکراسی چیزی نیست که ما بخواهیم به حکومت اسلامی اضافه کنیم بلکه حکومت اسلامی ذاتاً بر مبنای دموکراسی واقعی استوار است.» به همین دلیل است که امام در پاسخ به اینکه چرا با آوردن کلمه دموکراسی در کنار جمهوری مخالفت کردید، می‌فرماید: «این توهیم، این را در ذهن می‌آورد که اسلام محتوایش خالی است از این، لذا احتیاج به این است که قیدی پهلویش بیآورند و این برای ما بسیار حزن‌انگیز است که در محتوای یک چیزی که همه چیزها به طریق بالاتر و مهم‌ترش در آن هست، حالا ما بیاییم بگوییم

«تسخیر قدرت» از دیرباز تاکنون یکی از مهم‌ترین اهداف شکل‌گیری بسیاری از جریان‌های سیاسی بوده، به گونه‌ای که عمده تلاش‌های آنها در مفاهیمی با محوریت «قدرت» متمرکز شده و برای به دست آوردن یا از دست ندادن آن حاضر شده‌اند به بسیاری از اصول که روزی خود مدعی آن بوده‌اند، پشت پا زنند. اساساً در نگاه این تشکل‌های سیاسی همواره هدف، وسیله را توجیه کرده و تأکید روی برخی از خرده‌اصول‌ها تنها برای نیل به راهبردی خاص مورد توجه آنها قرار گرفته است. با بررسی مسیر تحولات سیاسی سه دهه اخیر می‌توان نمونه روشن گزاره فوق را جریان مشهور به اصلاح‌طلبی دانست که برای استیلا بر رقیب و به دست گرفتن مراکز رسمی قدرت، در عمل به مقابله با واژه‌ها و مفاهیم موجود در شعارهای خود مانند: «دموکراسی»، «اصلاحات» و حتی «اندیشه و آرای حضرت امام» پرداخته‌اند. این در حالی است که شخصیت‌های برجسته این جریان در دهه اول انقلاب جزو انقلابیون رادیکال و تندرو به شمار می‌آمدند و صرفاً پس از رحلت حضرت امام با دگرپسویی فکری و در بسیاری از اصول خود تجدیدنظر کردند. البته این دگرگونی هیچ‌گاه نتوانست مانع شود که پدر خوانده‌های این جریان، در ظاهر از خط امام فاصله بگیرند، به گونه‌ای که آنها همچنان داعیه دار تبعیت از بنیانگذار انقلاب اسلامی هستند و در تمام انتخابات پس از سال ۶۸ تلاش کرده‌اند با تابلوی «خط امامی بودن» خود را معرفی کنند و وارد عرصه رقابت شوند.

می‌توان با بررسی تطبیقی رفتار و عملکرد جماعت مدعی اصلاح‌طلبی با آنچه به عنوان اندیشه‌های حضرت امام مشهور است، میزان پایبندی این جریان به سیره و نظرات بنیانگذار حضرت امام را ترسیم کرد. بحث درباره «دموکراسی» از جمله موضوعاتی است که می‌تواند تناقضات جماعت مدعی اصلاح‌طلبی با

که ما اسلام می‌خواهیم و اما با اسلامان دموکراسی باشد. اسلام همه چیز است.» امام در جای دیگری دموکراسی را اینگونه شرح می‌دهند: «دموکراسی این است که آرای اکثریت... معتبر است. اکثریت هر چه گفتند آرایش معتبر است، ولو به ضرر خودشان باشد، شما ولی آنها نیستید که بگویید این به ضرر شماست... شما ولی آنها هستید، ولی آنها نیستید.» بنابر آنچه گفته شد امام حکومت اسلامی را حکومتی ذاتاً دموکراتیک می‌داند؛ چرا که از نظر امام «احکام اسلامی، احکامی است که بسیار مترقی بوده و متضمن آزادی‌ها و استقلال و ترقیات است و نباید برای احقاق حقوق مردم به منابع غربی رجوع کرد. اینها همه در حالی است که مطلوب جماعت تجدیدنظر طلب از دموکراسی با آنچه حضرت امام بیان می‌کنند تفاوت فاحشی دارد. اساساً دموکراسی مورد نظر رهبران این جریان که همان «دموکراسی سکولار» است با «مردم‌سالاری دینی» فرسنگ‌ها فاصله دارد. آنها پارا این هم فراتر گذاشته، مردم‌سالاری در کشور را به کلی منکر شده و وجود ولایت فقیه را مانعی در تحقق چنین موضوعی تفسیر می‌کنند. در ادامه به صورت اجمالی به بررسی نگاه طیف هواخواه لیبرالیسم به مقوله دموکراسی در دو بخش «نظری» و «عملی» خواهیم پرداخت.



حجاریان: آتا پیش از قانون اساسی مشروعیت امام نه قانونی بود نه عقلانی!

سعید حجاریان شاگرد حسین بشیریه هم در کتاب «جمهوریت؛ افسوس زدایی از قدرت» که بیش از یکصد مقاله سیاسی اجتماعی منتشر شده وی را در بر می گیرد، بیان می کند: «در هر حزب و سازمان سیاسی که باز می شود، در یک زندان سیاسی بسته می شود، اما برای گشایش درهای متعدد حزبی باید همزاد و نتیجه آن، یعنی نظام پارلمانی نیز ظرفیت لازم را در خود ایجاد نماید» و به همین دلیل بر «نظارت استصوابی» ابراد گرفته، زیرا به زعم وی، از پدید آمدن ظرفیت لازم در نظام پارلمانی برای پذیرش تکثر و تنوع، پیشگیری می کند.

وی در ادامه با نگاهی دین ستیزانه، تنها راه ایجاد مشروعیت را اینگونه مطرح می کند: «مشروعیت نظام جاری در مجرای مقبولیت آن است؛ یعنی این گونه نیست که منابع مشروعیت و مقبولیت آن، دو گانه باشند... جمهوریت «ضامن اسلامیت (!)» نظام است.» در دیدگاه حجاریان سه نوع مشروعیت مترتب می شود؛ مشروعیت سنتی (شیخوخت، سیادت و مرجعیت)، مشروعیت ناشی از فرهنگدنی و جاذبه استثنایی و مشروعیت قانونی عقلانی.

حجاریان با اثرپذیری از آرای برخی متفکران غربی مانند مارکس وبر و با تفسیر انحرافی از دموکراسی، مشروعیت امام راحل را تا پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، از نوع مشروعیت سنتی معرفی می کند و پس از پیروزی انقلاب، مشروعیت کاریزمایی و پس از تصویب قانون اساسی، مشروعیت قانونی - عقلانی برای ایشان قائل می شود. بدین ترتیب که مشروعیت «قانونی عقلانی» امام خمینی وابسته به قانون اساسی است و تا پیش از آن، این مشروعیت نه قانونی است و نه عقلانی!

وی در ادامه ماهیت حکومت دینی را چیزی جز «قرارداد اجتماعی» نمی داند و چیزی به نام مشروعیت الهی برای آن بیان نمی کند: «عقد جمهوریت میان مردم و رهبری بسته می شود و خبرگان به عنوان کارشناسی که و کالتا از سوی مردم برگزیده شده اند، حق حاکمیت ملی را به رهبری منتقل می کنند. بنابراین، بدون حضور مردم اساساً هیچ حقی به کسی انتقال نمی یابد.» این در حالی است که حضرت امام مشروعیت مطلق از مسیر رأی مردم را مردود می دانستند و می فرمایند: «رأی مردم در مقابل حکم خدا، رأی نیست، ضلالت است.»



حسین بشیریه: [جمهوری اسلامی هرگز دموکراسی واقعی را تجربه نکرده است.]

برای معرفی دموکراسی مورد نظر جماعت هواخواه لیبرالیسم و تفاوت آن با مردم سالاری مورد نظر حضرت امام می توان به آرا و نظرات حسین بشیریه که از وی به عنوان یکی از پدران معنوی جبهه اصلاحات در ایران یاد می شود - و رفتارها و نظرات بسیاری از سران جبهه مشارکت مانند سعید حجاریان را باید در تفکرات وی جستجو کرد - نگاهی گذرا انداخت.

بشیریه در ترجمه خود از اثر مشهور توماس هابز، مهم ترین ویژگی دولت مدرن را «جدایی دین از سیاست» معرفی می کند و یک سال قبل از انتشار این ترجمه - در سال ۱۳۷۹ - در جلسه ای در دفتر مطالعات و تحقیقات وزارت کشور، تئوری خود را اینگونه تشریح می کند: «ایران راهی جز توسعه سیاسی ندارد و توسعه سیاسی هم معنایی جز دموکراتیزاسیون ندارد.»

بشیریه دموکراسی را همان گونه می فهمد که در دانشگاه های غربی تدریس می شود. بشیریه با اصالت دادن به دموکراسی لیبرال، بیان می کند که جمهوری اسلامی هرگز دموکراسی واقعی را تجربه نکرده و از ابتدا تاکنون سه دوره دموکراسی نمایشی (!) را گذرانده است و رسیدن به دموکراسی حقیقی تنها در گرو تغییر ساختارهای حقوقی - سیاسی نظام یا همان استحاله حاکمیت است.

وی در کتاب خود به نام «دیبچه ای بر جامعه شناسی سیاسی در ایران / دوره جمهوری اسلامی» سه دهه طی شده از عمر نظام جمهوری اسلامی را به سه مرحله «دموکراسی انقلابی»، «دموکراسی صوری» و «شبه دموکراسی» تقسیم می کند و در آن رویکرد مردم سالارانه جمهوری اسلامی را با به کارگیری کلیواژه «شبه دموکراسی» به تمسخر می گیرد و «اسلام» را دینی تمامیت خواه معرفی می کند: «جمهوری اسلامی تاکنون سه مرحله را پشت سر گذاشته است: حکومت دوران اولیه انقلاب از سال ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۷ که یک دوران بسیج گرایانه پوپولیستی و کاریزماتیک بود که باید آن را از نوع دموکراسی های انقلابی محسوب کرد و با حکومت های دموکراتیک تثبیت شده، نسبتی نداشت. از سال ۱۳۶۸ تا سال ۱۳۷۶ نیز ساختار حکومتی کشور ما یک دموکراسی صوری است چرا که برخی نهادها و رویه های دموکراتیک مثل پارلمان در آن رایج است. در این نوع دموکراسی، نمایی از نهادهای دموکراتیک وجود دارد اما در پشت این نما اریستوکراسی قدرت قرار دارد که همه ابواب قدرت را کم و بیش کنترل می کند و می بندد... شبه دموکراسی فرایندی است که در آن اریستوکراسی سنتی قدرت فائقه گذشته را ندارد و حداقل اینکه دیگر نمی تواند همه مراجع اقتدار را تصرف کند. در این وضعیت، بعضی از مراجع اقتدار، مثل ریاست جمهوری و پارلمان به دست بعضی از گروه های سیاسی معارض می افتد و یک الیگارشسی سیاسی جدید شکل می گیرد.»

بشیریه در این کتاب همچنین ولایت فقیه را عنصر اقتدار طلبانه جمهوری اسلامی می داند و نهادهای انتخابی آن را نیز عناصر دموکراسی صوری. او می نویسد: «کانون اصلی اقتدار در جمهوری اسلامی ولایت فقیه است و نهادهای دموکراتیکی چون مجلس و ریاست جمهوری عناصر اصلی «دموکراسی صوری» هستند... ظهور تعبیرهای تازه مختلف از معنای ولایت فقیه خود حاکی از بحرانی است که در زمینه مشروعیت در حال شکل گیری بوده است.»

بشیریه به مانند عموم اصلاح طلبان، دموکراسی و اسلام را ذاتا غیر قابل جمع تلقی می کند و تأکید می کند که مفهوم مردم سالاری دینی، مفهومی متناقض نماست.



جلایی پور:

تثبیت انقلاب بر پایه دموکراسی نبود!

حمیدرضا جلایی پور، مدیر مسئول روزنامه‌های زنجیرهای در دوره اصلاحات، یکی دیگر از شخصیت‌های منسوب به این جریان است که در کتابی به نام «جامعه‌شناسی ایران؛ جامعه کژمدن» ضمن سیاه‌نمایی علیه نظام اسلامی و توهین و هتاک به روحانیت و بنیانگذار انقلاب اسلامی تلاش می‌کند تثبیت انقلاب را نه بر اساس مردم‌سالاری که بر اساس تنازع قدرت میان حضرت امام با سایر گروه‌ها نظیر حزب توده و طیف ملی مذهبی‌ها معرفی کند.

وی در این کتاب بدون اشاره به رابطه عمیق میان حضرت امام با جامعه و مخصوصاً همه پرس‌رسی عمومی ۹۸/۲ در صدی به نفع جمهوری اسلامی می‌نویسد: «در منازعه قدرت نیز گروه‌هایی که خود را وارث انقلاب و مدعی رهبری آن می‌دانستند، توانستند حکومت جمهوری اسلامی را مستقر کنند. در چالش یاد شده به ترتیب نیروهای سیاسی موسوم به جبهه ملی، چریک‌های فدایی خلق، سازمان مجاهدین خلق ایران، نهضت آزادی ایران و جریان بنی صدر اولین رئیس‌جمهور پس از انقلاب و هواداران او و حزب توده و هواداران آن، از صحنه رسمی سیاسی در حکومت ایران حذف شدند. برای شخصیت‌های مردم‌انگیز یا پوپولیست، انقلاب و تداوم آن، تداوم همین جنبش مردمی بود. از نظر آنان ضد انقلاب، یعنی کسی که چنین فکر نمی‌کند و در اراده‌امت همیشه در صحنه خلل ایجاد می‌کند.»

این چهره مطرح جریان دگراندیش در ادامه به شکل گویاتری اتهام‌زنی علیه امام را مطرح و تصریح می‌کند: «جریان اقتدارگرا با ترکیبی از گرایش‌های پوپولیستی و بنیادگرایی دینی بر جنبش مردمی تحمیل شده است. در دوران انقلاب، جنبش مردمی ایران، شعار استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی را سر داد. در همان حال، جریانی اقتدارگرا با ترکیبی از گرایش‌های پوپولیستی و بنیادگرایی دینی... از ابتدای انقلاب... علاقه فراوانی داشت که با اتکا به نیروی ناشی از جنبش مردمی، تفسیری خاص از اسلام را هم بر این جنبش و هم بر جمهوری اسلامی تحمیل کند. بدین معنا که کل جامعه را بر اساس تفسیری خاص و محدود از اسلام، اسلامی سازد و عملاً جمهوری اسلامی را به حکومت اسلامی تبدیل کند.»

جلایی پور همچنین بر خلاف نظریات حضرت امام با زیر سؤال بردن اصل دموکراسی در نظام اسلامی بیان می‌کند: «سومین شرط (برای حرکت به سمت کره جنوبی شدن) تن دادن نخبان پوپولیست و نظامی و روحانی کشور به ساز و کار مردم‌سالاری یا نظم سیاسی مردم‌سالارانه است. تا زمانی که انتخابات در ایران، به نام مصالحی مهندسی می‌شود تا زمانی که نخبان مذکور به انتخابات آزاد و منصفانه تن دهند، آنها مجبورند در کنار این انحصار جویی، فتیله شعارهای ضد مردم‌یکایی را بالاتر بکشند و در نتیجه ایران را به سمت کوبایی شدن سوق دهند... از نظر این جریان اقتدارگرا، تلاش میلیون‌ها نفر از مردم، نباید به تقویت جمهوری منجر شود بلکه به افزایش قدرت گروهی محدود و اصیل مذهبی سیاسی بینجامد که به زعم آنان، در اسلامی بودن و وفاداری‌شان به رأس حکومت شکی نیست.»



تلاش برای تقابل اسلام با دموکراسی

همانطور که اشاره شد، تجدیدنظر طلبان در مواضع متعدد صراحتاً اصل دموکراسی در جمهوری اسلامی را زیر سؤال می‌برند و به رغم تأکید حضرت امام بر ظهور عینی این شاخص در کشور، ضرورت پیاده‌سازی سکولار دموکراسی در ایران را مطرح می‌کردند و در مقاطعی حتی تا امروز تلاش می‌کنند تا تقابل سازی اسلام با دموکراسی را کلید بزنند. به عنوان نمونه «مغرب» یکی از روزنامه‌های زنجیرهای این طیف در سال ۹۱ در ویژه‌نامه دریاچه خود با عنوان «رمز و راز آیت‌الله» و نیز روزنامه «عتماد» در بخش نگاه دوم، با نگارش مقالاتی درباره جمهوری نظام به تخطئه «مردم‌سالاری دینی» می‌پردازد و از لزوم پایبندی محض به دموکراسی غربی سخن به میان می‌آورد و در جهت تخریب افرادی برآمده‌اند که دین و دموکراسی را مکمل هم می‌دانند.

در بخشی از این ویژه‌نامه آمده است: «از دموکراسی یا مشارکت جمعی، به عنوان یکی از سبک‌های متداول در شیوه اداره جهان امروزی یاد می‌شود؛ شیوه‌ای که نظرات اکثریت از طریق انتخابات یا فرآیند در انتخاب راه و روش در شئون مختلف حکومتی اعمال می‌شود... در جریان پیروزی انقلاب اسلامی نیز امام خمینی (ره) با بیان کلیه واژه‌های ماندگاری همچون میزان رأی ملت است و مردم ولی نعمت ما هستند، تصمیم و نظر ملت را فاضل‌الخطاب می‌دانستند و بر مقبولیت مردمی نظام تأکید بسیار داشتند.» در حالی این رسانه تلاش می‌کند که نظرات امام در باب ماهیت دموکراسی و مشروعیت حکومت را تحریف کنند که ایشان - همانطور که اشاره شد - بیان می‌نمایند: «رأی مردم در مقابل حکم خدا، رأی نیست، ضلالت است.»

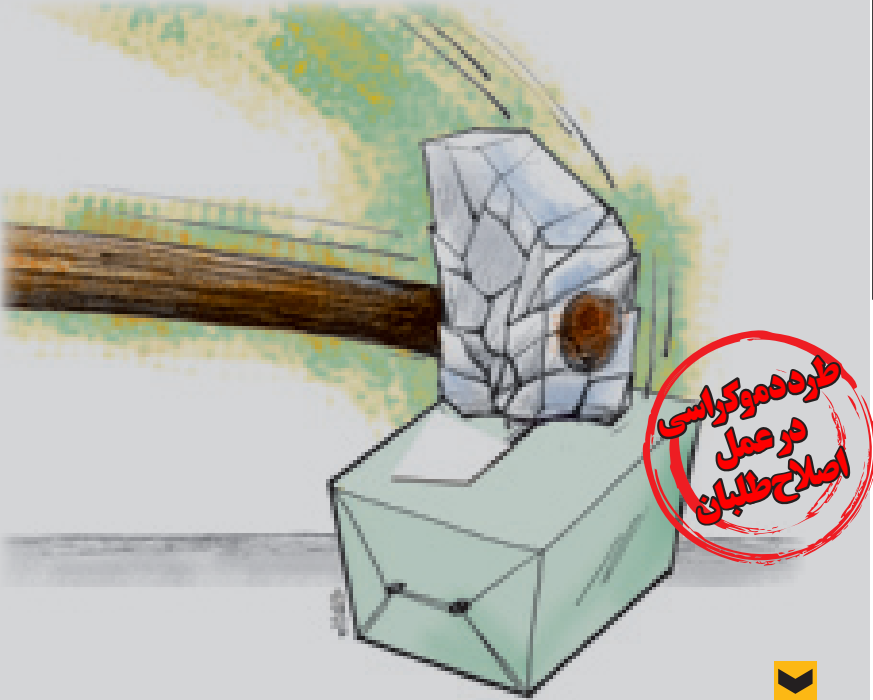
حضرت امام همچنین در جای دیگری فرمودند: «از آن اولی که صحبت جمهوری اسلامی شد، اینها شروع کردند به کارشکنی... به اینکه ما هم بگوییم جمهوری، اسلامی‌اش چیست؟! و عجب این بود که می‌گفتند ملت ما [هم] جمهوری می‌خواهد. جمهوری اسلامی یعنی چه؟! تا اینکه نگذارند اسلام پایش تو کار بیاید... اگر جمهوری اسلامی باشد، جمهوری، همه کاری می‌شود با آن کرد... اما اگر جمهوری اسلامی باشد، اسلام نمی‌گذارد کسی کاری بکند. یک دسته دیگر تراشیدند، بگویند جمهوری دموکراتیک، باز از اسلامش فرار می‌کردند، یک دسته سومی هم که یک خرده می‌خواستند نزدیک تر بشوند و بازی بدهند ما را، گفتند جمهوری اسلامی دموکراتیک... این هم غلط بود. ما همه اینها را گفتیم، قبول نداریم.» باید گفت تشکیل شورای نگهبان قانون اساسی هم بنا به همین دلیل و به ضرورت، تطابق قوانین با شرع اسلام و نیز گزینش افراد ذی صلاح برای احراز مسئولیت‌های مختلف در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، گنجانده شد.



دموکراسی مورد نظر تجدیدنظر طلبان و ضرورت حذف ولایت فقیه

همچنان که در اظهارات شخصیت‌های برجسته جماعت هواخواه لیبرالیسم اشاره شد، دموکراسی مورد نظر آنها با مفاهیم مردم‌سالاری دینی امام سر سازگاری نداشته و به دموکراسی غربی پیوند خورده و نزدیک است.

تجدیدنظر طلبان گرچه در مواضع، اصلاحات را به عنوان یک حرکت رفورمیستی مطرح می‌کنند و بر حفظ نظام اصرار می‌ورزند اما معتقدند که نظم حاکم، باید برای تأمین آزادی و دموکراسی به سیاق مبانی وارداتی اندیشه غربی، هم در شکل و هم در محتوا متحول شود، به گونه‌ای که جامعه، به طور تدریجی، از نظم حاکم کنونی عبور نماید. به بیان بهتر، اصلاح طلبان هر چند که بر خلاف نظر امام وجود مردم‌سالاری را در ایران منکر می‌شوند اما به منظور دستیابی به جامعه دموکراتیک و سکولاریستی مورد نظر خود، گریزی نبود جز آنکه ماهیت نظام سیاسی را استحال و نگرش سکولاریستی را جایگزین نگرش دینی کنند. بر همین اساس آنها سه مرحله را در دست اقدام قرار دادند. نخست، تلاش کردند تا از انقلاب اسلامی، تفسیری سکولار - دموکراتیک عرضه و بر همین مبنا «دموکراسی سکولار» را تئوریزه کنند. دوم، نظریات سیاسی امام خمینی (ره) را تحریف و آن را منحصر به دوره حیات ایشان معرفی کنند. سوم، اصرار ورزیدند که اصولی از قانون اساسی که با دموکراسی سکولار سر سازگاری ندارند مورد، تجدیدنظر قرار بگیرند. بر همین اساس، جمع دیگری از وابستگان به این طیف مواضع خود را آشکار کردند. به عنوان نمونه عمادالدین باقی در این باره می‌گوید: «خواسته محوری امروز به عنوان یکی از مهم‌ترین شاخص‌ها و روش‌های اصلاح طلبی، همه پرس‌رسی درباره قانون اساسی کنونی و اصول آن و اصلاح قانون اساسی است.»



عدول از دموکراسی در عمل

بازرسی رفتارهای جماعت اصلاح طلب طی سال های ۷۶ تا ۸۸ می توان درک کرد که آنها در عمل به آنچه سکولار دموکراسی می خوانند، پایبند نبوده و در اقدامات ساختار شکنانه ضد مردم سالاری به راهبرد اصلی خود که همان براندازی نظام بود، متمرکز شده اند. «تخصن در مجلس ششم»، «غائله ۱۸ تیر ۷۸» و «فتنه سال ۸۸» نمونه های عینی و مشخصی است که نشان می دهد جماعت تجدیدنظر طلب در رفتار هم نتوانسته اند به اصولی که خود مدعی آن بوده پایبند بمانند.

انتخابات در همه دموکراسی های جهان - به عنوان معیار اصلی دموکراسی - ادب، آداب و قوانین و مقررات خاص خود را دارد و عرف پذیرفته شده است. کسانی که در این عرصه ظاهر می شوند، چه انتخاب کنندگان و چه انتخاب شوندگان - حریم قانون را پاس می دارند اما عملکرد تجدیدنظر طلبان در انتخابات به خصوص در سال ۸۸ نشان می دهد که آنها نه تنها ادب و آداب حاکم بر این انتخابات را رعایت نکردند بلکه با تجاوز به حریم قانون همه آنچه به عنوان قوانین و مقررات حاکم بر این فرایند مردم سالاری بود را هم زیر پا گذاشتند.

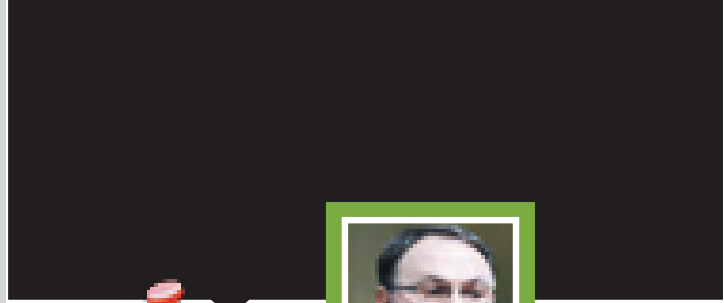
منسوبان به این طیف، دموکراسی را به شرط چاقو قبول دارند و می گویند اگر ما از صندوق رأی بیرون آمدیم انتخابات صحیح است و اگر غیر ما از صندوق بیرون آمد، حتماً تقلب کرده اند. ملت ما این پدیده را در انتخابات سال ۸۴ و ۸۸ به خوبی لمس کرد.

در سال ۸۴ با آنکه مجری انتخابات دولت اصلاحات بود هیچ یک از نامزدهای اصلاح طلبان رأی نیابورند. مهدی کروبی یکی از سران فتنه - دبیر کل سابق مجمع روحانیون مبارز - یکی از نامزدها بود و به محض اینکه شنید رأی نیابورده، مجری انتخابات - موسوی لاری - را که خود از اعضای برجسته مجمع روحانیون مبارز بود، متهم به دست بردن در آن کرد و تا آخر هم از این اتهام کوتاه نیامد. «دموکراسی به شرط چاقو» در آوردگاه انتخابات سال ۸۸ به شکل واضح تری نمود پیدا کرد. در این انتخابات اتهام تقلب تکرار شد و دو نامزد جریان اصلاح طلب در برابر آرای ملت ایستادند و با آنکه فاصله رأی آنها با فرد پیروز بسیار بالا بود، «دروغ تقلب» را ساختند و فرمان شورش خیابانی صادر کردند. این افراد با جماعت حامی شان باز شماری آرا را نپذیرفتند، اقدام از طریق ساز و کارهای قانونی را رد کردند، قانون انتخابات را زیر پا گذاشتند و رأی شش فقیه و شش حقوقدان شورای نگهبان را در مورد اعلام نتایج نادیده گرفتند. حتی به نظر ولی فقیه به عنوان فصل الخطاب بی اعتنایی کردند و به شورش و اغتشاش و جنگ با رأی ملت که شبیور آن از رادیوهای بیگانه نواخته می شد، روی آوردند. از شعارهای تجمعات غیر قانونی این جماعت در روزهای قدس، ۱۳ آبان، ۱۶ آذر و روز عاشورا معلوم شد اصلاً آنها به نتایج اعلام شده معترض نیستند بلکه با اصل انقلاب و آرمان های آن - که مهم ترین آن را باید مردم سالاری دانست - مسئله دارند. لذا رأی، انتخابات و نتایج آرا را بهانه کردند که راهبرد خود را که همان براندازی نظام بود، پیاده سازی کنند.

جریان تجدیدنظر طلب همسوا با نظام سلطه در همین آوردگاه اثبات کرد که نگاهشان به انتخابات با هدف تحکیم دموکراسی سکولار در جامعه نیست بلکه با نقض قوانین و بی اعتبار کردن نهادهای انقلابی در پی پیشبرد اهداف حزبی خود هستند.

پس از ختم شهر آشوب سال ۸۸ شخصیت های مطرح این طیف بار دیگر بر ارائه نظرات دموکراسی ستیزانه اصرار می کنند و سعید حجازیان در یکی از اظهارات شاذ خود، خواهان انحلال مجلس نهم می شود!

تلاش طیف دگرانديش برای «انحلال مجلس» را باید در کنار «ابطال انتخابات» در سال ۸۸ دیده چرا که اگر اصلاح طلبان رأی ملت را در تعارض با خواسته خود ببینند، از هیچ تلاش سیاسی و امنیتی برای ضربه به جمهوری دریغ نمی کنند و همه ابزار را برای تغییر مسیر به کار می گیرند.



علوی تبار هم بیان می کند: «اصلاح طلبان پذیرفته بودند که جمهوری اسلامی ایران ظرفیت خود اصلاحی را دارد. آنها اگر چه بر ابهامات و برخی تعارض ها در درون قانون اساسی موجود وقوف و اعتراف داشتند، اما می پنداشتند که خاستگاه حکومت و نقشی که رابطه مردم در مشروعیت آن دارد، این امکان را فراهم می سازد که تفسیری مردم سالارانه تر از قانون اساسی را حاکم کرد و اصلاحات را پیش برد.»

وی می گوید: «قرائت رسمی از دین هنگامی ظاهر شد که پدیده ای به نام اسلام فقهاتی به عنوان قرائت رسمی حکومتی، به تدریج پا به عرصه وجود گذاشت. طرفداران این قرائت می گویند دین اسلام، نظام های ثابت و جاودانه سیاسی، اقتصادی و حقوقی دارد. آیه عنوان مثال معتقدند [شکل حکومت از کتاب و سنت استنباط می شود و مسئله عقلانی نیست.]»

در ادامه این حرکت برخی از احزاب رادیکال هم لازمه تحقق دموکراسی سکولار در کشور را تغییر ساختار حقوقی و حتی عبور از ولایت فقیه و حذف آن عنوان می کنند، به عنوان نمونه، حزب مشارکت در بیانیه ای هدف از دموکراسی را مخالفت با ساختار نظام و استحاله آن تعریف می کند: «در این شرایط، مدافعین دموکراسی، از درون به دنبال بهره گیری از همه ظرفیت های موجود در ساختار حقیقی و حقوقی کشورند و واقعیت آن است که تا اطلاع ثانوی، فرصت رأی دادن و انتخابات، بهترین ظرفیت و فرصتی است که در ساختار حقوقی نظام جمهوری اسلامی وجود دارد.»

این حزب برای دهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری در پوشش حمایت از خاتمی، بار دیگر دموکراسی مورد نظر را اینگونه تشریح می کند: «نگاه به دموکراسی با درجات حداقلی تا حداکثری و سیری که در بسیاری از کشورها طی شده، بر تداوم و صحت اصلاحات دموکراتیک در کشور ما به عنوان تنها راه نجات کشور و تحقق آرمان شهر دموکراسی می افزاید.»



عبدالکریم سروش، پدر حلقه تئوریک «کیان» هم با تبیین اینکه ظهور یک دموکراسی واقعی با حذف ولایت فقیه است، با صراحت به بی اعتقادی خود به «ولایت فقیه» اعتراف می کند: «شما سرتاسر زندگی سیاسی مرا در این بیست سال نگاه کنید. در کتاب های من، در سخنرانی های من، هیچ گاه توجیهی از ولایت فقیه ارائه نکردم، چون به آن عقیده نداشتم. از اولش هم اعتقاد نداشتم، هیچ وقت هم چنین لفظی را بر زبان نیابورده ام. پیش امام هم می رفتم، ولی هیچ وقت من این تئوری را قبول نداشتم. یک بار هم نگفتم راه نجات کشور در التزام به این نظریه است. من از ابتدا اندیشه دموکراتیک داشتم، حالا هم نظراً و عملاً به آن پایبندم.»

تضادهای خاتمی با امام از صفحات نخست ولایت فقیه آغاز می شود



سید یاسر
جبرائیلی

پرسش درباره نسبت جریان اصلاحات و به ویژه شخصیت محوری آن یعنی سید محمد خاتمی با امام خمینی (ره) و مکتب ایشان از آن رو بسیار

اهمیت دارد که پاسخ آن می تواند ریشه بسیاری از منازعات ایران پس از انقلاب اسلامی را نمایان سازد. چه، هر تحلیلی که بخواهد فارغ از این پرسش، به رفتارشناسی سیاسی اصلاح طلبان و شخص آقای خاتمی بپردازد، رویدادهایی چون فتنه ۸۸، به سطح «خطا و اشتباه قابل اغماض» تقلیل خواهد داد یا اینکه دنبال «حکم مأموریت بیرونی» برای ایشان خواهد گشت.

یادداشت حاضر در پی آن است که ثابت کند که آقای خاتمی پرچمدار دستگاه تفکری خاصی است که به دلیل داشتن تعارض های مبنایی و ماهوی با نظام فکری و عقیدتی امام خمینی در یک سیر کاملاً طبیعی، هم تنش هایی همچون فتنه ۸۸ را می آفریند و هم در این مسیر، حمایت دشمنان دولتی جمهوری اسلامی در نظام بین الملل را در پی دارد. تضاد و تعارض معرفتی آقای خاتمی با امام خمینی (ره) دقیقاً به نقطه آغازین امام خمینی (ره) در خصوص تشکیل حکومت اسلامی بازمی گردد، به عبارت ملموس تر، تعارضات آقای خاتمی با امام خمینی (ره) و به تبع آن نظام جمهوری اسلامی از صفحات نخست کتاب «ولایت فقیه» آغاز می شود، آنجا که امام خمینی (ره) تفاوت های موجود میان اسلام واقعی و آنچه را که به نام اسلام معرفی می شود، بیان می کند و می فرماید: «تبلیغ کردند که اسلام دین جامعی نیست، دین زندگی نیست، برای جامعه قوانین ندارد، طرز حکومت و قوانین حکومتی نیارود است»

امام در مقابل این اسلامی که «توسط استعمار تبلیغ می شود» اسلام واقعی را معرفی می کنند و آن را نقطه عزیمت خویش برای تشکیل حکومت اسلامی قرار می دهند. امام می فرماید: «نسبت اجتماعیات قرآن با آیات عبادی آن، از نسبت یک به صد هم بیشتر است. از یک دوره کتاب حدیث که حدود ۵۰ کتاب (باب) است و همه احکام اسلام را در بر دارد، سه چهار کتاب مربوط به عبادات و وظایف انسان نسبت به پروردگار است، مقداری از احکام مربوط به اخلاقیات است، بقیه همه مربوط به اجتماعیات، اقتصادیات، حقوق، سیاست و تدبیر جامعه است.»

در همین کتاب امام به صراحت می فرماید: «کتاب های قطوری که از دیرباز به عنوان مثال در زمینه های حقوق عمومی و خصوصی و بین الملل نوشته شده، تنها شمه ای از احکام اسلام است و اساساً هیچ موضوع حیاتی نیست که اسلام تکلیفی برای آن مقرر نداشته و حکمی درباره آن نداشته باشد»

آقای خاتمی امانگاه کاملاً متفاوتی به اسلام دارند. ایشان در سال ۱۳۷۳ یعنی ۱۶ سال پس از انقلاب اسلامی و تشکیل نظام جمهوری اسلامی کتابی با عنوان «از دنیای شهر تا شهر دنیا» منتشر و در آن، تلاش می کند نشان دهد که اسلام و تمدن اسلامی فاقد اندیشه و فلسفه سیاسی است و اساساً این امر با انحطاط مسلمانان ارتباط دارد. وی معتقد است که فلسفه سیاسی با فزاینده طوع و با مرگ وی غروب می کند و هم او نیز که وظیفه فیلسوف را در مرحله اثبات نبوت و شخص اول مدینه فاضله یعنی پیامبر اکرم متوقف می کند، فلسفه اش روح چندانی ندارد.

آقای خاتمی سپس رجوع به تمدن غرب برای دستاوردهای آن در حوزه فلسفه سیاسی و جبران این نقصان در تمدن اسلامی را علاج کار می داند و می گوید اگر انقلاب اسلامی دنبال تاریخ ساز شدن است، چاره ای جز این ندارد. لذا باید گفت که اگر امام خمینی (ره) علل انحطاط را در نآشنایی کامل مسلمانان با اسلام واقعی و حقیقی می دیدند، آقای خاتمی انحطاط را در فقر فکری و فلسفی و فقدان اندیشه سیاسی و اجتماعی می بیند. اگر امام خمینی (ره) چاره کار و تاریخ ساز شدن را مراجعه به اسلام واقعی می داند، آقای خاتمی مراجعه به تمدن غرب را راهگشای بیند.

آقای خاتمی بیان معروفی دارد که می توان آن را چکیده تفکر سیاسی اجتماعی و معرف دستگانه معرفتی وی و جریان اصلاحات دانست، او می گوید: «امروز به جرئت می توان گفت در زندگی قومی که عزم تعالی و پویایی کرده است، هیچ تحویل کارسازی پدید نخواهد آمد مگر آنکه از متن تمدن غرب بگذرد و شرط دگرگونی اساسی، آشنایی با غرب و لمس روح آن تمدن یعنی تجدید است.» جالب اینکه امام خمینی (ره) در دیدار سال ۱۳۶۳ با مدیران و کارکنان وزارت ارشاد که در آن زمان خاتمی وزیر آن وزارتخانه بود، بر همین نگاه خط بطلان کشیده بودند: «ما نباید دستمان را پیش دیگران دراز کنیم، تمدن اسلام بر سایر تمدن ها مقدم است.»

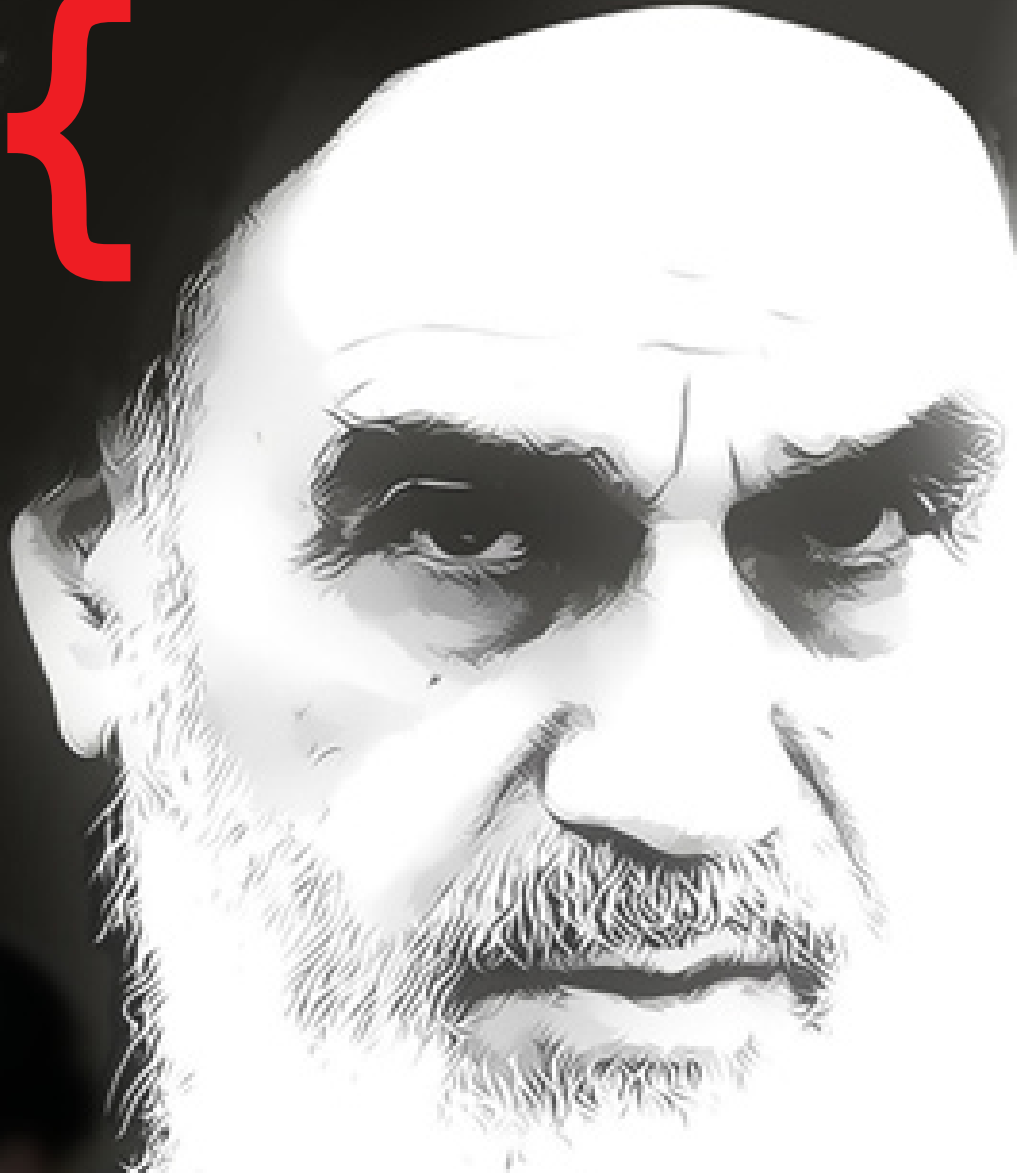
خروجی این دستگانه معرفتی آقای خاتمی در عرصه اندیشه سیاسی، سکولاریسم اسلامی و لیبرالیسم اسلامی است که در غرب به «اسلام میانه» شهرت دارد و طرفداران آن نیز خود را «لیبرال دموکرات مسلمان» می خوانند. در چنین نگاهی، اسلام به طور عام و ولایت فقیه به طور خاص جایگاهی در سپهر سیاسی ندارد و ساختار سیاسی باید بر مبنای دستاوردهای لیبرالی یعنی آزادی اباحه گرانه و دموکراسی لیبرال شکل گیرد. در این نظام لیبرال دموکراسی اسلامی مردم و حتی سیاسیون افراد مسلمان و مقید به عبادات و اخلاقیات اسلام هستند، اما طرز حکومت و نظامات و قوانین اجتماعی و حکومتی از طریق ساز و کارهای لیبرال دموکراتیک

خروجی دستگانه معرفتی آقای خاتمی در عرصه اندیشه سیاسی، سکولاریسم اسلامی و لیبرالیسم اسلامی است که در غرب به «اسلام میانه» شهرت دارد و طرفداران آن نیز خود را «لیبرال دموکرات مسلمان» می خوانند



تعیین می شود و ممکن است با شرع هماهنگ باشد و نباشد. امام خمینی (ره) معتقدند که چنین اسلامی مورد استقبال و پذیرش استعمار و استکبار است، آقای خاتمی اما نگاه مثبتی به آن اسلام و این استقبال غربی دارد و می گوید: «هن اسلام میانه را در غرب تبلیغ می کنم و امروز تنها صدایی که جهان غرب بدون موضع می پذیرد، صدای من است.»

رئیس دولت اصلاحات و به تبع او جریان اصلاحات بر اساس همین نگاه، اهداف و مقاصد را دنبال می کند که کاملاً برخلاف جهت حرکت امام خمینی (ره) است، در واقع اگر امام به دنبال احیای واقعیت عظیم و مغفول مانده اسلام یعنی اجتماعیات آن بوده اند. آقای خاتمی محدود شدن اسلام به همین امور اخیر را می پسندند و انتظار دارند اسلام نیز مانند مسیحیت، «امور حکومت را سخاوتمندانه وانهد». او در این نگاه به قدری افراط دارد که برای حضرت مهدی (عج) حق امامت و حاکمیت قائل نیست و معتقد است در دوران ظهور، «مردم خود امام می شوند و از مأمومیت و تابعیت خارج می شوند» و حضرت حجت (عج) نیز در جامعه نقش «الگو» و «معلم» را خواهند داشت، لذا روشن است کسی که برای معصوم حق حاکمیت و ولایت و امامت قائل نیست، برای نایب عام او و ولی فقیه نیز حق ولایت و حکومت قائل نیست و حداکثر شأن معلمی و الگویی برای وی را خواهد پذیرفت، یعنی دقیقاً همان وظیفه ای که جامعه مسیحی بر عهده



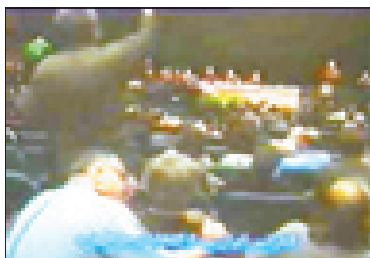
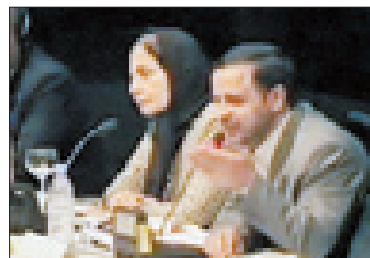
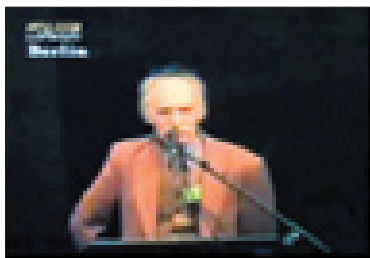
پاپ گذاشته است.

جریان اصلاحات برای رسیدن به این مقصود، طی سال‌های بعد از ۶۸ و به خصوص بعد از ۷۶، در قالب دو تئوری حاکمیت دوگانه کارکردی و حاکمیت دوگانه غیر کارکردی، سعی کرده است نهادهای حراستی و مقوم نظام مبتنی بر ولایت فقیه را تضعیف یا تسخیر کند و با کاهش نقش و اختیارات رهبر در نظام جمهوری اسلامی ساز و کارهای لیبرال دموکراتیک را بر کل پیکره حکومت حاکم سازد، اگر رویدادهایی مانند قتل‌های زنجیره‌ای، فتنه ۱۸ تیر ۷۸، لوایح دوقلو، تحصن مجلس ششم، فراندنم خروج از حاکمیت تافتنه ۸۸ را بر مبنای این دستگاه معرفی تحلیل کنیم، هم درک دقیق‌تری از آنها به دست خواهیم آورد و هم ارتباط معنا دار میان این رویدادها را کشف خواهیم کرد.

بر همین مبنای دلیل حمایت و شراکت دشمنان بین‌المللی جمهوری اسلامی با جریان اصلاحات

و سرمایه بودن این جریان برای آنان نیز به سهولت روشن می‌شود.

مؤسسه امریکایی «رند» در گزارشی با عنوان «شبکه‌سازی از مسلمان میانه‌رو» این مسلمانان را که مخالف مفهوم دولت اسلامی هستند، «شرکای بالقوه غرب» و شایسته حمایت‌های مادی و معنوی می‌داند. راقم این سطور زمانی از آقای «پل کلیک رابرتز»، معاون وزیر خزانه‌داری امریکا در دوره ریگان سؤال کرد که چرا امریکا از اصلاح‌طلبان ایرانی حمایت می‌کند، پاسخ وی، دقیقاً ناظر به همین نکته‌ای بود که در این یادداشت مورد توجه قرار گرفت. «اصلاح‌طلبان ایران، هر عنوانی که داشته باشند، مذهبی نیستند، اصلاح‌طلبان ایران خواهان یک جامعه سکولار غربی هستند که در آن فقط پول اهمیت دارد. همین امر برخی از آنان را مستعد به خدمت گرفته شدن از سوی دولت امریکا کرده است.»



پرونده

فراموشخانه نیکوزیا و برلین

اصلاح‌طلبان مدعی خط امام

چگونه لکه ننگ دو کنفرانس براندازی نظام را پاک خواهند کرد؟!

صحبت‌های خاصی در اتاق‌های خصوصی اشخاص صورت می‌گرفت که از دید دیگران پنهان بود. آقای شمس‌الواعظین خودشان تعریف کردند که آقای گری سیک... از صحبت‌های آقایان صالح‌آبادی و عبدی راضی بوده است.»

عبدی که آن زمان حلقه رابط تجدیدنظرطلب‌های اصلاحات و مؤسسات امریکایی بود، یک سال پیش از کنفرانس قبرس یعنی مردادماه ۷۷ با باری روزن، وابسته مطبوعاتی سفارت سابق امریکا در ایران در فرانسه دیدار کرده بود. عبدی از فعال‌ترین اعضای حزب منحل‌شده مشارکت بود که آن زمان به عنوان پیشانی ایدئولوژیک دولت خاتمی شناخته می‌شد.

عبدی در آن زمان به عنوان گرداننده مؤسسه «آینده» با دو مرکز امریکایی یعنی مؤسسه اطلاعات «گالوپ» و بنیاد صهیونیستی «زاگی»، متعلق به عناصر یهودی و صهیونیستی در امریکا و یک مؤسسه فرانسوی به نام «وی.ام»، متعلق به مسئول انجمن دولتی فرانسه و امریکا در ارتباط بوده است. مؤسسه عبدی در قبال مبالغ هنگفتی، اطلاعات مورد نیاز امریکایی‌ها را تولید و در اختیار آنها قرار می‌داد.



نظریه پردازی برای براندازی در برلین

بنیاد هانریش بل که از حزب‌های سبز آلمان است، پس از انتخابات مجلس ششم و ترور حجازیان تصمیم به برگزاری کنفرانسی به نام ایران پس از انتخابات و با حضور همه فعالان سیاسی ضد انقلاب یا اصلاح‌طلبان رادیکال می‌گیرد. بنیاد هانریش بل حمایت‌های بسیاری از نویسندگان و پناهندگان ایرانی کرده و ضمن دعوت از آنها برای تبلیغ و اظهار نظر علیه جمهوری اسلامی ایران، کمک‌های مالی لازم را نیز برای نویسندگی و قلم‌زنی

حضور داشتند. کنفرانس از سوی بنیاد مجهول الهویه «گفت‌وگوی جهانی» برگزار گردید و در آن عناصر مهم اطلاعاتی، سیاسی دولت امریکا شرکت و فعالیت داشتند. این کنفرانس اولین نقطه اتصال عناصر داخلی رابطه‌جو با مقامات امریکایی و عوامل اطلاعاتی امریکا بود. از امریکا شخصیت‌هایی نظیر گری سیک مشاور امنیت ملی امریکا، ریچارد مورفی معاون وزارت خارجه امریکا، ویلیام میلر مسئول امور ایران سازمان اطلاعات امریکا و مدیر بنیاد امریکایی جست‌وجو در زمینه‌های مشترک و ساموئل هانتینگتون استراتژیست مشهور امریکا حضور داشتند. از ایران هم اشخاصی همچون ابراهیم یزدی، دبیر کل گروهک غیرقانونی موسوم به نهضت آزادی، عزت‌الله سحلی، از چهره‌های موسوم به ملی‌مذهبی، عمادالدین باقی و شمس‌الواعظین، نویسندگان روزنامه‌های زنجیرهای توقیف‌شده، علوی تبار و عباس عبدی، اعضای شورای مرکزی حزب مشارکت، حسین بشیریه، اعظم طالقانی، شهلا شرکت، علی حکمت، شعله سعیدی، صالح‌آبادی، نقیب‌زاده، سیف‌زاده، فاضل میبدی و موسوی بجنوردی حضور داشتند.

در کنفرانس مذکور، هادی سمتی و ناصر هادیان، ریاست دومین کنفرانس را بر عهده می‌گیرند و برخی از اشخاص مانند سحلی، صالح‌آبادی و عبدی به سخنرانی می‌پردازند که در این میان، سخنرانی عباس عبدی، عصار شد حزب مشارکت، بیش از سخنان دیگر مدعوین مورد توجه مقامات امریکایی قرار می‌گیرد.

گری سیک عنصر نشان‌دار سازمان جاسوسی امریکا در این اجلاس نقش بسیار فعالی ایفا می‌نماید و بر خوردهای گرم و صمیمانه او با برخی همچون شمس‌الواعظین و هادیان موجب تعجب حاضران در اجلاس می‌گردد.

عزت سحلی درباره این اجلاس می‌گوید: «من چیزی که از آن کنفرانس مشاهده کردم، این بود که در جلسات علنی و پانل‌ها هر کس حرف‌هایی می‌زد ولی روابط و

دوم خرداد ۷۶ نقطه عطف عجیبی در پرونده انقلاب اسلامی است. اتفاق مهم انتخاب محمد خاتمی، وزیر ارشاد اسبق دولت‌های هاشمی و میرحسین

موسوی به عنوان رئیس‌جمهور ایران است. خاتمی که با شعار ضدیت با فاضای خفقان دوران هاشمی رفسنجانی روی کار آمده است، تمام و اکثر مناصب اصلی را میان کارگزاران هاشمی تقسیم می‌کند. اما از سوی دیگر نئومفکرهای دوم خردادی فضای دولت خاتمی را بهترین فرصت برای ایجاد حلقه دوستی میان خود و متفکران امریکایی و نظریه‌پردازان سازمان جاسوسی امریکا یعنی CIA و احزاب قدیمی طرفداران سوی امام و مردم مانند نهضت آزادی می‌دانند. دور هم جمع شدن حاضرین در قدرت و متفکران CIA و اعضای گروهک‌های مخالف جمهوری اسلامی در ایران ممکن نبود. به همین خاطر جلسات عمدتاً در خارج از ایران و به صورت سمپوزیوم‌ها و کنفرانس‌ها برگزار می‌شد. در این پرونده قصد بررسی دو کنفرانس مهم را داریم؛ «کنفرانس قبرس» و «کنفرانس برلین» که در سال ۷۸ و ۷۹ برگزار شد. سال‌هایی که اوج التهاب آفرینی تجدیدنظرطلبان در کف خیابان و دانشگاه و مجلس بود.

محمد مهدی نوریه



نیکوزیا قبرس، اوج همکاری CIA و مشارکت

در جولای ۱۹۹۹ برابر ۲۷ تا ۳۰ خرداد ۱۳۷۸ کنفرانسی در نیکوزیا قبرس تحت عنوان «ایران در قرن بیست و یکم، استمرار و تغییر» برگزار شد. کنفرانس قبرس با کارگردانی حسین علیخانی بود که بسیاری از چهره‌های رسانه‌های حلقه‌های کیان و سلام و دیگر گروه‌ها در آن

علیه حکومت ایران به بعضی از آنها کرده بود؛ به عنوان مثال، «عباس معروفی» و «فرج سرکوهی» از سوی بنیاد هانریش بل حمایت مالی و سیاسی می‌شوند و از سوی همین بنیاد نیز محل اقامتی در اختیارشان گذاشته شده و جلسات متعددی نیز برای تبلیغ آنها علیه جمهوری اسلامی ایران مهیا شده بود.

حزب سبزهای آلمان از گذشته دشمنی‌های متعددی با جمهوری اسلامی ایران داشته و یکی از اعضای مرکزی آن حزب به نام یوشکافیشر که در زمان برگزاری کنفرانس وزیر امور خارجه آلمان بوده از دوستان نزدیک مسعود رجوی بود. فیشر با تشکیل این کنفرانس کوشید با تبلیغ جدایی دین از سیاست در امور داخلی ایران دخالت نماید. حزب سبز آلمان که تحت نفوذ صهیونیست‌های این کشور است، طی چند سال وظیفه اتصال تجدیدنظر طلبان داخل و ضدانقلاب خارج ایران را به طور فعال بر عهده داشت. در همین حال روزنامه «تاکس ساتیونگ» چاپ آلمان به نقل از «هیشل آلوارس»، عضو حزب سبزها و سخنگوی کنفرانس برلین نوشت: «بنیاد هانریش بل در نظر دارد با برگزار چنین کنفرانس‌هایی در ارتباط با دیدگاه‌های گوناگون درباره لیبرالیزه کردن نظام فعلی ایران بحث و تبادل نظر شود و سعی می‌کنیم با برپایی چنین کنفرانس‌هایی میان نیروهای اصلاح‌طلب در داخل و خارج ارتباط برقرار شود. این روزنامه در ادامه از اکبر گنجی به عنوان فردی یاد کرده که رنگ عوض کرده است و به شدت از منتقدان رژیم ایران حمایت می‌کند.

یوشکافیشر درباره این کنفرانس اینگونه اظهار نظر می‌کند: «برای اولین بار پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، ما موفق شدیم گفت‌وگویی را در آلمان میان سکولارها و اصلاح‌گرایان دینی سازمان بدهیم و برگزاری این اجلاس به صورت عمومی و سهل برای علاقمندان از این جهت ضروری بود که آشکارا با تئوری‌های تفسیرکننده و جذاب توطئه در تعارض بود.» وی با تأکید بر اینکه «باید در ایران تغییر بنیادین ایجاد شود» می‌گوید: «این مسئله که در داخل ایران قوای سیاسی نیز حامی این تغییر بنیادین است، نکته‌ای است که اجلاس آن را به طور واضح اثبات کرد.»

«گری سیک» که به عنوان مهره کلیدی کنفرانس قبرس شناخته می‌شده، در این خصوص می‌گوید: «من چگونه خوشحال نیاشم از اینکه در ایران موج تازه‌ای بر پا شده است که مصمم است طومار حکومت اسلامی را در هم پیچیده و حکومتی نظیر حکومت ایران در دوران شاه و عربستان سعودی را روی کار بیاورد.»

بنیاد هانریش بل در جزوه‌ای رنگی که در آن برنامه کنفرانس برلین و عکس ۱۷ سخنران مهمان آمده بود، به روشنی هدف خود را از برپایی این کنفرانس بیان می‌کند. نام کنفرانس «ایران پس از انتخابات پارلمانی» و «پویایی اصلاحات در جمهوری اسلامی» بود.

این بنیاد علاوه بر دعوتنامه‌ای عام که برای شرکت مردم در کنفرانس انتشار می‌دهد، اطلاعیه‌ای نیز به زبان آلمانی و فارسی در مورد محتوای کار کنفرانس و اوضاع کنونی ایران پخش می‌کند که در آن موضع گردانندگان بنیاد درباره امور جاری ایران روشن شده است. قبل از برگزاری کنفرانس برلین دو عضو نهضت آزادی، ابراهیم یزدی و محمد توسلی، میهمان این بنیاد بودند تا زمینه برگزاری این اجلاس و انتخاب افرادی برای دعوت مهیا گردد.



اکبر گنجی



عباس عبادی



محمد رضا جلالی پور



حسین یوسفی اشکوری



عزت‌الله سبحانی:

من چیزی که از آن کنفرانس (برلین) مشاهده کردم این بود که در جلسات علنی و پانل‌ها هر کس حرف‌هایی می‌زد ولی روابط و صحبت‌های خاصی در اتاق‌های خصوصی اشخاص صورت می‌گرفت که از دید دیگران پنهان بود. آقای شمس‌الواعظین خودشان تعریف کردند که آقای گری سیک... از صحبت‌های آقایان صالح آبادی و عبادی راضی بوده است



پشت پرده ایرانی کنفرانس برلین

پشت صحنه کنفرانس ضد انقلابی برلین یکی از طراحی‌های عملیاتی «براندازی در سکوت» و از بنیانگذاران رادیو آزادی (وابسته به سیا) بود. نام این فرد «حسن ماسالی» است که از ابتدای اجرای پروژه «نفوذ و استحاله از درون» جمهوری اسلامی، به عنوان جریان محوری آن به همراه دیگر طیف‌های براندازی خاموش خارج کشور از جمله هوشنگ انصاری (از طیف سلطنت‌طلب)، منوچهر گنجی (از درفش کاویانی و سازمان دفاع از حقوق بشر و آزادی برای ایران)، بهمن نیرومند، شاکری و مهدی سردانی (از اعضای سابق مرکزیت شورای مقاومت ملی منافقین)، و برخی طیف‌های دیگر اپوزیسیون معتقد به استحاله از درون خارج و داخل کشور نقش فعالی داشته است.

ماسالی ۶۸ ساله مسئول امور ایران در حزب سبزهای آلمان بود و این شاخه را به همراه یک آلمانی اداره می‌کرد. او در تماس با برخی طیف‌های ضدانقلاب داخل و خارج کشور توانست از طریق بنیاد هانریش بل (وابسته به حزب سبز) کنفرانس برلین را طراحی و اجرا نماید.

ماسالی در حاشیه کنفرانس برلین با برخی ایرانیان سفر کرده به این سمینار از جمله چنگیز پهلوان، مهر انگیز کار، حسن یوسفی اشکوری و عزت‌الله سبحانی دیدار و گفت‌وگو می‌کند. اهمیت نقش آفرینی ماسالی در کنفرانس برلین و ارتباط گیری وی با برخی افراد و جریان‌ها در داخل کشور از آن جهت بود که وی از عناصر اصلی و یکی از مجریان پروژه براندازی خاموش و اصلاحات امریکایی و مرتبط با سرویس‌های اطلاعاتی غرب و امریکاست.



در برلین چه گذشت؟

در آخرین روزهای فروردین ماه ۱۳۷۹ که مصادف با دهه نخست ماه محرم بود و کمتر از دو ماه از برگزاری انتخابات مجلس ششم گذشته بود، کنفرانس در برلین برگزار می‌شود. ۱۷ تن از شخصیت‌های سیاسی، مطبوعاتی، علمی و ادبی ایران که عمدتاً دارای گرایش‌های سکولار بودند، در این کنفرانس حاضر شدند که بخشی از آنها از اعضای ارشد حزب مشارکت بودند. عزت‌الله سبحانی، اکبر گنجی، یوسفی اشکوری، کاظم کردوانی، علیرضا علوی تبار، حمیدرضا جلالی پور، چنگیز پهلوان، فریبرز رئیس‌دانا، علی افشاری، محمود دولت‌آبادی، مهر انگیز کار، شهلا شرکت، شهلا لاهیجی، منیره روانی پور، جمیله کدیور، خدیجه مقدم و محمدعلی سپانلو از حاضران در این کنفرانس سه روزه بودند.

در اولین روز برگزاری کنفرانس و در همان دقایق اولیه، درگیری‌های لفظی میان حاضران روی داد، به طوری که برخی از مخالفان خواستار براندازی نظام و گروهی دیگر که شمارشان بسیار بیشتر از گروه اول بود، خواستار جدایی دین از سیاست و فروپاشی نظام ولایت فقیه در ایران از طریق اصلاحات بودند. در ادامه این جلسه دست‌اندرکاران کنفرانس از حاضران خواستند که برای کشته‌شدگان ضدانقلاب که در ایران اعدام شده‌اند یک دقیقه بایستند و ادای احترام نمایند.

در ادامه جلسه احمد طاهری در حضور دیگر میهمانان ایرانی با تجلیل از عزت‌الله سبحانی می‌گوید: «ایشان از مخالفان شدید حاکمیت روحانیت و ولایت فقیه است.» او از مهر انگیز کار، به عنوان «ژاندارک ایران» یاد می‌کند و می‌گوید: «خلنم مهر انگیز کار، روشنفکری سکولار است.» در ادامه با شجاع خواندن اکبر گنجی درباره او می‌گوید: «گنجی کسی

است که یکی از قدرتمندترین مردان جمهوری اسلامی ایران یعنی هاشمی رفسنجانی را از اریکه قدرت به پایین کشید»

ولی به رغم تعریف‌ها و توصیف‌هایی که در مورد این افراد می‌شود، شرکت کنندگان ضدانقلاب خارج از کشور آنها را مورد تمسخر و انتقاد قرار می‌دهند، به طوری که حمیدرضا جلائی پور صراحتاً به علت عضویت سابق در سپاه پاسداران متهم به قتل ۳۹ نفر در کردستان می‌شود.

مرتضی غرق، خبرنگار صدوسیما که در آن زمان در برلین بود، در خصوص اتفاقات غیر معمولی که در کنفرانس برلین افتاد می‌گوید: «همزمان یک آقا که از چریک‌های فدایی خلق بود و طرف چپ من قرار داشت، بلند شد و لباس‌های خود را در آورد. لخت مادرزاد به میان جمعیت رفت و یک زخم بزرگی را که روی بدنش بود که معلوم نبود این زخم بر اثر چه بوده، نشان داد و گفت که جمهوری اسلامی من را شکنجه کرده است. همزمان در طرف دیگر سالن یک گروه که متعلق به حزب کارگران کمونیست بودند، زن رقاصه‌ای را آوردند که شروع به رقصیدن کرد و همزمان در کنار آن ویولون هم می‌زدند. این در حالی بود که سخنران هم برای خودش سخنرانی می‌کرد. در مورد دیگر، یوسفی اشکوری پس از ورود به سالن فرهنگ‌های جهانی به خاطر داشتن لباس سیاه که نشانه عزاداری در ماه محرم بود، مورد تمسخر حاضران قرار گرفت. اما سخنگوی بنیاد هائریش بل در پی اعتراض عناصر ضد انقلاب با حالتی عصبی به حاضران گفت: «شما مانع از سخنان کسی می‌شوید که به رغم روحانی بودن، شب گذشته به من گفت که قاطعانه به دنبال جدایی دین از سیاست است.»

یوسفی اشکوری در این کنفرانس می‌گوید: «گروهی از داعیه‌داران اصلاحات ممکن است به دلایلی چون عدم اعتقاد لازم به آزادی، دموکراسی یا سطحی دیدن مطالبات مردمی یا فقط منافع طبقاتی یا جناحی، یا محافظه کاری، مردم را رها کنند.» اظهارات یوسفی اشکوری در کنفرانس برلین آنچنان عوامل ضدانقلابی را ذوق زده می‌کند که در یک مورد صادق صبا، گزارشگر و تحلیلگر شبکه خبری بی.بی.سی اعلام می‌کند: «این یکی از هیجانی‌ترین جلساتی بوده که در سال‌های پس از انقلاب در خارج از ایران برگزار شد.»

در ادامه عزت‌الله سجایی حکومت ایران را حکومتی دیکتاتوری توصیف می‌کند و می‌گوید: «شما که علیه دیکتاتوری داخل ایران مبارزه می‌کنید، باید بدانید کسانی که اینجاستند نیز همچون شما در حال مبارزه با دیکتاتوری در داخل هستند.»

شهلا لاهیجی مدیر یکی از مؤسسات انتشاراتی در تهران و دیگر اصلاح طلب شرکت کننده در این کنفرانس نیز در موضعی ضد دینی می‌گوید: «باید این باور در حاکمیت پدید آید که دوران کمر بندهای عفت گذشته است.»

در ادامه این کنفرانس چنگیز پهلوان از اعضای کانون ضدانقلابی نویسندگان نیز در سخنانی جمهوری اسلامی را «کودکی عقب‌افتاده» توصیف می‌کند.

حمیدرضا جلائی پور، از عناصر ارشد مشارکت و از دست‌اندرکاران روزنامه‌های زنجیره‌ای، در سخنانی درباره اکبر گنجی می‌گوید: «شما فکر نکنید که اکبر گنجی در خیابان لاله‌زار قدم می‌زند، گنجی چهار سال است که در وحشت به سر می‌برد.» البته گنجی در سخنرانی خود در کنفرانس، حمله به جمهوری اسلامی نکرد بلکه پس از پایان کنفرانس و در گفت‌وگو با نشریه



یوسفی اشکوری



حسینی شمس



**یوسفی اشکوری
پس از ورود به
سالن فرهنگ‌های
جهانی به خاطر
داشتن لباس
سیاه که نشانه
عزاداری در ماه
محرم بود، مورد
تمسخر حاضران
قرار گرفت. اما
سخنگوی بنیاد
هائریش بل در پی
اعتراض عناصر
ضد انقلاب با حالتی
عصبی به حاضران
می‌گوید: «شما مانع
از سخنان کسی
می‌شوید که به
رغم روحانی بودن،
شب گذشته به من
گفت که قاطعانه به
دنبال جدایی دین از
سیاست است.»**

آلمانی صراحتاً اعلام کرد که نظرات امام خمینی باید به موزه برود. پس از این مراسم، عضو هیئت رئیسه بنیاد هائریش بل در حضور میهمانان ایرانی می‌گوید: «من به انتقاد کنندگان به برگزاری این سمینار می‌گویم که هیچ‌کس از روش‌های سرکوبگرانه جمهوری اسلامی دفاع نمی‌کند.» این سخنان با تشویق حاضران مواجه می‌شود. فوکس درباره حوادث ۱۸ تیر ۱۳۷۸ می‌گوید: «مامیدوار بودیم که این حرکت دانشجویی بتواند مقدمه‌ای برای تحولات عمیق در جامعه ایران شود.»

مرتضی غرق در خصوص پوشش بی.بی.سی از کنفرانس برلین می‌گوید: «با نماینده BBC در آلمان که یک ایرانی بود، دوست بودم و او به من گفت که BBC به شدت سعی می‌کند تا این کنفرانس را پوشش کامل خبری بدهد.»

برگزاری این کنفرانس مورد حمایت بسیاری از گروه‌های ضدانقلاب از جمله گروهک سازمان سوسیالیست‌های ایران، فدائیان خلق، فراکسیون متحد جبهه ملی ایران، حزب دموکراتیک مردم و جمهوری خواهان ملی قرار گرفت و از بنیاد هائریش بل به خاطر برگزاری کنفرانس برلین سپاسگزاری کردند.



پخش کنفرانس از صدوسیما و فریادهایی که بلند شد

از همان روزهای برگزاری کنفرانس، نشریاتی نظیر کیهان و رسالت به روشنگری در این زمینه پرداختند و با بالا گرفتن بحث‌ها در این زمینه و با اقدام سران اصلاحات در تکذیب مطالبات با توجه آنها، رسانه ملی مجبور شد جهت روشن شدن قضایا تنها بخش کوتاهی از فیلم این کنفرانس را در تاریخ ۱۳۷۹/۱۳۰ پخش نماید.

علی لاریجانی، رئیس اسبق صدوسیما در این باره می‌گوید: «در آن زمان یک حرکت مشکوکی در آلمان صورت گرفت که تحت عنوان یک NGO، عده‌ای از افراد از جریان دوم خرداد ادعوت کرده بودند و در آن جلسه هم رفتار زشتی رخ داد و هم حرف‌های بد و ضدانقلابی مطرح شد که در رسانه‌های داخلی انعکاس نداشت. آنقدر ماجرا فضاحت‌بار بود که حتی روزنامه‌های دوم خردادی هم تلاش کردند از کنار آن بگذرند. نوارهای آن جلسات از دو کتال به دست ما رسید و معلوم شد که برخی از آقایان حتی نزد اجانب، حرمت منافع ملی را حفظ نکرده‌اند لذا در معاونت سیاسی، برنامه‌ای تدوین شد که حدود نیم ساعت بود و اجمالاً ماجرای زشت آن جلسه را روشن می‌کرد. این برنامه را با من در میان گذاشتند. من موافق بودم که پخش شود. پس از پخش آن، فشارها و سروصداها بلند شد اما تا حد زیادی اشتباهات سیاسی رخ داده را روشن کرد.»

امام محمد خاتمی رئیس وقت پس از چهار روز سکوت در خصوص کنفرانس برلین می‌گوید: «چه چیزی موجب شده است که مسئله به این صورت و برای تحریک احساسات مردم مطرح شود. بنده که الحمدلله موفق به دیدن کل و جزء جریان کنفرانس برلین نشدم، ولی شنیدم بعضی شرکت کنندگان حرف‌های خوب و معقول زده‌اند.»

هاشمی رفسنجانی نیز بی‌توجه به همه اتفاقات سیاسی درباره کنفرانس برلین در خطبه‌های نماز جمعه می‌گوید: «حالا این حرف‌ها را می‌زنند که یک خانم برهنه دارد آنجا می‌رقصد، چرا این را آوردید و نشان دادید؟ این دیگر، حرف است. شما هر شب در فیلم‌ها از این خانم‌ها می‌بینید. کسی غصه این چیزها را نمی‌خورد، لاقال شما نمی‌خورید. انصافاً زور نیست که مادر یک‌جا بخواهیم همه چیز شفاف و اطلاع‌رسانی واضح باشد و در یک‌جا بخواهیم شفاف نباشد؟»

امام حرم آیت‌الله مشکینی، رئیس اسبق مجلس خبرگان هم از وقایع کنفرانس ابراز گلایه می‌کند و می‌گوید: «ای امام‌راحل! ای شهید! ای ارواح شهدا! کاش زنده بودید و به هدر رفتن زحمات خود را می‌دیدید که در ایران چه می‌گذرد؟ من هم می‌گویم: کاش می‌مردم و این ننگ را برای دولت اسلامی نمی‌دیدم.»

آیت‌الله جوادی آملی در نماز جمعه قسم در محکومیت این کنفرانس اظهار می‌دارد: «کنفرانس رقت‌بار و ذلت‌بار برلین، فاقد استدلال بود و حرفی جز فحش و هتاک نسبت به مقدسات نداشت.» آیت‌الله امامی کاشانی هم در نماز جمعه تهران، حضور در کنفرانس برلین را عملی حرام اعلام می‌کند.

اما بهترین جمع‌بندی در خصوص برلین را رهبر معظم انقلاب انجام دادند که در دیدار با جمعی از مسئولان مملکت فرمودند: «بر گزار کنندگان و جناح‌های مخالف نظام در خارج، در صدد بودند کنفرانس را به جلسه محاکمه انقلاب و نظام اسلامی تبدیل کنند و با تبلیغ ناکارآمدی نظام اسلامی از زبان دعوت‌شدگان داخلی، از زبان ضدانقلاب هم اینگونه تبلیغ کنند که اصلاحات اساسی تنها با حذف اسلام، ولایت فقیه، شورای نگهبان و حدود اسلامی یا کلاً نوشتن قانون اساسی جدید امکان‌پذیر است که خداوند این نقشه را بر هم زد.»



پرونده

حزبی که امام گفت حزبی که اصلاح طلبان ساختند

وحید بهرامی

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، زمینه بروز و ظهور احزاب و تشکل‌های سیاسی بیشتر شد و گروه‌ها و احزاب متعددی به وجود آمدند. در این راستا دیدگاه‌های حضرت امام خمینی (ره) نقش عمیق و متحول‌کننده‌ای در ایجاد بستر مناسب رشد سیاست‌ورزی اسلامی ایفا نمود. اما هر چه از زمان رحلت امام و بیانات ایشان گذشت، نارسایی‌ها و انحرافات در بعضی از احزاب نمایان شد. با کمی دقت و تأمل می‌توان این کاستی‌ها و دوری از دیدگاه‌های امام (ره) را حول برخی تشکل‌های اصلاح‌طلب به وضوح مشاهده کرد. در این نوشتار ویژگی‌ها و اهداف حزب از دیدگاه امام (ره) معرفی و سپس به عنوان یک شاخص با دیدگاه برخی از سرشناس‌ترین احزاب اصلاح‌طلب مطابقت داده می‌شود.



ویژگی‌های حزب از دیدگاه امام (ره)
غربی بودن فرهنگ حزب، علتی بود تا بنیانگذار کبیر انقلاب اسلامی همواره نسبت به این فرهنگ سیاسی غربی در بین سیاسیون کشور نگران باشند و نسب به پیامدهای آن اینچنین هشدار دهند: «من گمان می‌کنم که از اول که احزاب پیدا شده است

در امثال ایران، این یک طرحی بوده است از خارج. آنها احزاب دارند، آن مملکت‌های دیگر، لکن احزابی که آنها دارند فرمش یک جور دیگر است. این طور نیست که یک کاری بکنند که برای کشورشان مضر باشد لکن وقتی صادر شد به این مملکت‌ها برای اینکه توجه به عمق مسائل ندارند، احزابی درست می‌شوند که به حال کشورشان مضر است...» (امام خمینی (ره)، ۱۳۵۸/۱۰/۹)

خصوصیات احزاب از دیدگاه امام خمینی (ره) که در سخنرانی‌ها و کلام ایشان نمایان است را می‌توانیم در چهار دسته تقسیم‌بندی کنیم:

۱- گفتمان: دینی، الهی و اسلامی بودن بر اساس دیدگاه امام (ره) حزب باید دارای ایده اسلامی و حزب‌اللهی باشد: «این طور نیست که حزب بد باشد یا هر حزبی خوب باشد. میزان ایده حزب است و اگر ایده چیز دیگری باشد این حزب شیطان است، هر اسمی هم داشته باشد، بنابراین ما باید کوشش کنیم حزبمان را حزب‌الله کنیم.» (امام خمینی (ره)، صحیفه نور، ج ۱۷، صفحه ۴۵)

۲- وظیفه حزب: دعوت کردن به خدا نه خود امام و ویژگی حزب‌الله را اینگونه توصیف می‌کند: «حزب‌اللهی، آثارش این است که روح خداست، یعنی کوشش آن این است که دعوت به خود نکند و دعوت به خدا بکند، دعوت به طبیعت نکند و دعوت به الوهیت و ملکوت بکند و این علامتی است که انسان خودش می‌تواند بفهمد که کجا

می‌رود.» (صحیفه نور، ج ۱۷، صفحه ۱۹۱)
۳- سیاست خارجی حزب: مبارزه با مستکبرین و حمایت از مستضعفان جهان

امام در سخنرانی ۲۷ مرداد ۱۳۵۸، نگاه احزاب به خارج از کشور را اینگونه ترسیم می‌کند: «من امیدوارم که یک حزب به اسم حزب مستضعفان در تمام دنیا به وجود آید و همه مستضعفان با هم در این حزب شرکت کنند و مشکلاتی را که در سر راه آنهاست، از میان بردارند و در مقابل مستکبرین و چپاولگران شرق و غرب قیام کنند و دیگر اجازه ندهند که مستکبرین بر مستضعفان عالم ظلم کنند» (صحیفه نور، ج ۱۷، صفحه ۱۹۱)

۴- دیدگاه حزب در مواجهه با رقبا سیاسی: حفظ وحدت و پرهیز از تفرقه

امام بر حفظ وحدت جناح‌های کشور و جلوگیری از تفرقه و نفاق بین گروه‌ها و دسته‌های سیاسی تأکید بسیار فراوانی دارند: «باید احزاب با هم دست به هم بدهند، این حزب کذا و آن حزب کذا، هر که برای خودش کار بکند، نباشد...» (صحیفه نور جلد ۳، ۴۱۳) و ایشان در جای دیگر اشاره می‌کند اختلاف بین گروه‌ها و احزاب نامطلوب بوده و در جهت تخریب وحدت و منافع ملی و استراتژیک نظام است: «وقتی بنا شد که آن اشخاصی که مؤثر هستند، آن اشخاصی که امید این است که مملکت به واسطه آنها اصلاح بشود، اینها تمام قوایشان را صرف کنند در اینکه خودشان به جان هم بیفتند، دعوا کنند

خودشان با هم، تمام نوشته‌هایشان بر ضد هم، هر کدام دیگری را رد کند، هر کدام دیگری را طرد کند و اینها، یا بعضی آنها دانسته این کارها را می‌کردند، و از عمال ابتدایی خارجی‌ها بودند و بعضی آنها هم ملتفت قضیه نبودند که دارند آنها را می‌کشند به یک راهی که مخالف با مصلحت کشور خودشان است.» (صحیفه نور جلد ۵، ۲۷۶)



ویژگی‌های احزاب اصلاح طلب

پس از بیان ویژگی‌های حزب از دیدگاه امام (ره)، اکنون باید دید خصوصیات احزاب اصلاح طلب یا به اصطلاح چپ در بعد از انقلاب چه بوده است تا بهتر بتوانیم با حزب مورد نظر رهبر انقلاب مقایسه کنیم.

۱- حزب کارگزاران سازندگی

این حزب در سال ۱۳۷۴ و در آستانه انتخابات پنجمین دوره مجلس شورای اسلامی، توسط مسئولان دولت سازندگی شکل گرفت و دارای خصوصیات زیر است.

گفتمان، لیبرالی / گفتمان این حزب ماهیتی غیردینی و لیبرالی دارد. از نگاه این تشکل دین امری فردی و غیراجتماعی است و نباید در سیاست دخالت کند همانگونه که قدرت نیز نباید در دین دخالت کند. بر همین اساس است که در مرامنامه حزب، از مباحث بنیادی همچون «ولایت فقیه» یاد نمی‌شود. به طور کلی، گفتمان اصلی استراتژی فرهنگی کارگزاران را باید کاهش تدریجی نقش دین در جامعه و به تعبیری عرفی کردن امور دین و رشد سکولاریسم و بالاخره ایجاد فرهنگی لیبرالیستی با مناسبت‌هایی مبتنی بر تساهل، تسامح و آزادی برشمرد [۱].

وظیفه حزب، دعوت به خود برای انحصار قدرت / کارگزاران وظیفه خود را اینگونه تعریف می‌کنند که قدرت را به دست گیرند تا بتوانند در عرصه سیاست و اداره امور، نقش آفرینی کنند. حزب به رسانه و تریبون برای بیان افکار و دیدگاه‌ها نیاز دارد و چون برنامه‌های سازندگی که مدنظر کارگزاران است دراز مدت است، استمرار آن نیازمند حزبی نیرومند برای دفاع از برنامه‌ها و به کمال رساندن سازندگی است [۲].

سیاست خارجی؛ لزوم تعامل و رابطه با مستکبرین جهان / اعضای این حزب اعتقاد داشتند توسعه اقتصادی را باید در اقتصاد لیبرالیستی دنبال کرد و متناسب با این اعتقاد خود مؤلفه‌های زیر را در سیاست خارجی انتخاب کردند: «تشنج زدایی، طرفدار مذاکره و رابطه با امریکا، جذب سرمایه‌های خارجی، گسترش رابطه با اروپا» [۳] که توجیهی برای لزوم رابطه با مستکبرین جهان نبود.

دیدگاه حزب به رقبای سیاسی؛ کنار زدن رقبا به هر طریق ممکن / این حزب در بهمن ۱۳۷۴ که به دست اعضای دولت وقت و تنها به منظور کسب قدرت در مجلس ششم شکل گرفته بود، از تمام امکانات دولتی استفاده لازم را برد تا رقبا را کنار بزند.

بدین منظور برخی کارگزاران را تنها و تنها تشکیل یافته برای «حفظ منافع شخصی» می‌دانند [۴] که هیچ‌نگاهی به منافع ملی و اتحاد ندارند.



حزب جبهه مشارکت ایران اسلامی

این حزب به مثابه یک حزب دولتی در ۱۳۷۷/۹/۱۴ به واسطه به قدرت رسیدن محمد خاتمی شکل گرفت که می‌توان آن را در پایگاه حاکمان پیروز انتخابات تلقی کرد.

گفتمان؛ سکولار / حزب مشارکت که تحت تعلیم و اندیشه‌های دکتر سروش و حلقه کیان بود، اندیشه‌های آنان را در خصوص سکولاریسم یعنی «جدایی دین از سیاست» به شدت ترویج می‌کرد [۵] به عنوان مثال در بندت سند تأملات راهبردی سیاسی - تشکیلاتی، حزب مشارکت آمده است: «حزب با همیشگی کردن قوانین موضوعه به بهانه مبتنی بودن آنها بر احکام شریعت مخالف است» [۶] که این مطلب خود گویای گفتمان حاکم بر حزب مشارکت است.

وظیفه؛ دعوت به خود برای انحصار قدرت / این حزب تنها وظیفه خود را جلب حداکثر عضوگیری و دعوت به خود برای انحصار قدرت می‌دانست و این قدرت‌طلبی چنان در این دوران بروز و ظهور داشت که به غیر از اعضای خود اجازه قدرت گرفتن به سایرین را نمی‌داد و در دولت، مجلس، شوراها و سایر نهادهایی که در اختیار داشت، تنها عوامل حزبی خود را بر کار می‌گماشت. حجاریان نظریه پرداز حزب گفته بود: «هر کس پیام دوم خرداد را درک نکرده است باید از کار بر کنار شود.» این فرمان موجب شد که بیش از ۵ هزار نفر از مدیران مخدوم و با سابقه کشور را از مصادر مدیریتی و اجرایی بر کنار کنند [۷].

سیاست خارجی؛ لزوم تعامل و رابطه با مستکبرین جهان / همچون حزب کارگزاران مبنای سیاست خارجی خود را بر تنش زدایی و رابطه با تمام کشورهای دنیا (همچون امریکایی که امام آن را شیطان بزرگ می‌دانست) قرار داده بود.

دیدگاه حزب به رقبای سیاسی؛ کنار زدن رقبا به هر طریق ممکن / حزب مشارکت هیچگاه مرز رفاقت و همدلی با رقیب سیاسی را پاس نداشته و خود را مظهر خوبی‌ها و رقیب سیاسی را مظهر بدی‌ها معرفی می‌کرد. به گونه‌ای که در دوره حاکمیت هشت ساله دوم خرداد یا اصلاح‌طلبان، رسانه ملی، شورای نگهبان، نیروی مقاومت بسیج، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، قوه قضائیه، روحانیت، حوزه‌های علمیه و دادگاه‌های انقلاب، آماج حملات دوم خرداد با محوریت حزب مشارکت بود. همچنین ایجاد غائله در انتخابات دهم ریاست جمهوری به بهانه تقلب برای کنار زدن رقیب یکی دیگر از نشانه‌های قدرت‌طلبی حزب به هر طریق ممکن است. در واقع رفتار حزب مشارکت را می‌توان ترجمان این سخن استالین در دوران جنگ سرد قلمداد کرد: «هر کس با ما نیست لاجرم علیه ما است» [۸].



حزب سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی ایران

این حزب در تاریخ ۱۰ مهر ۱۳۷۰ با معرفی خود به عنوان یک حزب اصلاح طلب، مجوز فعالیت سیاسی در کشور را دریافت کرده و در این دو دهه فعالیت، دارای خصوصیات زیر بود:

گفتمان سکولار / حزب مجاهدین مخالف دخالت روحانیت در مسائل سیاسی است و جدایی سیاست از دین را مطالبه می‌کند. به گونه‌ای که بعد از سخنرانی هاشم آقاچری عضو ارشد حزب در توهین به مقدسات و مراجع تقلید، حزب با صدور بیانیه‌ای تمام‌قد از وی دفاع و بیان کرد به داشتن اعضای چون او افتخار می‌کند. همچنین این سازمان رسماً از ابتدای تشکیل خود تاکنون التزام به ولایت فقیه نداشته است. [۹]

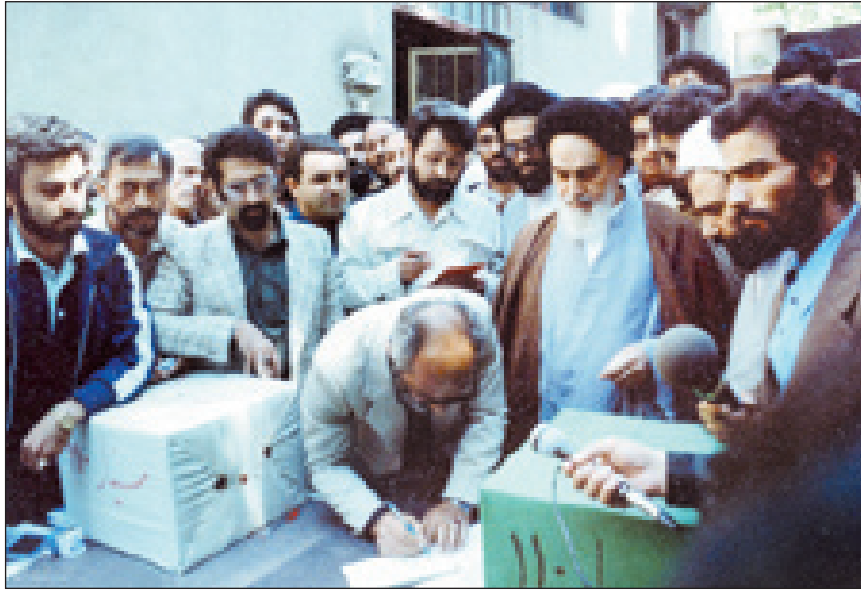
وظیفه؛ لابی و نفوذ برای انحصار قدرت / این سازمان فعالیت‌های خود را به صورت مخفی و غیرعلنی، با ایجاد لابی‌های سیاسی و اعمال نفوذ پشت صحنه سیاست، برای کسب قدرت دنبال می‌کند. در واقع هدف اصلی آنان پرداخت کمترین هزینه و بیشترین فایده و سود بردن از نتایج آن است. [۱۰]

سیاست خارجی؛ لزوم تعامل و رابطه با مستکبرین / این حزب نیز همچون حزب‌های قبلی خواهان مذاکره و رابطه با تمام کشورهای جهان به خصوص امریکا است [۱۱].

دیدگاه حزب به رقبای سیاسی؛ ایجاد تفرقه برای کسب قدرت / این سازمان همیشه با توجیه وسیله برای رسیدن به هدف و قدرت، سعی در کنار زدن رقبا به هر ترتیب ممکن داشته است. مثلاً نقش سران سازمان در تحصن و صدور بیانیه‌های ساختار شکنانه علیه نظام، غائله کوی دانشگاه تهران، اهانت به مقدسات، انتخابات دهم ریاست جمهوری و حوادث پس از آن و... نقش اول بوده است.

منابع:

- ۱- علی دارابی (۱۳۸۸)، جریان‌شناسی سیاسی در ایران. چاپ چهارم. تهران: انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی. ص ۳۴۰-۳۴۵.
- ۲- همان. ص ۳۴۱.
- ۳- همان. ص ۳۴۴.
- ۴- داریوش جهان‌بین (۱۳۸۰)، جریان‌های سیاسی و مواضع ما، گفت و گوی صریح و بی‌پرده با مرتضی نبوی و محمدرضا باهنر. ص ۵۸.
- ۵- علی دارابی (۱۳۸۸)، همان. ص ۳۵۶.
- ۶- عبدالله شمس (۱۳۹۰)، پاییز، مقاله جریان‌شناسی فکری - سیاسی گروه‌های دوم خردادی، مجله پیام، شماره ۱۰۷، ص ۱۳۲.
- ۷- علی دارابی (۱۳۸۸)، همان. ص ۳۵۶.
- ۸- علی دارابی (۱۳۸۸)، همان. ص ۳۵۷-۳۵۸.
- ۹- علی دارابی (۱۳۸۸)، همان. ص ۲۹۸-۳۰۰.
- ۱۰- علی دارابی (۱۳۸۸)، همان. ص ۳۰۳.
- ۱۱- علی دارابی (۱۳۸۸)، همان. ص ۳۰۰.



دیدگاه

تمسک اصلاح طلبان به خرد غربی در برابر مردم سالاری دینی امام (ره)

نسبت سنجی دموکراسی خواهی اصلاح طلبان و اندیشه امام (ره)

زهرا
سعیدی

واژه‌های دموکراسی، لیبرالیسم و لیبرال دموکراسی، واژه‌هایی آشنا در الگوهای نظری حکومت در جهان معاصر و به خصوص جهان غرب است. الگوی رقیب در برابر

این نوع اندیشه‌ها، دموکراسی دینی یا مردم سالاری دینی است که امام (ره) خمینی (ره) رهبر کبیر انقلاب اسلامی، از آغاز مبارزات سیاسی خود به طور جدی به آن توجه و بعد از انقلاب نیز با مراجعه به آرای عمومی آن رانها دینه کردند. به عبارتی امام (ره) ضمن انتقاد از برخی اصول دموکراسی و لیبرالیسم، بر این باور بودند که نه تنها بسیاری از وجوه مثبت دموکراسی در حکومت اسلامی وجود دارد، بلکه حکومت اسلامی فراتر و کاملتر از دموکراسی و لیبرالیسم است. اما بعد از رحلت امام گروهی با عنوان «اصلاح طلب» که داعیه اصلاحات را در سر می‌پرورانند، به تفاسیر متفاوتی از این مفاهیم دست زدند که در نقطه مقابل اندیشه‌های امام (ره) قرار داشت. تبیین این اصول و مقایسه تطبیقی این مفاهیم در اندیشه‌های امام (ره) و اصلاح طلبان به این باور کمک می‌کند.



امام سیاسی چگونه می‌اندیشید؟

بر اساس اندیشه امام (ره) در باب دموکراسی، همه آنچه مربوط به عملکردهای مطلوب و مثبت دموکراسی یا حتی لیبرالیسم می‌شود، نه تنها در اسلام وجود دارد، بلکه اسلام فراتر از دموکراسی و لیبرالیسم به ابعاد روحانی انسان نیز توجه کرده و با رویکرد دینی و اخلاقی راه سعادت انسان

را نشان داده است. برای فهم دقیق اندیشه‌های امام (ره) در این باره ابتدا باید به تعریفی اجمالی از این مباحث پرداخت.

«دموکراسی واژه‌ای است برگرفته از واژه‌های یونانی دموس به معنی مردم و کراسیا به معنی قدرت»^(۱) و در اصطلاح سیاسی شکلی از حکومت است که در آن اکثریت مردم قدرت تصمیم‌گیری و انتخاب دارند و حق آزادی اعم از آزادی بیان برای آنها محفوظ است.

لیبرالیسم نیز که مجموعه‌ای از روش‌ها و سیاست‌ها است، به مثابه دموکراسی بر آزادی افراد در عرصه‌های مختلف همچون عرصه‌های سیاسی، اقتصادی، دینی و اخلاقی تأکید دارد. «لبته آزادی در لیبرالیسم، بیش‌تر به معنای آزادی منفی است. همان طوری که آیزنهاور بر این گفته است، آزادی منفی یا آزادی نامحدود، یعنی اینکه فرد مجاز است بدون دخالت دولت و دیگران، یا به بیان دیگر، بدون هرگونه قید و بندی، به آنچه عمل کند که می‌خواهد و آن چنان باشد که می‌خواهد.»^(۲)

با این وصف، آزادی لیبرالیسم به معنای مالکیت خصوصی، بیان آزاد عقاید و اندیشه‌ها و اباحی‌گری در اخلاق است. دموکراسی لیبرال نیز شکلی از دموکراسی غیرمستقیم یا دموکراسی بر اساس نمایندگی است که مشخصه اصلی آن برابری انسان‌ها در حوزه‌های سیاسی، از جمله حق رأی و تعیین سرنوشت خود است. از این رو لیبرال دموکراسی می‌تواند دارای اشکال مختلفی چون پادشاهی مشروطه، جمهوری مبتنی بر قانون اساسی یا یک نظام ریاستی باشد.

بنابراین با اذعان به وجوه افتراق این سه مفهوم، اگر وجه اشتراک دموکراسی، لیبرالیسم و لیبرال دموکراسی را

آزادی، اراده مردم در انتخاب حاکمان خود، قانون‌مداری و در واقع شیوه حکومت بر مبنای رأی اکثریت در نظر بگیریم، می‌توان گفت مبانی اندیشه امام (ره) خمینی (ره) با برخی از این اصول همخوانی دارد. سخنان امام (ره) این مسئله را تأیید می‌کند و حتی امام (ره) در بخشی از سخنان خود، به منتقدینی که معتقدند در ایران دموکراسی وجود ندارد، فرموده‌اند: «شیاطین می‌خواهند منعکس کنند که (در) ایران دموکراسی نیست، ایران قابل عدالت نیست، ایران قابل آزادی نیست.»^(۳) امام (ره) اهمیت خاصی برای مفاهیمی چون آزادی، حق تعیین سرنوشت و قانون‌مداری قائل بوده و بارها در سخنرانی‌های خود در این باره صحبت کرده‌اند.

ایشان در باب آزادی انسان‌ها به خصوص آزادی بیان و مذهب معتقدند: «اول چیزی که برای انسان هست، آزادی در بیان است...»^(۴) و «اقلیت‌های مذهبی در اسلام احترام دارند، حقوق دارند... در عمل به مذهب به مذهب خودشان، در رأی دادن برای و کلای خودشان آزادند...»^(۵)

التزام و اعتقاد ایشان به قانون‌مداری نیز تا حدی بود که اعتقاد داشتند «حتی فقیه نیز باید تحت قانون عمل کند و مجری قانون باشد...»^(۶)

امام همچنین در باره حق مردم در انتخاب حاکمان و سرنوشت سیاسی خود معتقدند: «اینجا آرای ملت حکومت می‌کند، اینجا ملت است که حکومت را در دست دارد و ارگان‌ها را ملت تعیین کرده است و تخلف از حکم ملت برای هیچ‌یک از ما جایز نیست و امکان ندارد»^(۷) امام خمینی (ره) بنیان حکومت را بر پایه‌های تفکر دینی قرار داد و با خواست و انتخاب مردم در فاصله اندکی از

پیروزی انقلاب، جمهوری اسلامی را استوار کرد، در حالی که در اندیشه‌های لیبرالی جایی برای دین در عرصه مدیریت اجتماعی وجود ندارد. امام (ره) نه تنها مخالفی بین دموکراسی - به مثابه روش و نه ارزش - و اسلام نمی‌دیدند، بلکه اسلام و حکومت جمهوری اسلامی را همخوان با برخی از اصول دموکراسی می‌دانستند. «حکومت، جمهوری است مثل سایر جمهوری‌ها و احکام اسلام هم احکام مترقی و دموکراسی و پیشرفته و با همه مظاهر تمدن موافق»^(۸)

امام با نهادینه ساختن حکومت جمهوری اسلامی، «جمهوری» را مصداق مردمی بودن و «اسلامی» را وجه دینی بودن حکومت قرار دادند و معتقد بودند که حکومت دموکراتیک غیر دینی، برای مسلمانان مطلوب و مقبول نیست: «جمهوری هم معنایش رومی فهمیم که باید ملت رأی بدهند... ما آن دموکراتیکش را حتی پهلوی اسلامش بگذارید، ماقبول نداریم... اهانت به اسلام است... که اسلام دموکراتیک نیست و حال آنکه از همه دموکراسی‌ها بالاتر است»^(۹)

با توجه به آنچه گفته شد، واضح است که از بیان امام بزرگوار معلوم می‌شود ایشان در نظر به ولایت فقیه توجه به مردم و تأکید به خواست مردم، ذیل مردم‌سالاری دینی را از متن و بطن دین استخراج و به منصفه ظهور و اجرا رساندند نه آنکه آن را متأثر از اندیشه‌های غربی و برگرفته از نظریات و الگوهای حکمرانی غربی مورد توجه قرار دهند.

شکل مطلوب و مورد تأیید حکومت در نظر امام، حکومتی است که بنیان آن از سیره و رویه پیامبر و امامان الگو گرفته و البته متکی به آرای عمومی نیز باشد.

به واقع در اندیشه سیاسی امام، گرچه مردم حق تعیین حاکم را دارند، اما ولایت و حاکمیت حقیقی از آن خداست و تنها خداست که می‌تواند این حق را به انسان‌ها اعطا نماید. حضرت امام (ره) همچنین مشروعیت حاکمیت را نیز از آن خدا دانسته و معتقد بودند در زمان غیبت، فقیه، زمامدار حکومت از جانب خداست. این رویداد شرایطی که خدا شخص معینی را برای حکومت در دوره غیبت تعیین نکرده، اگر شخص عادل که عالم به امور دینی است، تشکیل حکومت داده، بر مردم ولایت دارد. بر همین اساس به گفته امام (ره) شکل حکومت در زمان غیبت نیز باید همان گونه باشد که از زمان صدر اسلام تا زمان غیبت حضرت مهدی (عج) موجود بود.

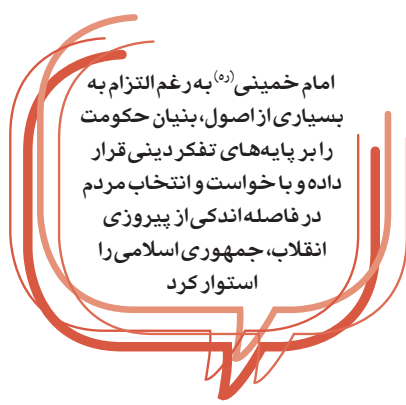
اما با آنکه امام (ره) اندیشه سیاسی خود را در باب حکومت با مرجعه به آرای اکثریت مردم محقق ساختند، اما به تدریج جریانی که خود را اصلاح‌طلب می‌نامیدند، مدعی شدند که تحقق دموکراسی و لیبرالیسم حقیقی با تقلید و پیوند از غرب امکان‌پذیر است:



دموکراسی را چطور می‌فهمانند؟

جریان اصلاح‌طلبی در ایران مفهومی نو و جدید است. این جریان به مفهوم امروزی آن در دوران قبل از انقلاب وجود نداشت و ساخته گروهی است که بعد از انقلاب اسلامی بر سر کار آمدند. پیروزی سید محمد خاتمی در انتخابات ۱۳۷۶ و شعار رسمی وی مبنی بر اصلاحات و تشکیل دولت اصلاحات، این اصطلاح را به مفهومی آشنا در ادبیات سیاسی ایران تبدیل کرد. این گروه در آغاز مدعی

امام خمینی (ره) به رغم التزام به بسیاری از اصول، بنیان حکومت را بر پایه‌های تفکر دینی قرار داده و با خواست و انتخاب مردم در فاصله اندکی از پیروزی انقلاب، جمهوری اسلامی را استوار کرد



به اصلاح‌طلبی به تدریج و با گذشت زمان، از بسیاری از اصول انقلاب فاصله گرفته و در صدد تغییر در ساختارها و بنیادهای نظام اسلامی در جهت لیبرالیسم کردن آن برآمدند. «این گروه تلاش کردند گفت‌وگو با اصلاح‌طلبی تجدیدنظرطلب را برای تحقق لیبرالیسم در جامعه غالب کنند. به نظر تجدیدنظرطلبان، اصلاحات باید بر پایه حقوق بشر غربی و دموکراسی غربی در قالب نوگرایی دینی بنیانگذاری شود و الا به دامن برخی گروه‌های داخل نظام خواهد لغزید»^(۱۰)



فرجام سخن

ارزایی نهایی پیرامون مقایسه تطبیقی اندیشه‌های امام (ره) و اصلاح‌طلبان با مفاهیمی چون دموکراسی، لیبرالیسم و لیبرال دموکراسی نشان داد که همه آنچه مربوط به اصول مثبت این مفاهیم می‌شود، از دیدگاه امام (ره) خمینی در اسلام وجود دارد. اما نگاه امام (ره) تنها معطوف به اصول اومانیستی این مفاهیم نیست و فراتر از اومانیسم، به ابعاد روحانی انسان نیز توجه کرده و با تلفیق ریاضت دینی و اخلاقی در سیاست، اسلام را فراتر از دموکراسی و لیبرالیسم دانسته‌اند. برخلاف امام، اصلاح‌طلبان که در ابتدا خود را منادی اصلاحات در امور سیاسی، اقتصادی و سایر حوزه‌ها می‌دانستند، به تدریج در گفتار و اندیشه، لیبرالیسم کردن و تقلید از سبک غربی را شرط اساسی پیشرفت و تمدن معرفی کردند. این گروه با تمسک به خرد و زندگی غربی در صدد برآمدند که اصول دینداری را با مدرنیسم لیبرال غربی هماهنگ کنند و با ارائه تفاسیر جدید از دین، به جدایی تدریجی دین از سیاست بپردازند. طرح سازگاری دین و دموکراسی از سوی محمد خاتمی که در فحواوی آن دموکراسی یک ارزش در کنار دین تلقی شده است تفاوت چشمگیری با اندیشه امام (ره) راحل عظیم‌الشان دارد؛ چرا که امام (ره) مردم‌سالاری دینی را که طرح فرمودند یک روش بود و نه ارزشی که از بطن و متن دین استخراج شده بود و تفاوت ماهویی با دموکراسی غربی داشت. حال با این تفاوت ماهوی، محمد خاتمی و دیگر همکیشان او می‌توانند خود را در ادامه خط امام (ره) تعریف کنند؟

فهرست منابع:

- ۱- عالم، عبدالرحمان؛ (۱۳۸۳) بنیادهای علم سیاست، نشر نی، ص: ۲۹۳
- ۲- شیروزی، مرتضی؛ (۱۳۸۳) «لیبرال دموکراسی در پوته نقد» نشریه حصون، زمستان ۱۳۸۳، شماره ۲، صص: ۱۳۵ و ۱۳۶.
- ۳- صحیفه امام، ج ۶، ص: ۱۴۵
- ۴- همان، ج ۵، ص: ۲۴۳
- ۵- همان، ج ۶، ص: ۴۳۴
- ۶- همان، ج ۱۰، ص: ۵۳
- ۷- صحیفه نور، ج ۴، ص: ۱۰۹
- ۸- همان، ج ۵، ص: ۴۲۹
- ۹- همان، ج ۱۱، ص: ۴۵۹
- ۱۰- سید محمد خاتمی، نگرشی به اصل ولایت فقیه، روزنامه کیهان، ۱۳۵۹/۹/۳
- ۱۱- روزنامه صبح امروز، خرداد ۷۸/۳/۹
- ۱۲- غلامرضا سالار بهزادی، روزنامه صبح امروز، ص: ۷۸/۳/۲۳، ص: ۸
- ۱۳- سخنرانی آقای خاتمی در دانشگاه علامه، ۷/۳/۱۱
- ۱۴- هفته‌نامه پیام همام، اسفند ۷۷
- ۱۵- برگرفته از سایت رسمی اصلاح‌طلبان: [http://www.khatami.ir/news/fa/102.html](http://www.khatami.ir/news/fa/102)
- ۱۶- خلجی، عباس؛ (۱۳۸۶) «نقد کتاب اصلاح‌طلبان تجدیدنظرطلب و پدرخوانده‌ها» سیاست، شماره ۵، ص: ۳۴۰



من امروز بعد از ۱۰ سال از پیروزی انقلاب اسلامی همچون گذشته اعتراف می‌کنم که بعضی تصمیمات اول انقلاب در سپردن پست‌ها و امور مهمه کشور به گروهی که عقیده خالص و واقعی به اسلام ناب محمدی نداشته‌اند، اشتباهی بوده‌است که تلخی آثار آن به راحتی از بین نمی‌رود. گرچه در آن موقع هم من شخصاً مایل به روی کار آمدن آنان نبودم ولی با صلاحدید و تأیید دوستان قبول نمودم و الان هم سخت معتقدم که آنان به چیزی کمتر از انحراف انقلاب از تمامی اصولش و هر حرکت به سوی امریکای جهانخواار قناعت نمی‌کنند، در حالی که در کارهای دیگر نیز جز حرف و ادعا هنری ندارند. امروز هیچ تأسفی نمی‌خوریم که آنان در کنار ما نیستند چرا که از اول هم نبوده‌اند. انقلاب به هیچ گروهی بدهکاری ندارد و ما هنوز هم چوب اعتمادهای فراوان خود را به گروه‌ها و لیبرال‌ها می‌خوریم، آغوش کشور و انقلاب همیشه برای پذیرفتن همه کسانی که قصد خدمت و آهنگ مراجعت داشته و دارند، گشوده است ولی نه به قیمت طلب کاری آنان از همه اصول که چرا مرگ بر امریکا گفتید! چرا جنگ کردید! چرا نسبت به منافقین و ضدانقلابیون حکم خدا را جاری می‌کنید؟ چرا شعار نه شرقی و نه غربی داده‌اید؟ چرا لانه جاسوسی را اشغال کرده‌ایم و صدها چرای دیگر.

و نکته مهم در این رابطه اینکه نباید تحت تأثیر ترجم‌های بیجا و بی‌مورد نسبت به دشمنان خدا و مخالفین و متخلفین نظام، به گونه‌ای تبلیغ کنیم که احکام خدا و حدود الهی زیر سؤال بروند. من بعضی از این موارد را نه تنها به سود کشور نمی‌دانم که معتقدم دشمنان از آن بهره می‌برند، من به آنهایی که دستشان به رادیو - تلویزیون و مطبوعات می‌رسد و چه بسا حرف‌های دیگران را می‌زنند، صریحاً اعلام می‌کنم تا من هستم نخواهم گذاشت حکومت به دست لیبرال‌ها بیفتد، تا من هستم نخواهم گذاشت منافقین اسلام این مردم بی‌پناه را از بین ببرند، تا من هستم از اصول نه شرقی و نه غربی عدول نخواهم کرد.

عَلَيْهِمُ

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا

فاطمه

حُرِّرَ رَحْلَانِ

حَوْلَكَ حَائِلَا

مُحَمَّدٌ رَسُوْلُا

لِلنَّبِيِّ وَالنَّبِيَّاتِ

يَا مُصَلِّبِ لُؤْلُؤِهَا



بانک انصار

نماد خدمت و اعتبار